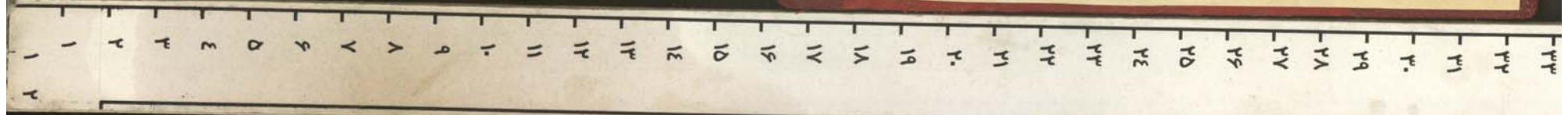


A
1
1
A
A
3
Q
S
A
Y
b
-1
11
11
11
11
31
Q1
S1
11
Y1
b1
-A
1A
AA
AA
3A
A



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

درین مافض آقران کتاب استطابق تصنیف نفیث شمسوار جو لاکھاہ عرصہ سخن
و سخنرانی و شہادہ اعلیٰ علم شہ تاریخ وانی میر حسین علی کرانی تصنیف و تالیف فرمایا ہے

۱۸۹۰
تاریخ سید
ساجدی

مکتبہ
ساجدی

۱۳۰۶
تاریخ سید
سلطان

بابت تمام نام و سعی و کلام شوقان اعظم قاضی عبد الکریم قاضی حرمہ شہسازان
کتب مہدی این کتاب نایب تسلطابق اصل و نخط پسندیدہ و صحیح برگزین

مطبع مہدی مستح الکریم و قلم مہدی از قلم مہدی

۱۸۹۰
۲/۳

یافتن



بسم الله الرحمن الرحيم

شیرازه دفتر متفرق اجار عالم و جامع مجموعه افراد اوضاع متباین کافه ام محمد مالک الملکی است که علم جاه و جلالش میدان شهود برپاشده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رست و حمایت خود انتظام بخشیده و سخنه حکم مطلقش اطوار متضاده بهره هزار عالم را بتا زبانه عدالت و حکمت و محبت و اعتدال لازوال کشیده چاوش قضایش در چارسور بسید از بین بادی لمن الملک الیوم شد الواحد القهار عمقا و کرمه را بوجه آنتیشن بان اقرار کشاده و بسوی قورش به صلاهی کرم و تقربش گوش بر مخلوق را بزبورینی زیر بخت داده بعبیت که

چنان پهن خوان کرم گترد که سیم رخ در قاف قسمت خورد

دیباچه نسخ آفرینش و سرنامه جریده دانش پیش لغت سالاری است که سند و مارسلناک الارحمه للعالمین ندنیان جهان را فروده رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمین سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال ابرنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحابه و اتباعه و سلم تسلیم اکثر اکثر ابا بعد بر کشور کشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخنرانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دو زمان میخواست که افراد خلایق یعنی بندگان خود را در ممد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادت مند می نویسمت مقبول و مفضل خود کرده عایشه اطاعت فرمان برداریش بر دوشش مان و زمانیان می گذارد و عالمی را چه از ادانی و اقصای پربناه رافت دولتش کامیاب بهره مند میدارد و مصداق این مقال حوال سعادت اشتمال شمس الملک امیرالدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر جنگ و عمده الملک مبارک الدوله بیوپر سلطان علی خان بهادر بهر جنگ است که این است که سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و صد و پنجاه هجری هر دو سعادت مند ان الا نشان کام بخشی و فرمان وائی نموده عالمی ابغور و پرداخت داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطه بالاگهاط و برخی از پائین گهاط تفصیلش پیشتر واضح خواهد گشت بقبضه تصرف خود داشتند و چند فلک در او چون چاکران معتمد علیه کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بود و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر ایشان بیخ نوبت مبارکب و افضال خداداد می نواخت و یاور می طالع آن صاحب ولتان سر کفار سرکشان این صوبه ایتبخ سیاست در انداخت بهر شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباها بازان خطه بالاگهاط را سپر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن سید اربختان ملاذ بی سرمان و طبا و طوائف عالمیان و پناه خاص عام ارباب پیشه و اهل حرفه بود و خطیت دلاوری و سپاه پروری آن ذریعه بکیسان و روزبان هند و دکن گشته و تو صیفت داد و دهش آن فیض بخشان الا دانش در انکاف عالم و اصناف اتم شایع شده اما مفضل ذکر سلطنت خد بخش آن والا فطر تان ذمی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

و تشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فرغ صدق دہشتہ باشد کسی بر یک و حرم
 بیان نساختہ اند این درس خوان دبستان بیچ نشناسی کہ موسوم بمہر حسین علی
 ولد سید عبدالقادر کرمانی است و چندی در ظل دولتین ہایون منزلتان
 بعلاقہ لوکری بسربزہ چنانچہ تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکینہ او یک صد
 نو و شش ہجری تا آخر سن یکینہ او دو صد و یک ہجری بعمر خدمت حضور سلطان
 جنت آشیان سرفراز شدہ بود کہ بالفعل تفصیلش ضرور نیست سببی دوسہ سال مفصلت
 از اجداد و آبائی دولتندان موصوف بحبس و تلباس بسیار دریافتہ فلانہ ساخت
 و نسخہ علییہ تفصیل سال ماہ ترقیم کردہ می بر نشان جیدری بر جریدہ روزگار
 یادگار گذاشت و چنان جہد بلیغ و احتیاط بکار بردہ کہ سوامی مضمون صدق و سداد
 مندرج شدہ بعضی کوائف روداد آنچه کہ بچشم خود مشاہدہ کرد بیغایبہ تکلف بی شائبہ
 رب کما حقہ بر نگاشتہ و برای الضبط شیرازہ این نسخہ تازہ ایجا و صفحہ سال ماہ و اورا ہی و
 و شب نور دیدہ چمن اوراق و اجزایہ سستہ الفاظ معنی بار آب رنگ صدق و صفا داد

نظم

نشان جیدری را فکر کردم	کماہی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل گوہر ہای تبیان	بسبک لفظ معنی ہای شایان
لب پیمانہ سرشار ذکر کم	دل نیندہ پر نور فکرم
طلب سرمایہ بازار شو قتم	طرب پیرایہ گلزار ذوقتم
توکل توشہ محنت سبیل	قناعت پیشینہ و ہمت دلیل
ز تار رشتہ ہای منکر انور	چی این منخہ کردم راست مسطر

چمن را آبر و از جہد دل او	سمن را رنگ و بواز سنبل او
ولی چشم صلہ از کس ندادم	بلے بی مزد و منت ع نگارم
مگر آن زاد ہاے شاہ مغفور	چو بنوازند کہ گرد ز حق دور
چہ کم باشد دوشت سیم وز ما	ویاریزند بر سر قم گہ ما
کشند ارشاد زلف التجار	کشایند این عقودہ عمار
کہ ہر یک مردم چشم تمیز اند	بصرہ حیند ہر ہا عنبریز اند
سحاب جودشان مطلق نشان است	کف شان غارت دریا و کان است

اگرچہ نسخہ بر طبق قاعدہ ارباب تحریر و تقریر کہ ہر آغازی را انجامی است با تمام سید ما نزد
 راقم سطور ناتمام چون صاحبان الافطرت و منشیان پاک طینت مورخان دانشور
 و دانایان ہنر پرور و نظر اصلاح و چشم غور معاینہ کنند کہ چہ قدر محنت شاقہ بر خود
 گوارا داشتہ اوقات عزیز خود را بہیودہ ضایع گذارشتہ شاہد اذکار منتشر الباس
 اجتماع پوشانیدہ بر سر سر صفحہ رنگین ادا جلوه گر ساختہ است بعین انصاف بر پندند
 تا نسخہ مقبول و محتوم گردد و چشمداشت از اولاد انشان عمیب پوشش آنکہ احیاناً گاہی
 اتفاق مطالعہ این نسخہ افتد نظر ایراد بر بے بند و بست عبارات و فقرات نہ گمازند

و با حسان اصلاح منت بر ذمہ من مستغضمت گذارند نظم

ای عزیزان صاحب افہام	وسی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بجزوف من یا بید	از دقیقہ زمام برتابید
خطا اصلاح بر خطا رانید	عیب پوششی خوش است میدانید
بہر اصلاح از شماست نگاہ	از من اینک دعا جزاک اللہ

ذکر جد و آبا می جیدری علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه
 در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجا پوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه
 و لقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ
 قوم قریش با اتفاق وقت از طرف دہلی وارد گلبرگ شریف گشته اقامت داشت
 چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خدا پرست بود مجاوران و خادمان گاه حضرت
 بنده نواز بغزت و قمار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرج مقرر کرده ماهوار
 میرسانیدند شیخ معز الیہ را شالیستہ لپیری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیدہ جمیع علوم
 ماہر و نیر و فضل و بہتر آراستہ ہماہ پدید بود عزم شادی کتخدائی آن سعادت مند بدل
 مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جہد در خانہ یکی از مجاوران والا خواستگاری
 نموده بعد چندی بآدای رسوم شادی کتخدائی و خطبہ خوانی نکاح پرداختہ فارغ گشت ہموجا
 عہد خلافت علی عادل شاه ثانی بفرارخت و خرمی تمام شیخ موصوف بسربردہ دعوت
 حق را لیبیک اجابت گفت علی صاحب معز و جہ خود از آنجا نقل کردہ عازم بیجا پور
 شد و در مشایخ پورہ بنجانہ برادران زوجہ خود کہ ایشان ہفت برادر حقیقہ بودند بجا پور
 خود ہا یعنی خواہر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و جہت برفاقت شیخ
 منہاج امیر و کن را علاقہ نوکری بدر ماہرہ معقول پیدا کردہ با اتفاق تمام بسربری زدند
 آر مید و ہر ہفت برادر بیاس خاطر خواہ خود شرايط خدمت صاحب معز الیہ بفرمان
 بجای آوردند چون بعد چندی لشکر ہند بعزم ستم بیجا پور یلغار نمود و امرای
 و کئی یعنی شیخ مذکور و افضل خان و سرمست خان بالشرک انبوه حسب حکم
 بمقابلہ افواج ہند نہضت کردند و در سواد ظاہر گلبرگہ شریف بین الفرقین کی و بیس

سخن و داد پس امیر ہر اول کتشیخ موصوف بود حملہ ہای مردانہ و کوششش لا و روانہ
 نمودہ شکست داد اما ہفت صد و کنیان شیر سریرت از رفقای شیخ جاننازی نمودند
 داد جلاوت و بہادری دادہ بزخم تیر و تفنگ کشتہ گشتند از قضا آن ہفت برادر یک بعد
 یک بدنہای خود ما را بزبور جرحت شمشیر ہر ہفت ساختہ درین سنجی ساری فانی ابواب
 ششدر و حیرانی بروی مخالفان چار جہت کشادہ بسیرہ تماشای ہشت باغ جنت در
 یک ساعت خرامیدند چون این خبر دشت اثر بنجاہر بجان برابر ایشان دفعہ رسید از ہجوم
 ہجوم و عجم فرار دل و تاب جان بمصیبت و سوگ برادران سپردہ بر بستہ ناکامی دراز افتاد
 و تبرک ماکولات و مشروبات پرداختہ دل بر مرگ نہاد و ہر آن وزمان انطاف طلاق
 گشتہ نعرہ و مصیبت تا بر میداشت ہرم عمان صبر و شکیبائی دست نیستہ بسوگ برادران
 دل ز خویش میگانہ برداشتہ مرثیہ حسرت و افسوس بردل صد پارہ خود می نکاشت پس
 صاحب معز الیہ چون احوال پر نکال ز وجہ خود بدین منوال مشاہدہ نمود اقامت آنجا را
 داغ تازه آن ماتم زدہ انکاشتہ مع اہلیہ و باب خانگی و دیگر و بستگان خود از آنجا
 برآمد و رفتہ رفتہ برفت کرناک بالاکمات آمدہ در قصبہ کولار رخت رحیل زنداخت حکم
 آنجا شاہ محمد دکنی نامی کہ از طرف قاسم خان صاحب صعبہ سراجکو مت قصبہ ہند کو بر سر دخت
 صاحب موصوف را کہ معرفت سابق در میان بود با حرمت و وقار پیش آمدہ جا برای
 سکونت ایشان مقرر کردہ سلوک شایستہ می نمود بلکہ ضبط و نسق تمامی کار خانجات خود
 بعدہ دیانت ایشان گذشتہ بود تا صاحب مشار الیہ باطمینان خاطر اقامت فرزیدہ
 سوامی این کار زراعت اجارت باغات می کردہ بود و چارہ سیر موجود داشت یکے
 شیخ الیاس و م شیخ مسیوم شیخ امام چہارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون ہر چہ پار

سعادتمند بس تمیز رسیدند غم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در آن آشته
 از پدر حلیل لقا اجازهت خواستند پدر بزرگوار به نپند و نصایح لیسرا را از آن
 غم باز داشته فرمود که جدو آبا ای ما مشایخین بودند با وجود استعداد تبرک بسیار
 دنیا داری می گوشتیدند زیر که خواستند دنیا واسطه القطاع سرشته تلذذ و حالی
 و نبد ایقه نعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
 باید نمود و از کشمکش علاقه دهر ناپا یادارمین نباید بود آنچه که قضا و قدر در تو شکنجانه مشیت
 ازلی برای شما میا و آماده داشته اند بی بیخ و تردد و تماشای می رسد بلیت

گرمین را آسمان دوزخ نه دهندهت زیاده از روز

کامل عیاران با استقلال از تنگی عیش دنیا اندوگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه آتش
 بی علاقه و قطع اضافت الاشیا هم می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
 خود لیسرا را از خود جدا نکرده بنا بر برداری پرورش می نمود چون او در سن یکصد و
 یک صد و نه هجری در قصبه کولار دنیا فانی را پدر و نموده بسیر جهان خرامید شیخ
 الیاس لیسرا کلان مرحوم بعد پر کلان تری گزیده بدلدی و تسلی خاطر و تالیف
 قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع اجا و اقربای ذوالارحام و ذوالقرب
 گماشته راه سلامت روی می پیچود قضا را بهدین اثنا شاه محمد عالم کولار و بعیت
 حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بگومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا رفته
 خاطر شده بی اجازهت برادر کلان سمت کرنا تک پایان گماث خرامید و در تعلقه
 تر یا بل که قضای دلگشا است چندی اقامت و زریه پس عازم صوبه ارکاٹ
 شده بوساطت ابراهیم خان قلعه ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب

اصل

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک نقای نوا گشته به جمع دار
 موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکر شان شجرت خاندان خود بود تا خوش
 گشته تنها سمت تجا و به بهانه ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت اما متعلقان
 خود را با لیسرا خود که چهارده سال عمر شریف چید صاحب نام داشت منع برادران دیگر در
 خانه گذاشته بود چنانچه او همون سمت در سن یکصد و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
 انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسری بر پس ایامی چند پیرزاده موصوف را از تجا و طلب
 داشته دخترش که همیشه حقیقه ابراهیم صاحب میشد باز در و ان خود در کثیفه همیشه زادی
 عروس را که در سن تمیز رسیده بود به امام صاحبی در خود عقد مناکحت و و اصلت بر بسته
 با اتفاق یکدیگر آمد پس بعد چندی چید صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
 پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و جمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکرش و
 بخطاب نایک که در صطلاح هنوز در پیاده را گویند نام آوری اند و خست فتح محمد در
 ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
 پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال برار اجازهت صاحبی به فراهم ساخته در هم مهم خرد
 می گشت و در جنگ جنجی متعلقه کرنا تک پایان گماث که به راجه بیستک نواب آویر شخت
 روداد چنانچه اجه به چهارده سوار از جوی سکر ایت کر آتش در طغیانی بود و این طرف
 فتح پیٹ است عبور کرده برش کر نواب که چهار پنجاه سوار و سینه هزار پیاده بود در تخت
 و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر پر
 روزگار ثبت کرده همشیز زمان تافیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
 که با پایا دگان و جزال برادران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود یک شکلک

اورا بنجاک عدم در انداخت و بجلد می این تردد نمایان علم و تقاره و میل نخست یافته
 مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادر زاده او
 دوست اینجان صوبه ارارکات مقرر گردید و در خوشتر اقرابای او مناقشه در افتاد و بسبب
 صفت اینجان پیشش در کار دولت خلل باقی داد و فتح شهر شجاع باندیشه کسر نشان و منزلت
 خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهات شد و مستورا
 را در کولار گذارفته پیشور شتافت و چندی در آنجا با برادر زاده خود که سلفه تمام
 پیدا کرده بود سکونت داشت و همدین ایام او را هم پالیکار میسور خطاب نایک
 خوانده برابر حیدر رضا نایک نزد خود داشته بود مخفی نماید که خطاب مذکور در قوم خود عتبا
 تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و نشان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
 می نماید بزبان محبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
 نسق کار خانجات راج بسبب نفاق عیان ارکانش خلل با افتاد صاحب شجاع از آن مکناره
 کشیده بر قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدین نزدیک آن شجاعت
 کیش را در سن یکتر و یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام زد
 گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگر چه بنام ولی محمد خوانده شده اما
 در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان و الایمت عمر عزیز خود را
 بر بی علاقه و بی نام آوری بسر بردن و چون روباها مزاجان بگوشه گمنامی خریدن
 نمی توانست بلکه مانند شیر صورتان به بهانه نام آوری خود پرورش خلق اللہی سر و سامان
 منظور نظر دارند صاحب شجاع بغرم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرای یعنی نواب
 درگاه قلیخان رفته سر رشته نوکری عمده بست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار یافته بچراست قلعو بالا پور کلان نامزد گشت متعلقان خود را از کولار همونجا
 طلبیده ششتمه چندی آسود پس در سن یکتر و یک صد و سی و چهار هجری در قلعه مذکور
 پسری صاحب شوکت بلند اقبال بهایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات مینت
 آیات خود کنار دایه دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
 بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد سپهر قریه شت ناسان
 انجم و افلاک زانچه اش کشیده ظاهر ساختند اگر چه این سپهر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
 و رئیس کرنا نالکین خواهد گشت اما بعصره قلیل بدرود و دلغ تیمی مبتلا خواهد شد یعنی
 سایه پدر از سرش خواهد رفت با استماع این معنی متعلقان متفق الاری شدند تا پیر اشرفنا
 بنوشانند و به گوازه عدم بخوابانند صاحب شجاع برین اراده و قوف یافته و موداگر
 شومنی طالعش بمن اثر کند ارضی هستم هیچ چه رواد ارکشتن اوسیم که ظهور نیک بد از
 مشیت ازلی است پس تو ابعانش در پرورش و حفاظت آن قره العین و ولت اقبال سعی
 ببلغ می گردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سر پالیکار
 میسور پالیکار بد نور و خیره اتفاق کرده به تسخیر قلعه مذکور فوج کشی نموده معرفت حیدر رضا
 نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجاع موصوف بر خنان غرضانه ایشان فریب نخورده
 نشیوه حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منشان پیو داز اقبال بن معنی پهلوی ستم
 مستعد جنگ گردید چنانچه شجاعت ذاتی مع جمعیت خود بر آمد و لشکر غنیم را یک
 شنبون شکست داده در اقران و اما تیل خود سرخر و گردید پس پالیکار نه میت خورده
 بهایوسی تمام راه دارالمقر خود گرفت و شجاع مغز الیه باب لازمه شروت که از لشکر غنیم
 غنیمت یافته بود نزد صاحب صعب بر روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شبیج کار از نهار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته منصب و هزار سپاده و پنج صد سوار مع فیل و
نقاره طریق مراعات پیوده به بند و بست صوبه بقره کرد پس شبیج و الادانش سرانجام
هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجهه با تمام میرسانید چون در گاه قلی خان یگر با صوبه بار
سرامقر شده رسید نظر بر اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شبیج رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز بر او
گذاشته بود بعد که شدن خان موصوف شبیج دانا بعد الرسول خان پیشتر متفق شده
چنان بند و بست صوبه و قلعه و ایلیکاران بلج گذار کرد که کل البوجه خلل و فساد که بی وجود عالم
و سلطان اکثر مفسداست و مفتریات در بنیان دولت نیار و بکار میشود در نظم و تسبیح مورریا
راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفرمانی سینه بدی
ضرووری بعد رخصت بگام صوبه بمونجا میقم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت
بوساطت تدابیر شبیج صاحب تدبیر صدر بند و بست صوبه بود یعنی پرداخته چونکه نواب
موصوف مع لشکر صوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نگاشت بجا که در خود
که بهمین پرگنه بالا پور کلان بود شتافت باز از آنجا بلا توقف سمت حیدر آباد رفت
و محمد خان پنی قلعه دارالاماره را با جمعیت خود مع رفقای شبیج و الافطه در صوبه
گذاشته برای جنگ تا کید آکید ساخت پس قلعه را و آن شبیج مع دیگر نایکان از نواب
به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم کوکری ادا کرده بودند بخت و تکرار در میان
آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دارالامارت باز دادند و خفیه مستعد جنگ
گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مدخل صوبه
بمبلغ ماهیانه هزاران و محافظان قلعه و مواجب بندگی لشکر صوبه خواهیم رسانید چنان
شهور گذشته از صوبه اراضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده در روز مانی

دقله مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد حیدر گاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر سپاه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد شایان داخله دارالاماره شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شبیج موصوف
بودند سعی مردانه بجای آورده برفع یورش کنان پرداخته سرخو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه هالن میلی فرود آمده شهر و قلعه اگر گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعه گیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران سخت مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد کمن میلی
که از قلعه گنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعه داراجمل منشن با فوج همراهی
خود و جمعیت شبیج بغیر شمشیر بر آمده باطلایه داران لشکر نواب در آمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت و داد از آنجا که قلعه را تا تجربه کار و ناز از موده جنگ بود از کین داران لشکر غنیمت
نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شبیج دیش آگاه و سید پسر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکر یان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاو کاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد شکست و جمد بلوغ سر قلعه دار بتاراج رفت
و شبیج موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکمیز او یک صد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال اطفال شبیج شهید در پرگنه بالا پور مذکور بودند
چون این خبر بجای مستلی خان بن در گاه قلی خان که حاکم بالا پور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را به سبب بنجایند جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور و غیره یک قلم غارت حست
سوامی این ظلم هر دو برادری پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشتت ساله
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالاایش حرم و خوست

بنواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان تمیر با میدارند ز حیران و پریشان نموده
 نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس بلیه شریفه شهید زبانی یک
 معتمد خاص خود حقیقت نظر و تعهدی حاکم نظام بالاپور و مظلومی و گرفتاری جانبدار بن چیدر
 صاحب کلان برادر زاده شوی خود که در سرسرینگ پٹن بود گفته فرستاد صاحب موصوف
 باطلاع شهادت عمومی خود و خرابی حال پسرانش تا سفما و حسرتها خورد بل خور و خواب
 بر خود ناگوار دانسته به بالیکار بیسور ستغانی گشت و او عرضی متضمن ربانی مستوت
 و مخلصی پسران شهید به حاکم سرانوشته تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را منتهی ساخت
 از عذاب آخرت رسانیده بواسطه خود ربانی بخشود اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین
 روایت کرد چون نواب در گاه قلی خان کشته شد و پیشش عبدالرسول حسان
 بدون اطلاع حضور موسی یاست صوبه پتہ چهار لک و پیر از نزد محمد خان سلیمان زای
 ساہوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صورت نمود
 فتح محمد صاحب ہم ہیجده ہزار روپیہ بادی مشابہ برادری خود از ساہوکار مذکور گرفت
 بتصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب ظاہر خان اطلاع یافت عبدالرسول حسان
 عازم بالاپور می شد در آن صین ساہوکار مذکور برای زرخود فرام و حایل گردید و او
 ہزاریان قتل و سرداران لشکر صوبہ قلعہ دارالامارتہ را در باب دمانیدن
 مبلغ مذکور از نواب معز الیہ بصورت کہ سببش خواهد شد تاکید آکید کرده راہ خود پیش
 گرفت چون نواب رسید سرداران لشکر و ہزاریان قتل و بخت و تکرار ماہیانہ خود با مبلغ
 ساہوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دارالامارتہ باز می دادند و
 ساہوکار مذکور نیز ناغثہ خود را جمع ساخته مستعد جنگ گردید فی الجملہ بعد شش کوشش

بسیار

بسیار آخر قلعہ را مع صاحب جمع جان خود در باخت نواب یلغار کرده بیک حملہ دلاورانه
 داخل شہر شد ماہزاریان میواتیان و ساہوکار مذکور ارکاٹ قلعہ امضبوط ساخته تا یک ماہ
 سعی کردند و کلید قلعہ سوامی ادای حق خود مانہ سپردند چون این کیفیت معروض حضور
 نواب نظام الملک آصف جاہ گردید مبلغ ماہیانہ سپاہ و سردار و زساہوکار از
 خزائن خود ترسیل داشته آتش فتنہ صوبہ را بر نشان پس بعد وصول مبلغ مذکور ہزاریان
 کلید ابواب قلعہ نواب سپردند و ساہوکار زرخود بر نیل داشته بار کرده راہ ارکاٹ
 سرگرد چون سپر گنہ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدان موجب کہ سابق مرقوم شد ملاحظہ
 کرد خویشفیع ایشان گشتہ مستورات را مع پسران شهید از قید ربانی گناہند اما فقط
 اناث علاقتہ اش یعنی زناتہ محل شهید را بسررینگ پٹن روانہ کردہ ہر دو برادر را گردور
 عوض مبلغیکہ شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکہ چون ساہوکار بارکاٹ رسید
 مستورات شهید فایز سررینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاریخ جامع خانہ و خرابی حال
 جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت بلامی دوگونہ نالیدند
 پس صاحب موصوف برد لاسامی ماتم زدگان پرداختہ مبلغ ہیجده ہزار روپیہ بارکاٹ
 فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص گناہند زرخود طلب داشت تا ہنر و برادر
 بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخیرت نبی عم رسیدہ آرمیدند و صاحب معز
 بر ہر دو برادر از پسران خود زیادہ شفقت و عطوفت دستہ پرورش می نمود و پتہ
 دو تہمندانہ از برداری ایشان منظور شد کہ سبب پاہ گری و سپ تازی بیاموخت
 چون ہر دو برادر بسین تمیز رسیدند شہباز صاحب از دختر خاندان خود کتبی لاشہ بعد
 چندی چون جوانمردان قوی باز و بردات اخوی بزرگوار خود باز زندگی و حوچ بشری

خود انداخته بسیر بردن مناسب آنست که خواه از برادر و والد رخصت گزیند
 برادر خود باز عازم پایان گماشتند و از عبدالوهاب خان برادر خود نواب محمد
 علی خان و الاجاه بن النورالدین خان گوپاموسی که صاحب جاگیر چیتور بود علاقه
 نوکری پیدا کرده بسرداری نهر پیاده و دو صد سوار نام آوری انداخته چند
 بسیر برد و برادر خود را یعنی حیدر علی صاحب اسرار سوار مقرر کرده بود و عرض
 بهر دو برادر با اتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت
 نواب دلاور خان حاکم صوبه سرپالیکاران بالاکماٹ نهر پاشی صاحب صوبه بر
 نرم ساخته باز از یکدیگر بگریختند گماشتند چنانچه پالیکار میوشش مہنت نهر سوار
 و بیست نهر پیاده فراہم ساخته پالیکاران شرقی میسول یعنی بنگال و والد و ماشتی و اله
 وستی کال کوری کال الد و ما کوری درگ الہ اتری و رگ الہ وغیرہ را زیر ساخته ہمہ
 ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفتہ رفتہ تا متصل صوبہ سرانج کشی نموده کوہ پوری
 کہ در تصرف پالیکار میسول بود گرفتہ علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان رابا
 سہ صد پیاده و ہفتاد سوار مع فیلم نقارہ بر بند و بست آن نواح و حراست کوہ
 مذکور گذشتہ بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را کہ وقت ترقی دولت بود از
 ارکاٹ طلب داشت قضا را ہمہ زمین و زما شہباز صاحب از عبدالوهاب خان بہ سبب
 قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیدہ خاطر گشتہ بید و کد بسیار رخصت
 بر طرفی گرفتہ بے علاقہ شدہ بود و بر حسب طلب خوبی بزرگوار مع احوال اقبال
 و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیہ از مشاہدہ حال
 برادران بختا و خوش خرم گردیدہ از نندراج کار پرداز دولت میسور ملازمت کینانیدہ

بسداری سید پیدا وہ و بچاہ سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون بلتعلقہ
 بالا پور خور کہ در قلعہ مذکور تہانہ اش بود محاصرہ کردہ حال بر محصوران تنگ ساخت
 و وقت یورش بہت بچہ حیدر صاحب کلان زخمی شدہ انتقال نمود کار پڑ از مذکور
 برادری صاحب مرحوم ہم بہ شہباز صاحب سپردہ بند و بست تعلقہ و حرست
 قلعہ نو تسخیر پذیرہ صاحب موصوف گذاشتہ خود مراجعت بسیر رنگ پٹن نمود
 اما صاحب معزالیہ سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود ہمراہ لشکر
 کار پرداز روانہ کرد و خود متعلقان را از کولار طلبیداشتہ ہمہ بجا آسود چون جوش
 بعد تولد دختری رحلت کردہ بود در اول عصمت شعاری را از اہل قرابت خود
 خواستگاری کردہ بعیش عشرت اشتغال فرزید و آن ختر نیک اختر را کہ از ناز
 دولت مند می بسن تمیز رسیده بود بہ لالہ میان نامزد نمود و از لطن زو جہ نو و دختر
 و یک بسیر کہ قادر صاحب نام داشت بوجود آمدہ بود حیدر علی صاحب بسیر رنگ
 پٹن چنان راہ سلامت روی می پیو کہ ہمہ عیان راج بلکہ مستند یعنی راج
 خصوصاً نندراج کار پرداز کہ خسر چک کشن راج و ڈیر سند آرای آنوقت می شہ
 شیفتمہ حسن سیرت و بہادری صاحب موصوف می بودند کہ از ہمہ جمعہ داران
 نایکواریان قدمای خود برگزیدہ زیادہ شفقت داشتہ بدل در تقیش میکوشیدند
 و ذات بابر کاتش اقدام بلعیش مید استند و اجازت جمع بندگی سوار و مردمان بار
 دادہ بہ حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در نرم و نرم گاہی نندراج از خود جہ
 نبی نمود چون خان موصوف بسین نوزدہ سالہ رسید برادر کلانش یعنی شہباز
 کہ مع و ابستگان در دیون اہلی سکونت داشت فکر شادی کتختائی برادر خود کردہ

بتلاش بسیار از صوبه سراسیمه شهباز پیرزاده عرف شاه میان صفرا که شش
 فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور کتو
 صاحب دوم مخدوم صاحب سوم سمیع صاحب مع متعلقان طلبه شسته بدختر
 کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتختانی بطور دکنیان پزاخته آسوده
 گشت چون از آن زوجه شریفه دختر تولد شده در ایام زچگی سبب غذای
 مخالفت لقه زده از کم بدن زیرین نجواید بنفختن ساسل مسدود گردید در فکر
 شادی دیگر بود درین اثنا اندراج رانند و سبب ملک پایانگما که جنوبی میسو
 است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گماٹ و دندکل غیره ضرر افتاده مع لشکر شیت
 چون بعضی نمایان آنجا طریق بغاوت سرکشی پیوده ملک ایران ساخته جلا وطن
 شده بودند قریب یک نیم سال بنهند و سبب آن ضلع و بنیدیه نمایان یعنی مامور و
 بود جوانمردی و بهادری خان شیخ در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی
 طبقماسی پر گوهر هزاران آفرین تحسین برفیق شجاعش شاکر گردید و در جسدی این
 کوشش های نمایان بنفیل و علم و تقاره و پالکی خاص لواای مع اجازت فراهمی سوار
 مردمان بالبعنی تفنگچیان سر بلندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار بر قاعده
 و هزار و پانصد سوار علیهمده فراهم ساخته بفرج خاص نامزد نمود چون از آنجا
 مراجعت کردند اهلایه شریفه خان شیخ برضا و رحمت خود شوهر اقبال نظر را اجازت
 شادی کتختانی دیگر داده درین کار پرمهر شد تا خان شیخ بصوابید برادر کلان یعنی
 شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعه را معزول گردم کنده را که در آنوقت بی علائقی
 مع متعلقان در تعلقیه بار محل قامت داشت زاد را حله و بار برداری فرستاده

مخفی نامد کسان را بر تقاعد و باس لیل ننگ بانا بقیه حقایق آریست بکنند درین ملک سپاه بازمی نامند ۱۲

طلبه شسته

طلبه شسته و خواهر شش بقدر مناکحت خود در آورده انا اهلایه اول ابا نومی خان کرده با عزت و
 حرمت میداشت بلکه زین خاندان خود میدانست و جمیع اهل قبایل شرایط اعظمش بجا
 می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند باطاعتش دستمه بود و خواهر دوم اهلایه
 اول سید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناکه خدا بود و هر آن ذرات
 بمیر علی رضا خان منسوب کرده بادای مراسم تنیست پرداخت و تمامی برادران بسبتی
 و خوشنشان را از خود جدا کرده بر کسی را بجاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال
 خان شیخ را اولاد نشد آخر بذریعہ روح پر فتوح حضرت شیخ مستان ملی که برادر کلان
 حضرت حمید صاحب کرد و وسط شهر کنجین نگر عرف کنجی پس پرده اندیشوند و کوچک
 ارکات آسوده اند و برادر سوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعه راسی درک
 بموضع بنور آرمیده اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس الله
 امرار هم در مهند و دکن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند
 کتختان متشمنه بلجی بخت بوده نیاز باؤمنت با میکردند چون وقت قبولیت دعوت
 و ترقی جاه و شمت بود تیر دعا به بدن اجابت در شمت و شجر امید با آور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند بادیکر کیفیات

الحمد لله والمنة بعد فراوان آرزو و فرط مناکلین میبدر گل مراد آورده که کاشانه دوستش
 بر شمع سعادت منور شد و شام آرزو و صبح رجاء مبذل گشت غمی نیز بجز دولت و شمت
 شمع بزم جاه و عظمت بدستیم شهر و بچه در اول ساعت روز شنبه سن بکیز از یکصد و
 دسه هجری در قصبه دیون بلی روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شبتان امید
 خاندان را نورانی ساخت ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خوشین و بیگانه کشود

خان شیخ ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین بتقدیم رسانیده تا چهل روز جشن های اول و محفل عشرت مشحون تزیین داده در خزینه کشوده ببدل نوال ملاذمان و سروران زفقای خود را یکسره تو گم گردانید

نظم

بزم شادمانی شاد بوده	زفکراین و آن آزاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم شسته	ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از گردالم در دل غباری	نه از وهم و خیالش اعتباری
کشیده پاس در دامان راحت	درون سر برده در حبیب فرغت
در دل بسته بر روی تفکر	که کرده باده از جام طبر پر
همه سباب عیش و کامرانی	میبا بود شاهی و جوانی

غنچه لهامی دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدم آن سعادت مند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نبواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون بین انفاس بطون حضرت شیخوستان پسرتولد شد شیخو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجابل و تغافل روان داشت در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام النورالدین خان گویاموی صوبه دار ارکات که بی سبب از دست تم هدایت محی الدین خان مظفر الدوله همیشه زاده نواب موصوف باخواهی حسین دوست خان عرف چندا صاحب لیل در میدان آبنور گده در سن یکنزار و یک صد و شصت و دو هجری قتل گردیده و نایب مذکور یسازش فرسایس در ولایت صوبه ارکات

متصرف شده بود و نیز بند و بست آن صوبه و بینه شرارت کیشان آن ضلع فرمود همت خود قرار داده عازم کرناک پایان گماط گردید و همه پالیکار بالا گماط و دلاو خان صاحب صوبه سرامع سامان جنگی حضور طلبتند از آنجمله که اچوری نندراج از طرف میسور داله بالشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور سیده شریک معار که بود چون در میدان خنچی بقصور فتور افانخته کرد و کنول نواب موصوف در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران مکلی مجید و قوع این اقص حیرت افزای اطلاع اصدی راه دار المتقرهای خود سر کردند و خان شیخ با جمعیت توپخانه خود تا نصف روز در لشکر پرانگنده شهید اقامت داشته بعد دریافت کما حقیت از آنجا راه بالا گماط گرفت و سته چهار شتر پر خزانة عامه که بعین غارت کرده نیزند آنها را تبیه کرده داخل خزانة خود نمود و مراجعت لسبر بزرگ پلین کرد

ذکر ترقی جسد علیخان بهادری مع دیگر واقعات که در سن یک هزار و یکصد و دو هجری

چون در زمان ریاست چک کشن لاج و دیر سندا آرای میسور و کار پرداز کر اچوری نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده بهر جا سر بشورش برداشتن و تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقه فرمان راجه سر کشیده بوزنه بار سال زرشکیش معمولی نمی گرانیدند خصوصاً دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی پیموده پیرامون محل راجه بزرگ بندی کرده چند گلوله توپ بر در محل پراگنده بود اما نندراج بتائید و تدابیر عد و شکن خان شیخ اعدای دولت اما در زیر خست علاوه برین که در تمامی بند و بست و ملک شرفی میسور خلل باور خسته با افتاده

متصرف

تفصیلات اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش بر جج القمقری
 بیکشتافت و خان شجاع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدارای کوٹہ
 و ہوسور و باگلوکر کہ جمعیت ہمراہ نندراج بود از اثنای راه خصت گرفتہ سمت تعلقا
 خود شتافتہ شیوہ بغاوت اختیار کرد بدستورستعداران و پالیکاران انطرف خود
 سری گزیدہ بود نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شدہ بر
 بندوبست آن ضلع سوائے خان شجاع دیگری را تجویز نکرده کہ مصرع لازم شیر است
 سیر کوہ و دشت ہرین کار با مور ساختند و با جمعیت حاصل مع برادری شاہباز
 صاحب خوب صاحب کئی جمعہ اردو ہزار سوار و بہ مختاری کل امور خصت کردند از آنجا
 خان شجاع شبہا شب چون اجل ناگمان بر سر باغیان غنودہ بخت رسید و دست
 و بازوی مردانگی و شجاعت بر کشادہ ہمہ ہارازیر ساخت گنگارام بدینجام برآمد خود
 ساختہ پیاداش عمل شنیعش طوق فریخت نمود و بیک جملہ مردانہ سرد دیگر سرکشان را
 از بار دوش نخوت پوچ سبک ساختہ سرنگون بر خاک عدم بخوابانید عنین بعضی
 دو ماہ تمامی باغیان را اسیر و قتل کردہ در قلعات کوہستان آن طرف یعنی در کوچہ
 ہولی درگ چین رای درگ ورتن گیری ورامی کوٹہ و ہوسور ہمانہ مستقیم از ملازمان
 خاص خود گذاشتہ قلعہ داران معتمد علیہ را در تہر قلعہ مقرر کرد و بونوجہ ترانہ و شتر و
 اخیال مظفر و منصور مراجعت بہ دارالتریاست فرمود و ہمدان ایام ہمد خان ہزار
 خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کندان گونسا از سمت ارکاٹ بہ ملازمت رسید
 بعدہ عمدہ بہ رسالدارئی مردم ہارامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج بر حسب استدعای نواب محب علی خان

سراج الدولہ سمت نندراج عرف تر چناپلی و ظہور شجاعت نندراج
 خان شجاع در آن مهم و واقعہ سین کیز او کیصت ششون ہجری آنکہ

چون نواب محمد علیخان سراج الدولہ والا جاہ بن انور الدین خان شہید کہ از ہنگام
 انتقال پدر نواب ناصر جنگ شہید در قلعہ نندراج پناہ گرفته بود حسین دوست خان
 عرف چندا صاحبنا لبط کہ بہ کوک فراسیس بھلچھی از طرف ہدایت محی الدین خان
 در و بست ملک ارکاٹ در حیطہ تصرف خود داشت بارادہ استیصال نہال دست
 محمد علیخان جرات پرداز گشتہ بچند فراسیسان و لشکر خاص خود کچ پشش ہزار سوار
 دوازده ہزار پیادہ بود بعزم تسخیر تر چناپلی ہمت گماشتہ نہضت نمود و قلعہ را محاصرہ کرد
 مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدولہ بلا علاجی چون چراغ صبح ہم بی رونق و نور
 گشتہ محفوظ خان شہامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسوریہ روانہ کردہ ہزبان
 اتحاد پیغام داد کہ اگر در نیوقت اعانت نامنودہ اعدای دولت ما را زیر سازند و از جمیع امور
 بجایت با بر خیزند بعد نہر میت غنیم و بندوبست ہو بہ ارکاٹ قلعہ تر چناپلی مع توابعش پشما
 سپردہ شود و نیز بتقبویض چند تعلقہ عمد و پیمان بکونہ بندر دیونا پٹن کہ از قوم انگریز بود موٹہ
 ساختہ از آنجا ہم فوجی از اہل فننگ طلبیدہ شدہ بود نندراج کار پرداز میسور نظر بر ہجو ملک
 بہتر و زخیز نمودہ از روی حرص ملک مال بیکہ آنکہ فرو از حریصان نرود حرص کہ رویم برگ
 تشد از خواب ہمان تشنہ جگر بر خیزد ہا با مرار و دیگر پالیکاران اتفاق کرد و
 بسیار خراج نمودہ خود مع خزانہ و توپخانہ و لشکر کہ ہفت ہزار سوار و دوازده ہزار پیادہ
 بود سمت تر چناپلی روانہ و در اگر چہ راجہ مسند آراہین یعنی رضامنند نبود اما دلوائی بویگرد

رفت و بنواب محصو از زر و آذوقه و غیره سامان ضروری هر چه که می بایست کمک کرد
 و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکر این سراج الدوله بوده که شجاعانه بطریق می سانیید
 و بار بار بشکر فرسین چند صاحب بخون زده هر بار شکست میداد و قزاقان خود را
 که غازی خان بید سردارشان بود بر اطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعیین کرده بنادق
 و خیمه باوراس گاوان و غیره اسباب می طلبید و در یکش بخون بر ترود نمایان و
 کوشش نمایان و حمله های مردانه از فوج هر اول فراسین و ضرب توپ گرفته منظر
 گشت در همسران خود سربندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چند صاحب
 که در ولوای منگوت که سابق در همونجا بیستم کلام الله از منکارانی زن همیشه زاده
 تر مل نایک حاکم مدبره عمد و پیمان بعدم فرامحت حالش در میان آورده بدام خود کشید و
 آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
 کشیده شد که آفت یافت تا یخ اوست پس فرسین او پیلچری گرفت چون سراج الدوله
 فتیاب سرخ گشت از قرار ^{این ماده تا پیش} مدار که بیسوی کرده بود بر لطایف تحیل برگزیده برسانیدن
 مبلغ زر و نقد یعنی مشاهد بشکرانش خرم خرج ششماهه پیغام فرستادند دراج بر این مقده
 لاجول خوانند و بر عمل تجربه خود و پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده و غیر سازند
 پس خان شیخ و دیگر سرداران بهادرنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
 منعکس شدن معامله از فرسین را مصاحت اتحاد پیموده چند سپاهیانش آبر کومک
 خود طلبیده بود سوگ این سباب جنگ مثل توپ بندوق و ضرب باروت بر حسب ضرب
 از پیلچری قیمت می طلبید و گویند از آن بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده بود که در
 چون سه ماه دیگر باز زد و خود گرم بود که متوجه است بر ادب می خان شیخ جوخه بگلونه توپ

ششید

ششید شد آخر الام نواب محصو فکری دقیق بکار برده پیام او کسی سردار محمد خود را مع جمعیت
 ثمانه قلعه روانه سازید تا کلید باندیش گذاشته باند و دستار کاٹ بجای آنگزیر وانه شش
 نندراج دانست که افسون تدابیر و عنایت مردانگی خود در ذل بار برگشته اثر کرد جهان زینت
 خود نازان گیتی گوپال اگر برادر قرابت خود می شد با و نیکت را و برکی و خوب صاحب جمعیت
 و سید بدلی دکنی جمعد را امر سنگه ابا جمعیت دو هزار پیاده و مقصد سوار زینت
 قلعه تو العیش تا کلید کرده روانه نمود چون ایشان نزد روزه قلعه رسیدند کلید قلعه
 ایشان فرستاد چون آن روز میان هینود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت بهم منحوس بود
 ایشان عذر روز بد پیش آورده گرفتن کلید با بر فردا قرار داده مراجعت نمود سراج الدوله
 این معنی را که با یغای عمد و پیمان خود پرداخته شده از معتقات شمر سپرد دیگر شیخ
 مذکور خویشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند و داخل قلعه بهانه سوال جواب
 تنها گیتی گوپال و غیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب ضرب ملازمان ایشان
 را علیحده گرفته بعضی را برانند و بعضی را مقید ساخت باب قلعه نیکه همست که میسوی
 چند گلوله توپ پراینند سراج بز فریش غضب آورد و اندوهناک گشته تشویش تمام ندانست که
 عاقبت کار چون کند آخر هیچ اندیشه سود نبود خود مشاهده نمود آخر حسب عاب دید خان
 شیخ ناکام و پیو مطلب بسوی سنی منگل مراجعت نمود بخالت اینکه خود بجا و کرد بسیار و باید
 به دست شدن بلاد زرخیز سه چهار لاک هون را یگان صرف کرده آخر کاری نکشود سکودار لایا
 رفتن توانست راجه مسند نشین ازین معنی یخیده خاطر شده خرج لشکر از نه ماه فرستاد
 لهذا عسرت خرج بمرتبه کمال عاید حال لشکرانش شده بود بجای مذکور اقامت زیر پدین
 روز با بالاجی روانا سر کرده پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهمدان نمود یعنی بدست

صوبه سیرا تواب لاورخان را پرگنه کولار جاگیده بلونت را و امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجاع حالی یافت بے باکانه و عدم
مزا حمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورده در راه مستنشین چون
دید که غنیمت زور آورنده همه مواضع متعلقه خود را تصرف گردید و سوامی قلعه بنگلور
ماگری درگ دارالمقرضه بضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچاپلی بسبب تجربه کاری
و خود پسندی و لوای منقسم ماندند راج را خطوط متضمن خرابی ملک تاراجی رعایا و
برایا بار مانوشه طلبید بر گاه او بمقتضای ننگ نخوست که سوامی بند دست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود متور و قصور او یافته بود بخت پریشانیان
حواس گشته بگذاشت که در رویه مقدمه جنگ بصلح فیصل ساخته اگر چه غنیمت با تمامی
لشکر خود معاودت بپونانمود اما تهانه نامی خود و عمال از مکانات و قلعات میسور برداشت
نموند بلکه از اول زیاده قائم گنایند تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القضه چون نندراج بستی منگل قامت داشت سپاه لشکر بنا بر مشا به خود مزاحمت
بحال دلوای رسانیده بزرگوارترین بهر نانت سست رسید و ایشانرا بیخنان حرب شیرین
فغانیده تر در جبروانه سرزنگ پین نمود اما خان شجاع را که بزدانش اعتماد تمام داشت مهربی
سنگنه نامی جمعدار که از قوم راثور سردار و پناه سوار بود و پنج صد سوار خاص با یکجا خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تنی دستی و عدم رسیدن مدد خرج لشکران کا
بجری رسید که مهربی سنگنه مذکور با پس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری مزاحم خور و خواب لوای شده در بهر نانت حتمی در او بر چنانه خاص و

آب بند ساخت دلوای بر عیالش بجاگرفته از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنا بر ضرورت
در سفر با خود داشت معجزی نقد در عرض موجب مایه ناز اشن اده او را بر طرف نمود
چونکه جمعدار زبور معزز مرخص گشت کامیاب از آنجا کو حیدره مع احمال اقبال بره سرزنگ
پین بفاصله دو کوه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از سوسه
و دغدغه جسمی و حی یافتند از حواج بشری فارغ شده همه با بر بست استراحت در آنجا
بوقوع این حال خان شجاع بهم برآمده پیشین لوای رفت زبان طعن بر کشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق رباب دولت نیست سوامی اطلاع خیر خواه صمیمی دینی تو که
راج را بفروخت ظروف و پارچه خاص که صبح کسرتان بود بے اثبات حق زو مشا بهر ساین
دور از صلاح و فلاح زیر که یک را بچنین مراعات بے ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران مزاران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که با از حد دایره بیرون نهاد و جو با حنی پین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود دلبینریش برداخته آید که عبرت گیران شود
دلوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیهش نمود تا خان شجاع از آنجا چیر خاست
بفرودگاه خود آمد و پنج صد تفنگچی را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شکل با ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیدار گشتی بر همون لبت خواب است پازده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
باتیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود با در باختن عرض تمامی مرد در پیش او جمعدار
تکلم نمود که تیغ و دهن نوک سنان ساخته احمال اقبال آلات حرب ضرب رسان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیشین لوای آورد و او سوا اجناس
ظروف نقد سر کار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بخان شجاع از زانی

داشت پس آن شیخ دانا بدایر عدو مالی و دوشمنی شهنشاه عالم گشت بعد چند روز
 دلوای آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود برسد نشانده مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
 تیدستی و عسرت خرج روزه در پیش نهادن شجاعت پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بنده
 همت عدو گد از خود گرفته چون شیرخان مع دلاوران خود سمت پایکاران نهفتند روز
 و در عرصه یک سال به نامار و مایله بار از زیر ساخته مبلغ خیره گرفت و از آنجا کسی
 که خیر خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد و از آن مال
 امان بخشید و کسیکه از جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان حاکم
 مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
 نام او و اولادش از جریده روزگار خاک گشت بر پایکاران تعلقه بینی و بیروپاچی که سخت
 سرکش بودند بحسن تدبیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال اطفال و خزانه و دیگر اجناس
 اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخمه های گران قلعی با
 که باصطلاح دکنیان لکڑکو گویند بنا ساخته تمانه خود گذاشت اطراف جوانب آن سمت
 شهرت و عبرت سیاست که لازمه ارباب یاست است در انداخته ملک بضبط و اعیان را در
 اطاعت خود در آورده نندراج ازین فتوحات که بحسن معنی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
 چهارست نموده بود خوش خورم گردیده خط مبارک با دستنیر ملک پایکاران یعنی مع کر و زر
 نندرز در اجبه روانه دارالریاست کرده نصف سیاهی نجالت از جریده حال شود دست
 باز بعد چند می خان شیخ برابر برای بندوبست طرف ذمّه کل و پال گهاث و غیره مع موج
 روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بود به سیمه قیاسی
 و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوطا طمانیت و تسلی خاطرش مبرخاص نویسانیده

این شیخ دانا بدایر عدو مالی و دوشمنی شهنشاه عالم گشت بعد چند روز
 دلوای آن شجاعت منش اطلبیده برابر خود برسد نشانده مشورت صلاح کار خود کرده شکوه
 تیدستی و عسرت خرج روزه در پیش نهادن شجاعت پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بنده
 همت عدو گد از خود گرفته چون شیرخان مع دلاوران خود سمت پایکاران نهفتند روز
 و در عرصه یک سال به نامار و مایله بار از زیر ساخته مبلغ خیره گرفت و از آنجا کسی
 که خیر خواهی تمام استقبال نموده بر حسب خواست فکر ادای زر کرد و از آن مال
 امان بخشید و کسیکه از جاده امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان حاکم
 مسند نشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازویش چنان خراب و تاراج گردید که
 نام او و اولادش از جریده روزگار خاک گشت بر پایکاران تعلقه بینی و بیروپاچی که سخت
 سرکش بودند بحسن تدبیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال اطفال و خزانه و دیگر اجناس
 اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخمه های گران قلعی با
 که باصطلاح دکنیان لکڑکو گویند بنا ساخته تمانه خود گذاشت اطراف جوانب آن سمت
 شهرت و عبرت سیاست که لازمه ارباب یاست است در انداخته ملک بضبط و اعیان را در
 اطاعت خود در آورده نندراج ازین فتوحات که بحسن معنی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
 چهارست نموده بود خوش خورم گردیده خط مبارک با دستنیر ملک پایکاران یعنی مع کر و زر
 نندرز در اجبه روانه دارالریاست کرده نصف سیاهی نجالت از جریده حال شود دست
 باز بعد چند می خان شیخ برابر برای بندوبست طرف ذمّه کل و پال گهاث و غیره مع موج
 روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسند نشین بود به سیمه قیاسی
 و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوطا طمانیت و تسلی خاطرش مبرخاص نویسانیده

ترسیل داشته چون لوای مذکور هم از مدت امتد که عرصه دو سال منقض شده بود تیر و دو پنج
 سفر در مانده و قنای ملاقات فرزندان و دوستگان که در قلعه دارالریاست سکونت داشتند در اول
 از حد بیشتر داشته فرصت وقت بحسبت بجز دور و در خطه طراست بر سر تاج تیر میا کانه فایز
 دارالریاست گردید و خان شیخ را که بنده و بست پایکاران همت گماشته بود خطوط
 مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شیخ بر روانگی نندراج
 به دارالریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخت بحسب
 خاص که دو سه هزار سپاه بار پنج صد چینی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از بلچی و کویا ل بند
 و غیره بزمایشی بسیار طلبیده بود و چهار هزار سپاده که ناگلی و مرشت صد سوار و چهارچوب
 توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید در سوادمانه سف سرزنگ پش فرود آمد
 و در آنوقت احوال دارالریاست آن وقت چنان بود که در بنده و بست ملک شمالی تصرف
 مرده تا چتر که در راه صوبه سر او از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارفته و عمال غنیمت بند و بست تعلقه
 و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و کوبال او مرسته ناظم مرچ که بنده و بست صوبه سر بعد
 عزل بلونت را تعیین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعه بنگلور را محاصره ساخته اما سری نواس
 بن گنک را در کی که قلعه را بنگلور بود دل از دست نداده قلعه امضبوط کرده بدله بی تسلی خاطر
 محافظان برج و باره پر دراخته بدفع غنیمت زد و شایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور شریلی
 عقل و هوش کم کرده چون پیر زنان خفتان صفت انتظار میدادند شجاعت می کشیدند
 چون نندراج و خان تهو کیش فایز دارالریاست مند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
 پس همه با دفع دشمن و دولت مشورته کرده تمامی سرداران و جماعته داران را طلبیده در بنده و بست
 ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جلگی سرداران سپاه پیشه جوان از بد

ترسیل

اگر خود بدلت بر فیل سوار شده زرم آتشوند ما هم که فیل در جان نثاری قصه شوخا هم کرد و الا ما
 طاقت بجا که با جمعیت های قلیل خود مقابل از افواج کثیر مرهط شده

ذکر شکست یافتن مرهط یعنی گویال راؤی در سواد نیکو و بزور بازوی خان
 شجاع و بازر شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرهطه مع دیگر
 کیفیات و اوقات سن یک نهار و یک صد شخصیت و شجاعتی

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نمودی گوش کرده بایوس
 شدند و خان شجاع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلح ملک مال یاوری
 جستند هرگاه خان شجاع بلاتامل سرانجام این مهم بر ذمه همت و الانمیت خود گرفت
 و راجه سندان را بعد نهاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخاطر خان بهار
 خوانده مکر التماس در بند و بست ملک و تنبیه عدم نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود
 با مسند زرین و لوازم آن مع خزانه و توشکخانه و فیلیان و غیره بیرون قلعه فرستاد
 پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و بهر امور مختار کل کرده بان رخصت داد و از دیوان خانه
 خاص تا دیواری مع اعیان پایاده آمده و داع نمود آری مصرح هر که شمشیر زنده
 سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط جمعیت های خود برین
 قلعه رفته در میدان کرکیت فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعیداران را با طاعت
 سپه سالار شجاعت شعار فلان داده حرمت رخصت بزرگان آوردند تا از آنجا خوب صاحب
 دکنی جمعیدار و سینه بدلی که از قید نواب محمد علی خان مخلص یافته رسیده بودند و جماعه ایشان
 سه هزار سوار بود و رحیم صاحب یعقوب صاحب امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و سنان

نشان جسدی
 ۳۱
 ذکر شکست یافتن مرهط یعنی گویال راؤی

جنگی مستعد شد سپه سالار بهادر شدند بدستور چند سران پیادگان مندیل کلاه پوش مع
 رساله خود بر قافله بهادر اقبال مند همت گماشتند و دیگران بخت و تکرار مبلغ ماهیانه
 در پیش آورده در دارالمقرمانند پس سپه سالار موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج
 هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده شوش هفت ضرب توپ یعنی بلاتامل برودت مردانگی را
 تاب جسارت داده سمت نیکو کوچ کرد و در دو ستر و وز به بند و بست تمام در سواد چون
 پیش فرود آمد مرهطه ازین معنی خبردار شده باز دهنه هزار سوار را بمقابل روان نمود چون خبر
 ورود افواج مرهطه رسید سپه سالار ذی همت از آنجا کوچیده در جنگل بڑی چون شیر
 گرسنه اقامت و زید و زید دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرهطه طلبیده با یک هزار
 مردم بار و چینی کار و دو صد کلاه پوش خود بدلت از عقب شان تاخته چنان ز کابل غنیم
 تمامی اسباب گذاشته و بفرار نهاد و بعضی هاسیر و قتل شدند پس از آنجا بعد شجون
 که عین بدبیر عبرت غایتش بود کوچیده فایز نیکو گردید و در سواد بسون گوری فرود آمد خط
 طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بر بدبیر غنیم دولت موسومه سر نیواس قلعه دار محصور ترقیم
 و ترسیل نمود چون از جنگ مرهطه عاجز آمده کبلی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد
 و بجای حفظه نشان حیدری خاطر جمع شده چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرهطه پراپند
 مرهطه از رسیدن کومک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته تب بدبیر شکست
 فوج ملک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سوختی کپه به بند و بست تمام فرود آمد
 بود روز دیگر صبحی سپه سالار شجاع لشکر خود را آراسته مینه و میسر به دلیلان جنگ آرزوده
 سپرده توپخانه را بر رده داشته بجانب لشکر مرهطه روانه و دو هم خبردار گردیده به آراستگی
 افواج خود پرداخته زرم آراگردید اما از شکلهامی توپ تفنگ شجاعت نشان که چون

قطرات بالان میرنجتند همت در باخته تاب مقاومت و مخالفت در خود نیافته بگذشت
 بعضی سباب رو بگرز نهاد و سپه لاری جمع ظفر یاب شده مع سباب گدشته او
 بفرودگاه خود مراجعت نمود و سر نیواس قلعه دار را بطایف اخیل و به بهانه ملاقات
 طلبیده همراه لشکر داشت بکیر بیگ نامی را از رفتاری خود بجا است قلعه مقرر کرد و غیر منضم
 بار لشکر یان مفور خود را فراهم ساخته به سوادله و حکما مستعد آماه جنگ بود سپه سالار
 شیخ از بنگلو کوچید و بدسته فرسنگ راه بالا پور کلان فرود آمد تا دوروز توقف و زدید
 و شبی قابو یافته باز در تاخت به شکلی های اتواب و بنا دلیق صاعقه بار بان های آتش
 فشان چنان لشکرش امتنتر ساخت که پوشش حواس مردانگی همه با چون رنگ گل از
 خود پرید حتی که لشکر یانش همه سباب جنگی و احوال و خیام و غیره گذاشته آواره و دشت را
 گشتند سپه سالار مظفر بر آمد و سردار شکر مرثیه بطور از آن مملکه جان خود و سلامت
 بیرون برده بچنگل شتافت و بعد ده پانزده روز باز بفرایمی سوار و پیاده پرداخته بفرم مقابله
 مستعد گردید در آن اثنا از پوزخبر رسید که چون ویسوس را و بها و سدا شیو پسر کلان
 بالاجی را و نا که لوای خود پسندی و گردن نخوت در مالک هند برافراشته بسته لک
 سوار و پیاده پنجاه و سی صد ضرب توپ سمت هلی تاخته در آن خلافته شهنشاهی را غارت
 ساخته آخرا دست قدرت احمد شاه درانی که جز زمان شاه میشود با چار دسته بر بال
 کوفی دسته دوازده هزار سوار مقرر است در رسید به بود و میدان کنج پوزه متعلقه پانی پط
 کرنال منزای محقول یافته آنچنان خراب پایمال شدند که نام و نشان جنگلی از جهان سستی
 ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت تاریخی
 لکو کما مردم مغوم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس نام و تشویش جنون پیدا کرده

همه بسا

بساط حیات به آه و حسرت در چپید پس گوپال او ازین سانحه وحشت اثر تاب مقابله
 لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آواره دشت او بار گردید یعنی مع سباب و لشکر بقی
 خود مراجعت به سرانمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار عقنیش
 کرده تنها بجات مرثیه را از قلعات تعلقه میسوری جالان جنگ بعضی جالی بعت نامی برد و قلعه آن
 و عاملان خود را جایجا نصب کرده مظفر و منضم مع سباب غنایم اعدای مفور و زبیه شاطط
 و اطمینان ظاهرا جمع بسیر بیگ پین نمود و بجهت کار خانات دارالریاست
 چنان بود که همه جمعداران سوا مع جمعیتهای خود که مجموعا سه چهار هزار مردم بود تیار شدند
 بنا بر زرشا هر خود با ابواب در چپهای قلعه مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فریق گردید
 و سرداران بر دیوڑهی های راجه دلوا می بستر با آراسته بجهت و تکرار مستعد بودند و واحدی را از
 اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند کسی را از بیرون اندرون بانه می دادند سپه سالار صاحب
 شوکت بر بے اعتدالی و بد سلوکی این جماعه بر آشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود و درین اثنا
 چونکه راجه نند راج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بربانی زن تره فروش خرابی
 حال خود و مزاحمت بیوفایان گفتند فرستاده التماس تدبیر فیکدمه مقدمه آنها ساختند شیخ
 جید دل مرا سم خاطر جمع و سخنان تسلی و دلداری و دلبری آنچه که مناسب حال و وقت بود
 از زبان بے کین مودی ساخته بیغام خیر خواهی داد پس روز دیگر جمعداران هنگامه آرا
 پیام فرستاد که ما هم حقد را این دولت ایم که از چند ماه بے مشا هر و بے خزانه سر کار سرگرم
 و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشکرک شتاپراخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید
 لیکن تعیین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زمانه ایشان کلههای آتش فشان با نهایی اجل نشان
 چون اقطار امطار بنبار دود و دوشک اتواب بنا دلیق در سر نخوت و بلوغ ایشان چون غلط

نه بچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما با قبایل یعنی پردازید فهو المارد و الا اطراف
 قلعه پور و باو پیغمبر با هم خوب آبا همستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
 بی رنج و ترو در مواجب خود توانم گرفت چون جماعت داران سخنان عبرت انگیز آن شیرمولت
 گوش کردند ترسیدند میباد که بر خاتهای خود که در بهار پور فرود عید گاه قدیم که عربی تیری
 محیر علی کندان خوب آباد بود و در سوار پیغمبر بنا ساخته بودند فتنه بر پا شود پس اجازت
 آمدن قلعه بمعرووی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری باد و ضرب توپ جلوی
 و شش نفیقه بار و دو صد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جای از ملازمان جوق جوق
 گذاشته نزد راجه دلوای رفته بدلا ساودلدی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
 بهم سخنان چرب شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص عام نموده باز فرود گاه خود
 مراجعت کرد و دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
 دیوژهای زمانه راجه دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سهیل
 رسیدن آیت اشیا ضروری محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس و هزار
 پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر دیوژهای های زنانه راجه دلوای چوکی نشانید عرض
 در دو ستره روز بند و بست هر رسته و چون گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
 رفت چند هم را بیان خود را به بهانه دهنه اندرون دیوانخانه که چتر دومی نامند قائم کرد
 خود یکا یک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما دشما فیصل یافت باید که حساب تقیر
 ما بیانه داخل فتر تو شکنجانه و خزان نموده در خود دیگری بدو بستری های خود را از اینجا بردارید
 مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
 ماهوار فیصل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک کیل متصدی در کچری حاضر داشته
 دیگر گسان را بیرون قلعه برانید چون دلیل این جلادت نشان جوق جوق صف آرا شده
 طنبور و مرفزان و بنا دلق جنبان در بهار بازار و محل گردیدند جمعداران از مشاهده رنگ
 آنجا رنگ بر روشک که حساب الایا و اسر ضمای خاطر و الا عمل کرده بایک و نوبینه حساب
 به کچری حاضر شدند پس شجیع دانا خود کچری نشسته حساب ماهوار برادریهای بهر
 جمعدار دریافته نویسانیده فریاد داشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
 جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعت داره رسوا شد ششصد سوار و پنج صدی
 سیصد سوار و دو صدی را صد سوار موجود بود ملازمان ماهوار با سازش متصدیان
 تو شکنجانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلبت بر میگرفتند چون محاسن
 ادراک برین سر رشته عین وقوع و قوت یافت بر عین متصدیان تو شکنجانه بهم بر آمدند چون
 چهره نویسی های بهر جمعدار و جماعت تا از گامه آنها مواجب پاه بی موجود وضع کرده فیصله
 حساب ساخت ازین بر جماعت دار مبلغ زر خطیر سر کار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
 اسپان و شتران خیام و ظروف پارچه از روی فریاد داشت گرفته بر طرف ساخت
 جمعدارانیکه در زدم و بزدم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشا هره بیک آئین بنانیده باز حال
 نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید و اسان ایشان را داخل مطبل خود
 کرده در عوض آنها بفرایمی بار گیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز و راست
 ذکر نخجیده خاطر شدن نندراج مکررا ز داماد خود و رفتن او به
 میسور و جنگی نشان رساله شجیع آخر اسیر شدن و منتقل شدن

آنی کل وضع بار محل در سر کار خدا و اذیع دیگر کیفیات که در سن
یک نبر او یک صد صورت نه بجز می واقع شده

چون سپه سالار بهادش بحسن تدبیر عدو مال شوکت خدا داد غنیم دولت را شکست داد
و ملک از دست رفته را باز به دست نمود و بنده و بست را از رایست بوجه حسن عمل آورد
چه شتر ملازمان او باش منش را از آن دولت و در ساخته بجای خود آسود به دران ایام
راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترجیا پهل که با وصف زیر با خرج
کثیر کامیاب نه کردید سخنان نخبین آینه باز به نندراج شنواینده سخت بر بهی خاطر خود
و انمود که نامبرده به بیچار آزمانی خود نام گشته بچو که بسیار پیرانه سری را وسیله خود
ساخته خصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را میدخل ساخته در قلعه
مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که در و نیز اسپاده و پنج شش سوار و پانصد
جوان با نیزه خود نگاه داشت دیگر اعیان را ج مشورت کرده در فکر گرفتن اسناد مهری و
سکه های دیوانی نندراج در شتر مخصوصا که مژدی را و نامی ز نار و که مشرف لشکر سپه سالار
بشجع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر بشتر کرده لی نعمت خود را به درین مشورت با خود متفق
ساخته همه کینه بان به راجه التماس این معنی نمودند و بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج
اسناد پر دانی یعنی صاحب دیوانی طلب داشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد سرت
شما بماند رسیده بلکه از جدا مجد و آبای شما با با عنجد مطبقه طبقه حاصل گشته عاده آن تحصیل
حاصل است هر گاه با جمیع امور نظامت دولت شما و بنده و بست همات ریاست از خود
گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد فرامحت بحال تمکین نخواهیم رسانید این فرط است

پارینه

پارینه را چون مسوده مبتدی ان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان داناهر کسی را که
لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از شکست و مرج و مرج
و اگذارد چون همه با آماده گساید نزلت کسره جا هش بوزند نوعی گوش گذار اراجبه ساخت
مرا جش بر آن آوردند که سپه سالار شجاع را بملق بسیار سپه خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری
سکه با رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با شکر خاص خود آن طرف کوچیده به
نندراج مفصل از طرف خود ازین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان
بر غلایند و آواره ساخته بر افند کوانند اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه
صلح همین است که اسناد خود با ما معرفت خیر خواه صمیمی بگذارد و ازین طرف خاطر
جمع دارند چون او با قبالی این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور شد تمه قلع را گرد
گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر بهاینا ساخته تو پخانه نصب کرد و باز هر چند بعد
مناقشه و پر خاش اندرز عاقلانه او فرمود اما او راه راست نه پیموده و مصلحت و صواب دید
آن والادانش فرنگ پهلوتی ساخته آماده جنگ گردید و او اپ طرف لشکر سپه سالار
موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل شتر نشین
از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروختند
آخر الامر شجاعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه رود و در تخمین
بر پاسا خند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشیار دیگر اغنیه
و اشتر به وضرب و باروت کمی کرد بحلقه انقیاد درآمد و بر حسب ترصنای هواخواهان
خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجاع دانار رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن حصا
شوکت در قلعه نهانه خود گذاشته او را همراه خود بدر از رایست آورده یقین دست

و حسب الاشارة راجه بطلائع بحیل از او اسناد دیوانی بادیکر گواغذ گرفتار است تصویبا
 راجه بصلح ایحمان و تنش کندی راوزنار دار کرد و تنخواه قدیم بود نمک حلال تصور
 کرده سپردا نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلع خود بدولت بهرام اقدام نماید
 تاکید آکید ساخته فارغ گشت تا از شعبده بازی فلک ناهنجار زمانه بدکردار که هر آن
 وزمان رنگی تازه بر روی کاری آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بلازمان
 سپهسالار سپرده بیبایق گردیده بود اقامت از ازیاست کسر نشان و منزلت خود
 دسته بطلائع الکلمات خصت حاصل ساخته بجاگیرت خود که سه تعلقه یعنی
 کتور و پربا پین و ارکل کوره مع ایجنبی درگ کاز وقت فساد چندی بضبط آمده باز
 جاری شده بود عازم گردیده بقصبه کنور سکونت داشت فوج فروری برای بند و بست
 کار خانات خود که شش هفتصد سوار و دویست چهار هزار پیاده کرنا ناکلی فراهم
 کرده آسوده کامرانی می نمود همدرین روز با سراج الدوله محمد علیخان الاجاه با سارن
 انگریز یغزم تسخیر پهلوی فوج کشی نموده بود و در این سبب راجه بخت سپهسالار که صیت
 شجاعت و کارگه پیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والا فطرت
 معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کوک نمود و دویست و پیرگنه کی خنچی و دیگر
 تیاک گده که در علاقه خود داشت حاصلش بشکر کوک و گذاشت سپهسالار عاجز نواز
 انگشت التماس بجای قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
 هزار پیاده کرنا ناکلی بسرداری سپید مخدوم بر او تپی خود با دوفور سامان رسد و آذوقه لشکر
 و اسباب شایسته اعدا شکنجه روانه پهلوی نمود چون صاحب مشاغل الیه مخصر گشته
 مع اسدخان مکرری ناپیله که در ایام سابق نوکر حاکم لایه پشته با ایالت ضلع باره محل

نامزد

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلوری کیتانی داشت و در رفتار نوازی عدیل خود داشت
 بنا بر آن شمه از شجاعت و احوالش سمهت ارقام می یابد چون عجمه الجید خان از دست
 بلونت او مرهه گشته شد امت را و نامی سزار مرهه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
 هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شیخ نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
 سپهسالار آن تهور مننش ارک حمیت فوجداری ب حرکت آمد و بسجده سوار هیچ تو بهی ران لشکر
 بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلخانه آهوان افتد حمل آور گشته مخالفان را از حوالی محمود
 ترپا تو متفرق گردانید و فوراً سوار و نوکران سپیکر بدین جدا ساخته بر بنیره نمود چون بعد
 چندی عزیز خان کچشمی بر آن شیخ حسد برده خود با ایالت آن نواح نامزد شده رسید
 خان لا و از خود نوکری گذاشته برای ویلو سکونت داشت سپهسالار موصوف مساعده
 مع بار برداری فرستاده بخواجهش تمام طلبیده گشته نظر شیخ تمش متعین سید موصوف کرده
 بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که با لیکار آنی کل ریاست مغرور و محبت گشته
 بر رعایا دست تطاول دراز کرد بلکه شیوه حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
 بیبیک بود صاحب معز الیه فرصت وقت مغتم انگاشته یکایک رتاخت و بیک شب با لیکار
 انجا را گرفته بار را ریاست اند کرد و در قلعه او همان گزاشته پیشتر کوچید و هدران اتنا خیر سید که
 ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیه محسن خان عرف موجامیان حاکم کرنا ناکلی بند
 گشته همیره عایا تاراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب
 موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معز الیه اکثر غم بند و بست آن نواح بدل مصمم
 داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شده عرضی بخصوفین گنجور گذرانید
 سپهسالار موصوف بجز موصول موصوف مضمون عرضی بلا تامل عنایت نامت مضمون

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمود پس صاحب مشار الیه از گماط رای کو طره بالشکر عبور کرد و بر سرش رسید غریز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کریمه فرار نهاد صاحب عزالتی تبلیغات کو مهابی باره محل ثمانه های معقول بفرجاری اسدخان مکی گذاشته خود توجیه پهلوی شد چنانچه بی مزاجی از رعایا بگردانی تمام برفوج متعین موجدال انگریز بنحون زده مع سامان رسد و غیره ذیل قلع گردید چونکه محاربان بعضی قلع این اقصه جسد را گردیدند از اتوا پیست بنادین راه آمد و شد مخصوصان بر بستند با این صاحب صوف بالشکر خود نزدیک نور اقا داشتند حرام است شهنشهر خود قرار داده بود اما در پرگنه چینی که هجده کردی غریب پهلوی در آن زمان از ضبطه فراسینس نقل شده بتصرف ناظم کار کاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب عزالتی بود و تیاک گده که بمسافت بعد واقع شده زیر حکم گماشته او بود لیکن در ایام حرام است شهنشهر مذکور بعد معلق و گاه و گاهی غل و غیره احوال شکریان و در او تنگ گردیده تمامی اسپش و تربیدانه و گاه بعضی سقط و بعضی دم خیز شده بودند با و صفت چنین خزانی سپاه جسدی کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیودن طریق حرام مسکی که نندی را و ز نارا دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر پیا داشت عمل خود رسیدن او و فوج کشی ایاجی پنی مرهطه و ناکام قتلش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد و هجرتی واقع شده چونکه زنار در بگردار یعنی کندی را و با فضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت مسند دیوانی ملک میسور بیخ و ترود یافت و اعیان ارکان دولت را از

استر ضمای خاطر و دستمصلح خود منحرف ندید دست که بخت نیکو و طالع سعید باری کرد و چرخ یکام خود میگرداند که زمان آنجا که آب بر که خورد زود تر گنده میشود و سگلا حلاوت لقمه شیرین برنج گوارا می گردد با امید قیام دولت نکبت اثر خود از مخروم قیام برگردید و خود را مختار حل و عقد همات آن دولت تصویریده بموجب پای مقدور از دایره جسد و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بر سر بزدگی کارخانه بل استیصال دولت چنانچه نعمت خود بدیل قرار داده بر اجماع در خلوت التماس کرد که نایک بمیقده و بالفعل بین افضال و نوازش ممالج ترقی کرده صاحب ملک مال و لشکر شده است پس این معنی بصدق و وساد مغل موریاست اجتمعت می نماید مبادا که شخصی جنبی از اهل اسلام که غیر قوم است دخیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و کمیت چندین ساله بهر دست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان ایشان کرده

منظ

در خمی که اکنون گرفت است پای	به نیری مردی بر آید جای
اگر همچنان روزگار بلی	بگردوش از بیخ برنگسلی
مسند نشین نا تجربه کار نیست فطرت از آنجا که	
من از بقدری خار سرد یوار دستم	که ناکس کس نگردد بر گز از آب شینی با
بر این معنی گوش رضانها ده عاقبت کار خود میگو نمود چو او را درین امر مختار ساخته خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بد بختی چونکه	
بود مانند که میله ادنی زاده و منصب	که چون پوشد قبا بر شمی کم مین خود را
نداشت که آخر کار دعا بچزدت و خواری سر کشد دام فریب بر تمامی کارگزاران و	

علا تقدر ان میسور گسترده با خود متفق المعنی ساخت و خطوط بنا ظم پوز بدین مضمون که شخصی
 مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از
 راجه جیز نامی میش نمازده اگر در نیوفت با امانت ما پرداخته او را از میان بردارید ز مقرر
 سالیان شتامع دو لکت و پینه ندر و پنج لکت و پینه بخرج فرا بهی لشکر بلا توقف رسانیده
 اید روانه کرده منتظر وجوای وقت بود چون سه ساله شرجج که جمعیت گران از لشکر خود
 روانه پیل پیری نموده و جوقی بقبو جداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بند و بست آن طرف
 ضرور افتاده بود فرستاده بدو سته ساله باره تخمینا هزار و پانصد مردم باشد چهار صد هزار
 طویل و نه هزار پیاده بی سروسامان در فرودگاه خود که در دیورای میطیبه برکناره جوی مقرر بود
 با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشیان و کارخانجات دولت سکونت و زریده بود اما به
 دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفرعی چینی از جرح
 هم دریافت برای حفاظت خود که ارباب یاست را ضرور بل واجب باشد دو سته بتیری
 پیرامون دارالمقر خود احداث کنانیده اتواب آماده داشت و هر چند زنانه او اوبه بهمانه
 بند و بست کار ضرور در دریافت ماهیت اونیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات
 بدش آن مخفی و کم کریم از زنانه دار خاطر جمع بوده بمقتضای دستورش بصفت ملائمت در امتحان
 کار و بارش بهمت می گذاشت که آنکه بدیت بکرمی ممکن است از سنگ آهن اجد اگر دن که
 نیز می توان چون آب ز فولاد جا کردن چون او برای آمدن و عده اموز فرود ایجا
 برده کار بدلیت لعل گذاشت و بار با گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون نمن نمی دهد اگر اخصا
 تشریف شریفان زانی فرموده با جازت راجه مراد بهر بد تا حاضر بد دریافت این جواب در
 از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سرشته بهمت از دست داده در

بند و بست

بند و بست خود بود چون خطوط مذکور موصول پوزنه گردید و دیو اوین انا ناز بس حاصل
 دنیا که در نگاه حریصان است چنانکه گفته اند **تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر**
 پر بینی گردد در یا کاسه چشم جاب **ایساجی نپدت بینی را که سردار لشکر**
 هر اول مرتبه بود بعد چهل هزار سوار بیست هزار پیاده و توپخانه که نا وقت مراجعت
 خود در سو به سرا گذاشته بود بهر ایش داده روانه کرد چون که خبر آمد مرهه بنار از حرام مک
 رسید همون شب فکر دقیق کرده سبیل ابواب قلعه بند ساخته اتواب کلان بطرف نسرودگاه
 خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید انصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص حرام
 طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله برگردید و گمان باطن بجلیوه نظر آورده
 اما بقیعین تصور کرد که **ز زندگی چه بگرگس سد بجزم دارد**
 چه لذت است ز عمر دراز نادان را **پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که**
 چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی به آینهی کاران ساحل جو رامع سبه که هنگام
 طغیان آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گردانهای
 خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبید و افراد یاد داشت حساب تو شکیانه
 و فیلخانه و شترخانه و سلخ خانه و دیگر اسباب نفیس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره
 تفصیل و اگر گرفته در نصف روز از بند و بست اموز خود فراغت یافته آسوده گشت
 در آن حین نمک حرام و خیم العاقبت بچند پیادگان و سواران دروازه میسور برآمده
 بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشک های
 تفنگ اتواب حمله کنان را نه میت داده منظر گشتند و مکر حملها و یورشهای محقول
 به عمل آورده آخر بجمع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

ایجا که سینه
 لا صحت جو را که
 از سینه ای بویا
 چشم در زریه
 آینه گان و
 روز گان را
 عجب سینه اند
 میگویند سکه
 شش تریاس
 خود هم بینه
 ای که

وز یو مرصع از محل زمانه گرفته در حرطیه با پیر کرد و بدلا ساد و استمالت توابعان برداخته باد و سید
 سوار برقی آهننگ خرطیه با برداشته از سید با عجب جو کرد و از آنجا شبکیزه صبح خال فی کل
 کردید و در یک وساعت بند و بست آنجا کرد و چهل بکیر بیگ قلعه را بنگو مضمون رسیدن خود و غیر
 و برسیل نمود آن رفیق با توفیق بجز دستاغ تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید
 اما چون نهر اریان قلعه ملازم را چه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع نهر اریان
 قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بجا فظان در وازه چنان تا یکدگر
 که حیدر علیخان بهادر برای بند و بست مهمات ضروری از سر بیگ پلن می آید او را
 مزاحم نشده بار فقالتش نذر و ن قلعه بار دهبید پس مزارع عرض دعوت ترسیل داشت
 چون شبح اقبال نشان عرضی مردد و لتخواه مشاهده نمود به طمانیت ظاهر داخل قلعه
 گشته بر ابواب در پیچه باز ملازمان رفقاء خود نیز که بندی نموده فارغ گشت مزارع
 یک وساعت مع نهر اریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب
 اقبال عدو مال تمامی نهر اریان و مردمان همانه قدیم را با انعامات شایسته خوشدل گشت
 و بکارهای عمده آینه دار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان
 بکار گذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بند و بست این کار فوراً به نهر اریان
 و سایر بوکالان شهر را طلبیده بهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک و پویه گرفت و
 میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبریده به بنگلو و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید
 و بدستور مخدوم صاحب که در پلچیری بود بر توره و قصور نازد از آنکه حرام و فوج کشی هر چه
 بر حسب تمهیدی همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی سببانی تمام در قلعه بنگلو نگاه
 ساخته طلبیده بود چون میر نکو کج رعیت خود کرد و نهر مردم بار و سید سوار نهر پیاده

و پنج ضرب توپ داشت رسید انصاحب غم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده سواد
 بسون گوری و همسور تیر به بنا ساخته لشکر خود را به پنجافرو آورد و خود بدولت فرما آبی
 سپاه بار و پیاده و سوار نامور گردید چون نازد از آنکه حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر
 میدان دلاوری صید گاه که نگه انداخته علی شجاعت در عرصه مرد آزما می بنگلو بر افراشته دید
 حصولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان در انداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر
 شتره صفت آمده تمامی اسباب سلمان برداشته اندرون قلعه برد و در مسجدی اعلی کرد آن
 زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادرتش امع صاحبزاده والا قدر بلند اقبال بیت

که جنبش فروغ دولت و جاه

عرض میداد در جهان ناگاه

بهفت ساله بود در آنجا نگه داشته گرد خانه چو کیهاد داشت و بلا توقف آن زبان بفر
 و نصب مداران و عمال تعلقات میسور برداخته لشکری بغرم تسخیر قلعه بنگلو فرستاد
 بود درین عرصه ایساجی بینی بال لشکر سکنین چون شاهن گرسنه که بطعمه میر سید رسید
 نازد از رسیدن او را از غنیمات انگاشته کیفیت آن شبح صایب تدبیر گوش گذارش
 کرد و اقبال آن شتره خصال را که سنی ریخیر چپا و تقصیرت لایق گرفته آراسته می گشت
 مع دیگر اسباب شایسته و متمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعه بنگلو و اسیر
 کردن آن شیر میدان موکر ساخته روانه کرد خود بهم عقبتش بجهت نهر سوار و چهارده هزار
 پیاده مع اتواب قلعه شکن کوچ کوچ رسید تا مرطبه باطراف و جوانب بنگلو نهر گامه بطوفان
 بر پا ساخته قیصل و غارت رعایا دست شتم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر
 زمین از صدمه و وادوسی عساکر نیکت مآثر خراب و بچراغ گردیدند هر چند مرطبه
 مورچال دو انیده صلابت کوچها گردیده و تیر بهیا احداث کرد و بنکست حصار قلعه بهت بر گما

اما ملازمان صاحب کت تبر و شایان بار با مورچال تاخته آتش میزند و بدفع یوشها و کما
ایشان پر داخه نظر مند و کامیاب می گشتند در آن اثنا مخدوم صاحب طسب حضور از
فراسین خصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش بقبر ری اول موضوع شده باشد لیکن کرده
به تیکال گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گماث توپ
عبور کرده کیشن گیری آمد و سامان رسد و مشرب و باروت آنچه که ضرورت بود از اسدخان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوه در سواد آنی کل رسیده بود
که مرهه فرزندار از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان باشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه نشانان مع سپان پیادگان سفک در تاخته چون مور و بلخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمه الجیش ساخته در میدان بجزم مقابله صغها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا لشکر از دست نداده تو چنانه و تفنگیان را در شیبین بین قائم کرده با سواران
سبک عنان چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فرزار ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نمابدل نخوت منترل در زنه گرفت
با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاخند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران برخاسته از شگلهای توپ و بنا دین دمازر و زنگار یکدرا اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت و شیمان و لوت بکشید و هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را زهر دو لشکر بجاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران نهزیت خورده و بگریه
تعداد و باز در عرصه یکپاس و زفر اهرم شده که لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان که ظرف
طنطنه زن زن بر دوشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی مضمون رسیدن خود در سواد
مذکور محاصره و ولشکر نکست اثر مفضل بخصه ترقیم ترسیل نمود شجیح و الا فطرت به تجویز را

صواب

صواب نمای دانش و الامکتوبی بر فاعده ارباب شوارسپند مضمون میبودن طرق بغاوت
و حرام کلی زار دار بد کردار و آوارگی حال مال خود و مفارقت متعلقان بنسب دلخ نوشته
فیزیر رسیدن لشکر عدو مال از پیلچی و سدر اهش شدن دو غنیمت و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحکمت آمده رقت کرد و یقین نسبت آنچه که پیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زار آورده باشد خط در جواب با سمالت تمام ترقیم ساخته مع حجتی اکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه و پختی درگ موسوم قلعه دار
آنجا که نماند او بود ابلغ داشت پس شجیح دانش آگاه تاکید مذکور در صاحب موصوف
بموجب مرقومه القدر نیز از اطراف خود و ایما ساخته فرستاد و بهم آیین لبری و دلبری
چنانکه بود اعلام نمود صاحب مغزالبه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شگنی
و منصوبه خود داری با وجود سعی مردان سپاه دو لشکر بساط میدران نرم از دست
همت نداده و بجیل های دست برد و مدد های غنیمت فریب نخورده با وصف کمی آغلب
و دانه دواب بلا اندیشه به دلاوری تمام همونجا بسیر برده بود بجز وصول عنایت نامه
و الا تاکید نندراج قوی دل گشته صفو فبا آراسته راست بر لشکر غنیمت در تاخت مردود
نا تجربه کارتاب مقابله شیران جهان پیا در خود نیافته منترل و باه فرجان از پیش و بر
گردیدند فاما پیرامون فوخ ظفر موج حلقه زده به شعبه بازی فریب و غنا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعد مبول و هر اس مینه و میسه به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شملک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج قلعه دار آنجا
فرستاد قلعه دار مذکور در پناه کوه شیران شتر زده صفت را فرود آورده و از طعم و

اشتریه و دیگر اسباب لازمه حوائج بشری بخوش خریدی مهتاکرده سخر و گشت مهره
چون این حال دریافت تو چنانچه خود را طلبیده آشته ازدور بر جماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و نیز جمله ای نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز دو شب برین تیره گذشت شب یوم صاحب موصوف بچند سوار تحب کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم با رجالات شعاع بعد پایشین یا شیب
فراز زمین کوه و دشت در تار یکی عقب عسکرا عدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آنجا عفت از دست هوش و حواس افتد آواره دشت افکار و ادبار گشتند
سران ناخبر به کاران یعنی ایساجی نبی و را و تفضی بمعاینه این حال که ناگاه روداد تنها
سرو پا برهنه خود با از آن معرکه جان ربا بد ز زد و لشکر یان آنجا که هر اسانه خبر دار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وارد دست شبه مشیه و فنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده با یکدیگر گشته گشتند باقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند بعضی از معرکه
مرد آزماهی بهزاد الحاح و زاری از دشت شیران خونخوار نمانی یافته جان خود با سلامت
بروند صاحب ظفر مند خوش و خرم گشته شادان فوج بر ابواب جهان بلند آواز ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و توپ و دیگر سامان که توده توده بسته بسته در افتاده بود
بر دشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سوار منظم روزه دیگر باز به بیت مجموعی کرده چون
زاعان سیاه فغان کاو کاو برداشته باوصفت پرگندگی خاطر او و صانع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بر هر شبه نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن ولت میسور
است و حق خود درین ایست ثابت کرده بلکه مالک اینج ولت اوست در نیولاز نادار
ادنی لوکزش بچنانکه به بیت پیش و بی من قویون لیه یکاند به پیشه چون خالی شود و باه شیر پیا

الطاف نواز شهای خاد و نعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت صل بدخبر خطا
خطا کند بد بیوفا با کسی وفا نکند به راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده به پنج بیوه
می برد آخرین فعل تشنج صریح او را مفر نخواهد کرد اعتبار است فطرت یکد و ساعت
بیش نیست بد کرد و آخرت نشین در دیکه شد بالانشین به شمار هرگز لازم نیست که در مقدمه
بند و بست ریاست ما دخل دهند اگر لاده اخذ ز چو تهمه در دل دهم شسته باشند صواب
آنست که فکر و صولش کرده صیحت سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
تندراج هر شبه از زار دار بد اعتقاد گشته سخنان بخش بر زبان آورد چون که از
دست بازی لشکر یان شیر صولت بنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بعضو آن صاحب شجاع غم مراجعت خود ظا بهر نموده چیزی زردخواست نمود
آن صاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت وقتند
انگیزی ز ناز در بیان کرده رسانیدن ز بعد ترقی بند و لیست کار خانجات خود
قرار کرد و او التماس گذاشت باره محل در پیش آورده جدو کدب یا نمود پس پاپس
خاطرش و صلاح وقت تاکید و گذاشت ضلع بار محل بلا فافه موسوم اسد خان مملکی
نویسایند به ثبت مهر کلان نزد مهره فرستاد او این معنی از غنیمات از خانه سوزنده چو
بر آمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجاع صاحب غم بسعت سر لیه از لشکر مخدوم صاب
ملحی شده سر پرده خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید خفیه
بفوجدار بار محل نوشت که ما هر آینه نظر اصلاح امور خود داشته برای و گذاشت ملک بالا
محل از نام شما تاکید بلفافه نوشته دادیم لکن شما با استقلال تمام بوده حکمت عملی هرگز
اورا دخل ندهند پس فوجدار با تدبیر با استقلال و اطمینان تمام بند و بست قلعجات

کرده بود که ایساچی بنی معتمد تکیه و لفریب کشتگیری رسیده تا کید و معرجه خود نبرد
 فوجدار ایساچی ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدد او بر وانه دستخطی خاص به مهر
 جیمی ولی نعمت بنام خود در خواست و ایامی ساخت که بر یک تکیه بی لفاذ ملک و قلعه
 را و گذاشت نخواهم نمود چون مرهه در ایس ساختن تکیه نوشت جواب صاف داد
 که کاغذ موسوم به بارشما و ایس نخواهد دید مرهه بچنین جواب سوال مردانه دریافت که مقدر
 ابرگشته و درین رود بدل هیچ سود و بهره همدست نخواهد شد و آخرین ملک در ضبط مانده
 ماند و در همون تشویش قاصدانش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت بالشکر میر علی رضا
 خان و مخدوم صاحب چون شیر عمران گرسنه از کج غار قلعه بنگلور برآمده در سواد محراس
 آرمیده نظر غارت بر مرهه اعداد مرهه از خبر دل زد دست داده بی نیل مقصود راه فرار
 سرگرد در گاه مرهه بطرف بار حمل نهضت کرد ز ناردار مایوس بدار از ریاست خرید انصاف
 عزم باشوکت مع لشکر ظفر پیک از راه ماکری درگ برآمده در درگ مذکور اتری درگ
 و چین رای پٹن و چین پٹن و غیره تمانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چرکولی
 سمت پریا پٹن بنا بر ملاقات نندراج راهی گردید همدان زمان از راه اخفا خطوط
 جده راجه سندنشین با بر مضمون که در نیولاد دولت ریاست میر نیو خان دان مایسب
 بنی تمیزی و بدیحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ناانجا
 از راه بغاوت فرصت جویمان اخذ ملک و دولت بستند درین صورت آن فرزند
 سعادت مند با اقبال متوجه بند و بست این ریاست نشود و ما بیچارگان را بجای
 امن و امان نگه داشته بطرفداری ملک مال غیره پردازد شایان سعادت مند نیست
 آن شجاعت منش رسیده چون شجاع والادانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت

کتابت را دست آور و سند دولت خدا داد خود انگاشته داخل حبیب مبارک کرد و در
 جوابش تسلیم نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بغرم ملاقات نندراج شتافت
 و بساعت سعید شریط موصلت جسمانی با کید یکی بجای آورده شد و کلمات تصور محرم
 پر فتور در میان آورد نندراج بر عمل شنیع زنا در نفرین خوانده در استیصال نندراج
 مشهور تنها و ترغیب با فرمود پس انصاف بشوکت بالشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
 نندراج جمعیت خود را که دو هزار سپاده و هفت صد سوار و هزار جوان باز نندراج خود موجود
 داشت متعین انصاف عزم کرده خصت نمود درین اثنا ز ناردار بالشکر هفت هزار
 سوار و دوازده هزار سپاده و منویل کلاه پوش که سردار شتصد حطی کار بود و ده هزار
 ضرب توپ بغرم مقابل برآمده اگر چه سواد پریا پٹن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
 از نهیب مردانگی و کید تازی و دست شمشیر اعدا شکسته آن بهادر منش شب روز چون
 بیدمی لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضا را شبی در لشکرش اسپه سرن با
 شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و با هم لگد بازده پھیل برداشتند چون هول و بهراس در
 لشکرانش بمرتب آمد بود بیکبار آواز فغان و او یلا و آمد دشمن از نهادم درون برقا
 که همه لشکران زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست بشمشیر برده رایگان با کید
 گشته گشتند و اکثر بیچارگان اموال اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
 بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوزناثری پدید آمدند و محمل
 گشتند و بر کرده خود پیشانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجاع بدیافت
 احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر ممیزه و میسره آراسته دست
 طرف لشکرش شتافت اگر چه او هم همه لشکر خود آراسته و تیار ساخته با قوا عدت

استاد اما از ریش شکرهای توپ بندوق غازیان شیر شکر کجایش کفیل بر گندم کرده کردید
مغلوب سپهر انداز گشت فورا بر اسپتق شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت
سرایا تر آمده هزار پنج و تترود داخل دارالریاست گشت جمله سوار مردم بار و پیاده
با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپهر پرور شده متعدد
زرد کوب اعلایش گشت پس آن غرابانوار از آنجا که چیده از راه چنگال عبور جو کرده سواد
مانای مندف بالشر فرود آمد و توپ کلان بر یک تیر می داشتند بنا بر عبرت چند گلوله
بجانبه یونانخانه خاص محل زمانه راجه پرانید و مجروح شدند گلولهها از محل زمانه شور و غوغا
برخواست و همه مستورات بر اجه مستغانی جانهای خود شدند و از غوغای عورت
هوش و حواس در باختند آن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنا سه
دارالریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوعای دیوراج حرام نک چنین شوخی نکرده
واحدی بر خانه گلولههای توپ بندوق نه برانیده گولند از آن خود را تاکید نمایند تا
دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مگر کو خاطر اربابا یمانند
آن شیخ اعدا لشکر در جوالیش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت نیروال ایم انا
حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است اندامتقلان امور ملکان اری
چنین شوخی و گستاخی بعمل می آوردند اگر اول بجزو ما فرستند همون مخلص دیرینه
بهستیم که بودیم راجه جزا قبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد توشیح عهد پیمان که
اورا از جان هلاک و مغرب نسا زد در پیره یعنی مقید بجزو آن فیض بخش روانه نموان
فیاض دوران اورا که قابل بدار کشیدنی و عفو با بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند
زاع سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بنگلور ساخت الحی اگر کنخوار جوان نعمت

سکت

کسی پرورش یافته دست نوازش والادستی شیوه حرام نمکی بجای آورد و طرق بغاوت
پیمایه منتقم حقیقه باندر زمان اورا گرفتار دام بدبختی نماید آرس بیت
باصاف دل مجالی از خوشی تنبخت
هر کو کشد بر آغز خنجر بخود کشد
ذکر نبرد بست قلعه دارالریاست یعنی سر سبزنگ پهن و غیره
مع دیگر کیفیتا که در سن کیم از یک صد و هفتاد و یک مجری روداده
چون آن صاحب شیخ ظفر مند از مهم فکوری پرداخته بر اعدای دولت خداداد فتح گشت
آداب شریط شکر نامتناهی بدرگاه الهی مودی ساخته روز دیگر راجه گفته فرستاد
که اگر اجازت شود خیر خواه ملاقات متعلقان لقلعه می آید او برضا و رغبت خود
محققان ابواب قلعه ادرباب و گذاشتن آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود
بهمانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر محض تالیف قلوبش برفق علمت
نثار ساخته و زیور صرع که عبارت از حلقه دست پدک جواهر و غیره باشد بخت دست
والالیش گذاشت و مراسم مبارک با فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آورده
اندرون قلعه نمود آن شیخ سر پا فکر و تمیز با و تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی
که لازمه ارباب انشن بنشین همونست البته بهمانه روز ناساز و ساعت بد در میان
آورد و ملاقات متعلقان خصوصا دیدار صاحب خیر اده بلند اقبال که فی الحقیقت وجود
شرفیش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فرود آورده بنزد چند راس اسپ و
خلع گران بهار راجه روانه قلعه نمود خود بدولت آن شب همونجا آمد میده صبحی مع
جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و در بچه های قلعه و دیگر کار خانات

ملازمان محمد خود قایم کرد بلکه بر دیویرھی دیوانخانه راجه محل زمانه اش چون ملازمان خود و
 یاطمینان کلی از متعلقان توابعان ملاقات کرده عیش و نشاط اشتغال مزید یکنجی چرا
 چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بار محض بطرفداری آن
 دولت از مرسته و دیگر بعیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکستها داد و ملک از
 دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صائبه باز بقبضه اقتدار خود آورد و با وصف این ترد
 و تشویش چون بدیحاخان کور باطن در شکست دولت آن قوی باز و جیلد بامی نگینند
 و مزاج مسند نشین ساد و منش را از آن جناب الابرشورائیده فتنه و فساد بر بامی ساختند
 و این همه محنت با وصوبت بار که در امر ملک اری بطور ساینده بود مفت ضایع و بر باد کرد
 میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از شکست امور ملک اری و در دست تدابیر اعدا کشی
 در حدمان امان داشته بطرفداری ملک مالش پرداخت بلکه از بجزگشاکش دولت دنیا
 او را بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور تو جهات و الاساحت

نیاید تا جداری بی دلیری همگیس هرگز +
 چو شمع از سرگشته شدن لازم آید سر فزان را
 القصر چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکسته بلاد میسور و غزالین
 فتنه ساز و تنبیه بدیحاخان جیلد باز و جرمایه گرفتن از متصدیان پرخیزج تبدیل کاکنان
 با مکر و فریبی سپاه پیشیه و سپاه شایسته حربه آئین سپه پروری بدل متوجه
 بوده داد عدل و انصاف در داد و دلها می خلاق دور و نزدیک را بر بخشی و لوازش
 گسری و خاطر داری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدین تجویز صفا
 و حسن تدبیر لاحق سرانجام نمی داد و لیسر قبالمند ابه اوستاد و الادانش سپرده تعلیم
 و تدبیر علوم سعی جمیل فرمود عرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ منبت تازنه

یافت

یافت و دلها می حاسدن ملک دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بزرگ رونق و
 خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفت بود
 بحسن سعی و کار دانی در قبضه اقتدار آن ستم نهاد درآمد و مردمان قابل بهر مند ان
 جهان و اهل حرفه و سپاه پیشیه که از باعث کساد بازار و کسرت منزلت و کم خواهش سران
 پیشین چون شمشیر در نیام عزت نشین بودند دفعه تازنگ که درت از چهره حال حقیق
 قدر دانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیره سر بالا کرده حاضر حضور
 شدند و فراخور حوصله خود بکارهای لایق و خدمات قابل امور گردیدند و سوداگران
 و تاجران حسابان خواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه اسپان گران بها
 و شران بارکش حاضر ساخته سوائه قیمت مقرر بخششها و انعامات شایسته می یافتند
 و لکو که از به ضمانت اهل کالان حضور نیایط بدباشت اسپان بتر و سپاهیان و مردان
 بهر در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
 بوده سرانجام میداده بودند الحق هر گاه خداوند حقیق میخواست که بکلی از بندهای خود رانند او را
 ملک اری و لایق غراب پروری و رعیت نوازی سازد و دانش امر جمعه خاص و عام

و کارش را سود و بهبودی نام گرداند مصرع
 دولت بغلت نیست که گویند چنین است

حاصل کلام چون ز نار دار حرام نمک بیادش عمل خود رسید و بیخ فساد و غفلت ملک میسور
 برکنده شد جنوبی دارالریاست که مراد از ضلع پائین گماط یعنی کومیتور و غیره باشد
 پر شور و شکر گشته زیر که ز نار دار و خیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خوششان
 خود را دانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چند نایار او با ش نشان با

با خود متفق ساخته شورش فرا بود بر تهنی پیش و صد سوار و دو ساله دم باز نهر پیاپی
 بسدرای سید اسمعیل صاحب برادری خود معسر در خان نامی دلاور شش روان
 ساخت و خود بدولت نزدند راج رفته بطایف احمیل به بهانه بند و بست بعضی امور
 خود رضامند ساخت مع متعلقان و خویشان مژگ فرزند و قرابت اران اول همراه
 خود آورده داخل حویلی پیش نموده بجمرات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقه ادا
 ساخته شادایه شادمانی و نغمه بخت و کامرانی بلند آوازه فرمود چون سکه سهم گرامی
 آن بخت آورد بدولت خدا در راج تازه یافت و جمیع سامان ثایان ثروت و سلطنت
 خزانه و اجناس نفیس زر و گوهر و آلات حرب ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد و م صاحب
 بقلعه داری دارالزیات مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواست متعلقان راجه
 نشین مژگ ندر راج و غیره بحال برقرار و قلعه در بهر سامانی ایشان مامور گشت خود بدولت
 روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و ندر راج تشریف برده تیسکین
 دلا ساسی طرفداری ملک دولت پرداخته چند طبق پراز خلع و زر و جواهر هموار از طرف
 خود ایشان سپرد و بامدراجعت فرموده بهنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته بعضی
 پالیکاران آن نواح مثل کزک الوغیره که بنه غفلت بگوش خورد گشته بودند نظر بر
 بازوی شجاعت و یاری طالع آن بهایون طالع کرده هر اسان گشته مطیع شدند و بعد
 بند و بست دارالزیات با لشکر ظفر پیکر بهنگامه شتافت با دای مبلغ که از نزد ساهو کار
 آنجا گرفته بود پر داختمه مسرور الوقت گردید و اسمعیل صاحب سردار خان از بند و بست خود
 فراغت یافته خویش ز نار دارالزیات سیر کرده فایز حضور شدند و بعد آن اوقات بدر الزان خان
 نایب به اراده نوکری از نخبگده رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زبان

از جرد و پدرش معرفتی و وقیفته داشت رسیدن را غنیمت انستة با همیا نیچ صدر و سپه
 به بخشگی گیری بار کچری مامور ساخته بود و بهدر آن روز با سمع شریف رسید که پالیکاران
 خود را باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سرفرازی فلک نپدر نار سامی ساید
 و اکثر رعایای تعلقات سرکار را بقاوسی زر و فرب بسیمت خود می کشد لکنیک از صوت
 حمله شیران عساکر ظفر ناثر خوبی ندارد پس سواهی سز نشن تبدیله معقول مطیع و منقاد خواهد
 و برهنای پند و نصائح اصلا طریق وفائی نخواهد پیو آن داد گشته با سماع این معنی بنا بر
 بند و بست دولت خود عزم تیهصالش بدل مصمم گشته در فراهی لشکر و اسباب جنگی مستعد

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادبونی
 بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سر او تسخیر کردن
 آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و نقل شدن آنمونه بلاد
 به قبضه تصرف آن الادانش و فر هنگ در همون سال یعنی در سنه
 یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

در حینیکه بالاجی را و نانا مع تمامی سلطنت امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندان
 میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدر آباد در لانه کنیز او یکصد شخصت و شش هجری
 بفرههی لشکر انبوهه بتنبیه مرثله العین غنیمت پونا و تسخیر ملکش سمت گماشت و میدان
 خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه هارا
 شکست در دریا گاو کشی بعمل آورده برگردید مرثله مجید و سماع این خبر بر سبیل بلغار
 در رسید و اسد جنگ را متصل معوره بمناباد محاصره کرده چنان شکست اد که بطرفه العین

خرابی تمام بحال لشکر بار مغول ایهافت از بهیر و بنگاه و توپ خانه و غیره جدا گشته در یک قلعه
محصو گشته امرای قدیش بعضی اسیر و اکثر قتل شدند آخر الامر لاجرا شده بغنیمه محبت
پیورده ملک هفتاد لک و پوپیه باستصلاح تحصیل اسن یوان معه دوشهر دار السلطنت سلطین
در کن یعنی بریان پور و بیجا پور سوار این احمد نگر و دولت آباد و صوبه سرگنداشتہ سالمه
به کو لکنڈه مراجعت نمودند آنهمه ملک در ضبط مرهتہ بود چون لشکر کشیش در سواد
کنج پور متعلقه پانی پت کرنا ل از دست سر ابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی او
ازین تشویش جان خود را رایگان در باخت بسالت جنگ حاکم ادھونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی ببند و بست صوبه سر اہمت گماشته بساوش
مرار را و حاکم کتی و حاکم کرپور که چیده بهسکوٹہ کہ پرکنہ من مضاف صوبه سر است و تہازہ مرہ
پونہ بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکہ موکنڈہ سری پت نامی قلعه
آنجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانہ بجای آورد کہ حاکم مذکور تاب عدو شکنہ
باوصف لشکر کشی در خود نیافتہ بلتھی بان شیر شہزہ شکار گردید یعنی حید علی خان بہاد
را طلبید پس آن شیخ جمیع عالم نواز کہ در بنگلور بجزیم تنبہ بیامی گوشہ پالیکار سرکش بالا پور خود
سرگرم بند و بست لشکر خود بود دعوتش اسبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگر چه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استند عامنودا آن بیدار خبت ہشیا مرغز
پیام فرستاد اول خبرتی کہ معین خواهد شد سر انجامش بہرساندہ کار دستتہ عمل
آورده بندہ سرخرو لبثت ملاقات خواهند پیوستہ او التماس تسخیر قلعه کرد و شیخ جمیع
کار از ماروز دیگر پیرامون قلعه گردیدہ نشید و فراز زمین مشاہدہ کردہ معمورہ را کہ ترقی
قلعه بہت بیک حملہ گرفت و مورچال ہرچو بجا قائم کردہ گولنڈان خود را فرمان داد

تا بہت اندازی توپهای حصار قلعه چون پنجره مشبک ساختند شیخ صاحب را
وقت توپ اندازی بجاکم فرورزشت کہ حضرت بجای خود خبردار باشند کہ بقلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولنڈازی حسب الفرائض خداوند نعمت خود چند گولم
از توپ دور انداز بجانب لشکرش کہ بفاصله نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمدہ بود پرانید
کہ محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از زیرش گولمازیر و زبر گردید و حاکم مذکور لشکر خود را
از آنجا برداشتہ آنطرف تالاب شمالی قلعه خمیمازہ فرود آورد و عرض آن صاحب شوکت
عدو مال دوسہ روز بہ توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بودہ روز چہارم بقلعگیان پیغام
فرستاد کہ من بہادرام اگر پوای جان مال و ہوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار وانہ کردہ آید و گرنہ یورش کردہ ہمہ محصول اطفال تہ تیغ کشیدہ خواهد شد
تا قلعه را بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصاحبت بہ پناہ
دولت خدا داد در آمد و قلعه ہمازمان والا سپرد آن خلق پرورد گستر و قلعه ٹمانہ خود
گذاشته قلعه را مذکور را از جان مال امان بخشیدہ حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب تجویز حاکم مسطور وانہ پونہ ساخت و روز دیگر بجاکم نوشت
کہ در قلعه مفتوح ٹمانہ باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه بردارند و تا حاکم دانا مفتضا
رای وقت پسند خود بند و بست قلعه مع تو العیش بندہ آن شجاعت نشن گذار شستہ
سمت صوبه سر اہ پیشتر نہضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصتہ دوسہ روز از
بند و بست قلعه فراغت یافتہ بالشکر ظفر سپید و آتشخانہ بجرگہ از عدو سوز کوچ بکوتج
قطع منازل کردہ سواد بالا پور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت ماثر نمود عباس قلی
خان بن درگاہ قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود کہ در حق آن صاحب شوکت

غریب پرورد در ایام سابق بطور ساینده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زمانه و آسنا
 ضروری راه ارکاٹ سرگرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی ثمانه از خود در قلعه مذکور
 فرستاده باشکر حاکم صدر ملحق شده به اولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
 صاحب جاه و فرصت همگلامی بیجا بانه صورت نه لبست چونکه در سواد میرا رسیدند آن صاحب
 شوکت غزنی قلعه سواد عید گاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
 قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچهای متعدد بجز فزینی و نینده
 با آتش اندازی و مخفی پزنی اشتغال ورزید چون کشتایش افتلعه هم برای زرین آن
 و الاوش تفویض یافت رفته رفته تیرها قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار
 قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صد شاس
 چاک چاک می شد حصار بار خخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
 نداده تا یک ماه داد قلعه داری در داد آخر الامر که حصار با برزین برابر شده بود و از
 یورش غازیان شیر شکار آن شجاع والا همت هراسیده به پناه دامن دلش سود و
 به بود خود انگاشته التماس جان بخشی نمود و قولنامه قوی درخواست پس آن بیدارت
 و طالع آورید لدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و همان خود
 در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب ضرب که مرهبطه برای ملک گیری
 کرناٹک بالاکاٹ و پاپین گھاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
 خود آورد اما بلا توقف آن وزمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
 شایسته آنجا را که تیار و لایق دشمن بحضور خود بود علیجه زیر خاک پنهان ساخته
 پنج شش ضرب دیان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون انداخته نامه مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترمیم و تسبیل ساخت چون روز دیگر حاکم
 مسطور بر لای دیدن قلعه اسباب جنگی مرهبطه بار بار بانی جاسوسان شنیده بود
 که آلات حرب ضرب با دیگر اسباب گران در نیجا داشته است سوار شده متوجه
 قلعه گشت آن صاحب شوکت کار آزماد پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل گشت
 او را اندرون قلعه بر سر و سپه سخنان ایله فرمود چرب شیرینش در بود و کلیدهای
 قلعه در پیش گذاشت و تهمه اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
 و ملاحظه جزو کل سه ضرب توپ کلان را که در حبلونواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
 در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و لبست آن صوبه بان صاحب
 ظفر سپرده داخل خمید گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
 گردید آن صاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ
 مخاطب ساخته مسند نظامت در و لبست صوبه سرامع پیشکشات پالیکار نوشته در
 و ضلع گرم کنده مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
 که شما محقق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض خود و سر
 شمارا بخلق پروری آفریده پس این ملک دولت بدات شما مبارک و مهنا باد
 حاصل بعد آدمی لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیه و لاسان با بهای
 و فیلان کوه بقا خصصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت با دهونی کرد و اضراب
 مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی متلع بر نهر آب دو ضرب گذاشت و ضرنی
 که در جلونظام الملک آصف جاه بود هزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی رساند
 چون آن شجاعت نش خطاب مرقومه الصد رخوانده شد آن زمان به پاس خاطرش

شکره ادا نمود و خاموش ماند بعد از آن شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید پس نواب بهادر تا پانزده بیست و زور و لوق افکنان قلعہ بوده بدلدی و تسلی خاطر رعایا و برپایر داخته میر اسمعیل حسین را با یالت صوبه تعیین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید کرد که داخل خمیه مبارک گردید

ذکر لشکر کشی نواب بهادر بر بالاپوز خور و دیگر کردن آن مکان مفتوح شدن کوه مکرر یعنی کوه سراسی خود و بنوکنده و غیره که در سن یکم از یکصد هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبه سراسی فراموش یافت عزم تسخیر بالاپوز خور کرد که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده که ناکلی بود با و نور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت فرمود و در اثنای راه فیض الله خان بهیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیر دار گینه تهری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجه خود بچیده بملاز نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فرخور حوصله خود عزت مارت دریافت چون بظاہر هموره مذکور نواب بهادر فرود آمد پایکار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافت قلعہ بند گشت هر چند نواب باطاعت و انقیاد امر خود و پنهانی فرمود او نگویند نجات از این معنی بهلولی ساخته مستعد جنگ گردید امام ار را و کوه پریه را

بلوک

بلوک خود طلبید چنانچه راوند کور تمامی جمعیت و سلطنت خود کرده هزار سوار و پیاده بود بتاییدش بهمت گماشته در رسیدن کور می نبد را قائم کرده خود در آنجا اقامت داشت و شش و هفت هزار سوار و بقابلت لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت را و مذکور آنجا رخصت یافت بر کھی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع بر این معنی نواب غضب آورد شده با چند شیر دلان خود خوار پی شان گرفت در میدان غزنی تند گوی با جمعیت غنیمت آمیخت بیک حمله مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین لشکر بیان اعدا را تنقار تیغ در کشیدند و بقتیه السیف از راسان و آلات حرب ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن همگه و معرکه و آزما می بیرون بردند و قریب دو هزار سپ غنیمت شکر این نواب شدند پس طف مندر اجعت کرده بر کشایشن قلعہ مذکور همت گماشته فرمان داد تا کار گذاران و الادانش حسب کم معموره پینه گرفته مورچال قائم کرده در توپ انداز می منجیق پرانی اشتغال ورزیدند را و مذکور تاب مقاومت نداشتند فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه قزاقان لشکرش مثل چغندر بوم بوم بیوم دیهات سرکار خدا در اخراب و پایمال میکردند لکن صلا بمقابله و مجادله اهل لشکر نواب نپرداختند اگر چه این خبر به مع شریف نواب بار بار میر سید اباباره اینکه اقتتاح قلعہ بسرای معقول آن بیباک پرداخت آید خود را بر در تجاہل زده مثل نادیده و ناشنیده بقتیح قلعہ صرف اوقات می نمودند قلعہ شکنی و سعی عدو مال عمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعہ که گلی بود شکست ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش در داد با وصف این حال محضوان همت آن و کوشش بهادران صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را نهم رسانیدند

وروز دیگر باز یورش کرده تا کام برآمد سپهر نواب فکر دقیق بکار برده به تیر در دشتیان
 مرحله تازه و بروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولنداران
 دور بین بسعی یک روز هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه مخصوص
 خیر شکست دروازه قلعه گوش کرد بفرمود و در از افتاده معرفت ساهوان و دیگر
 پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
 نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
 روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروضش چنان مقرر شد
 که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و نیگلومراجعت بسربزرگ پٹن فرماید
 و بمحل مبلغ زرسته قسط تقریر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
 نیگلوم و سیوم و در السلطنته عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آمد و نواب بجزم و احتیاط
 تا ابلاغ مبلغ مذکور به تفریق الی در سی جهان خان که او که در حسین خان لودی در مورچال
 و پیپٹھ گذاشته هفت بیس صدوق پر باروت همدم آنها سپرده بود را و مذکور
 یعنی هر را و باطلاع این خبر شب مع لشکر بلیغا کرده از عقب قلعه رسید سردار
 قلعه اجیدار ساخت او را تجربه کار رسیدنش را از مغتنامات شمرده خوش خورم پیران
 قلعه آمد پس هر دو دو نما باز حیل گمشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
 چه را و مذکور سخنان چرب شیرین و ابله فریبی راه سود و بیبوش زده بدم خود کشید
 چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست بخیریت شده اکثر غراب و سپاهیان جنگی خراب
 پایمال آتشی از می گردیدند اقامت اینجاست سبب آنست لازم که مع ناموس خود و مسامی
 خزان و زر و گوهر بکوه نندی رفته اقامت باید و وزید و مبلغیکه نواب ادن تقریر یافته است

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکر فرامی ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و
 بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس اجه ساده منشش که وقت زوال برایش رسید بود
 سخنان غرضانه او را گوش رضا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
 نواب بهادر حسب امر خود آماده داشته بود به را و مذکور ساینده قلعه هم بجز تشریف از گذشته
 خود بر کوه رفت را و مذکور و بهر پریاد خود مع ضرب و باروت در قلعه شکست بخیریت
 ثمانه گذاشته با قامت گاه خود شتافت صحیح قلعیگان به برج و بارهای قلعه طبل دوت
 و تیرهای مرهپی می نواخته بر دروازه هجوم کرده بودند نیکوکاران نواب بشناهد انجبال
 فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم پیران
 قلعه شتافت برایشان در تاختند از آنجا که فدائیان نواب اندک جماعت آنهم در
 یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیته فرامی شده دیکه روزه را مضبوط کرده آمیخته
 و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
 سرداران تفنگچیان نواب ل از دست نداده بزرگ طاب نشانان عمامت کلان در زوم
 را پناه ساخته مردانه دار میکوشیدند بارها که کوه کچند جوانان شتره منش جمعیت شوم
 غنیم در تاخته اکثر ایشان رات تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه ابتدا صیابنه
 اسپر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند شتران مذکور
 اسپران مع عرضی کوا یف روداد و بر شتمنی طالع راجه و بد عمدش شب دیگر روانه
 حضور ساخته منتظر کومک نشست بجز در حصول عرضی دولت خواه و در یافت کیفیت
 بزبانی اسپران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه بلیغا کرده در رسید و
 سواران را و مذکور را که در قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

که همه با بخاری تمام تا گوری بنده عقب ندیدند پس سزارد و لتخواه نواب که در اندرون
 پینته قائم بود علم جیدری برد و از ه لصب کرده طنپو بنواخت نواب خوشدل شده
 داخل بنیته گردید و همون مورچال و تبیر بهیا که سابق احداث کرده بود مذ قائم کرد
 بزیرش گولهای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دور و زوروش کرده قلعه گرفتند
 نواب بعضی مردمان را وحید گرفتار و بعضی را بنا بر عبرت گوشن پیتی با بریده
 خون چکان روانه لشکرش نمود و برای بند و بست انجامیر علی رضا خان را مقتر
 ساخته بکشایش کوه نندی و در باب اسیر کردن پالیکا برگشته تاکید تاکید فرموده
 راست باشکرتظر اثرم مقابله مراد و لطرف گوری بنده شتافت راوند کورتاب
 مجاد در خود نیافته سمت گوری بنده که در ضبط خود داشته بود رفت نواب بهادر سعی
 دوسه روز گوری بنده را تسخیر کرده همانه گذاشته پیشتر کویچید چون نزد گوری بنده رسید
 راوند کور سوار شده مع پیاده و سوار و توپخانه خود مقابل کرده مستعد جنگ گردید و
 رسالهای مردم بار و پیاده و توپخانه را در خشک نهری پنهان ساخته سواران توپ
 را پیش را ندیده سواران صفها زده بر ایشان در تاخند و متصل فته برج القمتری
 برگشتند جماعت راوند کور دلیده شده تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین ازان بر خاسته
 بشک توپ و بنادین چنان داد و درانگی دادند که تا زمان حال صرغ روزگار
 یادگار باقیست لشکریان راوند کور چون دانه های جوال چاک منته شده تا حصار کوه
 گتمی آب نه نوشیدند و راوند کور نیز راه خود پیش گرفت نواب مظفر منصور پیشتر نهضت نموده
 گوری کنده را بجنگ هفت روز فتح کرده از آنجا سمت پنونکده که آنجا همانه راوند کور بود
 شتافت به تردد شبایان که ما طما گرفته مضبوط کرد پس آن بر قلعه پانین کوه یورشها کرده

بهر صدیک ماه تسخیر نمود و از آنجا طرف کوه مزل سرد تا تخت قلعه را آنجا که دلاور شهن بود
 مستعد جنگ گشته بزیرش گولهای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضلاع
 ساخت نواب غضب آورد گشته فرمان داد تا متکفلان امور جان شامی کوه را محاصره کرده از
 پناه سنگ با بر کوه یورش آورد و نواب بر کوه میچ شمالی قلعه که بهم ملحق است توپهای کلان قائم
 کرده به قلعه تونان فرستاد چون او بر آن قول نمی نشد خشکی کونندازان حکم کرد تا هفت
 دوزان شست اندازی کرده بر سنگهای کوه وسط کوه بلند تر واقع شده است وزیران بلند
 خانها و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شک باز دنیا نچه سنگها از صدمات گوله ریزه ریزه
 گردیده بسیار محصوران را بلک نابود و اکثر سکنار از زیر و بر و پرگنده حال ساخت پس
 تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعه کبان ربوده شد قلعه را مینشاده چنین حال
 منکر هر اسان گشته از خود التماس جان بخشی نمود و قلعه بگماشته نواب ظفر منزند گشته
 خود به پناه دامن دولتش در خزید تا از جان مال امان یافت میر علی رضا خان که بمحاصره
 کوه نندی پرداخته بود بکوشش مردانه و تدابیر بهادرانه محصوران را زیر ساخت پس
 پالیکا را آنجا که جمیع وجوه لا علاج شده بود کوه را میر موصوف سپرد و خود به پناه اولیای
 دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب کم حضور پالیکا را سیرامع تو الباعث مقیت روانه
 جنگلو ساخت و بمخمله نوزندانش و سپهر سلیمان کرد چنانچه یکی ازان مرد دیگری صنفدر خان
 نامی تازمان حال ننده است و خود مع نوج داخل لشکر حضور گشت و بدر از زمان خان
 با ایلت قلعه نوتسخیر ماور گردید چون تعلقات آن سمت که نظیر باغات مثبت تو گفت
 بقبضه اقتدار نواب بهادر در آمد جمین نیاز بدر گاه خالق بی نیاز سوده عمال با هوش
 و قلعه را امین و هموشیار اطراف ملک وانه کرده خود چندی بر سواد صوبه سراسر

برای بند و بست آن نواح مقام فرمودند

ذکر فتح بلاد بد نور عرت جسد رنگ و بند و بست دیگر قلع و معرکه آن سز زمین که در سن یکم از او یکصد و هفتاد و پنجاه مری واقع شده اند

از آنجا که دریافت ما بهیت نیک بدست تمام حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصه جهانی و عمل دستور یک تازان میدان کشورهای است قانون مستمره نواب ظفر مند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش بیگان برسد و وقت شب بر همه کوائف واحوال ایالتی علم و بهر دیار و ملک رانی و بند و بست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پون و صوبیدار گرانگ پایان گماث و غیره مطلع شده من بعد بجز مسمای خاص بهر استراحت تشرف می برد و برای سرانجام این کار لازم از محرم و الاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل بنز و خفیه نویسان یگان و سواران نگاران سبک دست و اگر آن فطرت چهار سومی ممالک تعیین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کماحقه دریافت بعرض میرسانیدند چنانچه در نیوالا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت و فن بخش ممالک بالا گماث بل بزرگ باغات جنات

توان گفت بدین

هر سوخته جانی که به بد نور در آید
گر مرغ کباب است که با بال پر آید
فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلد های
نزدت آباد و زرخیز و فضای دلگشایش خاطر نظار گیان را سرور آنگیزد هر سال

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای فسرده نباتات و حیوانات است می بارد و اشجار صحرا و بوستان بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون تفخوبان سرفراخته و درخت نو که بهر قسم شراحت بخش در شستند از درختان صندل معطر سازد و دماغ مردم بهر دیار و بوی گل ریاحین میوه نور آن سز زمین است کیر و چ دل بیقرار و گلر خان سر و قامت چون چمن همیشه بهار بزرگ بوی زیبائی عنای آرزوسته شیوه داربائی و طریق دلگشی بر روی کار می آرند و ماه و یان قیامت قامت بنجان خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و عشوه و فریفته از یاد آرند و جو بیار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر متواج جاری و تالابها و چاه های ملبب با نهد منبع دل قیاض ساری و رعایای جز و کل آن دیار متمول و صاحب سیر فاما همیشه بر راه میمدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلگشا در دست مردان وحشی سیرت افتاده زنی مردان لباس سپت فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی میکنند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرابود احوال راه بغاوت پیوده در رسانیدن زربیش کش قضیومی سازد با وجود موجود و از ثانی ولت خود بهوسل یا ست در دل داشته نرد و با شرت و عشقه با غلامی می باز و قلم و نذکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی چون چشمان کور بیرونق و نور و دل های سکنه آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور است و صدای فریاد و فغان بر کوه و بازار برخاسته بهر سو در امیان دردوان بال غربا دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شدند و زنان از راه شوخی و بیباکی بدست باوه نشاط گردیده به آراستگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعل می آزند و مردان طاقت تا در یک سر زرش زنان علاقه خود ندارند که بگویم
زن حاکمه علانیه بهوای بوسه کنایه چارسوی رسته و بازار بانظار شرموت
پرستان میفرمایند بدین بیت

در راه خدا اگر رهزنانند	آری زن نفیض فرست مشهور است
-------------------------	----------------------------

اگر لیسری و حراست ملکی نامزد کرد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت نیت
ملک مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر آن بدشترت صوب نمی نماید

وزنی بدکار بجز است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر ازین از سر کار منحرف
گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که عقل شعور دور و وجود معطل است هر چند

بتمنای ریاست هوسن دولت فکر و تردومی نماید اما کاری نکشاید پس ظاهر است که
از بس که گوید یکسپست است و دون همت از زن ناقص باشد کی سزوار دولت

ملک را نی گردد و میداند که این ملک سیج و مکان فنج زیر حکومت کلام حاکم والا نشان
منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژده بخت آموذ جاسوسان حقیقت شناس

خبر آوران باهوش و درست حواس ابا برین کار ماموز فرموده تا کید ساخت که تازه
اخبار حقیق در یافته از حکمرانی و کار آگهی و جعبندی لشکرش ماهر شده مفصلا بعرض

رسانند و خود با جمعیت کران سمت چپیل درگ کو چیده بنا بر مصلحت عبرت نمای خود
بتاخت تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقا کجی گ

مذکور منتشر شده تا گهاث درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را
سمت درگ و نق افزاشد پالیکار آنجا سر اادت از جباب بغاوت و سرکشی بر کشیده

بحلقه اطاعت درآمد و حسب کم حضور و لک و سپه در عوض پیشکش و ک و پند داده

از جان مال امان یافت با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان
سبک تک جلد ترش تافته بانگ فرصت در یافت حقیقت بند و بست آن فرج

کرده مفصل معروض داشتند و بقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک مال
در سر داشته قابومی جست و در چپیل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید

حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده به معرفت درگ و ال التماس نمود و معتقد
گشت که مگر خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب

ظفر انساب فخر خاندان خود میدانم و تبه نبیه آن زن بدشترت که در آنجا بهوای
سروری می نازد و مردان و اربیدان مختاری می تازد و پد از یاد آتش مشتعل بجای

اورا آب شمشیر سیاست فرو نشاند و عالمی را که بخور و لمش جان بلبستند از بسلی
و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس

اورا قبول کرده به آراستگی افواج باین بسیار ترتیب قول و بهراول و چپند اول
پیرداخته سرداران دلیه و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعیین فرموده و بجای

آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب
و در هر منزل و مقام رعایا و بریای آن سرزمین را بنوازش و استمال بسیار

امیدوار ساخته قول نامه دراز داد آبادی ملک عظامی فرمود و در هر تعلقه و قلعه که
مضرب خیام می شد غریبا و بیعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و پیش

آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقه اطاعت خود بیرون
رفته و سخنان پند و نصیحت گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند قتل و اسر و خرابی

حال شان می گوشتید ازین معنی هر اس و جوان بهیبت در دلهای آن مردم جا گرفت

جمع رعایا و اعمال و قلع داران و غیره بوساطت صاحبزاده مراد بخش مطیع
فرمانبردار شده لاین حوصله خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعه نگر بقاصله دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
است آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سرشته انتظام
همام از دست داده دل بمرگ نهاده است و میخوابد که بگوید فریب پیشکش از هدیایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه هر رتین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت و کلامی معتمد را با تحف و هدایا و نیا زمانه بحضور فرستاد
و کلامی دانا بعد ادای آداب تسلیات معقدانه سامان ندر و تحالیف از نظر
فیض تر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش محدود دیگر اجناس نفیس از
قسم فلفل و چوب صندل و قاقلمرچ سیاه و غیره خواهد رسانید و تا زسیط مطیع
و منقاد ام جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطه زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زین نظر عاطفت بهایون بوده از آن سیدب شمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از آن مینیت و صلاح حال مال آسودگی خاطر و پاس آبر و منظور مطلوب
باشد بلا اندیشه بلشکر با بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعه سریرنگ پین که جای
امن حصن عصمت است سکونت نماید تا ز صورت مایحتاج باقیام تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد و کلا با بلایع این معنی مراجعت کرده بان زن من فصل حقیقت
فرموده نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه خور و افشاستی
اقبال این پیام نکرده خواهد نخواه بمقتضای بیداشی مستعد جنگ گردید از عید بیک

حاله

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر نیزش نموده التماس کو مک ساخته بود تا حآن
موصوف باقبال التماسش و هزار سوار و چهار هزار پیاده و مستاد و خود هم جمعیت
و سباب جنگی برآمده بر جوی بالافرو آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل که کوه دحل
قلعه نگر گردید چون این خبر سمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر که چیده بقاصله
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را به تسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصره قلعه نگر پرداخته القصد سرداران تهورش بر اکثر مکانات قلعجات
تاخته دست یغما گشاده بعد جنگ جدل تسخیر در آورند و زینهار خوانان را جوق جوق
قرار بهم آورده روانه حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبها و روزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت مخصوصان جاها بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذشته اندرون قلعه خریدند و بهر برج و باره مستعد جنگ
نشستند اگر چه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته بهر اس و بیجان
و تاع آبر و در دل جا کرده منتظر انحاس بودند فاما بیاس نمک زن که مردانه وار
آماده جنگ است بجایای خود قایم بوده بدلیری تمام تر در میگردند هر چند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ تیر و شمشیر هر روز جوق جوق رامی کشتند و گروه را
بآتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ جدال گذشته از جامی گذشته و سپاه افغان نیز از راه شونجی بطرفدار
قلعه پرداخته بهر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگر چه مخصوصان

در عرصه قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ میدند و عرصه فرار کشاده تر یافتند اما آنچه آن
 محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان
 مقرر کردند که تا مقدم بام جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس اه دیار دیگر سر
 باید کرد چون نواب با جمیعت دریافت که مکانات و قلعات اطراف و جوانب که
 کار پردازان آنجا که مردان شجاع بودند به تسخیر آمد و بقلعه حراست زن دن فطرت
 ایام محاصره با متداو کشید که موسم بارش که بر آنگذگی آور مردم و نواب است بر سر
 رسید خواست که زود منتهی نماید پس روزیکه عرصه یک سال سبعی مردانه منقضی گردیده
 بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را بجانی بیغا و عنیت اتمشه و امتعه دزر و نقره و
 زنان حسین از قوم بنود حکم پوشش فرمود پس یکبار شجاعان سوار سپان گذاشته و پیادگان
 جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان بمرج
 و باره سوار شده ندای بگریه کش بلند ساختند و کسیکه بقایای آنها مستعد گشت بدت
 تیر و تفنگ بقبره شمشیر اجل رنگ گردید چون رن مردانه لباس نیخال مشاهده نمود اول
 محل خاص یعنی ششمین جزین را که شوم شکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخت
 پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر پانینده بود آتش زد و اکثر درج
 جواهرات را در آتش سوخته و در ناون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بد و
 پرستار از راه بدر رو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پاینده راه گوی درگ
 که پنج گروهی نگر جای قلب اقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت که کوه را
 قائم کرده آسود و همه ملک دولت و سباب ثروت شوهر و جد و آبا پیش بقیضا اقتدار
 نواب نامدار گذاشت چون نواب بزور اشرار اطلاع یافت نهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در ساخت کوه را گرد گرفته بکشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الام بعد یک ماه
 محافظان از دست بردمی صران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما
 سپردند وزن بد عاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروز
 مراجعت کرده به قلعه نوسخیر رسید وزن را مقید ساخته در یک پاکی از راه سرا
 به سر بزرگ پشن روانه فرموده ایشان و تحمل تمام در ساعت سعید داخل قلعه
 دار الحکومت و تشریف فرمای مقدر دولت شوکت شده باز در روز محفل نشاط
 ترتیب اده بزنگامه سور و سرور و صدای نغای و نور جوهر گرم ساخته غراب و فقرا
 و سازندگان و رقاصان را بانعام خلع و زور و زیور و طلا و نسالهای گران بها
 بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جبار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جان سپاری
 و سعی بهادری تقدیم رسانیده بودند سوای آنکه بزنگام پوشش متلحه بک حضور
 حسب نحوه بسته از جنس پارچه های نفیس و قاشهای فاخره و دسته و دست
 آلات حرب و ضرب توده توده زور و نقره و دُر و گوهر و گره گره و محبوبان شکیل
 تبصره خود با آورده از آرزو نیاز دنیا داری مستغنی شده بودند از سر نوبالعات
 شایسته و طعنتهای فاخره و حلقه دست مطلا و مالای مرارید و پد کهای مرصع و
 شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه حوصله سرفراز و سر بلند گشتند و او جنبی نامی
 کلر قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود در اجرام مخاطب ساخته با ایلت آنجا
 گذاشت و بتعمیر قصر و مرت متلعه فرمان داده حمدری نگر نامش نخواست
 خود بد دولت داخل خمیر گردید

ذکر شورش فزائی افغانه ساونور که بگویم که بگویم که بگویم
 و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر تسخیر دیگر جاها
 رودادن یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج مجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشتار و تسخیر قلعہ نگار بود افغانه ساونور که بگویم که بگویم که بگویم
 در تاخته بودند شورش فزائی آن طرف مانع رسید غلات لشکر شده اکثر اوقات
 بعضی لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگر چه بهیت جنگ نجیبی بسیاری آنها متعین
 شده بود اما در پناه جنگل که بهایا بسپرد هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه
 و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر در عرصه دو سال
 حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور باغیان نمود چون سواران تفریق
 گرد لشکر افغانه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران بهیت جنگ انکاشتم
 سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان نا عاقبت اندیش رسیدند تا بحکم
 نواب رساله های بار و سوار و پیاده مع توپخانه که بر روی ایشان در کمین بود بشکل
 زمان بر آنجا عده دیدند اکثر مردان کاری و سران نام اموری بصدمات گولها در آن
 چپقلش مطبوعه عدم شتافتند و دیگر افغانه تاب بردانگی باخته رو بگر نیز نهادند و تا
 جوی آب بالا رو پس نکرده گزینند نواب حکیم خان حاکم افغانه بهوشن حواس حیات
 همه سباب لشکر خود گزاشته یعنی خیام و اعلام و توپخانه و شتر خانه و فیلیان و غیره
 از دست داده راه دارالمقر خود سر کرد نواب بهادر را پیشه کوی بتعاقب ایشان تاخته
 قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان بهر میت تا متصل قلعہ بی ایشان گرفته

سوار و سپاه است خود ساختند و دست از کوششش عداشکنه باز نکشیدند آنرا خان
 ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت راه خود داری بمیود ده بگذشت کرور و سپه
 صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقرر فیلمان و شتران و خیام محملی و
 بیچو بهای زردوزی و خلایع بر مان پوری و سلاح گرانها و غیره با چیزی لغت که حکام
 پیشین بصرف لکو که از اجناس نفیسه سباب دنیا داری فراهم ساخته بودند یک قلم
 یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب است چون نواب از آنجا
 فراغت حاصل ساخت در قلعہ نیکاپور و چرولی و بهرنی و غیره دهانه خود قایم کرده
 مظفر و منصور باز مراجعت به نگر نمود پس از آنجا بهیت جنگ را مع لشکر گران به بند
 بلا دیا لیکاران صوبه سیرا در گرفتن مبلغ پیش کش تقرر سر کار بطرف بهرنی و کنگلی
 و غیره و نیز اخذ کرد که از بهر الیکار سوای پیش کش تقرر سر کار غلبندی نو جدار فی دیه کحت
 سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گماث نموده طرف غرب نگر
 برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقه نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت
 گماشت و میرزا حسین بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت خال حقیقی کریم صاحب سپه
 همین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسواری درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور
 مخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیری بدست آورده مع هم پیمان
 سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و
 گردش آب دریای شور است بلانند و گرد گوه ستاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر
 و اسیر شدن زن حاکم بجافطان کوه گفت فرستاد و قولنامه علییه از طرف خود نوشت
 قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز به جنگ قلعہ سپه دندم را نهادند مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شکر حاکم نکر دو سینه و قی پر در
 و جواهر و دو صند و چند یورات مصح و دو عدد کل فیل که از زر و نقره بصفت تمام تیار کنانیده
 بود مع حلقهای دست توره باو جلاجل گلوی فیضان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
 عدد زین زر دوزی مراجعت کرد و اسباب از نظر والا گذرانیده سرخ رو گشتی
 نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در سلسله
 مرجان و انکوله که از سرحدات گماث کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک با هم
 کوکن امیر عادل شاه بی بود و کوثر یال بندر و سداسیو گنده و منگ و مولیسر
 و بنادر و بیگل و غیره همانه مستقیم گذاشته مراجعت بسریگ پین نمود چون
 بهیبت جنگ بالشکر گران از حضور نواب مرخص گردید برکنگلی ری تا خت دو لک و پیه
 پیش کش سیه گرفته به هرین پلی آمد و از پالیکار آنجا هم نبری و گرمی سته لک رو پیه
 گرفته سمت چپیل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک و پیه پیش کش گرفت از
 راه جر یله و کوژی کوه گشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
 زر نمود و ناداری و تاراجی ملک خود و انموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها آنجخت
 پس هیبت جنگ بنا بر عجزت قلعه کنی کل اقله درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
 گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد علا
 لشکر از اطراف مسدود ساخت بهرین اوقات که وقت مراجعت از اقلینم گن نواب بها
 عنایت نامر موسوم به هیبت جنگ متضمن نور ستادن هزار جوان شایسته از لشکرش
 به صلاح بصحابت جوژی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
 خود بر آورده بیدر قه پانصد سوار و دو ساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیو گ

خست

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سته فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
 حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزرگ هم نگان بر آنجماعت یورش کرد اگر چه اهل قبر
 شکله از دند و سواران شمشیر زمانی کردند اما پیا دگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماع
 را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان بجزیه کار رات تیغ کشیدند و بعضی از آن
 مملکت جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر بهیریت جنگ
 رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفه العین در تاخت و سپاه پالیکار از نو
 بازوی شجماعت چنان بهر میت داد که مقبولان تا خت قلع درگ مذکور عقب نیند
 پس بهین جای عنی در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده نیمه بازده فرود
 آمد و به پالیکار آنجا نوشت که این همه بد سلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حقا در
 خاطر ما بود که بهر طور بخصوفیض گنجور عرض کرده سمتان شمارا بر شما بحال کنانیده از نیجا
 نیکنام باید رفت بحال مید سود و بهیو مدار یکبار دست از جان و مال خود بشوئید
 چون آن نوشته به پالیکار رسید و بهر مضمونش آگهی یافت کت پنا دلوای خود را فرستاده
 بعفو جرایم پرداخت سه لک رو پیه پیش کشن دو لک و پیه تقصیرانه و لک و پیه نند
 جان بخششی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پاپان جمعیت معدوم بود همه یک یک بشمرند
 روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
 گردید و همد آن روز با میر علی صا خان را بفوجداری سرانافرد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوانی مادهوراؤ بن بالاجی راؤنا امر میده درین ملک
 و گرفتن قلعات این نواح و ضو به سرام مع دیگر کیفیات که در سن

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش سوار بجای واقع شده آنکه

چون بالاجی را توانا مسکر کرده پونه در گذشت سوانی مادهوراؤ سپهش بر سندان
جلوس کرده چندی در بند و بست خود بود بعد از آن بفرایمی لشکر دولت حرب ضرب
تو پنهان گران که قریب لک سوار در بجای آن سوار سپه پناه بود و پناه پنهان
مع لشکر علی بهادر بن مشیر بهادر که نامبرد از نسل نانامر پنهان بود ذکرش بسبب حال
آنکه از بیجا پور قاصد قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه بر پونه
رفته سکونت داشت و در فن قص مشهور بود در حسن جمال سر آمد وقت بود بالاجی
را توانا شایسته خوبمیش شده بهمبشتری خود کردید قاصد مذکور نیز فریفته او شده تن
برضایش در داد چون در چندی دل بستگی ظهور پتو پسری تو لگشت ر قاصد تبه کار
پسر را بر این اهل سلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تیر رسید پدرش یعنی
بالاجی را توانا او را به مشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگید دوازده هزار سوار مقرر کرده
بود چنانچه بهادر مذکور جنگ سرایدال همراه با و مقتول گشته سپهش علی بهادر حاضر بود
سمت کرنا ناک بالاکهاث در تاخت اما مخفی نماند که نپاره قومی است آنچه با او باش
نش بعضی سرداران و کن بنابر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنهارا فراموش
می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود با نهانی دهند و در هنگام مقامات
عساکر گیا و همیشه آورده می فرستند و بهایش بخرج مایحتاج خود می آزند و در ایام
همه بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلد اگر تملک خصم اچنان
ساخت و تاراج می نمایند که بوم و چند از آن برانه می بهر اسند بلکه در ایام مهم حیدری
بطور تعجبندی لبدر لشکر عاید می سازند القصد چون مادهوراؤ عازم بالاکهاث گردید

بسا

بسا و نور آمده حاکم آنجا مع لشکر همراه خود گرفت و مراراً و رانیز طلبیده از گهاث
گرکناث عبوت رنگ بهدر نمود و به پتیل رنگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصورت
سراسر سید میر موصوف روز اول جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرسته
را بچشم خود دیده مستعد جنگ گشت راوند کور بر کنار تالاب شمالی قلعه تو پنهان
قائم ساخته از دور شکست حصن بهمت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقیمه ام جنگ بود بعد گرفتن قول و قرار م کلید نامی قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکیش قبول کرد پس غنیم موصوف را بنجا طواری تمام همراه خود دشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچید و بمحاصره و مجادله بجا کوه مذکور تسخیر کرد و دشانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگر چه نواب بهادر جمیع لشکر سوار و پیاده و تو پنهان طرف بنگاؤ
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش را آویزش مناسب ندید
بر قول حکما که گفت

خضم سرکش اتوان رفتا دگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد چنان می باید شدن
-----------------------------------	------------------------------------

کار بسته باز مراجعت بسیر رنگ پین نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر پویا بنا
ساخته تو پنهان و سپاه بار و پیاده گرانگی را بجا قائم کرده بجای خود خیر دار ماند این
همه خواب خرگوش بهتجان غم خیزم و شیر دلی و رو باه بازی غنیم بود لکن سواران طویله
بیدار و جنگل ماگری درگ پنهان داشته تا کینه قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه بکل محاصره کرده قولنامه در سپهرن قلعه موسوم قلعه حیدری
که سردار خان نامی دلیر و تلخ نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه را مذکور که از
همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیمت از جرات آن مرد غضب آلود و دشمنانک گردیده بی شکست و ریخت
 حصار قلعه حکم پوریش فرمود تا لشکریانش مانند زنبور سیاه درون که برشان آنجکین
 هجوم سازند لظننه های هوی برشته در تا خند تا سر در نامی با سپاه خود پیش آید
 سینه های دشمنان را بدست گولهای توپ و بندوق و تیرچان را با ساخته اکثر مردان
 بجاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه و سیمه سرخرو
 کشیده مظفر گشت اهل غنیمت شکست فاحش خورده و سپس گردیدند و بار دیگر با جمله
 مردان کرده همچون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ بر روشک تند و بدستور
 روز دیگر غنیمت خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به
 تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز بهم سردار جری تردد بهادانه و کوشش رستمان
 در دفع اعدای عمل آورده فیتاب گردید که بر پیش گولهای توپ و بنادیق از دامن
 کوه تا حصار قلعه جوق جوق پوریش کنان را بخون غلطانید غنیمت بمشاهده چنین حال
 منکر فکر مند گشته بالیکاران چپیل درگ و غیره را با انعامات شایسته و معانی پیشکشات
 دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا با لیکاران
 بیژران خود را که ما بر این ملک و بر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمود پس آنها
 از عقب کوه بهار محنت و تردد در فتنه نردبانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
 گویای مهیب بردشتند سر در شجاع اگر چه بچند سپاهی برایشان تاخته داد جلا داد
 و مردانکی در داده و مدار روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه کسان غنیمت را
 اندرون قلعه بر بران دیدند مهیبت ناگ گشته آلات حرب از دست گذاشته از یکجان
 جانهای خود در باختند مردم غنیمت سر در شجاع از خمی و اسیر کرده آوردند غنیمت آن مرد جری را

بدهی

رو بروی خود طلبیده بنیران آفرین تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و جنگل
 ثمانه گذاشته پیشتر کویچید لاکن قزاقان نواب بهادر بار بار بر کوی آوردن غنیمت هنگامه
 رستخیز بر پا ساخته بر هر اولی و چند اولی در تاخته چنان داد و شجاعت میدادند که
 پندارهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیل انگیزی سر آمد وقت بود ندان
 دست برد به او شان عاجز آمده بیرون لشکر خرا میدان نمی توانستند و غنیمت نیز
 با این همه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر بولناک می بود عرض رفته رفته از تسخیر و
 بند و بست بالا پور کلان بهم فراغت یافته این اراده که پیشتر تمامی قلعات اطراف
 پتن را بضبط خود آورده و بالیکاران لوح را بخود متفق ساخته پس از آن با افتتاح قلعه
 دار السلطنت خداداد همت گمارد سمت بالا پور خورد و نصرت کردید از زبان خان قوم
 تا یط فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیمت بهم خورده جنگ مناسب ندید اگر چه نامبرده مرد
 شجاع و دلور و نمک حلال بود اما صلاح حال عقل معاش انسان مدام بر یک سو و تیره
 نمی باشد و بقضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه در یافته کلیدهای
 قلعه و دیگر کارخانجات بغنیمت سپرده با صحت سلامت حال خصمت گرفته بگردش یافت
 پس غنیمت از آنجا بولار رفته از نواب دلاور خان جاگه دار آنجا هم چیزی نگذرد فتنه جاگیش
 بر او و مجال داشته بکوه مژواکل که تمانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند پوریش تلف
 بنیران مرد کاری تسخیر کرده قلعه گیان را مع قلعه را کیت م قتل عام کرده از آنجا بطرف
 کرم کشده که آن قلعه هم بضبط قلعه حیدری بود شتافته بانگ سعی مفتوح ساخت
 میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جدو آبایش لبست عداوری کوه مذکور
 می برداختند جاگه داده بغیر ابمی بنیر سوار و دو سه هزار پیاده بر ای بند و بست ملک

آنطرف وزیر کردن پالیکاران تاکید آکیده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده بفرموده
 عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت باجمع سوارشیه شکار در جنگل ماری پناه گرفته چون
 شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس بنی عساکر نامند بوقوع
 سامان جنگی پیری رسد و غیره معه توپخانه و اعلام پیشوانی رسیده در سواد اتری درگ غافل
 از لشکر یان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سرسریگ پیل عجل
 آرد سپاهش در آن صحن از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب وارسته
 بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه روز از لشکر یان خود احدی را
 بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شش بعد از قضای نصف شب از عقب
 غافلان رسیده چنان شجون زد که لشکر یان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
 پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
 جوالمای برنج و شلیطه باخالی کرده اندر و لش خیزند و بعضی دست و پا زده به سر و گرد
 فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه آنجا عده سرهای خود را بجز تمام
 زیر پای سپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر سر پستیزین
 سوار شده راه لشکر خود سرگرد نواب منظره منصوره که گاهی چنین سحر غیبی بظهور رسیده
 شادایان در و طرب نواخته همه باب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام و غیره بر دست
 روانه سرسریگ پیل نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام من فرود چون مادهوراؤ خبر
 شکست فاحش لشکر بنی گوش کرد آهی از دل پرورد بر کشیده رنگ بر رو شکست
 سرشک تا سفت و تحیر بکمال غضب زد دیدنای خون پالان و ان ساخت بر سردار
 منهنم ز در و که بعد تالاجی لشکر بنی از آنجا ناکام برآمده بود زبان طعن بر کشاده باخو

تمام

تمام گفت که آه بنی پیشوا بریده شد پس از سواد چنان منی که فرودگاهش بود بیشتر کویب در
 کوهستان اناجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادرتب دیگر شبان شب در تاخت
 قلعچه بالا پور کلان را گرد گرفته در سر سواری مفتوح ساخته نهانه داران غنیم را یک قلم قتل
 آورده سچی مراجعت بهاگری درگ فرمود این خبر به غنیم شنیده در فرود و در روز افتاد
 بود و بهران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد باجیل
 شده از دست شجاعت قزاقان جسدی که بر سر اسخ شان تاخته بودند تاراج
 گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادرتب
 گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره صادق
 آمد پس آن نواب بهادرتب قضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بجا آنکه

ر ب ا ع

داناها گزاد اے ناخوش نکند	جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانه ز در آد آب زنند	دفع آتش کسی به آتش نکند
<p>و کلاسی باهوش را با چیزی هدایا و تحالیف که از همین لشکرش به دست کرده بود و مفت لک رو پیه نقد ز غنیم فرستاده پیغام داد که به موجب غراکشی و تالاجی رعایا را باب دولت و اهل بهت را مناسب نباشد معنی ما مضی شایان سعادت مند و بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین سود لشکر کشی خود دانند و این دولت خدا داد را مدد معاون بایست خود شناسند چون کلاهی صائب ای نواب غنیم در خورده یک یک مضمون او ساختند و مبلغ مذکور گذراند</p>	

به سخنان چرب شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند غنیم که بکوشش سه سال
 و سه ماه کاری نگشوده و بنده بست واقعی اودرین ملک نشده بلکه بجمع وجوه خرابی
 بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود در همین معنی باقبال ارشادات
 نواب پرداخته اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته به پونا مراجعت
 کرد نواب مع لشکر عقیدش کوچید و ببالاپور خود آمده از آنجا باطراف تعلقات غارت
 ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را بقاوی زروگادان قاپکیش و تخم وغیره سبأ
 شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال
 معاف نموده مراجعت به بنگلور فرمود و بهر آن روزها علی زمان خان نایب
 بهر لغت بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کندان مدبر اکثر نواب
 محمد علیخان ناظم رکاکت بلیغاتش متمم ساخته بر و ناحق لشکر کشی نموده بود فایز
 حضور شده درخواست کوک نمود چون نواب را بنده بست بعضی مقدمات ضروری
 دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آن
 به لیت لعل گذشت درین اثنا ناظم رکاکت بر او فتحیاب گشته قلع را بقصور
 سیوناس اوزنارد در تجاوری و کلاه پوش و جمعه دیگر گرفته کندان موصوف را
 بردار کشید چنانچه کندان باعی تارنج او سپس خان مذکور همین جا ماند و نواب اوصناع
 خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحبی وقت خود ساخت بعضی اوقات
 با وی مزاح بهم می نمود و خان مزبور بیرون بود چنانکه بر سپس سوار شدن نمی توانست
 بنا بر آن میل خاصه برای سوارش عنایت میشد و بهر آن اوقات فیض الله خان
 بهیبت جنگ از خسته خود بخیزد به پناه نواب بهادر آمده بود و داعیه زیور را تصحیح

واجب

واجناس نفیسه زوجه متوفی خود از نواب لاور خان بدل میداشت مگر در فیصله
 مقدمه خود وقت قابوس تغائی شده مزاج و مزاج نواب را بر شورانید پس نیل
 خاصه مع عماری با چند سوار بکولان فرستاد خان والا شان را طلبید چون که خان دانا
 انجام کار خود بر سوامی دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود به رسید در عدول
 سخن نواب خلل آبرو بل زندگی خود تصور دیده همچون چرا راهی گردید هر گاه نواب
 بر آمدن خان بزرگ قوت یافت حجاب کینه از دل صفامنزل برداشته تا سر پرده خیمه
 خاصه استقبال کرده آورد با عقدا در دست بر مسند خود نشاند و شتر ایطنیا زنی
 که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی می نماید

که آن مرد تمام است از تمام می کند با خواجگی کار عسکری +

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف تریف
 ارزانی دارد و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به پند و نصیحت بزرگان
 بصلا حیت فرزند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر سرور اندر گذشت
 و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمه هیبت جنگ را صرح بهتان دانسته از دل
 محو ساخت تا نا پس نش را که خان والا شان همراه خود آورده بود نزد پدرش یعنی
 بهیبت جنگ فرستاد و خیمه علیله بر او اسباب ضروری دولتند از مهینا کنانید
 فرود آورید و خدمتگذاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد برای صفر
 مایحتاجش هزار روپیه با هوا میرسانید و دو وقته طعام خاصه با او تناول می فرمود
 در همون نزدیکی نورالابصار خان بن دلیر خان برادر نواب لاور خان را بخویشی
 دامادی خود عنایت بخشیده با دای رسم شادی کتخیانی پرداخت بعد چندی

برای بند و بست پایکار اطراف کولار و موژ و اگل بهمت گماشته فوج کشتی نمود و بمون
 زمان بعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و بهیبت جنگ و هما میرزا خان نجیبی
 پاگاه که اورا از اطراف اوزنگ آباد طلبیده بغرت و وقار دشته بود میر علی رضا
 خان را بجای عمره و از دیاجاه و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبیده داشت چون
 او نسبت برادری و حق حضرت در میان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
 گردید نواب بنا بر تالیف قلوبش گرم کننده مع درو بست ضلع و مذکل جاگیر داده
 با جازت فراهی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت در عرصه ششماه از بند و بست
 پایکار آن نواح یعنی پایکار نیکنور و مدن پل و کنیر پار و غویه فراغت حاصل
 کرده مراجعت بسمرقند گپن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال و زریه
 اسبابها انگیزی آلات کشور کشتائی بصرف لکو کما زرد و گوهر فراهم ساخته بنگهدشت
 سوار و مردم بار و سیاده و کرد آوری سپاه مامور بود و یاسین خان نئی کدری
 بمون ایام از نته نگر معرفت تر چنانلی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کندان جمدان
 روزی با مرض مسکاتان بخی تسلیم نمود محمد علی پیشش که درین حیات پدر خود را بود و کجانی بمون رساله
 سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردیده رفته رفته به بند و بست گماشته مع لشکر
 آراسته و پیراسته حضرت مؤن نواب لاو خان را نیز همراه خود در چنانچه معمول چنان داشت
 که وقت کوچ و جنگ لاو خان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه
 خاص کو تلخ جلوداران را گردان داشته و از آن میکرد خود بر اسب سوار شده پیش سپاه با
 و تو چنانمی خرامید و از آنجا فوجی بیداری و نکت را و مشرف لشکر کرد و انتخاب بود
 بهیبت جنگ طرف ساد نور روانه کرد تا حاکم آنجا بعیبت نمائی پیشش لایق بهت

در بعضی قلعات آن ضلع شانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاود
 به پین من فرموده چند آسود

ذکر فتح کشتی مادهوراوانی و تا ختن نواب بهادر بمقتا بله او
 در نواح ساد نور و واقع شدن محاربات باد بگر کیفیات که درین
 یک هزار و یکصد و هشتاد و هجری واقع شده آنکه

چون مادهوراوانی اول از ملک کرناک بالاکماط بعد تصرف صلح به پونا محبت
 نمود در صورت سر امانه او بود قلعه را از تیارسی لشکر نواب بهادر و تشرف
 برداش بطرف نگر و بند و بست آنجا هر اسان شده بهادهوراوانی و مفصل حقیقت
 بزرگناشته بود و ازین معنی تشوشی پیدا کرده از جمعیت نواب بر آن گدی گسست
 و باز لفظا همی لشکر و امرای خود پر داخته عازم این صوب گشت و به تشخیر قلعات
 که در ضلع قلعه داران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدر یافت
 فوج کشتی مرهبط خود مع لشکر ظفر یک از راه سیموگه و بسوا ایپن عبور جوی تنگ
 بهادرانموده بطرف هریر وهرنی آمد و از آنجا برگردیده بر سواد میدک که به شکار بود
 مشهور است فرود آمده بود و مرهبط هم بال لشکر خود بعد تشخیر خید قلعه بمقابله آمده صلح
 دو کرده مقام نمود و دیگر سوار شده بجای اوله رسید نواب لشکر خود را تعد ساخته
 میدان زرم قائم کرده ایب تاد و پایکار حیتل درگ هم در آن مهم بال لشکر خود هم کما
 نواب بود چون مرهبط گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
 غازیان به لاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و بهر روز فرودگاه را

قائم کرده شب را بجا کویچید و راست طرف چرولی و انوئی و چیر آمده پشت بچنگل اوده
 اقامت و روزید ما برای حفاظت لشکر بر فراز تیرها بنا ساخته تو چخانه قائم کرده
 مستعد منتظر وقت عد و سوز شست و مره از جایگشیدن نواب خود از آنجا
 برخاستن بجای دیگر تا ختن مجال نداشت و حاکم سا و نوز هم بره سازش کرده
 همراهش بود پس وزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
 میدان مرد آزادی داد جلادت داده هنگامه نرم گرم داشتند و مره تاپ و راندا
 از دور بفران کویچید و شسته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
 اکثر تصدیع مجال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت ناشی نواب فکر کرده
 پنجه از تفنگچی شست انداز و هزار پانصد سوار لاور و جانبا ز با چهار ضرب توپ
 جلوی لپه منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بزمه بهیبت جنگ بخشی کرد و بندوست
 خزان و تو شنگانه و غیره کار خانات بتد به نواب دلاور خان برگماشته بعزم شخون
 برآمد و از پناه جنگل سخت بر تو چخانه مره شتافت اما وقت نخوس و ساعت ششمین
 کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
 تو چخانه مره در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیمت از آمدن
 لشکر نواب خیر دار گشته گوش گرفتند و نعرهای بگوبکش بر دست از اطراف
 اسپان جهانده حمله کردند اگر چه نواب بقاعده دست قلعه سپاه بسته بهر چن در
 سر کردن توپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون سنج فشرده گردید تا آنکه
 خود بدلت از اسب فرود آمده فیتله در دست خود گرفت توپ را آتش زد و صرجه
 کمی کرد لاجار شده امید توپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک

بنادیق

بنادیق برقع او نشان پرداز خند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکر باین مره شب مشایبه
 زانغان سپاه هجوم آورده دوش بدوش در آمیختند تا جمعیت نواب پرانگنده
 شده رایگان جانهای خود در باخت و کت را و دیوان کشته شد و علی را نشان
 از خمی گردید بعضی از آنها بطرف لشکر خود بهیم سایندن اسباب جنگ گشتند
 و لشکر باین مره چون میدان یکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
 دست از قتل و غارت برکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
 آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
 میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور و از وقت گشته بحضور خود بدلت
 بر ایالت نواب رسیدن او را معتقد نگماشته وقت مساعدت طالع همایون
 لشکر باین خود انگاشته فرمان داد که طنبور نواز و صاحب کم چنان طنبور نبواخت که
 صدایش در لهامی سامعان بهیبت نامرادی انداخت که بجز دستماع آواز طنبور
 اهل غنیمت از بیم رسیدن کومک منترمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
 بودند بگذرانسته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکر باین خود را جمع ساخته
 در میدان رسیده بود که بهیبت جنگ مع تو چخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
 یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب نشان در تاخته بگولندازان
 و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکه از ده سرو پای های سپان شکسته متعیاب
 گردیدند و غنیمت توپ کشیده بعد م فرصت برداشتن زخمیان و لغتشان لشکر
 خود پس پاگردید اما توپ همراهی نواب که به دست او شده بود کشیده بر در چون
 لشکر غنیمت از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و لغتشان لشکر خود را مع

مجر و جان غنیم برداشته آورد و بر رفوی جراحیها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
 خرج معقول بمر بزمی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم بالشکر خود و همت بجای آورد
 شتافته اقامت ورزید چون که ایام بارش بر سر رسیده بود غنیم همو بجا آونی نمود
 نواب بهادر هم بهما بجا مقام کرد و غنیم گوپال را و ناظم مرچ را مع لشکرش در
 رمون ایام برشکال بتاخت تاراج این طرف تنگ بهدر روانه ساخت چون آوا
 گهاٹ ہوٹل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زان
 رسید از پالیکار بهرین پلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات
 چیتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک در آمد
 و دزدانهای حرص را تیز تر از ناخن گرگ کرده با طینان خاطر مطلق العنان گشته
 بر سواد هر گز متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
 نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسبابش را همو بجا گذاشته خود بدولت فقط
 شش هزار سوار و سیل و نه هزار سلی را در چهار هزار مردم باروشش ضرب توپ
 همراه گرفته جریده بسبیل بنیاد اطلاع احدی در تاخت و تبه شب سوم بر آن جا
 اجل گرفته که غافل از حوادث فلک دوار بود جمله دلاوران کرده چنان شلگما
 ریخت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب قرار باطن او نشان از هم گسیخت که همچو
 اوراق جدا جدا پراکنده شده بر باد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
 بر زمین زده و پان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیر زن
 برداشته دندان نما مانان خواستند از جان رستند و سر در انجا عکه نامش بالا قوم
 است دست جرات و غیرت از سباب شایان ریاست و سرزاری آنچه که

موجود

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری به دست خود نموده بود و بر دست
 این مقول زبان حیرت بیان ادا نمود

هر کسی چیزی را سباب جهان شست است
 من بهین دل را از اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سر گرفت اهل بهیر و زنان لشکرش مع ذکور هم که
 شربت ضربت شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند جز پناه حنق
 قلعه سر اسیر با خاطر شده بنیاسودند و بعضی از آنها هزار حیل و ترو پای گریز را بر سر
 سرعت زده افتادند و خیزان مردم را دم و اسپین انکاشتم بشکر لوطه فایز نشدند نواب مفرند
 همه روز در فرودگاه لشکر برشته بسر برده همه سباب چه از خیام و اعلام آلات
 جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تخته را که
 انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم بر این
 دست برد مجاهدان و قوف یافت یقین دانست که خود درین مهم جان نخواستند
 گفت خدا نخواست که نوع دیگر بعمل آید ناموس و لمندی بر باد بی اعتباری
 میرود و همدان روز با قراقان لشکر نواب به تبدیل لباس تغییر و لجه که در فن فزونی
 و عدو فریبی نشان کمال داشته بودند به کمی آوران لشکر غنیم پیوسته به ایشان
 یک دل شده وقت قابو بهنگامه رستی بر آن جماعت بر پاشا ختنه بجز ار راس اسپت
 نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جاننا
 کمی آوران را بمشایه گاه تراش داس ز زمین قالب آنها در بر بودند هر گاه که غنیم چون
 احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود اینوه کثیر شب بچامنی حسبی و روز
 تیرس جان از فرودگاه خود بیرون شتافته تن نمی توانست علاوه برین بارش سال

طوفان طغیان برانگیخته زمین از سیرابی چون یدۀ عاشق زار تر آمده و دست پای مردم و دو آب از برودت هوا حرارت طاقت خمبیدن کم کرده بودند و اکثر مردم به کثرت هوای سرد و شبها چون بخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولتشان ازین هول پاهای بدمان اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بے نیل مقصود بعد یک سال و چند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ با وجود خراج لگو که از روتا راجی لشکر دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقوم خود برگردید نواب مظفر منصور بعد بند و بست آن صوب از راه نگر خوش و خرم معاودت فرموده بسیر پنگ پٹن فایز گردید معاً نواب دلاور خان بهمانه بیماری نصحت گرفته بکولار شتافت از اجتماع احوال انتقال زنانه و در و بست با خجالتی و غیره بنیاشست بموجب صدور از طرف نواب بهادر راه پایان گماشت سر کرده درار کاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی تحیر گشته تمانه خود را قلع و کولار روانه کرده در تصرف خود آورد

ذکر فتح نواح کوٹک بند و بست کلیکوٹ و غیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری قمری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجا پوریان زمینداران این نواح مثل کرک والد و کلیکوٹ والد و غیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سر امیر ساینند بعد آن بنا ظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررۀ گاه بلا عذر بزور و جور فوج عاید می ساختند و در آخر ایام نظامت آصف جاهی که به سبب خود نمائی و فوج کشی مرهطه نواب موصوف از آنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند و بست

آن نواح نشد لهندا همه با وقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند و بی اندیشه بجای خود با خداوندی میکردند و حکام صوبه سر اهرم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال میداد این نواح بودند بکار سرکار بسته نموده غافل می شستند بلکه با خدر شوتها اغماض صیخ در باب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی عسکارت و مردانگی همه ایشان را زیر کرده بجلقه اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی و بندۀ ندایر گرامی خود کرده بود بعد چندی بسبب فوج کشی مرهطه بعزم تنگی کرناٹک مامور بودن اینجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود باخیره شده ریشوش برداشتند بقتل غارت تمانه داران نواب که در آن نواح بودند پراخته آنهمه ملک در تصرف خود با آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بجمع مبارک رسید و از جنگ مرهطه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شهر بزرگان سمت آن دشت آفت طشت بدیا کانه خلا می کشد و شش هفت صد گشتی باسی ماهی گیر جمع است سامان رسد و غیره از راه دریای طلب داشت و خود بدولت مع سپاه بار و پیاده و توپخانه بر سر انجماعت یعنی چون اجل ناگمان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و حساب و مواش را رعایای سرکاری برد و این معنی موجب منتشره حواس سبب پرگندگی سکنا می شد و صورت جمعیت خاطر و امنیت است و گوئی رعایا و برابرا جز تنبیه و تمیصال ایشان بنظر انور نیاید جمله شیرانه کرده بتاخت و تالاج بیجان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله و مقابله باین شیر خوار در خود نیافت قلعہ را حالی کرده مع اسباب و وابستگان خود مثل روبا به بیابان پناه گرفت با اتفاق کرک والد مستعد جنگ شد نواب

حیدر دل مینشاید این حال همان گران در قلعه بل گذاشته بلا توقف عازم پیشتر
 گردید و در اندرون دشت هولناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاد و متصل
 موضع عقرب نار فیمابین ایشان جنگ عظیم و حقیقتش سخت رود و چنانچه در آویزش
 اقل سرشته استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فترت نزدیک بود بای
 حال خود بدولت و بچند بهادران کار آزمای پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
 شمشیر آزمائی نمود که کارنامه رستم و اسفندیار بیاورد و کار در داد و اکثر سردار و سپاه
 بغی از جان و مال خراب پایمال شده و دیگر نیز نماند و بعضی به پناه لشکر مان دولت
 خداداد درآمدند و صاحبزاده بلند اقبال یعنی طیبو سلطان نخستین شجاعی ذلتی
 خود که نمود همون روز بود که چهره شجاعت را از اولاد سیر جلادت و دلاوری شجره
 حاصل گشت آنچه آن است چونکه پدر جلیل القدر مع شجاعان چاکدست در تاخت
 جمعیت باغیان را زیر زبری نمود و که سجده سال سن شریف داشت بیادوری طالع
 همایون سراسر جایکه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از زر مگانه دو سته
 فرسنگ فاصله داشت و ترکم اشجار چون کاکل بر تزیج و تاب مشکویان بود گرفت
 به دو سته هزار مرد کار گذار صلابت شکار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگر چه
 محافظان ناموس پالیکار خیر دار شده از بنادین و سنان شمشیر آبار راه آمد و شد بترسند
 الا شیران باصوالت بیک جمله جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دیورال
 ازدل مادر زمانه برفت آخر ناموس اران بغی ننگ مردی خود را بر باد داده زیر چادر
 زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس نمان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
 کاری لرزه سرنگون بزمین افتادند بعضی که بی باکانه دست چاغبانیدند بی نیل

مقصود
۱۱

مقصود از جان در گذشتن پس صاحبزاده بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی خاک
 منت سوده مع ناموس بناموسان دیگر غنایم بهر یاب مجرای پدر جلیل القدر گشت مورد
 عنایات افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر حیب تفکر و تحیر
 بود که نگاه تاراجی خانه و اسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود بستند
 زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان که اطاعت
 بر میان جان بسته بر ستارام جلیل القدر گردید و جمیع آتش و امتعه مع خزان
 و دندانهای فیلی که تخمینا بار سچاه شتر فراهم کرده آبا و اجداد پالیکار قومه بود یکبار
 بنظر فیض اثر گذارند نواب بهادر بحال زرنهار خواه نظر فیض نگاه پرورش بمذول
 دشت همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و با امنیت رعایا و
 آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کولک و واله بخرابی تاراجی پالیکار
 تعلقه بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد و رسید که عاقبت کار خود چه خواهد
 پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انکاست
 مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحالیف آن دیار ندر گذرانیده حاصل زر
 زرنهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعه مکره تهاه مستحکم گذاشته ملک بر او تسلیم
 دشت پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیا نور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم اما پل
 می نامند از تسلط زینل الاسلام فریاد نمودند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
 خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور بتایید نواب همت گذاشت نواب بغایت
 بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقع را از آن ملک بود و لند آنچه بفرق
 ساخته متوجه بند و بست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نامیاری

نخست سرکش و تهویش بودند بر بازوی شجاعت تدابیر عد و مال سخن کرده بعضی بارها
 به قتل رسانید بعضی بار بطوق و زنجیر مقید ساخت پالیکار چر کل این زیر ساخت
 متصرف ملک مالش گردید چون او زنده بدست نیامد و کشته شد سپش را که هفت ساله
 بود اسیر کرده بنسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاخان نام نهاد و دیگر برادرانش
 هم بودند حاصل کلام چون بمحاصره قلعه کلیکوت همت گماشت سرگروه آن قوم دید که
 کار بند و بست دولت خود و بحرانی آورده و همه ملک و مال تصرف غازیان لشکر نوآ
 بهادر رفتند بیارای جنگ و مقابله و نه پای گریزانان معرکه لاجا شده و کلارا با تحالیف
 و سامان آذوقه لشکر فریشش فرستاده عند جرایم خود خواست نواب بمقتضای صلحت
 وقت و کلارا بحضور طلبیده شسته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامه طاعت
 خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال مان بخشیده از خطای
 او درگذشت لکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقولش
 مقرر ساخته فایده گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب
 بهادر زرنار خوانان را در ظل دولت هالیون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور
 بازوی شجاعت خود چنان براندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد
 و خویشان آنها از صفحه هستی ناپدید گردند بر آن نایماری و مایله با حلقه فرمان برداری
 در گوشه ل صدق منزل ناخته مگر عبودیت بر میان فدویت بر بستند پس از آنجا
 نواب بهادر تاجی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفت
 تمامی نایماری را زیر حکم خود در کشید و راجه ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت
 و شهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بست و هشت زنجیر

فیصل و هفت لک و پستند فرستاده از آن طرف برگردانید نواب فتحیاب قریب و سال و نواح
 آن سمت بود و پندگی نایماریان اطراف کوهستان سکنای آن نواح کو میت و غیره پدید آخته نواح
 موضوع سردار لیر البصوبه آن نواح مقرر کرده فوج کلان متفینش نمود و تنبیه دیگر سرکشان و سمرات
 کیشان آن صوبه تا یکد فرموده بر بند و بست پالیکاران ذمگیل همت گماشته بود

ذکر فتح کشتی ترک را و ما که خال مادهورا و بود بر بلاد
 کرنا ملک بالاگماط و رسیدن چشم زخم عظیم و صد مرتبه تقیم
 بر لشکر یان نواب بهادر در میدان کوه چرکولی که شمالی و کوهی
 سرسبز و پهن است و آخر الامر کام فتن او به پونا و ذکر
 محاربات که در آن آوان رود داد آخر سن یک هزار و یک صد
 و هشتاد و دو و هجری آنکه

چون مادهورا و از مهم اقل و تانی مایوس برگردید و بر نامادی خود ملامت مای کشید که
 آخر همین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود در باخت و نالین را و
 برادرش قائم مقامش گشته چند می و ضبط و نسق خود بوده پس آن که خار خجالت
 مایوسی بالاگماط در دل و هم می خلید بنا بر رفع تشویش کاهش خود فکری ذمیق بجا
 برده ترک را و ما خال خود را با یک لک بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب
 توپ پلیر تیسیر این ملک و از ساخته خود پست تارا شتافت چون ترک ما را
 این حد و دیافت کوچ کوچ طی مراحل قطع منازل کرده در رسید و جوتی نگ

بهدر اجموعه خود تا بهم پالیکاران آن نوح یعنی مرار او چیتل درگه و ترن گری
واله و کرسی الی و گنط کبیر پالو و غیره که از دست غضب نواب بهادران یافته بود
بیکبار با هم به سزاش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش بهم رسانیدن غلات
رسدند و خود با گرفته رسیدند و حاکم ساو نور و کز پنهیر همون طریق پیویدند پس
ترک ما از آنجا پیشتر کوچیده بعضی قساجات متعلقه پین را که بی ممت بود و طمان
مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورد و سمت پین در تاخت و دست تم
بتالاج و یغما و خرابی رعایا در ساخت و لشکر یا لشکر دیهات و تعلقات اچنان
خراب و بی چراغ نمودند که تا حال بادگشت و در هر بومی که لشکر بود میست اثر
آن خانه ویران یک وز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن چغده و بوم گشت و بیری
زمینه که یک و ساعت افواج غارت امول آن مردم آزار توقع می نمود از زیر
زمین نعره الامان و صدای احمقانه بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
آن نوح را از وجود شیر و شتره صفت خالی یافت بیاکانه قدم جبارت بر کشاده
تلف اموال و ائقال سکناهای بالا گماط بهمت گماشت چون نواب از غزم غنیم
تا ختن او در آن نوح و قوت یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
بسرریگ پین رسید و بعد بند و بست آنجا کوچیده از راه چن پین سمت جنگل ماگزی
درگ باین اراده که هرگاه مره به مجاصره دار السلطنت پین بهمت گماذ خود از عقب او
در تاخته او را زیر سزا آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترک از رسیدن نواب
بها و طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بها
از نیمه ای آگاه شده شبها شب بر به اول لشکرش زده داخل کوه سیلکو گره گردید روز

دیگر

دیگر غنیمت نیز از آنجا گرفته میل کوه را محاصره کرده زرمگاه آراست نواب بهادر روز اول
با جمیع سپاه بار و توپخانه بر آن جماعه تاخته تیوپ اندازی و شلکهای بنادیق
از پیش رانده رزم گاه را از وجود اهل غنیمت خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر
ترک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
اعداد در دشایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و
گاه بهم رسید عزم مراجعت دار السلطنت پین مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
بمقابله لشکر غنیمت شتافته از زیر امن کوه صفوف آراسته حشمت صفت را بچشم غنیم
تمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه اصاف و نشیب فرار و عار و
مغاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گدشتن نتوانست تا آنکه بخت شاقه تادو
سته فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخشد و شب بهم بسر آمده روز روشن گردید
نگهبانان راه بچشم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پین میرود او مجروح است این خبر
تمامی افواج را بوالا پس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل تری گیری کوه که ایسانی پین سه
چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود و خبر شنید که غنیمت بر آشنانه سر کار چون سمندر جان شمار
یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو و سفر برگرفته فوراً برگردید با یلغار صفت سپاه اعدا را که
گرد توپخانه بشتاب بدت توده قیام و ز زبیده بودند از یک طرف شکسته برانگنده خمت
توپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب اشته میینه و میوه
و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتواب قایم کرده شلک نازان سمت

دارای است خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهانده شکست صفی می
 مردان حصار بند سعی می کردند انا از شکلی های تجربه کاران روی مردانگی خود ما را
 سیاه ساخته یوس بر میگرددیند درین اثنا هفت بهشت ضرب توپ لمچه بر سر
 موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکر یان نواب مسدود کرده از آنجا
 توپ اندازی می نمود و از صدمات کوله اش اهل بهیر نواب زیر وز بر گردید پس
 نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد در میان
 و کوششهای نمایان بعدم فرصت بر کشیدن التواب و همپودن راه صواب
 چون قضای نا امان بر سر ایستان رسیده بیک حمله ستان اضراب غنیمت مصلحت
 سرب و باروت وغیره همدست خود نموده قیام وزرید چون تمامی لشکر و توپخانه
 رسید برای تناول حاضری همو بخا چندی توقف وزرید اگر چه اهل کار دانا
 و اعیان و ملت کار آزار عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه
 برداشته سکونت وزرید صبحی باطمینان کلی دخل از السلطنت باند شد اما از آنجا که
 فلک و دار همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قضا و قدر مدام بر یک ستور کار
 نمی شوند وقت زوال و ملت خدا داد در سیده بود الحق روز بد هرگز کس نیست
 نخواهد دید و شب گورا حسدی بجانه نخواهد سپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
 قدر را جز تقدیرش بر وقت موجود چاره نباشد عرض دانا یان قبول ای والا
 نشان نیامده از آنجا است گفته اند بهیت چون زوال آید یکس بند و جنون که خرد
 عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده
 بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر راست بر خاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و گس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون
 متصل کوه چرکولی رسید از قضا گول از توپ غنیم که از دومی پراوید در قطارهای
 شتران بان بردار صد مد عظیم رسانید پس آن چپقلش مردم بانها فروخته شده بر ابل
 بهر بیگانه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت
 در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان و خالشی که اوج گیر کردید بسیار می لرزید
 کوه قیام را معلق بر هوا برده سزگون بزرین انداخت چون قضا و قدر شیرازه
 جمعیت اعدا لشکر را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیمت قابو یافته چونکه عروس
 بجانه دانا و بخار حرات پر داز شده در خریدند اگر چه لشکر یان نواب بهادر او شمشیر
 تیر و تفنگ دست آزمانی میکردند اما همچو نه روی بهروزی و فیروز می ندیده زیر
 گردیدند و لبان صابران بر هر مکر و هی که از دست اهل غنیمت می رسید صبر کردند والا میان
 خویش خاص شهباز صاحب نهگانه قیامت بر آنجا عمت بر پا ساخته داد مردانگی و
 شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان
 اسیر شدند اکثر سپاهیان از سواد و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ موی دانسته
 حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را در وقت تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان
 و بیگی گداری رفیق با توفیق که بموضع نواب بهادر بود و صفت اعدا خود را نواب بهادر
 و انموده جرحهای شریک حضرت شمشیر زاده از طاقت تشنگی موی نوشیده بر زمین
 زمین آسود نادان او را نواب حیدر دل تصور دیده بشاد کامی برداشته تر و ترک
 را و رسانید پس بهم سباب شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بچندین محنتها
 فراهم شده بود تا راج و پامال هم ستوران غنیمت و کار خانات درست و توپخانه متعدد

اعدا لشکر جزو کل غنیمتیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله را فرمود

رباع

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	در تدبیر بد است بهم تقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد به ز می	جز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چرتولی سوار شده بر آسیاستنگ چون شیر در خوار ستاده نظر غضب آورد و برود و وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی به ادبان بنیند غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود و بید و کد بسیار از آنجا برداشت و بچپارده سوار چیست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن بپن سیانید انا نواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا شده بود تا بجان و قرار دل از دست داده و مضع قادر ولی پیرزاده که ایسیان قلعه متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان را که قلعه دار بود از رسیدن خود خبر در ساخت قلعه را که کوزید و لبست و قعی قلعه کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده والا قدر طالع یاور باد و سوار بلباس قزاقان لشکر غنیمت و سلامت رسید نواب از دیدار ایشان جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشته هر کس که از سوار سپاه سلامت جان از آن مملکه می رسید او را پرازد و پشت زر بامیداد و گسی که مبع و سلاح حاضر می گشت سوا می خلعت پنج مشت زر باومی پمپود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود	بمشک و بجزیر سرشته نبود
زداد و دوش یافت آن نیکوئی	توداد و دوش کن فریدون نئی

اما محمد علی کنان چون احوال لشکر خود بدین منوال بد و صحت و سلامت و نوع دیگر ذات و الاصفات و قوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این

مطلع مخمس بزبان خود میر اند مطلع مخمس

دم بدمدی نیز تم تا در تن من جان بود	جان چکار آید اگر مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامزدان بود	ترک سر کردن بمیدان شینوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته بر کوه مذکور سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام باوصف برداشتن سته زخم تیغ دل از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیار می مردان غنیم از لشکرهای بنادیق بجاگ عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکر یان نواب بهادر که سلامت بود بهر حیل خود را بجمعیت کندران شجیع رسانیده که کوشش مردانه می نمود ترک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محم یوسف کندران ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کندران شجیع را با سپاه از کوه فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همایانش گرفته گردشان چونکی با نشانید و کندران ترک بر حسب اشاره سردار خود بهر چند در باب قبول کردن نوکری مهربانه با انواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم سرب نمود کندران شجیع باقبال این معنی نیرداخته اقرار لغریبی او چنان کرد که اگر زمانه فرصت دهد یکبار به پین رفته بعد الیتام زخم مع و اب تگان حاضر شده حسب حوصله خود خدمت بجای آورده خواهد شد پس شب بیکر از آنجا ربائی یافت

با یکدیگر و ششصد کس سمت پٹن راهی شد از قضا در اثنای راه دو نهر آلفنگی مره که
 از لشکرش بقاصلا دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ستمه پایه بنا دین بسته نفر غمت
 تمام بر لبستر باد از شده بود مذکندان شجیح فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
 افتاده از سنگساری سربازی ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شکست بازده
 نزدیک قلعه پٹن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر وقت شده فایز حضور گردید
 نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش در یافته و ترددشایش از صدای
 شکست های بنا دین گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منشر اقیام
 دولت خود انکاشته اورا بسینه کشید و بجلاخ و انعام شایسته سرفراز ساخت از
 کارخانه سمرکند بنا دین درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه تیر بهای بنا
 ساخته اوها قایم کرده مستعدت شست و هر روز نگه داشت مردان جنگی و فراهی
 سامان زرم مقید و مامور بود غنیمت ظفر مند اسیران لشکر نواب را بصوبه سمرقند
 مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار ده مار بسیار نوکری مادمورا و قبول کرده بجا کومت
 گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری با نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
 برگردیده بود و بروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوا نید مقید
 روانه پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده
 بخیمه علی حده داشته بدلا سلسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن استیگان
 و صاحبزاده بلند اقبال تماس مای نمود آن مردد انما محض پاس نکم و ادار تصدیق
 خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر و نفل حمایت و حفاظتش پرورش
 می یافتند نشده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرضت هفت
 عشره بر سلامت ذات نواب فرام ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
 احزاب اضراب دست حکام قلعه قوف یافت دانست که خان اسیریکه از فدائیان
 نواب است پس بر نادانی خود نام گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
 کوچها و وانیسه توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داو
 در هوش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کار دان شجیح که به کساد
 منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر سپری میزدند مع اسپان و مسلح خود
 رسیده در سلک ملازمان نواب نسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
 عرضت قریبه ده دوازده هزار مردم با و سوار فرام شده بود و نواب بهادر تالیف
 قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم اتا و لا
 غیر می زد و شب محمد علی شجیح موصوف را طلبیده فرمود که غنیمت شوخ می باک شده
 جرات پر داز است گوشمالیش بدمت خداداد خود و از داده ایم چه صلحت است
 آن شجیح کار از ما سر انجام این مهم بزمه کار دانی خود گرفته جریده بدو نهر آلفنگی از دوازده
 میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوارهای سوار پلینه گذشته بر سر احد متصل عبور
 ستمه هزار پیاده پالیکار صپیل درگ در دوزخ پیاده مرا و مع چهار ضرب توپ و هزار
 سوار جامی را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسا خفگان از بساط
 زندگی بهر خیزانید و بیداران غنوده طالع بجاک عدم نجا بانید بقیته السیف اجلاز
 سوار و پیاده اسیر کرده دست بر پشت چینه نمود و آلات حرب و ضرب جامعه مقوم
 بر سر ایشان برداشته مع اسپان و توپان روانه حضور بساخت و خود همونجا تاد است

سکونت ورزیده فوجی محتاب برگردید درگ الروما راوزرد و نزار گشتند نواب بهاد
 ازین فتح قرین مسرت شده شادمانه طرب نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس
 از ان غنیمت زور آور بلا و سواس شمالی کوه کرمی کله بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که
 بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتواب و ناز در آنجا قایم کرده بگول اندازی منتهی
 اکثر مردمان قلعه را تصدیق میدادند که منافع بسیار در آنجا بود و مردم
 آزاری غنیمت خندان شده کرات و مرات بمحض نواب عرض کرد اگر اجازت شود
 بر مورچه خاص ترک نهنگ که ستان برپا ساخته اهل مورچه را زهریت میدهم و صد نفر
 عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت میرسانم نواب بهاد ازین معنی اندیشنا
 شده نظر بر افواج کشی غنیمت کرده اگر چه او را ازین عزم باز داشت اما او بیدار
 بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا اندام بنیان هستی اعدا چون سیام بقرار می نمود
 رخصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار پیاده کرنا نکلی وقت شب کوچیده فقط با سواران
 جنگی از راسته هوسلی راهی شده بفاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه میانان
 از بالای مواضع کرگاول و ارگرا سمت کوچه های هر دو آمده راست از عقب
 بتهیه تبدیل اهل مورچه تنگ پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
 تبدیل منقلب خوش گردیده منتظر بودند چون که گنبدان شمع بخت یا در و طالع را در گاکا
 یافت و از راه عدو فریبی نخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
 داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهمان او یورش کرده
 حقه های آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از درز کار آنها
 بر آورد و سربازی محافظان مورچه و کمین داران صلوات کوچ بر تیغ بی دریغ

بریده

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضرب
 جلوی یعنی خورد که سبک شایسته بود کشته بجز روانه داشته فاع گشتند اگر غنیم
 با اطلاع این معنی در تاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره گوش
 نمایان و حمله های شایان نمود اما کاری نکشوده دست بر سر از آنجا مالوس برگردید
 گنبدان شمع بر دشمنان نطفه یافته پیش از طلوع آفتاب صلوات کوچ و مورچه
 شکسته بجاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخورد و بجز سربیده
 خطاب فرزندی یافت از زبان علی و ادنی صداهای آفرین تحسین شنید
 چون ترک خرابی حال بی جزاتی لشکریان خود بر بنوجه دید از فکر مورخان آت
 بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گذاشته نپندارهای افواج منتشر
 ساخت و خود با تمامی لشکر میدان چهره راه صوبه سر اقامت داشت و نزدیک
 عید نمود بود بار داده ایشان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
 غنیمت مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوچ کردی راهی گشت
 نواب بهاد ازین معنی خیره گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته برانامند
 قیام و زدید و صاحبزاده عالیقدر اباتامی سوار در پناه دیربای کرگول که از طرف
 چو است در کمین داشت و گنبدان شمع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
 تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عجزت نمائی بطور پیش منتظر
 جنوب رویه کوچیدند کور روانه ساخت چون سوار می غنیمت فایز جوگر دیده در آب
 بازی و شتاوری مشغول گشت لشکر چند اولیش که عقب خرامان خرامان می آمدند
 گنبدان شمع در زهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بخان لیر اشاره ساخت

آمرده جان باز بدو ست صد مرد کار ساز بر آنجا عهت اخته رو باه بازی و حیل انگیزی نادانان
 را تعلیم شیری نموده کتان کتان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را
 منتشر کرده پس کمین در آن پناه گرفت بغتتاً کمندان شیخ انگیز کرده بشکلهای توپ و
 بندوق صفوف اعدا لشکسته بسیار با لابلطوه عدم فرستاد و در آن زد و خورد
 دو سه سردار اطرف مقتول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
 اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الا قدر فرصت و وقت غنیمت یافت
 اسپان جهانده بکسان منظم درآویختند و تا مقدور دست شجاعت او قتل غارت
 بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار سپه دو هزار مردم بدست
 آورده بار دیگر با غنائم بسیار مراجعت نمود ترک ازین خبر زد و زار شده هیچ اقبالی
 با پارچههای ترو لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
 بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدهات شکسته در گاه و مهتاب
 متعال دکرده نشاد یانه طرب نواخته داخلت لعل گردید محال کلام هر روز بازار زد و
 خورد و کوفت و کافت مردان شیخ گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت بیاب
 می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانگها
 یعنی جنوبی پلین که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کومیتور و بالگها
 و دهار پور و دند کل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آنظر
 بیدر قه نامار و ما پله با لشکر نواب می رسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
 فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا
 در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سینه تراز زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست لطم
 کشاده بدر گاه خالق جان بخش امان میخواستند با این متعهداران آن سمت
 بهر هر قلعه را قایم کرده با استقلال تمام میگوشتند چون ترک به پایان گها
 شتافت نواب خود بدولت عزم خرم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام خیام
 خاص در میدان کوه چو ند کونصب کنانید در آن حین کمندان شیخ عرض کرد که
 تشریف فرمای حضرت از دارالریاست بالفعل مناسب نیست مبادا گفته اینجا
 برخیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
 بس کیاب اند اندیشه دور و دراز باید فرمودند و می حسب اقت و مقدر و خود نزدیک
 کرده در فدومیت و جان سپاری سرفه تصور نخواهد نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با
 تمامی سوار و قزاقان در صلح با محل باید داشت نواب بهادر با اقبال این معنی خبر دست
 باشش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت با محل
 روانه ساخت و کمندان شیخ چهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده که ناگهلی و شش
 ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگها را می کوشه هر دو لشکر در
 پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پلین اقامت زید و کمندان
 شیخ با فوج خود بکشتگیری سکونت داشت در آن اثناء خبر رسید که چهار پنج هزار
 سوار غنیمت کشتن اسباب بسیار در دواب بنیما که در ملک بالاگها و پالین گها
 و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهو کاران لشکر شیخ فوسر مایه زد و گوهر از
 گها که تپور آمده از راه تراپور و وایمبار می گذشته کتل کر نیات عبور کرده عازم
 پونه اند مجبور استماع این خبر کمندان شجاعت اثر پانصد جوان بار و ست صد حطی کار

و نیز بر پیاده از راه کنگندی پاله که پالیکارا آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبانه بیدار
گماط بتل بی عبور کرده بر سر آن کربیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته تا گنیمت
و بالای گماط مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و فائش در آنوقت بسیار شرس
نواب بهادر بود و نیز گدراں دروازه گماط بیچ ام مانع و قش نشد چچی کاران اوستا
تا آنها دروازه گماط را که به برج و باره آراسته بود گرفته آسوده بود و قضا را در دیگر قزاقان غنیم
با و نور سامان و گلر گلر گاوان و طویل طویل اسپان بلا اندیشه چون که شکار از خود
بمطبخ برسد نیز سینه کنندان با خبر از رسیدن آنها خبر داده شده به کمین اران گماط
هم آگی بخشیده به جای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گماط
و چند اولی برابر کوه بیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تا
بلا توقف شکل باز دو مجرد آواز شکل کمین اران گماط از پیش حمله کرده بطنبواخت
دویدند و به سنان شمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون نچره مشبک حستند
و عقب دکان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بیشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار و مغاک در خزیدند کمندان شیخ هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع سباب کسان منهدم و سپان و گاوان مع خرطیه های طلا و نقره
بسته لبستر بر سر اسیران بردند از گماط بتل ملی بیدر قه پیدادگان کرانگی روانه کشگری
نموده خود همو نجار آگیزی که از زیر گماط بود قیام وزید چند سوار غنیم که عقب همه با
بودند و اردشند و اندک جماعتش دیده گردش گرفتن و از دور قزاولی میکردند و دو سوار
کمندان شیخ راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شکل با

نور

از ذکر دفعه دوازده صد سوار مع سپان بود شدند و دیگران اسپان جهانه و دیگر
نهادند شیخ و انا از آنجا مطلق و منصور عبور گماط کرده به کشنگیری رسید چون ترک با ما خبر
تا راجی جمیع خود شنید تصور بدید که گماط کربیات متعلقه ناظم ارکاٹ است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتند یعنی نواب محمد علی خان نواب بهادر
در ساخته باشند خدا نخواست استه اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر بمقابله با پر دازند و
کشتل های آن بر لشکر با مسدود سازند ما موین دولت پیشوائی تاراج و جانها را یگانگ
خواهند شد پس آن سمت یلغار کرده عبور گماط تپور نموده به بسواد و قصبه اوقان گرا
فرود آمده بود کمندان شیخ صاحبزاده والا قدر از رسیدن هر سه خبر و اریاخته عریب
رفتن دار را یکاست نمود چون آن طالع یاد و قوی باز و بر یلغار غنیم و قوف یافت جمیع سباب
لشکر یعنی غنیم و اعلام و همی و بنگاه و غیره روانه پلن کرده خود را به جمعیت تپه چهار سو اطراف لشکر
ترک غنیم رسانید قضا را آن روز کسی آوردن لشکرش سمت بلده و هر مپوری آمده شویف نامت در آن
سر زمین را بختی و چند دیهات را غارت ساخته بفرای کاه و همی بود و صاحبزاده با نهایت پیوسته بر آبر
بفرای کاه و همی پرده ختم منتظر وقت بود که ایشان ایشا را بر اسپان و شتران و فیلان با کرده بلا تیسر
خوشی و بیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش با رای کر بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه و توقف با زدی مردانگی کشاد
آنجماعه بلا نکت سی چنان بر هم زد هم نمودند که از صدای بزن و کوب مردان کاری هول و هراس در
دل اشکیان غنیم افتاده چنان سلامت برون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده نظر چارتر از اسپان
را سگ و و چخا شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده نیش نیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافتند راه پلن
گرفت ترک از نیمه هول زده با لشکر خود کویید و بر کاپوری پلن فرود آمد و چون شب کمندان شیخ

از فرودگاه غنیم آگاه گشته جمعیت خود مستعد شدند چون در ناخت تهنات چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
 بسر آمد و در غنایانک بیداری و بشاری غفلت پرستان زد و برگردیده زد و بدین که او را گله گنده پناه گرفت
 اتفاق ترک آنروز هم بود بخام مقام کرده از رسیدن آن شهر میدان شجاعت بجهت بود آن شجیع از صبح تا
 شبانگاه بی پناه جنگ بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهام فرودشت تیار شد بر
 لشکر خود را غنیم بشنود زده بهر اسباب حربی مع تو پناه بهر مردی گرفت و چند سیران افراط و تفریط
 چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهر و بنگاه اعدا یک قلم زیر و زبر کرد و جنایم و اعلام
 را آتش زده باز صدر اس پیشکش و بیازده شتر پرخیزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
 از دامن کوهستان داخل راهی کوگردید و بلا توقف از آنجا شکیزده بانی کل رسیده بود که ترک بر جرات
 فدائیان نواب بهار و قوف یا فتنه هر اول لشکر خود را پی نشان پیش اندوخته عقبتش کویچه راهی گردید
 چونکه شجیع مذکور بخوآن ایلی رسید فوج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
 ساخته گوش گرفت تا شجیع مسطور به روز در پناه قلعه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
 خود جای آتش فروز آینه و بر در دیوار قلعه چاره های کمزور رسد و تحمل پوشانیده بالشکر خود از آنجا
 عقب برگردیده نزد دشایان از راه تنگ تاریک شیب فراز داخل بلا توقف عبدالعصر انوروی
 بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنی آتش سپیدی در دیوار و
 گمان برده بودند که حیران بهر بخامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذارند بجهت کشتی و طعام پزی
 اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فیر بر سر آنها رسیده از اطراف شلک شکرش بگرد و چون انواب را از
 گولمای انگوری پر کرده پراپند پس طلایه داران که انبوه کینه بودند مشت مشتند از آنجا بجهتش هزار سوار مسلح
 سعی مردان بجای آوردند و یقین داشتند که از میان ریزش توپ و بندوق احدیراجان سلامت بدون
 محال است لند بلادوری تمام اسپان همانده و صفت مردان حمید در درخیزه داد مردانگی و دادند و تابان

شخصه

شخصه تنگ بجهت شجیع را مجموع و مقتول ساخته مردناری مردان گاهی لباس مردی نمی پوشند القصره شجیع
 جوان بخت فوج نصیب مع سپ و سلاح کسان مقتول و رفقای مجموع خود از پناه جنگ با کوی درگاه سلامت
 طی کرده بطن رسید و دیگر طلایه داران غنیم سبب تاریکی آتش بتایید جمعیت منم بر دختن نتوانستند
 و راه گریز لطرف لشکر خود کرده فصل خجرات فوج طلایه گوش گذار ترک ماساختند او که از دستبر و غازیان
 بجهت اعدا و فیر بی ایشان تنگ آمده بود و بکل دور و روز افتاده از آنجا کویچه از راه مذراست مبلکوط
 رفیق مقام کرد تا نواب بهار و صوابیدایعبان دانا خصوصاً اصلاح و فلاح حال خلق الله و نظر داشته پاجی را
 ناختمی شخصی را قبول مقرر کرده برای دستئی معالمانتست که قول دانا یان است + + +

راستنا جزو داد و کج نهادن چاره نیست + | بالمان لازم همین باش اطاعت تیرانه

نزد ترک روانه کرده بود و اوطیق خود سپندی پیچیده بر صلح رضامن نشاند و کسب رانزد خود داشت سخنان
 عبرت نمای خود او را بیکر دم بهادری میزد و کسب نواب بهادر فصل از داد آنجا عرض جنتائی است
 بعد چند غنیم از جنگ ل برداشته بجهت وجوه انجنگ غازیان عاجز شده بناخت بلاذکر که خوب آباد بود
 همت گذاشته پیش خان بطرف مذکور روانه کرد و کسب از نیمنه نواب را آگاه ساخته در بند و بست آن نواح
 عزیز تر غیب نمود نواب بعد اطلاع از نیمنه منال گشته مکنان شجیع ریا و فرمود و از غنیم آگاه ساخته در
 بند و بست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنرا شجیع سرانجام این هم بر زمین همت عدو را خود گرفتند
 برخاست تا نواب بهار و رایشش هزار تنگی کار زنا و ده ضرب نوب و در هزار سوار اصطبل خاص کج شمال
 و شش حضرت فرمود شجیع رستم نهاد چون از حضور مرض گردید از راه پراپین بر گناط کو ترک که رسد پوز نام دارد
 رسید و کو ترک و لاله در آن فرصت علم لغاوت برافراشته و خیره شده سرهای سخانه داران نواب را که در قلعه
 هر کوزه بودند بریده در دست لاک باز تصرف خود آورده بود و سه راه گشته از آن طرف نگذاشت
 مکنان شجیع جنگ از آن محرابان تا بوجوه مقتضای وقت مصلحت و مناسب نمیده از آن طرف برگردید

و چنگل کربک را بر دست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کرده جنگ و شوارز و دانسته چهار هزار مرد
 جری از لنگر کجیان و دو صد سوار جانبا نزد خود داشته بقایا لشکر توپخان و سوار تمامی بهر و خیام را بندید
 خان کندان و همان خان که هر سال در کرده وقت شب روز حضور بود و در سپاه مجیده بی توپ
 چهار هزار تنگه میدان گرفته بر فرزند زمین آفاست و زبیده بود چون روز روشن شد غنیمت از رسیدن آن
 شیر بیشه شجاعت در عزم و آرمای و فرستادن توپخان سمت پهن آگاه گشته جوق جوق ایام طرف روانه
 ساخته خود هم سوار شده بر سر غش ای گشت پس بزرگان کندان شجیح که بر کوه سیمه ایستاده فاصدان
 بصارت را بهر جانب برگماشته بود و سوار خود گفت اگر در گوه سوار بر راسته کشت توپخان را ای گشت
 میرو و مجرب استخار این خبر شجیح کاروان حکم داد تا سپاسیان شلمکهای آسمانی پرانیدند و ایشان ایستادند
 متوجه مقابل خود نشود و توپخانه محفوظ فایز حضور کرد و سواران غنیمت صدای شلمکها بر گشته بر این جماعت
 در تانند چون شجیح بدانی و تجرب کاری افواج غنیمت را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
 جنگل عبور تا گرفتند این پشت آلف ترک خود بدولت همه تمامی سوار در سید که در پیش محام کرده قرولی
 میبود و شجیح مذکور ز نقای خود را جای بقوا عد درست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه نعت هزار سوار
 اسپان تاخته پیشتر نیزه صف بصف و دست بدست بر آیمختن شجیح و اما شجاعت کیشان خود را کینا پخت
 پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جارا قایم کرده حکم شلمک داد تا غازیان چابک دست
 چنان شلمکها خنندند که از صد لشکر گوش فلک کردند و از صد مرادش زمین لرزیدند و ساعت هنگامه رسته خیز
 بر پاساخته شلمک زنان پیش رود و بدند و از پس نزد و نمایان نمینادند هزار جانبا غنیمت را بر خاک مردم
 غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن حرکت بر شستن نداشتند تا کام جانهای خود را بمانندند
 و چو پنجاه مرد را و محمد را کاروان غنیمت گشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شران نقاره از زیر شمشیر با
 و تفنگ مجروح و سقط شدند

در آن چپلش گاه جنگ آوران	شده فتنه سید اخفت امان
سلامت بهت رسنگها تاخته	قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سر بسیر گشته گم	سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد	بقایش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بردست و جان	اجل یه بدندان حسرت برید
یکه از بیکه و کبش نعره زن	یکه ز آه و تاله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست	بخونزیری پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار	پسر براب و عم بسازار زار

قصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان عظیم و داؤد
 چنان که خنندند که میدان کفایت نکرد و غازیان منظر پای ثبات بمیدان مردی
 فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیمت مشاهده حال لشکریان خود و قوت جانبا زی و
 مردانگی غازیان بهم بر آمد و فعل در آتش گشته تو پنجاه طلبید و بمقابل جلا دت کیشان
 قایم کرده تبو پ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دوش دست اندازی کردند
 و صد مات گوایل بحال اکثر غازیان شجیح تصدیع رسانیده دست و پای بهمت عدو
 شکنند آنها را را ایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزمامفت جانهای خود در خنند
 اگر چه نزد یک بود که شیراز جمعیت از هم سخته شود و کتاب رسوائی از زیر کلیم بر آید
 اما شجیح و الافطت بروت غیرت مردی را تاب جسات نسیماب صفتان را قایم انان
 تسکین دلا سا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب لغشان لشکر غنیمت که جوق جوق
 در افتاده بودند کشیده اگر جمعیت خود حصار بستند خود با عقاد درست و صفائی این

تیم کرده و رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره
 حفاظت کشیده به صفوف بر زمین نشاند پس کرامت آن شیخ در آن عرصه ظهور
 کرد گفتن اذان غنیم هزار تا کلو گول توپ پریند هم از بالای سر بار پتیا بحال احدی پنج حضرت نرسید
 آری بیست اگر شیخ عالم جنبه زجا به بر در کی تا نخواهد خدا به غرض تا شام غنیم چند صد نفر سرب
 و باروت خالی کرده پنج فایده نید و بر فقیل است قدرت نیافت شب توپ کشیده بفرودگاه خود که
 از آنجا فاصلا دو فرسنگ بود شتافت کند آن شیخ که هر روز بمقابل غنیم سرخروی حال کرده نمازیان
 بی آب طعام میدان را قیام کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشی بی دغدغه مجرد جان فوج خود را کاپی
 مثنی بصدمات توپ کرده بودند در روز نگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید از قلعه ستاره که بر
 راسته و بیگانه است و ولی باروانه ساخته می طلیم بصفت با راسته راه بیسور گزنت و طلا را داران غنیم که
 نگهبان آن طرف یعنی در آن طرف در شده است سواره چپ راست ایستاده می نگریستند اما آن راه شب بگری
 زدگان نشدند و غنیم هم از این محض خبر نگردید انما ض صبح نمودند بلکه زبان تجسین برایشان
 کشاده شنا می گفتند چون روز روشن شد غنیم بیوقوف در همو بجای توپ قائم کرده
 گول اندازی بعمل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی نامردمی از پیش چشم ایشان
 برداشته شد میدان را از وجود نمازیان خالی دیده و دیدند و از واما نندگان نیم جان
 احوال در یافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم استاره شتافت کند آن شیخ
 بی مزاحمت سلامت داخل قلعه میسو گردیده آسود و همین شب صاحبزاده و الا قدر
 با پنج شش هزار سوار و دو سده هزار پیاده جز از آنجا لشکر سدا و غنیم که هفت هزار
 سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خرازا بسیار برستی فیل و صد شتر و
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سوداگران پراگنده و متعد و ساهاو کاران صاحب بر مایه

باز

و باز رو گوید دیگر صدایق سرب و باروت و غیره از پونا آمده متصل جن رای پین بی وسوس
 فرود آمده بودند و از شیخون زندگان هملا خبر شدتند یکتلم تاخت و تاملان نمود چه قبیل
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پین یعنی بحضور پدر جلیل القدر
 روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیم استماع این معنی دست عجز بزمین نامراد می
 گذاشت و سر عجیب تفکر فرور برده دانست که عاقبت کار چون کند و چه حیل نمازیان
 منظر را زیر سازد و قضا را در نیالت جوژی هر کلاه از پونه خبر رسانید که نار این را و را
 را که با عمویش قتل کنانید و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بجز و موضوع خبر
 وحشت اثر در گرداب اندوده و اضطراب غرق گردیده صلح حال مال خود صلح دید
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحت پیموده درخواست خراج لشکر خود که روز با صرف کرده
 بود نمود وکیل دانا زبانی نواب بهادر در بلاغ پیام ساخت آنچه که حاصل آن دولت بود میدان
 چرک کولی حتی لباس خاصه هم بلشکر بیان پیشوار زانی داشته فارغ گشت و همه ملکچه آگاه
 عسکر پونه گردید وقت مدد دستگیر است و فایده صلح زمان حال موقوف بر آیت سده
 و ترقی آیند دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
 جاه و شمت خود دانید غرض تخمین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کاک و سپهر
 و نخلصه امیران چرک کولی ضامن ساخته بجای خود آسود ترک مقبضای وقت که ضرر افتاد
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته طمانه نامی خود را از قلعجات متعلقه پین
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام زر و آذین داشته با بوجی سیند بریه ابایا لیت صوبه پیرا
 مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتا بلشکر را که پیوسته قزاقان تا بوجی تنگ بندره

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و اسلحه بافتوحات بسیار برگردیدند
 میر علی ضیاخان بعد درایت فراوان بیخ و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنیس مخلصی
 یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و دژ کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت که
 ذکر تسلط راگهوا با عمومی نارا این راؤ و بیان فوج کشیش ملک بالاگماط
 و بلوای امر ابر او و آخر ناکام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت
 تعلقات بادامی و جالی بیل و نوکنده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن
 یک هزار یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلات آنکه مکه
 چون نارا این راؤ با عمومی عملیش از عی خولیش محمد یوسف کندان کشته شد راگهوا که از
 عهد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در انوا لامندا شده بوضبط و ربط خود پرداخت
 بعضی امر و اعیان دولت مره را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نصرت کرد
 ناظم از آنجا با لشکر خود و سباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
 مغول سایه پرور و خود پسند او باش نش بودند بکثرت افواج مره تا به حرکت آرائی
 نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
 غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدید که لشکریان خود تن مجرک نموده راه خانه با گرفتند و
 همه سامان جنگی و توپخانه غنیم از رانی داشتند اندر اسرا انداز شد و رگن الوله هم از تیر ستم
 شکنند در ماند موسی و موفر حسین و دو هزار دم بار و دو ضرب توپ فیصل سواری حاصل
 کرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر سید راوزگ آباد و صوبه براه و غیره
 نویسانیده گرفت از آنجا بر گردیده بغزم تسخیر بلاد بالاگماط که در ضبط نواب بهادر بود

در ساخت درین فرصت پرنیس کار پرداز پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت
 داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آباد نوشت که راگهوا پونه شده پس
 برادر خود را که داشت دولت این ملک بود به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده
 خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون
 صد خطی به نواب بهادر هم ترقیم ترسیل داشته بود نواب بالشکر نو راست خود دستعا گشته
 منتظر وقت و جویای فرصت گشت درین اثنا کار پرداز ندک و حجج امرا می دولت مره
 نیز که در اصطلاح قوم ایشان پکانا مند و بنا بصلحت بهار می راگهوا زیده بودند نوشت که
 شما یان یقین میداند که او بدکار و ستم خون پس بر جبین حال خود کشیده و زار بنامی و
 رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم بیخویت آنست که همه متفق شده
 از او انتقام بگیرند وزن نارا این راؤ مقتول را که حامد است خداوند نعمت و ارث ملک لشکر
 مره است انگاشته از مطابعتش انحراف نوز زیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که
 در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از او برسد امرای لشکر چون
 برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور یزدند که از واحدی روی می نخواستند بدین پس هر روز
 یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق
 جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز را المقر خود شدند
 از لواج بیدر تار سیدن برای درگ که از راه کویل بهادر بنده و کنگلگیری تاخته بود لشکر
 را گنونه شده و جمعیت قزاقان که به شمال تنی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش ماند غنیم
 چون دید که فتو عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت
 و ناظم حیدر آباد هم چسب شارت کار پرداز ندک و کور نظر ایمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میرسد امرای پوزنم هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بغیر تمبیه چون شاهین به دراج عقب نموده اند راه صحت سلامت مسدود و وعده وقت قتل و غارت کشاده ترست مشوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیوود و وکیل را روانه کرده التماس کو مکث زرچو ته نمود نواب نظر مقتضای وقت و برهمزدگی کار و بارش نموده التماس او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهمانه تاریخی ملک غارت سامان ثروت پیش از وده جواب صاف نوشت که ما را همچنین امور معات دارید او مصلحتنا البته می گردید که صوبه ادر و بست بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا بادامی و جالی بل و غیره بجا شنگان والامی سپاه هر طور ده لک و پیر عاید باید ساخت چون نواب بر این مخفی گوش رضانا باجی را و بر اوستی خود را با سده سوار برای برشتن همانه از قلعه صوبه سرا و آنکه در تارا و مذکور صوبه فر پور رسیده تا گیند نام به راگوبای بوجی سیند بهی قلع در فرستاد او آو اب قلعه تیار ساخته جوی داد که راگوبای سیر گشته بخت را چه یار که بر گما شنگان رئیس پونه که عیارت از اولاد بالاجی او نانا باشد حکم الی کند اگر عاقبت مطلوب است زود از اینجا باید رفت الا یک یک ستم در تک حرام از گلو را توپ پرا نینده خواهد شد را و مذکور از جواب مردانش بیجا گشته راه سرریگ پین طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه و غیره نموده صاحب زاده ظفر مندر با جمعیت کران همراه خود بر دهم دران اشنا که خطوط کا پیز مذکور نواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل سپهر یعنی راگوبای جانیاید رفت انشاء الله تعالی بعد تمبیه سرای قاتل بدر دار بند و بست کارخانه دولت آن نواب حیدر زال رئیس پونه و کار پردازان اینجا بواتعی صورت خواهد بست بلکه الحال تبلیک و خیم العاقبت بزود مهت خود مقربا بد ساخت نواب بر حسب التماسش با فوج

سنگین

سنگین از دارالریاست نهضت کرده برچن رای پین فرود آمد و بود صاحبزاده و الامت چونکه از حضور پیدار او صدر مخص گشته بسیر رسید و قلعه را بنجارا مستعد جنگ بدو حال زده بهی دو سته ماه قلع فتح کرد و همانه گذاشته بهد گیری شتافت بعد چهار روز بکشتایش قلع و بند و بست آنجا برداخته بچن رای درگ محاصره نمود و در عرض یک ماه بهر دانگی یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تکمیر سیده بود که راگوبای چونکه از اطراف میدان سلامت امنیت برخوردار بود فوج کشی نواب بهادر و عدم ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعات صاحب زاده بزور بازوی شجاعت شنید این معنی وبال جاناش شده جزگر نختن و جان سلامت بردن چاره ندید جمعیتی که شاتر زده هزار سوار موجود داشت بی نیل مقصود برگردید و از راه که بهستان جنگل چون مار سیدیم برید چها خورده راه هندی گرفت پس فوج پونه و لشکر ناظم حیدر آبا دعا قبش کرده او را تا برطان پور و از آنجا تا خاندین باز از آنجا تا اجرات رسانیدند نواب فرصت وقت را غنیمت شمرد و پیشتر کوچیده به مزاحمت احدی کو پیل و بهادر بنده و مؤمن کی درک و کبخند رگده و غیره که در علاقه مرهه بود و قبضه اقتدار خود بعضی قلعات جنگ مردانه و اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیکاران طرف پیشکش رشانان گرفته فرزندار سرستی را با نعام و خلیع سرفراز نموده بتا نشیند بند و بست آن نواح تا کیند فرموده بشیر نهضت ساخت در اندک مدت نو لکنده و جالی بل و بادامی تسخیر کرده همت جوی با و اژ رسید مخفی نماید که قلعه در دبار و اژ را در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدر رگر بلطایف الحیل بلکه حسب استرضای خاطر میر ستم خان فاروقی قلع را آصفجایه گرفته تسانه خود داشته میر مذکور البقدر حوصله اش بدماه پنج صدر و پیه بعد بختی گیری سوار سرفراز

ساخته بود چونکه مادهوراؤ عازم بالاگهات شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود دست درین
 زمان نواب بهادرت لعل را آنجا را کیسوت را و نامی از خویشیان گویا با او ناظم مریج بود
 بجای که انعام میدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامنز نشد قلعه را
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری محقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب
 سیوم جوئی بر کاره را که از قوم مرهت ساکن مریج و ما بر از نام سرداران و واقف هم طلاعات
 مرهت بود و بعضی طلبیده خط از طرف آباچی رام که دیوان سوب را و تا تیان ناظم مریج برادر
 کلان پر سر ام به او بود در آن چین تا تیانند که بر تعاقب راکو گرفته بدین مضمون که در نیوالا
 مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دربار رسیده عزم تسخیرش دارد
 لازم که آن شجاعت منش را در قلعه داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا با عتق
 کوک فرستاده شود و تار سیدن کوک فریب نیاید خورد تر تقیم فرمود و ملفوف کنانید
 مهر آباچی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت به کاره با پتبدیل لباس در خل قلعه
 شده فصل حقیقت به چو بانی کار پرداز مریج ظاهر ساخته تسلنی نامه رسانیدند جار بلع
 بد ریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام مریج و باره را مضبوط ساخته آماده
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شب دور سال سپاده و سه صد سوار از قوم مرهت و راجپوت
 منتخب کرده بلباس لشکر بایان مرهت از راه مریج بطرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
 جمعیت فوجی طلبیده را تعیین کرد تا از اطراف اتواب و بنا دلیق بی گول پر کرده سر میکرد چون
 آواز شلک بسبع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشته در و از بای قلعه کشته نظر او بند
 پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته لقلعه را گرفت که مردمان خود را ایجا جمع کرده بدین
 من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیمت مورچال شخون رده زیر و زبر میکنم و بر مریج و باره اتواب

قلعه

قلعه مردمان همای خود را که محنت آکشیده اند میکندارم او دادان همچنان کرد یعنی مردمان خود
 یکجا افزایم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاه نمود
 تا اسپان گذارشته پیاده پا دویند و وقت لعل را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب ضرب
 قلعیان گرفت یک یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدو مال قلعه بجنگت زد
 مفتوح گردید سردار حسدری بعد ادای شکر و اهدای العطیات چند اتواب خوشی سر کرد نواب
 بهادر بعد ای اتواب یقین تصور فرمود که قلعه مضبوط سر کار خدا داد در آمد صحیحی قلعه تلفیق
 آورده بند و بست آنجا باز داخل خمیر خاص گردید چون بعرضه یک سال از تسخیر آن مکان
 فراغت دست داد در هر قسم زمین دوزی و کوهی ثمانجات مستقیم مع قلعه داران
 با استقلال شصت و عاقلان کفایت شعار و کار در آن گذاشت و بند و بست پالیکاران
 آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر همدست نمود اما پنج لک و پیرمخ چنبری تحالیف نادره
 معرفت و کیل بکار پرداز پونه برای رفع کورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده نظر مخصوص
 معاودت بسری رنگ پین فرمود و باجی راؤ بر دست راکو را بعضی طلبیده شسته بزبان
 مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری خصمت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
 نام برده از خرابی حال راکو واقف بود که بهرامی پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از او
 و از خویشیان او عداوت پیدا کرده در انهدلم بنیان آنها میکوشند ملاذ و طجا و سود و بهبود
 خود در نظر حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیمی یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
 یکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجا
 آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بنصب پانصد سوار و فیل با عمار
 و نشان مقرر ساخته داخل سلاک ملازمان عمده خود فرمود و بهرین ایام پرنیان از در را

که بحالت تباہ و بجا میانه دو هون نزد اندان سبطی سا هو کار نوک بود و در حساب کثرتی مهارت
 و در تو شکستانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظر کیمیا اثر شده از نزد سا هو کار نوک
 بر طرف کتانیده دفتر حساب کثرتی با و سپرده بدر ماه معقول سر فرزند فرمود و کشتن بر او نامی نامه
 دارد دفتر بندوسی یعنی هر چش داشت پس بر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکستانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن هم در گرد آوری آلات
 ادوات حرب و ضرب فراهی سوار پیاده مامور و مقید گشت و مانند آن زمان استعداد
 ملک آری و جهانگیری بوجه آن هم رسانید که جوق جوق ز مردان کاری و سپاهیان کار گزار
 بالباس سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدر و حوصله خود در دست
 و مناصب بمشاهیر معقول می یافتند و دسته بار یعنی سواران طویل را چون گلدسته رنگین
 آراسته و تفرنگین را بالباس شمشیر و زرد و سبز و سیاه باناست پیراسته و قریب هزار مهار شتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از شتر مال آماده ساخته و دسته هزار سوار آهن پوشان بوش مردی
 جوشل تنخاب گرد و پیادگان احتشام خون آشام را از هر جا طلب داشته بیست هزار سوار جنگی و
 شانزده هزار مردم با صلابت شعاری و جمل هزار پیاده کرناکی مستعد ساخته فلان گشت
 پس بدید جهانگیری وصیت عدو مالش در اطراف جمان شتایع شده از بند و دکن بلکه از
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پای برق آهنگ جوق جوق و گروه گروه حاضر
 حضور شده بمواجب ما میانه معقول مامور کار و خدمات میگردیدند که

ذکر تسلط اهل فرنگ یعنی انگريز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ بسازش
 نواب محمد علی خان سراج الدوله و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی م علیان

اسد جنگ با اتفاق نواب بهادر و کوالیف جنگهای فیما بین انگريز و
 نواب حیدر دل که در ابتدا برای سن کتیر او یک صد و ششتاد و پنج هزار
 واقع شد و تفصیلات آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر در ارکاٹ بعد قتل پدر نواب ناصر جنگ و تسلط
 ننگر محصور گشته بود حسین وست خان عرف چند اصحاب مع فراسیدند سپهری
 بشائیش متعهد همت گماشت نواب محصور از میسور و الگو نر بند ریو ناپاٹن ملحق شده
 کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفت بر باد رفت میسور و ال را
 بعد از ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت را ند تا حسن ترددات سعی مردانه و فرست
 دلیرانه اهل جنگستان که درین جزو زمان با سم انگريز معروف اند پسندید بر گزیده ویل
 کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و انخواستن فراسیدن از زیر ساخته بند
 پیله پی گرفت و به بند و بست ارکاٹ بوقعی پرداخته به مزاحمت احدی هم منصف دار
 جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابی بود ند تا سخت و تاراج کرده علم خود سری بر افراشت و از
 ناظم حیدر آباد هم راه سر کشی پیوده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب اکو فرغت
 حاصل ساخته معه لشکر نجیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود بر گشته است و بقوت بازی
 انگريز متصرف ملک مال کرناٹک پائین گماٹ شده است تنبیه باید کرد و خود تنها باشکر
 سراج الدوله و انگريز مقابله کردن توانسته خواست که بتائید نواب بهادر بعد از شت
 خود متصرف کرناٹک شود بعد کنکایش اراده مصمم خود بنواب نوشت که انگريز تجارت
 پیشه در نیولا بساطت صوبه والعینی سرکش کرناٹک سر سرداری و هوس ملک داری

در سر تو تهرانی با کانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است لاده انجانب است که با اتفاق
آن فخر خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر
برای بن معنی گوش صانها ده بالشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف بالشکر خود با دهنی
آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول کردیم چون رسید ما را روی دیگر
چنین وایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خیر آراستگی لشکر چار نواب بهادر
و آما دگی سباب جنگ شنید پراکنده حواس مشوش خاطر گردید و بمقین اندیشید که
با دصر غریمت نواب بهادر ستم موسم خزان دولت خود تواند شد هر آینه کینه بد عمدی بیوفایی
که سابق بمعاشرت چنانچه از من توقع رسیده بزرگ خادش را خراش داده عثمان متعیش
را یا نصوصب العطف خواهد کرد آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین
به انگلیزان اشارت کرد تا گوزر بنید بر اس عرفت چنانچه پیش و کیلی مع موج روانه حیدر آباد
کرده ناظم موصوف را ترغیب تحریص تسخیر ملک بالاگماث نموده بر آن آورد که او سبت
بر خاسته بالشکر گران عازم بالاگماث شد و مرکز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب
بهادر حاصل ساخته عرضش در یاد و بیشتر اتفاق وقت اگر ابدانندیش لشکر کشی ما عاجز
نشود بعزت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا دست بیصال دولت صوبه البغی گوشه
فوج انگلیز را بهم با خود داشت موسی رموز ساس نوکرتش بدو نیز آفنگرچی حاضر حضورش
بود و القصد چون ناظم موصوف خیر و خرگاه در میدان چین پین برافراشت و نواب بهادر
را بملاقات طلبد پشت اگر چه نواب هم بالشکر جنگی و سامان حربی خود برآمده در میدان
تسرتی مدور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا
قدر را بالشکر آراسته و میر علی صانخان و محمد صاحب و عمیل حسد و غازی خان مدو و خان

و

و غیره سرداران ذمی هوش را همراهش کرده مع نیج زنجیر فیل دهه اس سپ پری پیکر
نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده والا شوکت متصل خیزه نظام الملکی رسید صد اطلب نور و
کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نهب زد و معاً بر خیمه بالاخانه
سوار شده بدبیه سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و
بفرغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
نصیب بلد و مخاطب ساخت و از خیال بدو اندیشید باطل در گذشت در باب تنبیه نواب
محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگلیز مشاورت کرده با اطلاع و دو شالهای خاص
ساخت چون صاحبزاده فایز حضور بدو الا قدر گشته ذره بندره گفته ناظم موصوف را
گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکز خاطرش پرخاسته بالشکر خود پیشتر نهضت نمود
و ناظم موصوف و کیلی انگلیز را جواب صاف روانه کرد پس بهر دو ولتمن با اتفاق یکدیگر
از نواح بار احمال گذشته متصل گماث چنگ فرود آمدند و از آنجانب کر نل و دژ دار انگلیز
با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سو جریعین مردمان لایمت فرنگ برای منع عبور گماث
رسیده در قلعه آن طرف گماث چنگم قامت داشت چون دو ولتمن دان از آمدن
لشکر انگلیز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصره قلعچه مذکور روانه کردند چنانچه افواج
صدر شبا شب تاخته کردش که انگلیز طلائی بودند و دست غارت کشاده مردمان
گرد پیش آنها را از جان رب بودند چون کر نل مذکور از کثرت افواج بهر دو ولتمن اطلاع

یافت بمضمون این که بیست

هر که با فولاد باز و پنج کرد	ساعده سیمین خود را زنجیر کرد
عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر نامل گرفت	

و تا سرداران طلائی خیر کو چیدن کرنل صدر معروض جناب باداشتند بجز دستم این جنس
 دولتمندان با عزم تعاقبش گرفتند و بفاصله و فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
 اطراف بر آنجای توپ اندازی نمود کرنل صدر را من کوهی بست آورده و چون با گشت
 و از اتواب و بنادیق سر و گردنهای یویش کنان تا شام می شکست هر چند فدائیان هر دو
 دولتمند از بهر غارت آنجای کوششها مردانه نمودند اما فیتاب نشدند این از عربی زاد
 و بی آبی اکثر کسان آنجای حیران و بریزش گلوله های اتواب دور انداز ضایع شده بودند
 وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر نامل گشت هر دو دولتمند بر جوی
 کلسپاک اقامت و ز زبده طلائی مستقیم اطراف آنجای تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف
 بمشاورت رکن الدوله نواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ما هر این ملک انداخت
 و تا راج صوبه اراک اطراف چنیا پشن و غیره و گرد آوری مواشی و آذوقه و نخصت سازد
 تا جوی هر اس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه نواب بهادر نظر ضرورت وقت
 کار جنگ با بیل دمان افتاده است خود را از جد کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
 باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بجاری بده بیخنان گرم جوشی و همت نامائی فریفته
 بر آن آورد تا نواب بهادر جمع مردم با سوار و پیاده با توپهای جلوی تعیین صاخزاده و الا قدر
 نموده میر علی رضا خان مخدوم صاحب محرم علی کندان و غاز بخان و غیره سرداران محترم را
 همراهش داده نخصت بر آن سمت فرمود و خود بدولت بجهت قلیل که بچش شد سوارخان
 کتول و دو هزار مرد بار و چهار هزار پیاده توپخانه داشت مستعدا عداشکته گشت بمیبت جنگ
 را بسر داری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سرشته احتیاط از دست نداد چون که از
 رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود که لشکر خود

خار نیک کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیکهای مستقیم با اتواب میداشت چون سزار انگریز
 فایز تر نامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بهد راس نوشت
 پس جنرال سمیت سردار شجاع و انا که برای بند و لبست امور ضرورت سمیت شهر نگر بود
 بجا که گورنر مدراس چهار هزار جوان بار و هشتصد سوار و سته هزار سوار صاحب صوبه اراک
 و چهار هزار پیاده کرناگی بوفور سده غلات یلغار کرده از راه رنجن گره به تر نامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول نواب بهادر در یافتند افواج مغول را
 بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بر روز روشن چون شیر خرا
 اتواب زمان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهین جمعیت که موجود داشت
 بمقاومتش قیام و ز زبده توپ اندازان را با آتش فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
 راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گره گره جمع شده بودند سرداران انگریز با عقل دور بین
 در یافتند که نواب بهادر بآئین بهین قواعد دست صفت آراسته از نگاه را قایم ساختند
 و لشکر یان مغول چون در نغزال حیرت متعال بی بند و لبست استاده اند بی بازی اعداوی
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یویش آورد و چند گلوله قطار نبد
 صفت شکن پرانیده باندک سعی مردان غالب گشتند و تمام مواد لشکر و نگاه و توپخانه وارد و بازار
 اعلام و خیمات لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف پیشگشته حال خجلان از
 جنگ کناره کشیده بر بی تدبیرهای رکن الدوله دیوان و دیگر امرای خود را حول خوانده
 پس پاگردید و لشکر یانش که گاهی جنگ مردان نیاز نموده بودند خداوند رحمت خود را گذاشته
 چون روئ که سفند که بمشابه اگر که بر جانب می رسیدند و پیرامون فیلی سواری دو هزار سوار

دانش شیر در اوچین نظر

گرفت آتش کین بکین ویسار	جهان کرد طوفان نوح آتش کار
زهر سوسنا نماند زهر آبدار	چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سمریزد از کارزار	نشان مینو دوازده ناسی نار
ز بس شدت شعله در کار شد	زمین تا فلک کره نار شد
ز پیکان خمین که خشان شده	دل کو به عمل بر خشان شده
ز خون دلیران و کرد سپاه	زمین کشت لعل و موهاند سپاه
ازین دلو ریگانه پس داشت	که میدانه شد در جهان آشته

لشکر رکن الدوله از قبله یک پلشن و چند کلو اصف شکن استقامت مردی از دست داده تا او نام باطی دم برینار و دو صاحبزاده والاقد پیش از آنکه انگریزان بر قلب گاه نظر یابند با سواران نصرت اثر انگیزه کرده بر چند اولی لشکر انگریز که بر ارضان و اسراران با سواران و چهار هزار پیاده رسد و آن پیر و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تا خیز بقرت شجاعت کامل مانند شیر که بر گله آه و حمله آورد بر آن گروه حمله کرده قتی حیاطه را بگدازد و متاع خود را در آن جمعیت و شکیب خصم انداخته هم بار متفرق و منظم ساخت چنانچه کوس سر را با ناموس سران که کور کشته و خیام و اعلام و جوال غله و غیره اسباب آتش زده چند سوار سپاه انگریز را با کالی با و اسپان و تنگ کرده بر گردیده و پیشا بدو ایحال فرار جنرل لشکر بغیر حفاظت اهل بهر برگشت و نواب بهادر از آنجا بیگامی برق سبقت کرده پلشن را که قعب رکن الدوله نموده بود بیک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد به و انم باطی معاودت فرمود و صاحبزاده هم ظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز هم چونجا سکونت زبند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سختان

نخست

نخست آینه شنو ایند چه گفت که هم ارمیان شتابه ریب نهریت افزاند باید که شماع افواج بهادران شهره بر بوی که از بی آنها گاه بی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا که اثر برودت تاختن ایشان نسبت همسایگی و هم جلسی در رگ پی جلادت کیشان ماسر است کرده حرارت غیبت مردانگی را بر باد دهد چون او مجد و سخنان دلیری بر زبان رانده از موافقت پهلوتی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ماثر مدام بفاصله نیم فرسنگ مقام سازد و واحدی از لشکرش لشکر ظفر سپیکر نیاید و وقت ضرورت بر بانی هر کار با معتد بلوغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیه و بیطرف و انم باطی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فرمیدان تر با تو مقام کرد و روز دیگر از آنجا کوچیده با لشکر فیروزی تو پنهان و سواد کا ویری پیش چنان جایگه کردش شالے زار و گل لای بسیار بود و مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته اتواب قائم کرده آسود و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز ل راه بند و بست و انم باطی و تر با تو رگذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب دامن کوچی گرفته سکونت وزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده و یک جانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بغیر مخون مع لشکر مستعد شده از راهیک بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از زمین مقدمه اگر چه خبر داشتند اما نواب بهم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدر ایشان گشتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند بیست
 نه بر زن زن است و نه هر مرد مرد
 تا آنکه جنرل موصوف بتردد شبایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید تا

بنادانی هر کارهای را بهنادر خلاصه خلاص شالی زار و یا سرم که توپ در آن سپیده میشدند
 حیران پریشان بل لشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
 اعنی شب بلمت سرشت ناگاه به سپیده صبح مبدل گردید تا نیز که در آن با تره های نواب خردار
 شده بر نیش شکلهای توپ و انواع آتشازی از خون پا بگل شدگان شالی زار را
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه اران نواب پاشنده کوب رسید به تیره و فنگ
 اکثر سرخ پوشان رامی لال فنا نوشتانیند و همدین شب رکن الدوله با انگیزه موافقت
 کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگر چه از یک طرف به بهانه کوهک متعد
 شده بود اما بنا بر تاخت تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات سکنات
 رکن الدوله بطرفداری انگیزه بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت
 و مطلع نساختن از اهل شنجون تبرفس دریافت که اربع لشکر خود برگشته است پانده خان
 بختی رساله را حکم داد تا امیزه با جمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوله توپ او را از
 پیش خود راند و جنل موصوف ناکام و محسوم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تفریح دایمی فیما بین نظام علی خان انگیزه در مدسه سازی رکن الدوله
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجید آباد و واقع شدن
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگیزه بطرف حیدر نگر
 و ترچیناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله
 از کولانچینا پٹن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
 نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

ما بر چون

چون جنل موصوف بفرودگاه خود شتافت و رکن الدوله بجنوب ناظم حیدر آباد تیره غریب
 تحریص آشتی از انگیزه نموده سوال جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و فر
 دیگر سرداران لشکر انگیزه برگردیده راه آنور گڑه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینده که ناظم موصوف از بس کوه طرف گشت
 گزنیات شتافت و وکلایش بلشکر انگیزه آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان نیت
 نواب یقین پنداشت که او کنه گرگ دهنده فریب حیل را بگنجینه راه فتور و قصور پیوده باشد
 اما بکلم آنکه **سه** اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس به خیمه افلاک می چوب ستون
 استاده است مدعا اعتبار کار گذاری فدائیان و الاغرم خود قایم و مستعد بود که ناظم
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صواب دید رکن الدوله در ولست ملک سیکاکول
 و راجبندری که حاصل آن سسی لک و پیم است و پیشتر با یالت نور الدین خان سپس
 ازان به تنخواه موسی بهوسی فراسین ران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
 فوج بندی انگیزه با استعانت خود و الگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کله و کنول
 بجید آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنل اهمیت و کزنل دولتی
 لشکر پر داختره بخیمال تسخیر آنکه بالاکهاث بحسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنور گڑه پیشتر که چیدن نواب بهادر مقابل
 لشکر انگیزه مناسب ندیده بجنگ قزاقان عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بیگاه رابع
 توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری درک و اند کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
 و باندا و غیره مستعد جدال گردیده کرد و پیش لشکر انگیزه قزاقان را تعیین ساخته و خود بدو
 پشتگست جمعیت خصم قوی باز و حیله نامی انگیزت همدین حالت هر کار باخبر ساینده

که از طرف تنه نگر و تنجا و رسد گران سیدر قد و دهنر سپاده و تنه رفتن گچیان انگر و چو چار صد
سوار و دو توپ از گماات چنگل بلشکر انگر نیمی آید و مواشبی بسیار همراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل برسد آوران که
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه یک حمله رستمانه اهل بدرقه را از جان برودده هم
سامان گرفت سرداران انگر نیز این ساخته متامل گشته بر ترپا تو رقما نمودند از سر
سامان جنگی و آذوقه لشکر با طلبه شسته بودند در ان اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبسی آمده قلعه کوثر بال بندر را تسخیر کرد و شورش فرا می آن ملک است اغلب که بعضی
قریب بلاد نگر هم تصرف سردار فوج مذکور خواهد وقت فوراً صاحبزاده ربه دو دهنر جوان
بار و دهنر سپاده و چهار دهنر سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعه لشکر خصم روانه کرد
خود هنگام آرای جدال قتالین دوسر در بود که عراضی عامل کو میور و کلیکوٹ با این
مضمون که از طرف نگر کپشانی بد و سه هزار مردم با رمع چهار دهنر ارک و ملازمان رام راجه
پالیکار ملیوار داخل کرده غزم بشیر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این وقعه
همیت جنگ را با جمعیت چهار دهنر سوار بگو شمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بسبیل
یلغار بکوثر بال بندر رسید دید که سردار لشکر انگر نیز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصله یک فرسنگ تبره پنا بنا ساخته قائم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از آنجا که همگی همت و الانهت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست
آن طرف را هیچ امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعاشوب
و دو دهنر سوار جرار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمه لشکر و خیم و اعلام
خاصه نوبت و لقا ره متعین میر علی ضنا خان و مخدوم صاحب محمد علی کنتان و

غازی

غازی خان سپید و غیره کرده بعرضه بچفته داخل قلعه نگر دید و بر جمیع قلعه داران و عيال آن نواح تا کیمت
روانه ساخته و در عرصه ده دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فرا هم ساخته بنا دین از چوب آبخوس
تزاناشینده با ایشان سپرد و بیرون از پانچه سپاه و سفید و سرخ و زرد و زانیده فی هزار و یک بیرون مقرر
کرده بمیست مجموعی بشیر از آنجا نهضت فرمود چون کل تیر بهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش رو
بشیر بهای افواج خود را کرده و شهاد داده در میدان فزاز فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شیخ والا قدر
از کپیفت بر تیری حکم کرده بعد کوششش موفره بزور بازوی و لاوری مفتوح ساخته یکد لران آبخارا
تشیخ کشیده چون که این واقعه بر جمیع انجمنان مضموم بود سردار انگریز با جمعت نامی نواب کشکر کشیده و او اندک
جماعت داشت بعزم خود داری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر حرم و احتیاط است کوشیده همون شب
بشیر با گذارشته راه قلعه گرفت درین فرصت و دجوان اناهل فرنگ کرده خود گریخته بخصوص صاحبزاده رسیدند
و از رفتن آن جماعه آگاه ساخته صاحبزاده فوراً بشیر معروض جناب و الا ده شسته قبل از آنکه نواب انجمنی
خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از کپیفت سبقت گرفته بسیرت هر چه تمامتر لشکر زنان داخل
قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تشیخ کشیده نواب هم بچیر استماع این خبر مع سوار اسپان
جهانده پا شنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک
جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه همون ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر ان
حضور نواب به مجایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و میل نمودند اما سرداران جماعه بر جهار
که مستعد نگریده بود سوار شده به نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعه بت در شمان
مستقیم گذارشت مجموعه رعایا را با نعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ محراب
کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف مشایخ
و انبارسی و ترپا تو و گلن گره و کل و جکدیو بضمبط خود آوردند و قلعه

دهم پوری را بگذشته شدن پایتدخان رسالدار که ثمانه دارا انجا بود تسخیرش گرفت کوشش کرد
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان بر بند و بست با محل ناخونده
پس از گماشتن کنکری پالچه و کور کرده قلعه بسور و ماشتی و بسکوه و موژ و گلن کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت و زریده مراد و کور پوریه را از گشتی بتابید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروز می گردیده افواج بوی
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر او مذکور در رسوای نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شب قابو یافته بعزم شیخون در تاخت و بلا اندیشه حمله مردانه نمود مامی لشکر او را
غارت ساخت چنانچه راوند کور مورج شده دست جرات خود از تمامی اسباب محاربه
بر داشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتوب زنان سچی لشکر نواب
گرفته تا قلعه بسکوه رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قائم کرده گردش
تیریهما بسته اقامت فرزیدند و نواب محمد علی خان ترسان لرزان بهمانه کسل مزاج پیش
آورده بساکنده تشافت و دیوان خود را از با محل طلب داشت بهمدان انا بیست جنگ
که بجبت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچیا پل عبور کرده نافذ شده بود عرضی بدینمضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کیپین لشکر انگریز که مذکور قلعه کومیتور و پالکهاط و
دیوار او را هر روز تسخیر کرده حاصل عزم آن داد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و بهراتر چیا پل رسیده و قلعچه کرد و فراموش شده است از
گماشتن کجیل مهری عبور کرده و بهمسو و سرینک در تازد اگر چه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میگوشتند اما جز سپا ده توپخانه فائده بران مترتب نخواهد شد

س
تسخیر
باز
سخت
شیر
کام
سخت
تولید
چشم
عالم
بدن
بیان
دور
میشد
اصول

نواب

نواب بهادر و مجموع مضمون عرضی صاحبزاده شیر گلن به اتما می لشکر بقابل خصمان
چاکر و گذاشته خود بدولت پیشش هزار جوان بار و چهار هزار سوار پا زنده ضرب توپ
یافت کرده بدهم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گماشت
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبکیه بازده بگردید و قلعچه کرد و صد جوان بار و
چند کله برای حفاظت رساند در آن قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب تیر می بتاسا
چهار رخ ضرب توپ قلعه شکن قائم کرده سچی اتوب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچی گلوله
شکست یافت قلعه گیان تاد و پیر فرزدانه دار کوشیده آخری رسید یعنی قلعه گذشتند
و بهمدان انا چهار هزار اس کاه و بار بزار اید در قوه و صد چینی و صد کله که پیشین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رساندند و بر بکرو روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر نواب رسید و توپ و تفنگ سچی را فرمان داد تا شیعیان کار گذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را یک حله زریور کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه را اس کاه و داخل توپخانه ساخته بعد روزه از انجا بطرف هرون حضرت
فرمود کیپین مذکور بربب عدم مراجعت رساند آن و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر بدشت ششصد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرو روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار و سنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده اطرف توپخانه
گشند پس سواران از اطراف قزاقی کرده و بتیر باران دبان پران کشتان کشتان بر
روی توپخانه آورده کنار کشیدند و سر جمعیت مذکور گمان آنکه همین سواران هیت
جنگ اند در حساب نگرفته را می شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و سپاه گواپیل

سرشد چنانچه تفرقه در آن جماعه و داده سواران تفریق که فرصت وقت می جسته سپان
 جماعه بلا اندیشه در تاختند و بضر بتخ و نیزه بسیاری میگنایان را مبعوض تلفت آوردند
 اگر چه در مان این ملک آسیدگانان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوامی و
 طفل که نه سال بود احدی را زنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
 پیشتر که چیده در ظاهر قلعه هر و مضر بنیام نموده زبانی طفلان مذکور که پیشتر بیام فرستاد
 که اینک نواب بهادر چون اجل ناگمانی بر سر رسیده و لشکر جنرال سمیت نواب محمد
 علی خان را تاخت و تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکات
 روان کرده خود بدولت جریده با تمام کارشمالی غار کرده همه سرداران را در راه کر و مع
 نهانه داران قلعه کرد و تیر تیغ کشیده اگر هوس نندگی باقی است در پناه دام و جن دولت مایمانی
 و الا فرد احدی را از جان نخواست چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
 بچشم خود مشاهده کرده بهیبت زده بودند اندون و تلعوفت زده بدره کیفیست گشتند
 کپتین نمودند اندا و راست باز بچین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
 و پالکی سوار شده بدو سینه خد و تنگار و یک تر جان همیشار و هفت جوان با رانیز حضور نواب
 نامدار دیده نواب آمدن او را از غنما تانکاشته بدلا سا و تسلی خاطرش کوشید و حمیه
 علییه نصب گنایند به بنیامی رخصت نمود اما کسی را از ملازمتش سوامی زبان دان مذکور نزد او
 نگذاشت چون کپتین از حضور رخصت شده داخل حمیه گردید و از ملاذات خود را حاضر ندید تا آنها بر کرسی
 نشوینش شسته اطراف می نگریست و دور برین عقل حق شناس بر سر پایتال نصب کرده و معیت با او
 دریافت را تا شامینو که معالما سپست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده و نواب
 سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلعه با فوج

سند

مستعد بود تا کید و خواسته هر چند که میپن مذکور را صراحت کرد که بعد از انی رخصت و رفتن من قبله ادا می
 سوال خواهد کرد و لیکن حضور این بخش را پیش رفتن نخواست بزمی و گرمی فریفته مزاولی سخت درین ماده
 بعمل آورده خواهد نخواه تا کید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یاد داشت از دستش نویساند چنانچه
 آمدن نواب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاوه مع تا کیدش روانه نمود چون سردار ثانی نشان سالار فوج
 معاینه کرد بلا تامل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلیه قلعه را حضور سپرده
 خود بیرون آمد و همانند نواب اندرون قلعه قایم گشت و همزمان شایسته لقب بطرک را در اودا کپس
 ملازمان را برادر کرده کلر اگر و لشکر خود را بتار کرده گشت و بعضا از ایلان اشکرا بخیر از قلعه ت
 ممالک محروسه محبوس فرستاده با فوج و نصرت بر جیل لیا از گمات کجیل طی باز بر لشکر اگر بر رسید
 در آن جن جنل موصوف که از سهکول طراجمت کرده در صد و دو کولایم و درگاه آراسته مقام کرده بود پون
 و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعه حضور فراموش شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
 شبان شب به حضور رفت تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آنی
 کل لغات ایشان نموده محرمه کند ان شمع را چهار ساله بار و نواب به بنیامی رخصت نمود
 خود بدولت بر سو اندر شکل رسد بر دکان را گرد گرفته شو محشر و بهنگام طوفان بلا بر انجمت تفریق انان
 بیایک قزاقی بهادران نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کار و چو اهل حتی که راسان توپ خانه
 را نمیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را بسکد و ش نموده از اطراف میدان و غاب طریق و غنا
 تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سرکار و محصور و قلعه ویران کنز و کیر بود
 پناه گرفته از شلک توپ و بندوق پویش کنان را دفع مینمود در آن حال حمیه علی شمع در قلعه حضور نهاد
 قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از ان از حضور قتل و غارت آنجماعه معین شده
 چون پیشتران رسید و از نظیر توپ اندازی نموده حصا قلعه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت در آن اثنا جنرال لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بندق لقیقین دانست که برسد
 آوران کا سخت روداده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت بزرگ فوج ملحق
 شد دست مقدم و محاصران کوتاه کردید اگر چه آنها شبان شب کوجیبه داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسد بشکر انگریز رسید پس نواب از آنجا کوجیبه که کوه تمانه انگریز بود محاصره کرده از
 اطراف احتمالات عمل آورد و در آن قلعه بجز داخلی تمام پیش کرده چند بار حملکنان را بر گردانید و این بسبب
 بجز جنرال فرستاد تا جنرال موصوف از کولار کوچ کرده سمت هسکوٹ راهی شد طلایه داران از یلیخا جنرال نواب
 بهادر را آگاه ساخته پس نواب تمامی سوار را به درباری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
 فرستاده خود بدولت با رساله های مردم بار پیاده و کشتایش قلعه محبت گماشته گندان شجاع فرمان
 داد تا از روی با نهاد است کرده بنیابت محی مرکب مردی بر برج باره بر آمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود دست
 دفع انبوه کثیر نیابور و سپهر اندازند نواب رحم دل قتلگیان را که داد شهادت داده بودند از جان و مال
 آنان بخشیده بیرون آورده و تمانه و قلعه گماشته مع توپخانه و مردم بار پیاده بغیر دفع لشکر جنرال مستعد
 گردیده بود که جنرال موصوف با سپاه کار گزار در ظاهر محصوره هسکوٹ رسید بخیمال نیکه هنوز قلعه در مضبوط
 قلعه را خود است راه قلعه گرفت نواب بعزت تمام که جز رضعت آتش بیکار کاری نداشت توپ خانه را
 در میدان عیدگاهه قائم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صد راتش که سینه زمین تا بناف می ترسید
 هزاران مردان کار بجزین تلف در آمدند تا جنرال لشکریان خود را از جان و دادن بیدریغ و دست و پا ضایع
 ساختن بچامع کرده نشیند بین نشانده متن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسپران
 فوج نهر نگر و هسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سنگس را از بند آزاد کرد چون کسان نیکو
 فایز خدمت جنرال شده مفضل کیفیت هسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدر نگر و نهر نگر و هر دو گوش گذار
 ساخته جنرال متال شده از بس تشویش آن روز بمو بخامده سر شام کولار مراجعت نمود و گران اسباب لشکر

۸۸

مع دوسه ضرب توپ قلعه لشکر چین پنج پنجاه آن یک ضرب توپ بان شکسته که هر پنج
 افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را برداشته
 بیشتر کوجیبه بزرگسی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کردند که از گماٹ پتل ملی
 بیدر قوه و هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکر انگریز میرسد بجز دستمعا این معنی نیست
 معه توپخانه بسبک رساله های بار و پیاده در تاخته پیش روی گماٹ در کمین بود چون
 روز دیگر رسد آوران بر گماٹ عبور کرده تا پد ناین چور رسیدند غازیان بنام موده نواب
 از کمینگاه بر حبسته از طرف وجوانب حمل آورده چون گرسنه برخوان الوان محنت دست
 یغما کشاده بانمک دست بازی بسیاری مردمان بدرت را بیدریغ پامال سهم ستوران
 ساختن همه اموال اسباب مغرورته داخل مود نیخته و توپ شکنانه نمود هر گردید چون
 این خبر جنرال رسید بسبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در دست کرد و دراز افتاد
 و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرال را تبخیر مکانات و تعلقات بالا گماٹ
 مقید و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گماٹ شد پس از گماٹ اسی کوه
 عبور کرده کشتیکری گرفت و در دست لچه تراپتور و امانبازی ثمانه گذاشته اکثر دیهات
 انور با آتش قهر سوخت و از راه آنبور گده و ساکنگده و رای و یلیور و دیوبی گده و آرفی
 و چیت پنه غارت کنان بر ترامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدرس
 و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و نهر نگر و غازی خان و مها میرزا خان و عیسره را
 بطرف چنور و نیلیور برای تاخت و تاراج شهر و قریات ماهر فرمود چون در اندک
 مدت تمام تعلقات آن ستر زمین بجا رب قتل و غارت رفته شد و اکثر فوج پامال
 سهم ستوران گشت جنرال با دستمعا این واقعه و خزایی پائین گماٹ در گرداب تفکر

فروفت گماث کربنات چارناچار عبور کرده بسا نگه رسیده و از انجا سمت ای
 و یلو حضرت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیز خونیخوار بغیرت مردی و
 محض بواسطه ناموسی دولت کوشش با می نهایت مفت در میان خونریزی و تاراج
 خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مردگاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
 معلوم می شود که بوسه موهوم ملک بالا گماث تمامی خطه پاتین گماث از دست دادن
 است بعد ازین خطوط متواتر بخیرل ترقیم ساخته صلح فرمائند کرد و بخیر خان سال جنگ
 و در اشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
 بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیوود و اظهار اقرار نمودن کجالت
 نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندید و تهر بار خراج کوه که از آمده
 در دل راده آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جهل و غفالت ششمرده
 با قبیل بهار پراخت برضا و عزیمت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایب ابراست
 روانه نمود چون وکلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
 جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان است حکام بنیان عهد و پیمان ساختند
 که من کل لوجه بار دیگر در عهد داران این دوسه کار مجادله و مقاتله و فتنه بلکه عهد و
 معاون یکدیگر بوده باشند و هرگز من کلای نواب بهادر در علاقه داران نواب علی بن
 و البستگان چند اصحاب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پهن
 قومیت از قید نواب محمد علی خان ربانی بخشاینده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرد
 بهرین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر در آمد سواهی این اکثر
 منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکات را که از قوم مذکور بودند مثل ممدی خان صاحب

جا

جاگیر دار اول کشته و مفضل حسین خان منصبدار کرگت پادشاهی خان جاگیر دار و آسی
 و محمد سعید خان منصبدار کرپه و کل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حضرت خان
 ساکن می که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر در بخیده دل بودند ساعد مع با ذری
 فرستاده طلبدشت و خدمات معقول حسب ایقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری
 عاملی و قلععلری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکناهای شهر و قریات یلو و ارکات
 و غیره که بسا دمنزلت حزمین و عزت نشین بودند وقت قدر دانی غنیمت بل یاوری طلوع
 خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
 خود دامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک و پیه منقطع کرد

نواب ظفر منب فتح و نصرت مراجعت بیالاکماث فرمود

ذکر اشک کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
 شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات را آخر هم چون سال
 یعنی یک نیز او یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه حمار به انگریز بود عجد اعلیم خان حاکم کرپه وقت قابو دیده سواران
 خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من مصنا
 صوبه سرخراب ساخته بود به دستور منور خان حاکم کنول بکد اول و الا طرح موافقت آمد
 مردم آزار می بلوغ بطور رسانید و نایک قلعه بلاری که دو پانام داشت نیز به با کانه در
 تعلقات رای درک و غیره شورش فزا بود اگر چه تواترین اخبارات مسامع ملانوان
 نواب میر سید امانند و بست آن نواح بعد فراغت از جنگ شرح رویان خونخوار منظور

نظر کمیا اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از مرقار و مدار مصالح طماننت پذیر
احمال انتقال فوج رابع متعلقان اهل نوابی و از پٹن فرموده خود بدولت بعزم تنبیت
بدخواهان دولت بجمع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد و جسته آرد
با تو پنجاه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیه و تماشای آن دیار سمت کرد به نصرت
فرمود و چند فراق را حکم داد تا در حوالی کریمه دقیقه از دقایق خرابی فرود گذشت نمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بحاکم کریمه رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خدا داد صلح و فلاح حال و مال خود ندیده
و کیلی رابع پنج لک و پیم نقد و دوزنجیر فیل کوه پیکر و چهار اسب مصعب زمین و
زیور نذر و عارضین عفو جرایم قلیل و کثیر خود بخود و اندک کرده بر آینه چنان عهد موثقی
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پامی اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب فرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطه ظهور خست
باشد همراهِ لشکر ظفر اثر بجای نواب التماس و مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بدیت چیزیکه به سوال رسد داده دست
ز نهار رد کن که فرستاده خداست نه منظور نظر و داخل تو شکنجانه خاص نموده چند ارشاد
بر مزید پسند و نضایح در صلاح حال مال که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسه را به دارالمقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و بعد از آن
خان را که سابق قلعه بالاپور خورده بود و سپرده خاک نجالت بر فرق اوقات خود
رنجسته نوکری حاکم کریمه قبول کرده بود و معرفت علی زمان خان همزلفش قولنامه فرستاد
و بعفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیدگی قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوئته که در علاقه کریمه والا بود گذارشته بطرف
بیکن پلی نهضت فرمود قلع را آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرفت کلو بود و بل اندیشه
مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلوله توپ طرف
سوارسی خاص که نواب بر فیل پون کج نامی سوار بود و بی باکانه پرانید پس جمعیت
جهان داری آفتضا بان فرمود که آن بی ادب را چنان کوشمال دهد که موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شیخ با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار در گرفت دست غارت و یغایر کشا زدند پس و سپهر اندازنده حلقه اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته و کیل را با پنجاه هزار و پیم فرستاده بجای خود آسود و
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش بهم در همین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشته به بخشی گری دست سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حمله جان ربانی نواب چون بید بر خود لرزیده
و کیلی رابع دو لک و پیم و چیزهای اجناس تحالیف و عارض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن و درست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عارض فائز
حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بقتضای دوزین مصلحت و محبت وقت قبایل
نقد و جنس و پیرداخته از آن طرف برگردید اگر چه از سر حد گئی یعنی بر تعلقات مراتب رابع
افواج می گذشت اما هیچ امر فراموش بحال غایب آن ضلع و راوند کور مصلحتاً سازید
سمت کنول شتافت چون منور خان از ور و عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جداً و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
مجدوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از مومنه

امرای ذوالاقتدار و ولتمندان با وقار بیجا و رجوع و معتقد بمرشدان نبودند و فرمود که ای منو
غیرم تر نه میت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مشرد خوش دل شده دانست که لشکر
قاهره را مغلوب خواهد ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت مینه مسیره
بسر داران شیردل سپرده خود بدولت با فدائیان دلیه قلعه آراسته توپخانه برود و دست
فیل سوار در ظاهر قلعه ستاد و خواست که در سر سواری قلعه آسیر و حاکم آنجا را اسیر و
دستگیر نماید در آن اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده بود و دست صد
افغان جانبا ز متوجه لشکر نواب گردید مشاهده این حال بعضی مصاحبین خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند که نسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر و زیان
خدا داد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف ضرری بوجود نایند البتة لاحق شود
النسب آنست که حضرت لشکر اجای فرود آورانیده اقامت و زریه تا خود بخود افغان
اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان الا
نیست نواب ازین معنی که کشتن صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
گرم کشته سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی می و قطب نیست آیا مانی پناه و وسیله تسخیر
همه بازمین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
که البته باشد پس من فرمود درین صورت می حافظ لشکر ما زولی اینجا ساخته و مقابله
خواهد نمود ما خود بدولت و ماغ خیرگی از سر فخر متورخان برآرم و گردن جراتش را بکنند
خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز
تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب است بختاً برگزیده

بر قلع

به قلع رفت اندرون حرم سرایش در حجه تنگ و تا خرید به بنجان مسطور فرمود ای منور
هر چه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قاعه ترا با و نمیدهم بجز دستم چین ارشاد مشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کنگه بهیبت شکسته دیوان خود را
مع تحالفت و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
بر حسب مقدور خود و بفراداد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خود را فرود می
مبذول حال آن دولت مند قدیم داشتیم التماسش بجز قبول فرآورده غربی قلعه کنار
جوی تنگ بهمد اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خمیده گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلع نفرمود پس فرامی آن روز در عرض پنج لک روپیه نقد و بیس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اطهار دوستی و هوا خواهی نموده از دست قلع نواب
وارست چون نواب بهادر را بندوبست دیگر جا با مطلوب خاطر بایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه تپی گنده و پندی گنده و کپیتال حد و بلاری راه این
اراده که بالیکار آنجا را زیر ساخته قلعهش مسخر سازد جرات جهان کشتائی خود در دل بست
جنگ ناظم ادبونی که اوفقیه همراه او در ساخته تر خیب تاریخی تعلقات سرکار خدا داهی نمود
اندازد و مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش و وزشش در
دیوات قلع درامی درک و انموده رساله مردم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران و همی
بترود شایان سیبها پیش رانده شکست حصار پائین و کشتایش متاعه کوهی جهنت
گماشتند و بیسی بیست روز بر موج گوشه پائین قلعه آراکین رویه واقع است بر سرش
گلوهای اتواب بخته شی حمل نمودند اما تا یک محصوره روانه کوشیده هیچ روپیه اس ابدل
راه نداد و بدفع حمل پر و داخته کامیاب برآمد نواب از جراتش بهم برآمده اتواب کلان

زیر دهن کوه شمالی قایم کرده بشکست حصار کوه فرمان داد امتکفلان جهات ملگ گیری
چند سنگ کلان از توپ بجل زمانه نایک پرنیذند بطهور این حال زمانه علاقه اش
فریاد بر آورده استبداد و احصای این معنی نمودند که بطور از نواب بهادر راه مصالحه میاید
بهتر در زر که او میخواهد بسپارد اگر آنقدر زرموجود نداری همه زورهای گران بهائے ما
می سپاریم عینا ذاب الله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس من سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنیهار
خواهان کردید در آن اثنا منیسان اخبار به سامع اجلال رسانیدند که تا تیمار هتیه ناظم مرچ
باغوا می گویند را و بن امرت را و حاکم کجند رگنده بجزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداد
فوج کشی نموده هنگام آرائی اطراف بادامی و دبار و راست چون نواب را بنید بسیت
آن ضلع و کوه شمال مرهضه و رفته بود التماس یکار فرور را با جابت مقرون ساخت
دو لک روپیه نقد از گرفته اخبار نویسی در اینجا گذاشته پیشتر نهضت فرموده از گھاٹ
کرکنا تندی تنگ بهدر راجبور کرده بکوچهای دازنیکا پور رسیده بود که غنیمت از بیچار
نواب آگهی یافته از ترس ستره غازیان لشکرش بهوش بهواس باخته ناکام راه مرچ طی کرد نواب
از اینجا مرحمت کرده بسا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرم
دوروزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شدند رگد رانیده فارغ گشت
پس از اینجا بطرف سری هتھی و دوان کنگیری گذشته و پیشکش شایان از پالیکاران آن
گرفت به بیجا نگر عرف آنی گدازه خیر و خگاه بیاراست و تراج حاکم آنجا را بملقات یاد فرمود
از اینجا حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چتری اندو کیسی سلام می کردند و در ایام سلف
همه ملک کرانگین دکن بلکه از حصار ملیو از آنکار جوی نربا زیک حکم خود باد شتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب ران با دها نشان اسلام یعنی قطبشاه و عادل شاه و نظام
در نواح نیال کوه که برکنار این طرف جوی کشتا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو و هجری
ساخته و تاراج کشته چنانچه در ام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالم گیر در عهد فرزند
خود سته محل یعنی حویلی آنی کنڈی و در وحی و کنگاوتی بصرف ما محتاج و ابستگان ایشان
گذاشته بود چنانچه راقم سطوره مفصل حقیقت عروج و نزول دولت حکام مذکور در کتاب
تذکره البلاد و احکام ظاهر ساخته در اولاد خود را کسلند سخت و امنوده پس خود را مع چیز
سامان نذر و لک روپیه فرستاده امان خواست نواب بر عهدگی جد و ابائش نظر غور فرموده بجانی
پیشکش پرداخت از حضور خلعت بجالی محالانش عنایت کرده از راه بهرین اهل و حسب علیه
بنواح چتیل درگرسید پالیکار آنجا به تیم تاخت تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سته
لک روپیه بحضور فرستاد و فرودیت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفت بهرین
و نصایح اورا رهنمای فرموده اخبار نویسی واقعه نگار دانا را بارالامقرش وانه فرموده از راه
بوگا پٹن سواد باکل واری را محل نزول رایات نظر آیات گردانید و باحضر پالیکار آنجا
که بارها و صاف نادانیش اسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطلع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند که پالیکار مذکور به ریب او عقل و دانش به بهره و از شعور و معرا و فیونی بود هر سه
محاصیل تعاقب خود در خربیدی ایون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانه سوار شده
تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه در بروی قلعه با گل واری تالابی پر آب و کوچه
آن طرف تالاب است از کاپر داز خود می پرسید که بر آن کوه چو ایون خالص نیست
آب تالاب اگر شیر بود مردم در چند روز تمام خواهد خورد اومی گفت البته یک ماه صرف
خواهد شد و جواب میسرا دشتاید که آدم مثل عصفور است که قدری قدری بخورد

وقطره قطره نبوشد اگر کسی در هفته این همه فرورد بهین مرد کار است چون بالیدن ندان
 و شستن صبحی بنشیند بعد دوپهروز تا هجم لیل اولی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد
 غذایش اکثر اوقات شیر مرغ مقرر بود پس نش اغذیه اش پزاینده پرستاری برایش
 می فرستاد چون پرستار سرو پا زویش از دست خود بزور جنبانیده می گفت که طعام
 تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زمانه می رفت و طعام بخورد و باغچه بقیه
 یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود پس آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
 مستعدی می نمود و به سزا ولی کار پرداز بیخ میزد بعد یک دو ساعت از وی سپید
 چند روز شد که از خانه نقل کرده باز بچند روز مجل خاص خواهیم رسید و می گفت البته
 به قطع دو سته منزل اه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
 سرعت پر پرواز کشایم غرض از کار حاقش بیشتر است که در حیط بیابان نمی گنجد چون
 آن نادان محض حسد کبریه یاب حضور گردید نواب از ناصیه حالش آنا حاقش آشکار
 ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
 آوردی او دست بسته عرض کرد باقبال بهایون فال غمناک دو سته من افیون خالص
 تو شکنانه مهیا و دو صد ماده گاو پشیر هیچ موجود ندارم و قدری زلیوروزر و نقره بر بدن کن
 حاضر است اگر منظور باشد ندر می گذارم نواب بر سخنان بیوده اش بی اختیار خندیده
 کرد و دویی بصری مایه جانش بر او بحال دشته مینوی را برای بند و بست تعلقه کماست

پیر دار السلطنت پلین معاودت فرمود

ذکر ادای مراسم هینت شادبهای کتخی دانی صاحبزاده و الاقد
 و دیگر صبیبه های شهباز صاحب یعنی برادرزادایان خود بدولت

وصیبه

وصیبه مرصیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه
 چون نواب بهادر از جنگ انگرزی و بند و بست پالیکار و غیره فراغت حاصل ساخت
 مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
 شادبهای کتخی زانی صاحبزاده و صاحبزادایان اقتضا فرمود تا برای نپو سلطان صبیبه
 امام صاحب تیشی نایطه مرحوم را که از کار کا آدرده بود بخوانش فرغیت خود نو ستکاری
 نموده اسباب طولی مهیا ساخت اما مستورات تق عصمت و عفت نواب یعنی والد
 ماجده صاحبزاده و اهلیه مرصیه حیدر صاحب کلان صبیبه نامزده را قبول نمود و حسب
 استر ضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیبه بانو صبیبه لایمیان شیدم چه کولی را که همیشه
 حقیقه بر بان الدین سپه سالاری شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیده خاطر
 شده فرمان داد که در یک شب بهر دو روز وجه عصمت موجه عقد موصلت و مناکحت تحکم
 ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طومای شادبایه طرف و کوسن دهل سانهنیت
 از هر دو جانب نواخته بزم شادی ترتیب آند و مراسم سور و سرور بطور اهل کون طرز
 دو لقمه نان و نشان خسرانه پرداختند که قریب یک ماه کوچ و بازار شهر چون جمله عروب
 و داماد آرسنه شده صلاهی طرف حسین بهایون با طرف امم شایع گشته و محفل عشرت
 مشکل با ساز و سامان خوشن لی چنان مهیا گردید که همه وادانی واقاصی چای ملازمان
 و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشرف تر و خشک نساختند و سر داران لشکر
 و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان در قاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بوسه
 زنگار رنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
 بنخت شهای در گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آرزو نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سیه و زمان حید بعد شب گشت نوشته را اول بر در خانه نایطه برده از
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشته را سوار کرده بر دریا و قاف
لایه میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه و غیره بر حسب خاطر خواه خود بوسیله مشاطه بلند
رتبه ادا ساخته هر ماهه راقان سعیدیت بخشیدند الحق طرز اکثر زنان و مردان است
که بی بی قوم خود را اگر چه غریب الذیار و مفلوک باشد غرت و وقاری بخشند و امانت
قوم جنبی با وصف اشرفیت و صحیح نسبیش بر فر و کنایه ادا می کنند بالغرض چون
از رسوم مهمت و تنبیت فارغ گشتند هر دو زوج ناموس موجه را داخل محاسنای
صاحبزاده و الاشوک نموده آسودند من بعد نواب ببینین شهبان صاحب مرحوم
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود از مرض جسمانی در
کولار انتقال نموده بود و سده دختر و یک پسر عبد القادر نامی داشت و او نوجوان
جنگ انوتی از گلو تپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن ما حقیقی صاحبزاده
گشته بود و دو دختر از زوجة قوم جنبی ناکند بودند با یکی تربیت علی خان نایطه را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را الیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمه از
اهل دکن بود عقد موصلت بر آئین دکنیان و طرز دولت مندان بر بسته فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مال حافظ
سید علی خلف شاه صاحب کنی که صاحب موصوف صاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حید را با دفت سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصداق

فیما بین

فیما بین نایطه حید را باد و نواب و الاثر ادرست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا او
اعیان دولتش بحسن کار و ادائی خود بسا اسباب شایان دولت و اثاثه ثروت
و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد با جرت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول منظور نظر انور شده بود پسندیده باز دو ج صبیبه
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سفر فرزند این فرمود چون در عرصه یکسال ازین کار با
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهمام دولت مامور و مفید شده فتح عدالت
و انصاف را بهر جانب ناجیه وان گردانیده تا هر جا زد می و راهزنی و آنچه با و اگر بست
بیدار آورده باشد سیاست رسانیده هر کجا که پناهی و ظلم دستم ارتفاع میزند
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید محمدان را با بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده در گرد آردی اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفند یا ناسب صرفه اوقات می نمود چنانچه در کتهدت مردان حجج از هر فریق و اهل
هنر را زیر نظر رایت نظر آیت جمع ساخته سوداگران و کار دانیان اقالیم و ولایات را قولنا
معه مساعده فرستاده بستریه از قسم پارچهانی نفیس و طویل و طویل را سان عراق مان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبند شسته بزنجبشی بهر اسم خود کرد و شیعیان چیست
چالاک است بر تیب لشکر نامزد فرمود قریب و هنر جو اسمیس سوانج نگاران با تدبیر در اطراف
ولایات نواحی ممالک محروسه بلکه در حید آباد و پونه چنیا پین و در دهل و بنگال و ایران توران
و کابل بر گماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقه یالی کار بلج گذر خود که هرگز از ایشان خاطر جمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک ابر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بنده و حقیقت نامحقر مفضل می طلبید و الا

حرب ضرب یعنی توپ بندوق از بناد فراسین و لنزیر و پیکس مع دیگر سامان ولایت

فرنگ لکو که از خرچ کرده فراهم می ساخت

ذکر فوج کشتی تاتیام هرته ناظم مرج و کونید راوه بن امرت را و و سبور او
کهما تکیه غیره سران هرته بغرم تسخیر خرابی ممالک محروسه نواب بهادر
از طرف پونه و تاختن ابراهیم خان دهنوسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد
واسیر و دستگیر شدن سران هرته بدست غازیان لشکر نواب و
ناکام رفتن دهنوسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و
یکصد و هشتاد و هفت هجری داده آنکه

چون نواب بهادر در پٹن چندی بر بند و بست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی مأمور
بود بسالت جنگ ناظم دهنوی و هزار او فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد
و کاپر داز پونه متضمن وانه کردن افواج درین ملک و استیصال هنال عظمت اقبال نواب
که ترقی جبهه و تنش را بدیقین موجب قبول دولت خود مید استند ترقیم و تبلیغ دست متد نظر
وقت بودند اگرچه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان و قوت تمام داشت اما قبل از
وقوع واقعه فراهم احوال حدی شدن شایان همت الانهت و مناسب ای جهات کشای
دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت مزید لیکن مانند پلنگ کما گیر
مستعد فرصت مید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدر امتوا تیر سیر
رسانیدند که ناظم مرج باز چند سرداران هرته را با خود متفق ساخته شورش از فرای فوج
بادامی و دپار و است اگر چه کار پر داز پونه بر این معنی راضی نیست اما او خود بخیا

چون حیدری

خود پسندی گردن نخوت و بویج برافراشته عازم این حد و گذشت و ناظم حیدرآباد حیرت
استدعای ناظم دهنوی و حاکم گتمی ابراهیم خان دهنوسا را که در سپاه گری دم انا و لاونوی
میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که
او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم آد دهنوی لشکر خود را تسخیر
بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالار شش موسی لالی فراسین که رستم جنگ خطا
دارد و بجا صدها اش بهت گماشته کوشش می نمایند و نایک مخصوص مردانه و از سعی جمیل در دفع
خشم بطور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شیخ را به پنجاه مردم پار حیر و بهفت هزار سوار
تو نخوان مع فوج باجی را و بدفع خصم سرکش نامزد اطرف دپار و است موده پیشتر کواچانیده چون
سردار شیخ بر سبیل یلغار بعرضه پانزده روز فایز دپار و گردید شمالی قلعه میدان وسیع و
نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نه مذکور بر و داده اعلام نظر انجام
نصب می کنانید و هنوز خیمه خانه ستاده و باران شپیت گاو ان و شتران فیلان زمین غنیان
که سران خصم که در ان روز عید دسره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی نیز
به اراده فرود آمدن در جمون میدان که پیش از دوروز از شیران جهات گم خالی دیده بودند
بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر
سالار شیخ را که اندک نماند و او و نشان ترب ستمی هزار سوار و بیست هزار پیاده با شانه زده
ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در گرفته حمل یکبار یعنی سران و سپاه حمل کرده
در تاخند شیخ مذکور چاکبکی تمام یکبار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته
بدست راست باندازان آتش نشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب
تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلوله های انگوری پرکنانیده مستعد

آتشل فروزی داشت متواتر سرگرد و شلکهای بنادیق بقواعد درست زده همچو سنابل
گندم و جوار که بعد در وقت منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند
و از عقب آنها سواران خونخوار دست و بازوی شجاعت کشاده به لغزهای نصرمن انداختند
قریب بر سر مقبوران خاک نذک پختند و بانداران از یک طرف آتش فتنه افروختند
خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در نور غارت سوختند الفقه و زرعید و لشکر
غنیم چون روز قیامت شوم آمده تا تیا که مرد جسم بود بصدقه شلکهای توپ بندوق
از پا در آمد یعنی از آن از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بجاک تضرع میاید
و دیگر سران بی حمیت که از بهیچیدن دود توپ تفنگ او سلامت از آن معرکه گاه
مرد آزما می گم کرده از درختند گیهای برق شمشیر شمشیر باز تار یکی در چشم بصیرت فرست
آنها در افتاده و بر پرتاب نیزه و ناچ گویال تاز دیده عقل و هوش دوخته شده بود پس
مجر و حان بر کشیده بر تن های سلامت خود با امید جان بر شدن راست کرده آه زنان
بر خاک می غلطیدند فراقان منصور بر حسب خاطر خواه دست یغا کشاده هر چه که خواستند
بر دستند سپهدار شجیع بر این فتح غیبی که غیر مترصد بود سجرات شکر بدرگاه فتح بخشش
حقیقه متودا ساخته دو گانه شکرانه گذارد و تمامی سران را کرده دوازده کس و سر گروه
اوشان تا تیا بود کشان کشان آورده در خمیه علیجه بحفاظان با اعتبار سپهر نجه فیلان
و شتران و سپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که پیش از حساب قیاس بهر دست شده
بود نصف به سلمداران دلیر که در آن معرکه گاه جان بازی به عمل آورده بودند و بفقرا می براری
خود که در سفر و حضر جمیل و نجه فقیه بر دروازه آن سخی حاضر می بودند یک بخشید و زنان
اسیران آن قوم را به جبار نکاح اهل اسلام از زانی داشته همون میدان نصرت

په توامان

تو امان محفل نزول آیات نظر آیات گردانیده فارغ کشت و فریاد داشت نصفت سیاب
غنایم و اسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بخصو وانه داشت چون نواب مضمون
عرضی دو تنخواه شجیع و افراد حساب استماع فرمود بخواست سر مجلس زبان تحسین بر کار دانی تشریح
کشاده همون ساعت یکصد و بیست پنج ضرب توپ شکرانه فتح و نصرت سر کنانید و شاد یانه
بشارت بر روی جهان نبواخت و شجیع موصوف را به تشریف شانانه و مکر صرع و سپ با زین
زین سرفراز ساخت علم قدر و اعتبارش بر جمع خوانین عمده داران با تمکین بر افر خیمیت

ز اقران فزون یایگه ستشش	بتعظیم و بحجیل نوجو احتشش با
-------------------------	------------------------------

دران آشنا و اقعه نگار رای درگ مکر عرضی بخصو گذرانید که سپه سالار لیسالت جنگ مفتوح
کوه بلاری اگر چه از سه ماه سعه می نماید اما کاری نکشود و نایک محصور بار با بر و چال شنبون
زده اکثر سپاه مغول را تیر تیغ کشیده و در هونسا بال شکر نکبت اثر خود سمت کنگلیری و کوبل
رسیده است لندار علایای این ضلع از جو رشتش خالیف و بهر اسان اند نواب بجز در استماع
مضمون عرضیش سالار شجیع را با نقاب گونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان
ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گونسا سرفراز ساخته بدفع شورش هونسا مقدر
فرمودیم باید که زود تر بر سرش رسیده چنانکه باید و شاید بگو شمال و پر داز و انشا الله تعالی
ماه از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اهل رسیده می رسید و اسیران را روانه خصو
سازید سر شجیع بجز در یافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آ ماده جنگ شده
بلوچهای دراز طرف لشکر هونسا در تاخت و سباب غنایم مع اسیران حسب حکم خصو
بدرقه نزار جوان بار و دویزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از تسلطت
پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول جلال فرموده بهیر و بنگاه و گر ان سب با عساکر و نوجا

قاعه شکن متعین مرنیا متصدی تو شکنان که او از بهون وقت سردار بر مقرر گشت ساخته با سواران
 اسپت پیچی و مردم بار و پیاده جریده بالوتوشه خوراک چهار وقت چنان در ناخت کرد و شب دو
 روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سوم چون تیر بهوت بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید
 بهادران قوی باز و حسب فرمان و الا نشان از اطراف حمله صفت شکن کرده برزیش بان
 و تیر و تفنگ جگر سوز و خدنگ سینه دوز و شتر نال جان پامال مار تیرگی از روز گاران عجات
 بر آوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد تیرا بهیت مجموعی داشته
 از چنین ارادت بلای ناگمانی و قهر آسمانی بی خبر بودند ناگاه همچو بنات العرش از بهم تفرق گردید
 بعضی دست مالان بعضی چشم مالان اکثر او شان سر کوبان و آه زنان پای گریز فرستادند و گروه
 کرده آنها بر بهون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیریل سیری
 نوشیده دراز خو ایبند و سپه سردار لشکر تصور روز تیر برهنه پانفان خیزان خود را
 در گروه موسی لالی که نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
 تا فرامیسند که هر که بهت بر میان جرات هست بستره لقیه السیف مردم خود را مع چند سوار
 کایم خانی فراهم ساخته بقوا عد درست صفت زده و توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
 شبنا شب راه آد بهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیمات حتی که آنهاش فوج
 مغول به دست شمشیر زنان و عد و شوزان نواب بهادر شدند چون صدای کوسن فتح
 و نصرت و طنبو و ظفر و تیر بهیای بشارت و شادمانه شادمانی گوش فلک رسیدنایک است
 بهراس بیقیاس مستولی گردید مشعلها و قهاب با فروخته کس فرستاده خیز طلبید هر گاه یک
 یلغار کردن نواب در هم شکستن لشکر مغول آگاهی یافت عاقبت کار خود نیکونه انگاشت
 از حمله شیران نواب بر خود چون بیدار زیده حواس نشیری و بهت مردانگی در باخت مع محل زمانه

و جسد

و چند رفقا با چیزی خزانه و جواهر گران بها از عقب کوه فرود آمد و شب یک یازده از راه کوه و
 دشت سمت بجا پورشتافت که تا زمان حال سر غش به دست کس نشد و همه سامان را یکی
 اثاثه خانگی و آلات محاربه و نوبت نقاره که فراهم ساخته نایکان سابق بود بجلا زمان الا کذا
 نواب بهادر برین فتح خوشدل شده تمانه معقول در قلع گذاشت در دست قلعه تا کی که رسید
 کرده بالشکر خود سمت آد هونی نهضت فرمود و در میدان کلبا این خیمه و خرگاه آراستید جنگ
 پیغام فرستاد که لشکر کار از بس تردد و سوزی و فاقه کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ
 مواجب و ماهه از روی حساب ده لک روپیہ میشود باید فرستاد تا نظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
 و سامان نردت خود خواب و خورگذاشته بود آن پیغام و بال جاننش نمود اما بحسب اقتضای
 وقت چیزی از آن خزانه چیزی برین یاور و جواهر گران بها جمع کرده ده لک روپیہ فرستاد و اهلها
 دوستی بیک استی نموده بجای خود آسود نواب طفر مند از اینجا پیشتر کویچیده گو شمال
 دهنونسا که ملک بگذر گده و کنگلی بجاروب غارت زفته نواح کین گده رسیده بود
 بر کماشت و محمد علی گونسا هم از راه کراک و سر سیتی و دتل بر عقب لشکرش علم بر نزدگی برافراشت
 چونکه دهنونسا خبر تاراجی فوج مغول مفتوح قلعه بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آد بهونی
 رسیدن برای تنبیه تا دیب خود شنید بهت مردانگی باختی بر مطلق مقصد و رجوع القهقری
 مراجعت یحیدر آباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تارا یچو تعاقبش کرده بسا اسباب
 لشکر پانش و دو ضرب توپ چیل و پنجاه شتر تو شکنان و سله و زنجیر نیل خیمه در به دست نموده
 برگردیدند و قتی که نواب بهادر لشکر مغول ایکت بخون مندم گردانیده بلاری تخیج کرد
 مرار را و دارالمقر خود را بجا است بلی خان کارکن خود گذاشته نرد دهنونسا رفته قامت
 داشت و ترغیب تخیج ملک بالا گماط بیشتر میکرد و علیم خان حاکم کرپه و پالیکا و چیل درگ نیز با عوا

همون فتنه انگیز اخبار نولیسان نواب بها در را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهنوسا
مواقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضانه نماده راه دیار خود سر
کرد بهر شترت کیش فتنه جو نام بیکان های خود مراجعت نمودند و نواب از ان طرف

معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید

ذکر تسخیر کوه گتی و سوند در و اسیر کردن مرار او مردم آزار
فتنه گیش را رود داد همون سال ساله بهجری

مرار او بار بار در اتصال نهال شمش و شوکت نواب جمد بلین داشت نواب من کل الوجوه
بطرف ساری او پرداخته از خود مزاحم حالش می گردید بلکه بعضی تالیفات قلوبش حجامی گفت
اما از غایت شقاوت جبلی جوایمی وقت بدش بود بله بیست نیش عقرب نه در پی
کین است بد مقتضای طبیعتش این است بد در اندام بنیان دولت خدا داد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصور نمی کرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترک ما و کلا
با هوش نواب از ترک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریر صلح استیصال دولت خد بخش نموده صدمه عظیم که بجارت از مقدمه
چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچین مخفی نگه نم والاشده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون در میان
را و مذکور و بسالت جنگ رسته موافقت مخالط مضبوط بود و در رزم و نزم با هم تکرمت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه می نمود که قول انا است بیست و دو دل یک شود
بشکنند کوه را بهر پرانگی آرد انبوه راه احمدی لشکر مغول فتح اندیشه خلتش گردیده و مقوم
را و مذکور بهر هوسا تمسک نزول لبش شده چون بخاطر خطیرترین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهر ان فرصت اورا از زمین
بردارد تا بعد بند و بست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه گیش او جیه بهرمت جهان کشا
ساخته بان طرف نهضت فرمود و صلح را و مذکور را که از شکر دهنوسا بی نیل مقصود آمد
در دارالمقررتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهمان ملاقات یاد فرمود چون او از راه
تا معقولات خود با وجود سلوک شایسته بی فراخی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه برپا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر با پیغام داد
که تعلقه سوند در دست بصره مایحتاج ضروری تو میگذاریم بلاعذر کوه گتی و غیره را که
بحر است نمایان شهنشاهی بود بکاشنگان دولت خدا داد سپرده خاطر خواه و تعلقه
مذکور کامران باش آن بکیش چونکه سپاه و ششم بسیار برگرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلوتی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رساله اران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز و در میان گرفته جنگ توپ تفنگ در انداختند
و از هر جانب صلابت کوه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب فرمان و الا نشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدم را
را محال می نمود بلکه نپنده را از حصار پر پر و از کشادن و مور و بلخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
هر چند را تفتن خطوط بناط لویه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مد طلب نمود
اما طلبیه داران بار با قاصدان را گرفتند آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالعرض تاریخیدن انجا پونه که آخرا نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر که رام شد دست ماه منقش گشته درین مدت کار بر اهل قلعه بنایت نشوار و تنگ
گردیده بود را و محصور چون دید که عقرب قلع از تصرف خود بیرون رفته مال بمنال مل و

بلادی افراشت موافقت سازش کرده سعی جمیله بخیرائی آن ملک بنظرمیرسانید و ضرر کلی بحال خلق الله و سکنای آن دیار عاید می ساخت و طریق مردم آزادی باطراف خوب پیموده در نفع خود میکوشید اگر چه حسب ظاهر تملیق بسیار اظهار فرودیت دولتمخواهی می نمود لیکن باطناً دراز عالج و انهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد و چون قلع جمع آن ششتر کش و منجوت شکنی آن غا و بر برای امنیت رعایا و بر ایلازم بل واجب بود خصوصاً کشتن پردهای رای در گ که بار بانی سابقه حرکات مکروبات از دست پالیکار مذکور گوشمال خورده و ملک بتار جیش داده بود ترغیب تحریض مبلغ و تسخیر در گ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ و چه صرف شرب باروت نبوده خود قرار داده نواب را بر این عزم جزم آورد و بهمدان اوقات چونکه نواب بکشایش قلیجات کوزی کوزه و جریله و ملکال مژ و در ضبط و اختیار بردارن سبیتی آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هبیت جنگ را با لشکران بتنبیه پالیکار هر بن هلی و تسخیر ملکش و آنکه در تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال را گومر مژده بود شخصی از کار پردازان هر بن هلی که نشو و نما یا قهر ظلم آن دولت و جمیع امور ما بر باران آن ریاست بود شرف ملازمت در یافته مسلک مسلک ملازمان عمده و امور کارن راهی پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز و ماهیت جزو کل آن دولت پرداخته در فکر و استیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود در افتاد چونکه پالیکار هر بن هلی چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع بر این معنی بیم تاراجی ملک مال خوردن پیش از طغیان آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور از حضور بدالته خود ایصال مبلغ نزد پیشکش مبلغ حضور داشت نواب با قبایل این معنی پرداخته آن کار پردازخانه بر اندازد مع یک آنچی والد ملک نرسونامی روانه نمود و آنها را در بند و بست کارسگارتا کید

آیکه مذموده بود چون نامبر در شوم شنکر ملاقات نمود و بچرب زبانی و سخنان ابله فریبی تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه و پیک موضع و جوماله مرادید و حلقه دست مطلقا سرفراز ساخت گفت الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هر گاه مثل تو مدبر و مکنخوار قدیم بطرف داری ما پرواز دولت ما را زوال کو پس دل آبله محض بخین گفتگوی نادان نواز بدتم تر ویر کشتیداری

بیت خاطر نادان فریب مدعا قبل بر زبان	از طعام و از شراب از خلع و از زبان
--------------------------------------	------------------------------------

و بیکبار در جمیع امور ریاست و حل و عقد دولت خود و خیل مطلق العنان ساخت حتی که در خلوت و جلوت و در محل خاص یعنی در زمانه بار میداد و از اقسام اندیه و اشهر به کام ز پیش چاشنی حلاوت می بخشد میدا اینجا که قول بزرگان است

از بدان آید نیکی شستن محض خطا است	پروری در چشم عقرب را اگر نیش زنده
-----------------------------------	-----------------------------------

نامبر در بغر و علاقه سرکار و ناز برداری پالیکار که محض صلاح وقت بود شیوه ظلم و تعدی بر کارکنان آن راج معری داشته بدل آزاری و غر و عایا همت گماشتت می موجب لهامای سکنای آنجا را میرنجایند بلکه هر چه که دلش منجوست بی ملاحظه عمل می آورد با وجود چنین مردم آزاری و غر و با کشتی دست شهوت پرستی بر زنان جمیله نیک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آهنا می نمود پس خسوق الله از دست ستمش تنگ آمده بجا که مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند که او هر چه صلاح دولت و ملک میداند میکند اگر چندی بر عیاشی تحمل دارد یا اینجا سکونت و زریه و الا راه امنیت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آمد دولت بیدل گشته جلای برانگن و اواطن اختیار کردند و باین دل شکنی مای خاص عوام پالیکار مذکور بیچ و متعری احوال آن فتنه بلاد می گشتت بلکه هر روز با لغامات و نوازشات خوشدل می ساخت تا آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز و سامان طلا و مرصع زرین طلبدیده بید و کدب یار و در باران

کنایه فحش خانه نمود از آنجا که نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بند و بست
 دولتش راه یابد پالیکار مذکور که دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
 با سلاح در کمین داشته اولان درونی یوان خانه خاص طلبیده گفت که بجلوت چیزی گفتنی هست
 بطرف حجره که آماده تمام کارش بود اشاره ساخت بهمین که نادان اجل گرفته با نظرف
 شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست بجز وقوع این واقعه
 پالیکار مذکور مصلحتی گفت دست خود را از قلمش چاک نموده چون چکان اینجی و الا حضور را
 طلبیده و گفت حادثه طرفه ناشیندنی داد که با وجود چنین الطاف و خاطر داری و پرورش ما
 آخر آن لایم الطبع طور حرام خوری خود بگذشت چه بگفت خواست که بر من خیر بیاید
 کشد و خود وارث ملک مال من شود در نیصورت ملازمان خیر خواه ما کارش تمام ساختند
 این معنی چنانکه دانی با الفاظ مضمون شایسته اطلاع حضور ماید ساخت تا مظن دیگر
 بملازمان حضور اهنیا بدین بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هر چه که جمع
 شده بود طلبیده داخل تو شکنجه نمود و شباشب بجز خود داری و حفاظت حال مال تمامی
 زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ به دروازه کرده جریه
 مع سوار و پیاده خود بکوهرستان نارین گیران شتافت و دارالمقر را بجز است خیر خواهان شجاعت
 شعرا گذشت چون عرضی اینجی و الا طلبیده مقدمه صد فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که
 البته پالیکار حیل بر آن گنجینه به بیم انگشاف را زحرکات و سکنات خود چنین جرات کرده باشد
 بغضب تمام و بگرم جوشی داب و عرب ملک داری لشکری آن طرف روانه فرمود فیض الله
 خان همیبت جنگ که به دانانی و کار آگهی بیکتانی داشت اگر چه مطابق امر حلیل القدر بلیغار
 کرده بمیصره قلعه او جنی و گو تو بر پرداخت و بعربت تمامی سواران را بتاخت و تاراج

دیش

دیجات نامزد ساخت اما بطرافت بحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان
 معقول متناسب ساخته بر راه راست آورد چنانچه پالیکار را ندانیدند دور دراز کرده بجز و الحاح
 و انایان پیش آمده بگذشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سولای ز پیش کش مقرره التماس عفو
 تقصیر خود نموده و کیلی را نزد خان موصوف فرستاد او دولتخواه عرض داشت پالیکار مع عرضی خود
 روانه حضور ساخت چونکه نواب را بنده بست بلا درنگ منظور بود لصلیح وقت خلعت معانی
 تقصیر و سند بجالی تعلقه معرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقرره او را برای مدد طلبیده
 پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدارالمقر خود رسیده دو هزار پیاده و سده صد سوار کومک مع مبلغ
 مذکور ابلاغ حضور شد بجای خود آمد نواب از تسخیر کوری کوته و گن کپه و موکال مودود ذیری
 وغیره فراغت یافته تهاجمات معقول در هر قلعه قائم کرد هر چند پالیکار درگ ابمعرفت
 دیگر پالیکاران که بهراه لشکر نصرت اثر بود بد برای گذشتن دارالمقر خود بمقتصد بیان حضور
 قبول کردن نوکری حضور تقرب جاگیر خجابه هزار روپیه ترقیم فرسیدل فرمود هر گاه قوت
 مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت و سنگاه حسدی در حیره حوصله خود آسائس نمینمود
 علاج واقعه را دران دید که قلعه درگ را که بزیده حصانت و استحکام امتیاز تمام دارالمقر
 و ادوات حرب پیکار و اسباب قلعه داری محلو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گویش
 حقیقت برار شاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گماث های
 اطراف قلعه ابر پیاده های جزا که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خود خواند را بر
 کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد مجاریه گشت و سواران کفار یک لای یک
 زبان شده بر عزم جبل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند مذکور که ساخته جرس شاره
 آقای خود روی به ترتیب سامان لازمه زرم آوردند نواب بالمشکران و آتشخانه

عدو بریان سبعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون
 بجوئی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدا یان ناموس پرست قلعه را گرد گرفت
 طرح جنگ در انداختند و هر روز از اهل ضلال میسج و مکمل کشته از حصار بیرون میشتافتند
 یاوغازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین باشوکه فوج جوار
 با حشمت با سایدلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضر تیر خار اشکاف و شمشیر آبدار
 هر روز جمع کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلاران لشکر فیزی حسب الفرائع الا
 نشان به نیتش های کارگی و تبر چاک بدستی بنیته اطراف کو هیچ های قلعه را تراشیده خنجر
 مستحکم بروی محصوران بر بستند و با تریهای توپچیان مستقیم بر دامن کوهی که غربی قلعه
 واقع شده است بنا کرده اتواب قائم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند
 باندک زمان اگر چه دیوار قلعه بجاک برابر گشت و مبرج و باره ریخته شده پناهی نماند
 محصوران هر شب یوار تازه از گل حادث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمدن
 شنور قیامت بریزیدند و مورچه می ریختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار
 کشیده در گوی خودمانداخته بر می گردیدند و از سرد خود انعامات شایسته می یافتند چون
 بر خاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشیده با وجود مساعی جمیل فدا یان
 اعدا لشکر آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را بجای که و اضافه میدوار ساخته بخصو یاد فرمود او
 در جواب عرض نمود که از درویش چکار دید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب بکنین
 جواب گستاخانه ظاهرا بیش از پیش بر همی خاطر مانده علی زمان خان و بدر از زمان خان
 و غازی خان را با حصارش فرمان داد تا آنها را بنجیر خاصش رفته بسنجان نرم و گرم در آنجا بنشیند
 بحضور آوردند نواب مکرر بوفور جوششش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان و خنجر
 ماید و لنت چه بخشیم ند ما عرض کردند بلی تقصیر کسیر است لکن بقصد از فزاید نیات خداوندی با جفو
 جرا میباش باید پرداخت که **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** او دهان در دیده بمیلا خطه با و صفت
 اشارات مصاحبین عرض کرد که قبسه گاه آن بخشش محض تیری دولت ملازمان الا بود
 مصرع که فرود خوشدل کند کار بیش **قوله** انا است بخشش جاگه است لایات
 و نوبت و نقاره و اضافه مناصب موقوف بر ذوات و الاست بالقرض بعد ارشاد است
 کلمات پند آمیز خلعت بجالی سرداری مع پدک و جوماله مردارید عنایت ساخت او در
 عوض تشرفیات خلعت عرض اضافه ماهیانه مردم متعین خود نمودند از نیکه بخشش لی تمام
 در کار سر کار موقوفه نخواستند که نواب بعد رد و بدل بسیار دور و پیه فی سر آسامی اضافه
 کرده بگوشتال دشمن و کشتایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شیخ در هم خود رسیدند که جوماله
 خلعت را بنهار فوخته در و جفتیش سباب ضیافت طلبیده طعام لذیذ پز اینده بفقرا و همایان
 خود خورانید همچون شب بر با تری که بنی قلعه توان گفت بلکه مدار بند و بست کو هر سا
 بهین جا بود با پیدگان هر بن اهل و لای درگ مانند شیر خشتناک حکم کرده گرفت و با چهار
 رساله مردم بارود و نزار پیاده و شش ضرب توب قیامت آشوب پای ثبات قائم
 کرد پس سردار اهل حصار باد و سه هزار کفار بجزم استخلاص آن مکان سعی نموده بجای آوردند
 اما هر بار فرقه میصر که الله نصره بگوش هوش سپاه اسلام می رسید چون رفو روز آثار عجز بر
 صفحات حال سپاه خصم ظاهرا بیگشت دیگر تاب محاربه بجایان غازی نمانده ترس و بیم
 بر او شان مستولی گشته و دیگر ابروت دم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل
 حصار تنگ گردید که باند بنیته تاراجی مال ناموس جوق جوق از هر فرقی به بهانه همی آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بجاست کوه بی بی پر داخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
اهل لشکر و ضلال شجاع و محافظان برج و باره را قوی دیدد است که سهلا قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکر یان جلالت کیش خود در اضلاع ساختن است پس
پنج هزار پیاده و دو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوه بی بی های اطراف در کمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را سیرو
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال و به بفاصله چهار فرسنگ مضرب
خیام و اعلام ساختن اراده نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته نشوخی و دلیری تعجب
نماید از اطراف بر او هجوم کرده سرش چون کوی علاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه
قصبات و فریاد متعلقه درگ را ایالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها با امید ترفی خود بهر تدبیر و حیل که دانند او را دستگیر خواهند کرد و روز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زرد آن زمان مردم قلعه
به شنوخی تمام برکنگهای اطراف قلعه برآمده بطل و نقاره زده چون سگان شکاری با گای
عوجو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا بر ادای
مراسم شادی کتختاری خود کلاو در خانه میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر سگین پلی
خو استگاری کرده بودند نیز بدریافت عزم و طریق رسوخیت حیدر خان و وصول پیشکش
از دستوری یافته بطرف بلاد کرد پست تافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود در آن که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم ریات میدری غنقریب
روداد چه پسران حارس الکه جریکه که از حصار درگ و الهمی شد و در ایام محاصره او نیز

مختصر

مختصن بود از پالیکار خست پرتش صنم که دیرش زیر دامن کوه بی بی که بفاصله یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوارش تاقند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشاره پدر خود باین اراده که سعادت اندوختند
نواب بهادر شده سوال جواب و گذاشت جاگیر ات خود درست ساخته بفرغ
حاضر کامرانی کنند رفته اند و نادان بجز در استماع این کلمات لایعنی سو و الظن از آنها
گشسته اشاره کرد تا جلادان بیبیک در تاخته سرب گناه خستش ابریند و خانه اش را
با آتش عمارت در سوختند چونکه پسرانش را که مشغول پرتش صنم سر از سجده بر بند داشته
بودند جز قتل شدن پدر و عارت خانه رسید پس تیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنها بتازگی شده تا هر دو برادر در صلاح کار خود با یکدیگر مشورت کرده چست تر
از برق و باد عنان غنیمت بر لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
هر دو نایب که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
در یافته خال ضدل فدومیت بزناصیه عقیدت ملی خود بازده بخلاص و العا م شانمانه با
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدومیت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرب
گردید هر دو برادر تر غیب تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج و باج را بر آن آوردند که
نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران باصوالت مفتوح حصار نامزد فرمود تا غازیان شیردل در مدت یک
هفته داد قلعه شکنی و خصم افکنی داده از راهیکه سراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه
چشم قیاس دیده بصیرت وهم و خیال و الافطران جهان بیجا گاهی منشا بهر نموده بود که
حلات اعدا شکن لعل آورده بانگ سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اورا منقشتر

در ایشان ساختن و بر کوچه باطناب مکنند بیابان سوار شده طبل و دف و طبله و رادی
 فتح نواختند و تیغ و سنان کین را بخون ارباب ضلالت آبداده دما از روزگار آن سخت
 برگشتگان بر آوردند چون سردار قلعه صدای طبل و طبله در قلعه گوش کرد و سرهای
 مردم خود را چون گوی بازی طفلان بزرگین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت
 جبابه آخزمید به یعنی خصمت میشود شخص اقبال کامرانی خود کوچ می کند اگر چه خود هم
 مستعد با سلاح و چند سپاه بی صلاح بیرون محل سرانستافت اما چون اکثر مردان کاری
 خود را کشته و خسته و معدود چند را بجا آلات پیکار گرد خود دست مالان اشک باران
 دید از پای تدبیر تیرگی لبانش دیوار در مانده بود که محمد علی شجاع با دیگر سرداران بر سرش
 رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ست
 نواب بهادر اومع عیال اطفال بجا فغان معتقد علیه سپرده روانه پلین فرمود و هر یک
 سپاهی دلیر را با انواع انعام و خلع نواخته مناصب ارجمند مغز و ممتاز نمودند
 ذکر توجیه آیات ظفر آیات بصوب بلاد کرمان و استیکر شدن
 حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوچه و غیره که در سن یک هزار و یک صد
 و نود و یک هجری روداده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر کرمان بعد از سال فراغت حاصل نمود و قلعه معر توالش بطناب گماشتگان
 سرکار در آمد دولت خان نامی تینی خود را که اهلش از نسل توتم نایب است در تینیکیندر راج در نواح
 سنی منگل اقامت داشت و نواب بهادر خوش عزیمت به بند و بست پالیکاران آن نواح بوصول
 مبلغ پیشکش دریافت جوان توخیر به دست شده چون فرزندان بناز و نعمت دولت مندانه

پهروش یافته بود بجز است درگ و بند و بست در و بست تعلقات من مضاف آن
 بمختاری کل موزنا و فرمود و خود بدولت با جمیع لشکر زیر گماشت عبور کرده و رسوا و موضع
 این منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکو خدمتی و هواخواهی فوجداران و سزایان
 لشکر و آرا کین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افغانه و با امتیاز دوست و دشمن
 ذات بابرکات چند س خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داده و صدق و
 پیراز عطر و گل و غیره وقت شب بمشایب جنازه بیدر قه مولودیان روانه پلین فرمود چونکه
 شایه حال آن اخبار صدق ندگور گردید در تمامی ملک لشکرش صدای ای هو و
 نعرهای ناله زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر فلک کشید و بی تکلف و میخو است آه
 جگر سوز از نهاد مردوزن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعه داران
 راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بند و بست لشکر با وجود پراگندگی دلها
 ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنامی تنظیم و تسیق مالک محروسه هر گنجل پذیر نشد
 صاحب زاده والا قدر بخش از امر نیابت و بحیثیت بامی قدم جرات پیش نهاده بود
 اما چون خبر کذب مصلحت آمیز صلت نواب زنده دل بعلیه خان حاکم بلاد کرمان رسید همچون زان
 شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبار نولیس حضور را
 به بنی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را جاسوسان هر شیار مغر مفصل عمل شنیدش
 معروض حضور شد نماند نایره غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم تیدیا شش
 بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کار خابجات خود
 خاطر جمع گردید بر مسند دولت اقبال جلوس کرده در جلده وی این نیکو خدمتی تمامی
 دولتخواهان را با انعامات و خلع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایت ظفر آیت

بجای تیش به افغانه بر افراحت و موکب هایلون کوکب سمت بلاد کرپه حرکت نموده بود
 که میر علی صناخان از طرف بلاد مذکور عرض داشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کرپه یا از
 دایره اطاعت و موافقت بر حیدر فوج خود را بعزم مقابله بر آراست مسدی از سپاه
 در سر راه عبور و مر و مخلص کشیده انواع آتش بازی در آن منصوب ساخته نیز در گذر او
 لشکر است بجز موضوع مضمون عرضی شعله قهر حیدری بیش از پیش ملتهب گشته
 با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل لیغا توجبه آن نواح گشت چون حاکم کرپه از توجبه آن
 بهتر بر میدان شجاعت متهور بالشکر شهادت اثر واقف گشت از صدمه فزایان
 قوی باز ویش بر خود ز زیده محرم غیث نامی را بام و کالت و استغفای جرایم خود بخصوه
 فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیرامکان
 داشت ادا ساخته دو تنخواهی او و نمود و خواست که بنای عداوت و مخالفت را بر
 قانون محبت و مودت بر غم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
 سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت مینزد و در باطن سر نخوت بر افراشته طریق فساد و
 عناد می پیاید و خیر انتقال با شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و آنچه و الی را بحدت تمام
 راند الله الله این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفو و دیدنی دارد
 و حقوق نعمتی که مابد دولت به نوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
 تربیت برومند میداشتم کیسه فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بنید ز خویش
 خواهد دید که اکنون بگو تا او مستعد جنگ باشد ما هم غم غریب میرسیم چون ایچی بی نیل
 مقصود خضت یافت جو اسیس حضور خبر رسانید مذکور افغان کرپه لشکر خود را ترتیب
 داده بسراری برادر زادگان خود یعنی لیسر کرامیان بن مجید خان که حسینه میان

و سعید میان نام دارند لطیف دهور و آنکه در و فیما بین افغانه و میر صاحب چنان آتش
 سخت و داد که در آن مصاف افغانه غالب بر آمدند مجبور و در این اخبار نواب لیغا
 کرده مع پیاده و سوار توپخانه وقت دوپیش چون مرگ ناگهان بر سر او نشان رسیده از
 تیر و تفنگ بان و گوز توپ برق نشان سلسله جمعیت آنها را از هم گسیخت بسیاری شهر
 را لقمه تیغ بیدر لقمه نمود باین سرداران افغانه اگر چه ناخبر به کار و کم سن بودند اما با خوف
 پای خیمات در میدان مردانگی فشر زدند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیته انیسف
 کرپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
 نزد موضع بالنس هلی رسید شب بسر آمد و پییده صبح پدیدار گشت تا فراقان سلیمان
 و دوسته داران لشکر منصوره حاکم کرپه و الی امون آنجا حلقه بستند و از هر گام پیش
 بتا شیر صبح کوسن کر نامی زرم بلند آوازه گشته تا دوپهرا از اسپکار گرمی تمام داشت و یک
 یک افغان بناموس مردی چنان شمشیر آزمائی کرد که بر صفحہ روزگار یادگار فیهست
 و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیر اندازی نموده آنقدر داد شجاعت مردانگی در
 دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکر بیان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
 افزایندهای مخالفان بگری رسید که ناگاه آتار نهیست با فاخته نمودار گردید ناچار
 سپر اندازنده قلیچ بلی مذکور استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان چاکریت
 حسب فرمان والا از گولهای توپ حصار تسلیم گشته بجاک برابر ساختند جوانان
 ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی بلال بخشی رسید
 افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعه فیل و سپ و اسباب زرم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
 و تانچ و نیزه و صمصام و حجام توده توده بقبضه تصرف ملازمین حیدری در آمد نواب

بعد از آنکه بفتح اختصاص یافت پیشتر که چیده شهر کرطیه را بیک حمله منقوح ساخت و از فر
 نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمه علی متصل
 خیمه خاص نصب کنانیده افاغنه را در آن خیمه جاداده بود و هر دو جوان شیرصورت را
 در حویلی خاص نشان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنه سپهر
 گرفته بیارید مباد که نوع دیگر بخاطر جهالت جویش ایشان بگذرد و تشویش برای دینان
 حضوره یابد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساوان حضور که شخصی با اعتبار و توفیق
 دو لخواه بود نزد آنهارفته بطالیف تحیل درخواست تیغ و سپهر آنها باین تمهید نمود که
 اعلی حضرت برشمشیر بازشی فرقیته شده میخواهند که سلاحهای شمارا ملاحظه نماید که
 بهتر و نیز تر از آن از توشتگان و الابه شاعناست فرموده بکار و خدمات عمده یک یک نامزد
 و مامور سازد هم با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ماهمه بهر دست شما نخواهد
 شد چون پیام گذر مفصل جواب ششوع افاغنه بجز عرض نمود پس چند بند و قیامان
 بر این کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
 برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته است اند افاغنه بهمین که علاج واقع خود را از کوکب
 سنان و دیوان بندوق ملاحظه کند از آنجا چهار برادر از ابرعبد الرزاق خان که دولت
 زانی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
 آن جماعت بودند از روی جهالت نامر بوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
 پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمه خاص گرفتند تا نیره داران و نیز کدرا در حضور
 سته کس را بر دوش خاکی کشیدند و شخصی اندرون خیمه خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
 پنجوی خاص سر بر پرده خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرات

مستور است

و بدست جارا از وجود با وجود خالی دید بر خود لاجول خوانده بر بالش خاصه شمشر می افشرد
 که جلادی از عقب سیده سرش از سپیک بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت
 چو از تومی کیس سید الشی کردی | نه که را منزلت ماند نه مس را کما
 سوره الظن از آنمردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین ل از دشته
 سید ریغ و از ه جانربانند دست و پای افاغنه اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
 بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده
 بیرون گذاشتند و بعضی از آنها تیرس جان خود را سید و شیخ و انموده به تیغ سیاست
 امان یافتند بعد از آن نواب در شهر بید کدرا در کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف
 قلعه سد هوش که حاکم افاغنه در آنجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران ندگود
 شب با شب تاخته شورش افزای اطراف قلعه مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هرگاه بیکه
 جوق جوق شمشر بازان را آتش زانان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
 تا و قوف یافت که نواب بهادرش که خود را تامل ج کرده و دست و پای افاغنه بظهور
 حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنانیده شهر کرطیه را بیک حمله
 گرفته و قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس و سخت اندیشناک شده تجویز
 بعضی خوانین اعاقت اندیش منادی کنانیده تا تمامی ملازمین و خوشباشش و رعایا
 ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس طرف کوهستان نواح چیتیل
 درگ شب با شب وانه کردند قضا را قزاقان تیر هوش بر این معنی اطلاع یافتند که
 گروه از مردوزن بونور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
 بطرف کوهستان میروند کیبار دراختند و در اشنای راه بر شکر بزدگان شوق و

کناش سخت دقیقه از مردم آزاری فرودگذاشت نمودند و مال و ناموس دستخوش تاراج ساخت
 بعضی افغانه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند قتل رسانیده برگردیدند خان نادان
 باستماع این حقیقت بر بخودی خود افسوسها خورده نام برآمد روز دیگر بلا توقف نواب
 خود بدولت سوار شده باشکرتو پچانه بطرف سد هوش نهضت فرمود و قلع را با لدا
 در میان گرفت و مقام نمود حاکم نکر چون تاب محاربه با غازیان شیر دل ندانست
 لا علاج شد و باز محرم غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر
 کرده خود نام گشته از دایم سابقه نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی
 و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک
 رو پی به بعضی قلعه گنجی کوته درخواست فرمود چونکه او در خزانه خود لک رو پی
 بهم موجود داشت بر ارشاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت
 بان مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم برآمده میرعلی رضا خان را به تسخیر گنجی کوته دستور
 داد تا او که جوایز چسین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود با آن طرف
 شتافت و کوه گنجی کوته را محاصره کرده بیعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد
 فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاروان و قلع را پرول انظوم و
 آن قلع و قلعه روانه کرده میر موصوف را بجز نوبت شد چون خبر تسخیر گنجی کوته
 بخان نکر کور سید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را
 مع محرم غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به تریز بانی عبارتی که به آراستگی الفاظ
 شایسته صداقت و مضمون بایسته موزون مملو بود عرض کردند گفتند که عبد الحکیم
 سرنجالت در پیش گریبان ندانست کشیده عیال اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

پیرامون باوت گسترده فیتله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آفرینی
 است منظور ملازمان والا باشد جمیع امور دستگیری فرمایند میت که
 اگر بر حال کس کردن بزرگی است | مراد کس بر آوردن بزرگی است |
 نواب بر تضرع و محتشم عرض کنان نظر خورده بزبان مبارک آنها فرمود که صلح مرکز خاک
 هایلون مایلین است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفکیک این شخص تکمیل
 نام نامی و نسبت یگانگت باین دو دمان گرامی در تعلقه شما بداید تا بر جبهه جزیب
 قلیل و کثیر شما یک مسلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون و کلای خوشدل شده نرد حاکم خود
 شتافتند ارشادات نواب را یک یک خاطر نشان ساختند ترغیب و تحریص بلیغ در
 امتثال امر جلیل القدر بشیر کردند او که نعل در آتش بود برین فرخنده گوش رضا سخاوه
 ملازمان خود را چاره از سوار و پیاده که پاسداری قلع متعدد و جنگ آماده بودند و بار
 به شروع جنگ آتش افروزی پر خاشا جازت خواستند بیرون قلع اند بعضی خواین
 را که دم جرات در میدان ممانعت قایم کرده بودند ترش و بی رخصت بر طرفی داده
 منتظر دخول سپاه منظم نشست نواب زنگ کلفت و مال از آینه خاطر ملکوتی مناظر
 ز دوده چهار هزار جوان با سرخ و زرد پوش را با دو علم نصر شیم روانه قلع فرمود و بهر ار
 آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود بجز و داخلت در دروازه قلع نصف
 جمعیت خود را بحفاظت دروازه و فیصل قلع مامور کرده خود به تبارتیر بست و تیر فیت
 خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت با چند خواص توابعش
 یعنی مع زمان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت نواب در ولست شهر تهرت
 که به را تفویض میرعلی رضا خان کرده بود و بدولت خاطر جمع بهار را ریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتعال و زریه و عباد حکیم خان را مع زمانه و جیلخانه در محوره گنجام محبوس
داشت مبلغ خرج معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود پیش از این وقت
سید محمد اداوش مع زوج خود شبها شب گریخته بپاکو رشتافت و اما در دیگرش ببلو خان
نامی که همراه خسر بود پس بر و ایام یک بعد یک جهان فانی را پرورد نموده از کاوشش دنیا

ذکر شادی کتخدانی صاحبزاده کبیر در دار السلطنت ^{طین} و استند
از صبیه حکیم خان سانوری و نامزد فرمودن گل گلر عفت و عصمت یعنی
دختر نیک اختر خود را بخلعت خان مرلوپور که دین یک هزار و یک صد
نود و دو و هجری بظهور رسیده اینک

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار و صدو وار
بود و بعد نوازش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همیشه خود از ارکات لایزم لوکری ادر
آن نواح شده بود و بعد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشیده و از پیش پیری
تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از آن عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطوره عاصمه بر من مملکت متوجه خلد برین گردید زهره نام رقا صه منظوره خاص پسر
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در نوا چونکه خاطر همایون از ترق و توق کل
مهام قیام دولت خدا داد جمع گردید در فکر شادی کتخدانی پیش تجویز نامزد پس ای جهان
کشای صواب ناچنان اقتضا فرمود که انغان سانوری یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست اکثر اوقات از جاده خلعت رسوخیت اخراج می و زرد لازم که مخالفت و عجز است

طین

طرفین نجوشی و مصابرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش بایشته تا و کار را بنیامت
ناجیات تنیست سمات و معافی پیش کش خصمت آن حدود فرمود و بنا بر عسرت نمائی
عقب نشان لشکری مستعد با جنگی سامان پیشه است چو ای روانه ساخت چون و کلای
با هوش فایز سا و نور شد نداز حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامه سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساخت که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد جهان بهتر که عیار عناد
و فساد را بر لال صلح رشاد فر و نشانید و بساط مخالفت بیگانگی بر چسبیده بنای محبت
مخالفت را بقواعد خوشی و قربانی مشید ساخته با اتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیده نظیر رسانیده تا جمیع کافه اسلام بل خاص عام هر فریق در مردمان امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیده و کلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از عجز رنفاق و نزل عشت و شیب
دادند تا او بر پیام صلحت انجام نواب گوش قبول دید که منت نهاد آخر مصالحت موافقت
و هر وقت بزین جهت قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحب آده آورد
و از خواهر عصمت شعرا صاحبزاده حلفش را شرف مناکحت میبندید و گمانی بخشید پوشیده نماید
جلوه ظهور این امر خطیر از جهت بود که نواب بلو نشان و ستمو مکان و کثرت اسباب جاه
رتبت و افزونی مواثر و ثروت حشمت در نونینان و الا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و سر
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین شیبیرین حکام سابق با وجود و نور
لشکر و سامان جنگ ایام متمدن تبنیده آنها نموند کاری نکشاند در اندک روز
به تنوع جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بر تیره در تیره فکندی
و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زاری مستحکم

پایه شنید نیز می تدبیر با بدست یاری دلیری و دلادوری منهدم ساخت رایت
 ظفر آتش بنزاجیه که سر عزیمت برافراخت جز آنکه اعلام اعادی را بجا نکند
 و خواری سرنگون بیندازد و سرفرو نیار و در علی بنده القیاس خرابی حال مرزا و و ناگه
 چیتیل درگ افغان کردید و غیره عبرت اندازد و عب افزای خاطرش گشته خصوصاً
 و رود عساکر نصرت ماثرب عقوبت و کلا شولیش تمام بهم رسانیده و الا شوخی خوب سپیدی
 افغانه معلوم هر کلام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد با بجا خان بیدار خجست
 صواب دید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات امنیت
 سمات و فقرات عقیده آیات آراسته بصحابت و کلام مع خلاع و تحلیف تبلیغ
 داشت در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی همت گماشت نواب باطمینان
 خاطر قان مقبول راع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پین طلبیده
 بادای رسوم تنهت پس سعادت منظر ایشان و مراتب جشن و سورخسروی پر خجست
 بساعت سعیدترین سعدین راقران معنوی بخشید و خواهر نوشته بهمون مراسم
 و شرایط خرسندی در سلک از دواج عبدالحی خان عرف خیر میان بن حکیم خان
 در کشید بعد از آنکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخورد دختر و پس خود راع
 فوج بحضور گذارشته بسا و نورمخص کردید و نواب به دار السلطنت آرمید

ذکر فوج کشتی نواب بهادر کرت ثانی بغرم تسخیر کرناک پایان گماشت
 باغوای ناظم حمید را با دو کار پرداز پونه درس یک هزار و یک صد
 و نود و چهار هجرت واقع شده و بیان فتوحاتی که در آن نواح

جدست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه و صولت حیدری در ترمی و تزیاید بود هر کس را از
 خوانین و سردار شجاع بزیجهان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب تو سل
 می جست وصیت جهانگیری و عدو مالی و آوازه زرشپاشی و غر بانواری حضرت خلق
 پیرو در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن الا نشان
 بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زرافشان او ریاض آمال صنایع
 خلائق شاداب ریان شده و جمیع قلاع و قوی و بلاد محروسه رونق و رواج تازه گرفت
 تا آن وقت دیگری صاحب فوج باشوکت غیر از جناب نواب که گردنهای کردن کشتان
 و رعونت افزایان را به نخبه قهر و جبر تدبیر عدو مالی برتابانید و بصولت حیدری تمامی
 روبا بازان کفر و اسلام را بدم اطاعت فرمان برداری در کشید باقی نماند پس خاطر
 ملکوت مناظر بعد از آنکه عروس ملک و مال در آغوش ولت عدو مال چست شست
 از جمیع وجوبات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال اشتهت و در
 کرد آوری سامان جنگی و مردان جنگ جو و سپان عربی و عراقی و فیضان نمودند
 همت جمانگشا بر گماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و تمش خار عناد و فساد
 چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهه خلیده در شکست و ولت
 این غر با پرور عالم نواز سعی موفوره نبطو بسانیدند هر گامیکه اساس دولت سلطنت
 حیدری تصاعفت پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حد و دراکه در شوکت عظمت با فلک
 دم مساوات میزند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و سمست از دیاد یافته
 نزدیک بود که در ولایت مملکت تلنگانه و مرهه بلا جنگ با و منتقل شود و فکرمای

دقیق بجار برده حیل را بیاختن بر متفق اللفظ و المعنی رسولان را باسحق هدایا و خصال
 گران بها بوقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و
 اخلاص نموده پیغام دادند که انگیز خونریز در بلاد ما مسلط شده در ولایت ملک
 بیگانه که حال چهره هند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کز نالک با این گماث را جاگیر
 خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود بی پناه
 نامش کامرانی می نماید خصوصاً قاتل سزنده یعنی راهوشقی با عانت شان عزم جرم
 تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا عمی قلم و حکومت مرهه مصمم کرده اکثر عایا
 باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما زوال شفا و
 منزل خود بدر کرده اما باین افضال خداوند لایزال بصورت سابقال عدو مال آن بدخواه
 مخذول سزای معقول یافت با این سیم است که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار
 فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت و اخلاص نمایان ما و شما مروط و مضبوط گردد
 اعادی این دولت خانه بار دیگر مجال مجادله وقت نه انگیزی نماید لکن بر ما و شما لازم
 بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بیدخل غیر
 فرمان روائی بکنیم و هر گاه بیکدی را هم ضروری پیش آید با اتفاق یکدیگر متوجه شده در
 بایستی سعی نمایم اکنون ما هر دو با یمان موکد بخدمت دفع شتر انگیزان نبیای ستاق
 بمیان همت چیست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه بگویند
 فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولت مند یک دل و یک زبان باشیم بند و بست ملکه
 پایان گماث بلکه تمامی همت و دکن با حسن ترین وجه صورت خواهد بست است آیات

بجسم چو گردند یک دل دو شاه
 من اندر گشته راهیچ راه

ص

صیخ از فرزندشان چرخ	شود شهری و لشکری با فرغ
وگر رو بیدان کین آورند	بلاز آسمان یز زمین آورند
همان به که صلح رو آوریم	طریق مردست بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکامل رواندازند میباد که فتنه ای بگشاید شود که تدارک
 آن بسهولت میسر خازیان و فدائیان ناموس را نگردد از اینجا که نواب باصابت
 رای و وزانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آمار برده بود
 بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضانه نهاده در جواب ارشاد فرمود
 که این همه مقولات مصاحبه شمار غیب بانی است نه قلبی لغو زبان الله کسی که بر چنین
 سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بنید زیرا که
 زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کار پردازان ناخجریه کار
 وزیر پرست آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بروقت کار لغزشی
 قبیح از ایشان بطور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتنه عهد و پیمان فیما بین شما
 یکلقم خواهد گسیخت اگر چه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نوازیم بیست

بسته ام من که چید درین کار چیست	دارم اسباب عدو مال همت یکسر
---------------------------------	-----------------------------

لیکن عقل صواب نماند جز نیمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد
 لشکر بان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم نرم و خیال ناورد بشیران جهان گرد نماید
 و بار تر دو کوش و کاهش بر خاطر آسوده خود گذارد و آن قوم که شما بحال از آنها
 نفرت دارید و باستیصال ساس تسلط او شان همت گمارید در میان خود اتفاق
 تمام دارند و یکدل و یک زبان هستند ازین سبب همه جا در هر وقت روی بوی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشهور است که با هم تجویز کرده اید صادق باشید با استگلی فوج
 و شایستگی مواد حربی ضرب بیکار عازم آن حد و دشوید و اینجانب را هم مستعد آنوقت
 شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیق ندید چون اطمینان مفصلاً جواب باصواب نواب را
 بخداوندان خود برنگاشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد بیان بغلط و شهادت ایمان موکد
 و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و استحکام دولت احتیاج بدان دارد تکرار نکور کرده عزم
 مصمم خود با و نمودند پس چنان مقرر گشت که هر شبهه با اجتماع سپاه و امرای خود بغیر
 تسویه میلی خورش غنیمت بر تاز و ناظم حیدرآباد با لشکر شهری متوجه بندوبست محلی پٹن
 و راج بندری گرد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب اراک کاٹ برانفرازد
 چنانکه هر دو دولتند بمون عزیز خیم و اعلام بیرون دارالامارت های خود بانصب
 کنایه باحضار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر
 اگر چه یقین تصور فرمود که مغول و مرهطه صادق القول و الجمان نیستند آخر درین عوی
 بسر نخواهند برد اما پاس عهد موافق و شرط موافقت مجتهد که تشدد پذیرفت بود
 ملحوظ داشت خود بدولت لغزم جزم متکفل این مهم گردید و بعضی بر آن که گورنر بند چنای پٹن
 بمعاندت خلاف مرضی خود که بارزین بلاد اراک کاٹ مکتون باطن و مکرور خاطر داشت
 محرک سلسله تحریب این دیار شد هر دو دولتند جارص را که معامله شان بمصاحبت
 سالهای دوازده انجامیده بود بار سال هدایا و زر و گوهر و خلع فاخر خوشدل ساختند
 قضا نهمت بفتح بلاد کرناٹک پایان گماٹ برگماشت و بتقریب بنمازعت بی سابقه
 امری که خلاف مصلحت باشد بهانه ایچخته نامه موسوم نواب محمد علی خان و گورنر بند
 مذکور در باب گذشت قلع نتر نکر عوف تر چنای ملی بموجب بران نامه او که به راجه سید

نوشته

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوع شده باشد ارقام فرموده
 ترسیل داشت چون ازان جانب جواب باصواب موصول و موضوع نگشت باحضار
 امر و خوانین فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت
 حسب فرمان والا نشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه والا
 جاه شدند بموجب قرار داد با سپاه رستم نهادر با ع

لشکر ناکشیده قهر شکست	سپه ناچشیده زهر فراری
بره در زیر نشان چو عنان شیر	نیزه در دست نشان چو چنای پٹن

اعلام ظفر انجام لغزم آن صوب بر فراخت و بوجودات سپاه فرمان داد تا متعهدان
 این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار فراق پاتر و هزار
 سوار خنوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار سپاه جبار و هفتاد
 ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت بالیکاران از نظر کمپانی اثر گذاریند باخیل
 حشم حشمت چون خسر و انجم از بیت الشرف سر بزرگ پٹن روان شد نظم

شد از طبل قبال بانگ بلند	به نه گنبد چرخ غوغا کلفت
روان گشت لشکر چو غنچه مرغ	درخشان تراز برق تابان ز تیغ
هر اول چو فیل علم پیشه و بک	پراز باد پا عرصه گاه جملو
نقیبان و سر جنگ در اهتمام	روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا	سرایان به نعمات گلکش نواب
دران قلب گاه شیر گیتی ستان	روان بر عمارتی میری نشان
بفکر اک میر کو اکب سپاه	زده دست از هر طرف مهر ماه

بدینسان همه کار آراسته	سراجام بیکار پیر آراسته
دم تیز پوس بره میزدند	بهر منزل بار که میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه که ما کجا که کشتی پاک
 سر پرده و خرگاه بندر و مهرو ماه برافراشت از همون منزل صاحبزاده که کین یعنی
 کریم صاحب ابا جمیع قزاقان بطرف محمود بنید روانه فرمود و خود بدولت از اینجا
 پیشتر کوچیده باشکد نصرت اثر کو میچو تر نامل را تسخیر کرد و قلعه چیت پش را محاصره
 نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکو بعد از آنکه گرویش نامی قلعه را اینجا
 که از قوم سکمه بود دو سته روز تردد دشایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح
 ساختند از آن پس در تسخیر دهوی کده همانه گذاشته صاحبزاده و الاقدر را با فوج
 ظفر موج به تسخیر آرنی و ترمی نامزد فرموده روی رایات جهان کتصابوب دارالاماره
 ارکات آورده طرف نمک پیته و غالب پوره و دو دگاه لشکر مقرر ساخت قلعه و حصار
 عالم پناه را گرد گرفته در تیار می مورچال فرمان داد و سر داران قلعه یعنی اچنا پشته
 بر همین عرف رایجی نایب صوبه که راجه سیر به بهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده
 اوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر با پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد
 اشرف بنی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دارالامارت را بدخایر آلات حرب و بیکار و
 اسباب قلعه داری محلو و معجز گرد آینه روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو سه
 هزار اشرف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاسبان خود با بیکار بستند
 بتقریر مدد خرح روزینه و تشریفات و اعزاز و اگر ام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را
 بحراست شکر کا محله سپرده فدائی دار میگویند و در کریم صاحب چون که محمود بنید

در کشتی

شتافت بی فراحت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکور گرد گرفت و یک حلقه
 شجاعانه خانهای همه سوداگران و ساها کاران و بیوپاریان صاحب سرمایه ارباب و
 غارت رفت بستانه اقمشته امتعه و خرطیه خرطیه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
 روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که بار داده فروخت بصرف کرد و بارها از اطراف
 طلبد رشته ماده ساخته و بکجا جمع کرده بودند در ولست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
 دفتر ارباب تجارت که از قوم بهونه بود و سته چهار جهاز متاع آورد داشت و هدران
 روز با سی و پنج چاه و فیل یعنی بچه های بنشت و نه ساله و شصت راس ناگن مینل و بیگو
 و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و لایست چین و کاشمیر بران پور
 و مچلی پین و غیره طلبیده فراهم کرده بود یک بردشته بر فیلمان و شران و راس
 گاوان و بهیل با بار کرده نامبر در امع زان بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
 صاحبزاده و الاقدر چون از حضور پذیرخت یافت ساحت آرنی را محل تزلزل آیا
 جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بد رالزمان خان بخشی حسب الامر الا
 غرنی قلعه تیر می مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گلوله توپ قلعه شکن
 اندرون قلعه رسانید قلعه را آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا بهم شبیده بود
 تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود آراسته مع کلید قلعه
 بخد مت خان مذکور شتافت بواسطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلید با
 پیشکش ملازمان عالی نمود و بعضی رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیارند
 بیاس ناموس سیدانینان که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع کجا شکر
 والا سپردم و الا سلامت جان ترود مینموم صاحبزاده بر سنجان تکلف و به معنیش

متبسم گشته در قلعه پنهان گذاشت سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب کم خصم
 بحر است آن قلعه مقرر کرده و قلعه را سیر را همراه خود گرفته عازم ترمی شد حارس آنجا
 هم به بیم جان ناموس مردی بر باد داده به صدای توپ و بندوق قلعه سپرد پس از آنجا
 نرفت فرموده قلعه تر و آتور و کله و کادیری پاک مفتوح ساخته تها نهامی محقول گذشت
 مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گماث گردید نظام علی خان
 به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و هر هفته هم بعد تکاپوی چندی آخر صلح و آشتی
 را کور از دست انگریزان بنبای زنده گرفته بجای خود آسود و در هیچ امر تائید نواب تهنی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز به ترمی جنرل منرو از مدرس سمت دیار کنجی
 و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل
 مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز به مدراس و مفتوح ساختن نواب
 قلعه ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتیکه در آن زمان وی نمود
 و روداد سال مذکور آنکه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه سنخ بلاد پایان گماث شده همه افواج هر چهار طرف
 در اقصای مزبور بم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جا نیبه
 فتوحات بیشمار حاصلات آنها مدت آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
 شهاست جنگ از آنجا که زعم تهور غشاوه دیده عقل شان بود از قدم جنود ذهولت
 داشتند آنگاه که مقداری از سپاه عازم مدراس شتافتند از انتشار افواج
 خبر یافتند و سر از خواب غفلت برداشته در صد چهاره کار در افتادند و با جماع عساکر

خود کار بستند و از اهل حکومت نیکاله استظهار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
 که پیشتر باغوا می بعضی بنخواه فوج لازمی را بر طرف کرده سیبندی فروری که آنهم چند
 بند و قچی نگه داشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر شلمین با آنکه نیران
 تجویز و اصلاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیت که موجود داشت بمقابل نواب برآید
 و جنرل منرو را بهر خواهش برگزیده پانچش هزار مردم بار و هزار پانصد سوار و دوهزار
 فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه چنگل پیٹ و کمستان سیورم
 بکنجی رسیده انتظار بحق حقوق کرنل بیلی متعین کور کور که بسیار است جنگ ناظم آدپونه
 بهر القطار اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالفت انداخته
 بخرج جمع بندی لشکر در و بست محل تعلقه مذکور و اگداشته کرنل موصوف بحسرت
 آن صوبه متعین گشته بود هر گاه که ضرورت افتاد با سته هزار جوان بار و بیست ضرب توپ
 و چهار و پنج صد فرنگی که از قلعه بند آمده بود و ند عازم این صوبه شده از راه کول
 و نیلور به سمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اجبار صاحبزاده و الاقدار
 با سواران خاص پایگاه و سلع داران و چهار ضرب توپ لچر بغارت فوج کرنل روانه
 فرمود و تمامی تفریق و باندار البینراری سدی بلال خان نجی که پیشتر تورا افغان
 کرپه بود که در جنگ باسن بیلی اسیر آمده مسلک مسلک ملازمان عمده گشته و مدد جبری و
 دلاور بهر تفریق کرد و پیش لشکر جنرل مانع رسد و سدر راه کومک دستوری داد چون
 صاحبزاده شیه صولت بر سواد ستویر با فواجی کرنل مقابله و در راه های سلامت
 بر آن جماعه مسدود ساخته توپ اندازی و قراولی اشتغال وزرید اگر چه کرنل موصوف
 بزود خورد ناموس پرستان هر اسان نشده جنگ کنان قریب تعلقه کول که کنجی

ششش گروه فاصله داد در رسیدن اما از دست برد بهادران منصوب سپاه لشکرش
 نیم جان شدند و عدم گاه و همی آذوقه علاوه بر آن گشته بود جنرال موصوف این خبر
 دریافتند و صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گراندیر میگفتند از لشکر خود
 منتخب کرده با سلفظا کر نزل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
 شربت باروت و غیره شبها شب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کر نزل بیشتر
 نهضت فرمایند بار با بسته مستعدیست بعد فایز شدن مردم کوک اگر کر نزل سبلی
 قصد میکرد شبها شب بی تردد و بی هیچ کجی میرسید اما بنا بر آسودگی سپاه خود که کسل
 محنت رنج و ترود سفر دشمن کامی بر اعضای لشکر ایشان مستولی گشته بود و همونجا رسید
 نواب بهادر با شتاع این خیر محمد علی شیخ و شیخ انصرا مع جمعیت شالیسته با موسی
 جانی سردار چپی کار موسی لالی فرامیس که از ترود بسالت جنگ بعد نه میت یافتن جوش
 بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بد و هزار جوان بار
 پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکو مک صاحب اده پیشتر ماند
 و همون شب پنجاه سوار را بنا بر تاخت و تاراج اطراف چنور و مستان پالیکاران
 شمالی ارکا طلعین فرسود چونکه سپیده صبح نمودار گردید و خسرو و سیارگان تیغ
 جهانگیری از نیام افق بر آورده سپاه انجم را منظم ساخت کر نزل کوچ کرد و صاحب زاده
 عرضی نهضت کردن کر نزل از انجا سلامت ابلان حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
 اہتمام تقدیم رسانیده فرمان زرم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
 میدان گرفتند چنانچه از یک طرف محمد علی شیخ و شیخ انصرا و غیره رسالهای چپی کا
 بود آتش زرم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فرامیس بر پیش گولهای قطار رنبد

وصف شکن میدان زرم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کر نزل با وصف تردد
 سعی مردانه فایز لشکر جنرال شود و با آن صدمه که از شکلهای توپ عد آشوب و تیر
 تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام مجال لشکران اہل بریر کر نزل سیدہ بو
 دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیماریه وارد مانده سرانگشت خستیم گردید و فی الحال در
 پناه قریہ و قلجہ بر مبارک و باغ تاڑا استقامت گردید

همه گرم تاز رہ احتیاط	شود تانہ کم جادہ ارتباط
ہر چیز مہرغان و عقل و راستی	خبر دار و ہر شیہا بودہ بجای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصرہ و مورچال ارکا ط کرده با تمام سپاہ
 نصرت اشتباہ شبها شبگاه طبل انتماض کوفتہ باشند کوک وان شدند چون فیمایز شب
 بسرا جمعیتی زد انانایان فرنگ رای زدند کہ شبها شبگاه سر برانگیختی باید نهاد و بہر طریق
 کہ موافقت کند بشکر جنرال باید پیوست کر نزل زمین مشاورت سرتافت کہ مبادا دلیل
 شبها شبگاه سر رشته حرم و احتیاط از دست رود و انتظام نوزک بر ہم خورد و مصلحتش
 چنان واقع شد کہ تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دورانیش قطعاً تقدیم
 نمی پسند آنگاہ کہ عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت مرغ سحر خیزه بباگ بلند
 کوک آغاز نهاد کر نزل با سنجیدگی جمعیت کہ آن روز نهم شہر رمضان المبارک سنہ الیہ بود
 قدم بیدان سعی و مدافعت مدعیان نمادہ بود و نہنوز کامی چند زنت نمودار قبیل علود
 غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودن انان
 ناموس شجاعت شمرده قدم بجوالنگاہ میدان سربازی افتر و تا دو پاسن چہاگر ٹری روز
 داد جرات و جسارت می داد سپاہ نصرت شعار راہ سلامت از اطراف مسدود کرد

تزلزل در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فراسیس از دور بین عقل شعور دریا
 گلوله از توپ دور انداز بصد و قهای باروت لشکر نزل که بجا جمع کرده بود در از قضا
 بر پریدن صنایع باروت شیرازه جمعیت انجاعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
 از بجان بلیران پایگاه مانند ابر بهاران جو شان و خروشان روی بهم آورده بر پیش
 قطرات تیر و تفنگ برق تیغ آبدار سویدند خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلیاران
 چون سیل بر خرمن جمعیت خصم بر چرخه مصمصام های مینا فام را از خون شمنان با جوشیدند

نظم

سپاه زره پوش آهنگ بای	ربو زندان کوه آهن ز جای
بساز زرگون بر برداشتند	بساکله انبار انباشتند
ز بس جوش زرد زهر سوی خون	تو گونی که سیلاب ز جوی خون
نهادند زان سر بصر استی	ستادند تا چار هر جا بیست

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بیرون پاهال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
 دو سته هزار مردان کار از لشکر منصور مجروح تلف در آمدند نواب بعد از غارت ازین جنگ
 بلا توقف بعزم مقابل جنرال که در چنچ بود پیش نهاد بخت فلک نعمت کرده برگردید بقا
 دو فرسنگ بنا بر آسودگی مردم و دو اب مقام نمود و جنرال که با هنگ یاری کرنل سیلی
 فرسنگ راه طی کرده بود در ان اثنا بمعانیته آن دو انگریزی بلا در باز نشیندن دندرتوپ
 زدن گمان برد که غالباً چشم خمی عظیم به لشکر نزل سید بقر خود با گشت و شبگاه آتوب
 کلان و حساب کران در آمدن آب حوض دیر کچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پل
 سر کرد اگر چه نواب ازین خبر وار شده تا نواح سیو مظللت شت عقبش در ساخت مانع

سودنیده فوجی را بر سرش برگماشت یکی از مقرران را با جمعیت گران بصبط
 و حراست قلعه کرگت پالز ستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام گنج خیمه
 خرگاه آراسته آسود و ز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد عظم ارکات دریافت
 و تقسیم افواج بر جرات اربعه و اسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب تفرقه
 و غریبه در ایامی معدود و مدتی معدود سر انجام یافت توپ زدن از طرفین اشتداد

گرفت و نواب کارزار از هر سو با شتعال آمد نظم

دو جانب کشد زرم در شتغال	تو گونی که ز در حشر جوش وبال
بر انجخت از بسکه دو دغبار	صفارفت ز آینه روزگار
چو آوازه توپ گشته بلند	تزلزل بفر سنگهای فگند
ز ابر در خان شلک شعله بار	نمودی چو باران تهر از شلار

غرش توپهای شیر دمان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افکند وقوع گولهای گران
 از خارج علی التواتر در در زینتات قدم از جامی برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل
 از فراز حصار فرزول آن در مرحله مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دودانگی
 باروت از بالای حصار و دمد مورچال چتری بر هوا بسته و غریب توپ با صدای
 رعد توامان افتاده و بوارق رنگهای آن معنی یگاد البرق یخطف ابصار هصر
 بصورت آورد اسما صیل از طرفین کوشش تردد با بر تبه بکار رفت که داماد نواب یعنی
 سید حافظ علی خان در مورچه غریبه بضر بگول توپ شربت شهادت چشید و اکثر
 سران و سپاه لشکر منصوره در ان معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
 کرورده شکر که مرد شجاع و با تدبیر بود پسینه کونی گلوله توپ مرحله حیات مستعنا و متفانضی

قضا سپرد تا آنکه در قلع خلقی از شدت جوع و مضطراب مخصوصان آمد و غوغای مای های نوای وای وای بلند و سکون قرار از توب محصوران بر طرف شد علاوه این حال شهرت قتل عام کپیده دلان حصار را رنگ بر رویها شکسته ازین رو دشتی عظیم در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کار گدازان مرحله بجایا بی الامروض دشتند که امروز لقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسید ماده کار ماده پختگی گردید پس و م شهر ذیقعه سن الیه فرمان قضا اذعان عرفان یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعاع در مرحله با شبا نگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفر نشان بگمان لبان دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار بر موج بر آینه همچنان با مثال مثال شغال ورزیدند چون تیغ دود من سحر از غلاف شب بر آمد روز چهارشنبه بانداران تبصیر با آنها مامور گردیدند و مستحفظان قلع بعبادت معهود همه شب بیداری و پاسبانی بر دار آورده با مداران سرخواب گذارند تا ناگاه صدای فشو لا نگه بان در گوش نشان خورده سر از بالین برداشتنند و فلک ای کام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بی حواسی بر طرفی گر خیزند و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بجای یکی و چالاک دیوار قلع بر آمده چون مقرایشان را مفر یافتند بدنبال نشان دویدند و برنجی از پشت دکانها بسزای بدلی و نمک حرامی نیز تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم پشش هزار مردم دلاور از ارفعیل توجه شدند و نوای سزنا و کزاداران روز طاقت سوز از توکم بیخیزد فی الصو نشان داد و دهل کوبی شاد دایانه چوبی بد کوبی اسپران شهر نیز در مقام

دویدند در پی سپاه دلیر	چو بر پشت آهوی از خود شیر
دران گلگه شیران بسی بر زدند	بسر نیچر زور خنجر زدند

بجمعیت نشان فنگند ز فرق
 آ آب شمشیر کردند غرق
 اچنان شدت که بجانه خود خوابیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و دشتی یا رخا نوار
 بی اسپان و سید حمید خان و تنبو نایر رسالداران مردم بار و غیره اسیر و دستگیر شدند
 در آن وقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلع خزیده ابواب بند ساخته از بس سواد لومی
 و نا تجربه کاری بلکه شدت خوف بی اختیار بی با جوانان انگریز که پیش ازین چهار
 جوان بار و دو صد نفرگی بجفاطت قلع دارالامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت
 نواب برخیزد بی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه امری
 از لشکریان خود باز دست جبر و قهر مال ناموس شهریان دراز نکنند بیکر کوچ و بازار
 گردانده تمامی غریب و مساکین از جان و مال مان بخشید و بعد دو سه روز با حصار
 نجیب خان و سرداران گریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران با ادب قولت امر
 بمر حضور چسبند عای نشان ترسیل داشته طلبیدند چون که او بر اعتماد استمالت نامرخص
 مع جمعیت مردم بار و کلاه پو نشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت و ارامع چند
 جوان بیدار قزاق و خلع خاطر جمع کرده روانه چینا پین نمود و راجه بر بر ابر جمیع ارکان
 و هگی ایمان مغرور و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدر با دیگر عمد های
 انجا را فرخو سلیقه و حوصله هر کس خدمات لایق بدر ما به معقول عنایات خلع و مساعده
 انعام زد و گوهر تقویض نمود و سید حمید رسالدار که مر و شجاع و نامور بود لبس دار می چهار
 هزار تفنگی و چهار صد روپیه ماهیانه و عنایت منمزل پانکی سرمبایات برافراشت
 و میوه صادق که نبسته میر احمد خان جاگیر در تعلقه بلکو و او یکی از منصب داران صوبه
 بود همیشه و تادمت میر نکور کبوتوال رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

بجمعیت
۲۵

و جز سی بسری برد بصورتی که یعنی کر و گری شهر ارکات مامور گردیدند

ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیرالدوله بن النورالدین خان عینی
برادر خور دنو اب محمد علی خان ناظم ارکات تعیین افواج خطر امواج
تفتیح قلعات غربی و جنوبی و شمالی ارکات و وقایع فتوحاتی که در آن
آوان حاصل غازیان جهانستان گشت واقع همین سال آنکه

چون نواب بلا حفظ لطیفه ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس
قادر ذوالجلال و مقدر تعالی گشته بر واج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی
قیام و استقامت بسیار ساخت و به ترتیب بزم و تغیب بزم بار عایت شدت عزم و همت که
درجات احتیاط و حریم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض
حضور ساختند که عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چیتور را بجا است
دیوان که رای به جنگ نام دارد و مولوی عبدالقادر و محمد کریم الدین برادر زاده
مولوی مذکور گذشته خود که چند گری را بنده خاثر و آلات حرب و ضرب مضبوط
کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد
فراهمی سپاه خود بچینا پین شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابل ملازمان والا
همست بر گارد بجز دستماع این خبر کوچ آن سمت تقریبا فته بود میر علی رضا خان که
وقت آمدن خود از بلده که برهه مع لشکر در حد و چیتور یک شب مقام کرد و ضیافت از
عبدالوهاب خان تناول نموده بجز خواجهی که پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت
نواب بهادر درازند پیش از آنکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیوزی شوند و آلا راه

عاقبت خود پیش گزند و گرنه عزم زرم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال
عیال و اطفال خود لقیین شمارند و در اندیشه دور و دراز افتاده قلعه چیتور را
بدولتخواهان سپرده که چند گری اقامت گاه و پناه خود ساخته نفس شماری میکند
و بر صواب بدید میر موت تخمیر کار بند نشده بود بعضی پاس نمک چست بر خاسته نواب
عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف
ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بچاره چه
مقدور و استعداد دارد که بچنگ بر خیزد و فتنه حضرت یاد خواهد فرمود بلا توقف
حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین
عرف سید صاحب که برادر زاده میر موصوف می شد و به بخشی گری دسته سرخترت
برافراخته بود با جمعیت گران با حضار شرف حضرت آن حد و دیانت و میر معز الیه مع لشکر
خود به بند و بست بلاد شمالی ارکات و مطیع ساختن زمینداران باج گزار آن صوبه که
عبارت از نایب کالستری و ونکٹ گیری و براج و خزانست حسب الحاکم ترش عزمیت
دواند و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و براج و غیره بمعاینه قهر
سلطوت حیدری شیوه مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عفت
مواصلت بستند و باستیلام عبده علیاش فرارسیدند مرکز میسندار ونکٹ گیری
که باختیار تعلق و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقه خود صلاداده باز ن و بچه
و چند سوار و پیاده خود را بدارالامان مدرس رسانید و صاحب زاده والافت در
به پنج هزار مردم بارود و هزار پیاده احتشام و هزار سوار به تسخیر قلعات غربی و نیز تری الضوبه
و ضبط آن حد و حسب فرمان والادرتاخت چون سید صاحب از موکب حضور پیشتر

کو چیرش بشکیزده قلعه چطور اگر گرفت و در سپردن قلععه پیغام فرستاد که چون حارسان آن قلعه عند حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد جنگ گردیدند پامی مردانگی در میدان تسخیر آن حصار نهاد و روز دیگر بر کوهی که جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گویا هم نمود و بعد در روز بروز بازوی شجاعان صعود کرده حصار بدان استواری را حیرا و قهرا مفتوح ساخت و قلعه را و غیره را بجای مجبوس کرده قلعه بجفا طت پر دلان کار آزما سپرده سمت چند گیر می کوس نهضت کوفت و آن روز در ظاهر محمود فرود آمده بجان محمود دعوت کرد که نواب بهادر شمارا یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیایید خان ندکور چونکه نیارای سینه و نه امکان گزید داشت متحیر تر گشته در جواب آن از زنج فرزند و خوانین سعادت مند استمداد حسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فریزی برای گاه و بهیروز سر کوه فراتند قلعه را نا عاقبت اندیش چونکه آنهارا اندرون تریاب گول یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بجگول زدنها از غفلت مبالات نشان متن نمود اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محمودان کاش در آن روز ازین تندی اغراض میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کار پردازان نا تجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسه گدای یافتند پس بمعنی بسیر از لشکر شاق آمده یقین آنست که او را ده جنگ دارد همچون زمان مشر و حاحقیقت و داد آنجا و عدم جواب بد دعوت خود بجذور عرصه نداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته تو پی قلعه شکن محاذی حصار محجر گرفته چند گلوله بالای کوه روان ساخت از قضا گلوله اول اندرون محل زنانه صدمه سخت رسانید چنانکه فغان و اوایل از محل بر جاست چون خان محمود سبب توپ صاعقه باروشنا ایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده کرد

کرد همت چون و چرا در باخت چنان هول به اسر رنگ و پیش سرایت کرد که مرض خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خنجریده در حجره نامرادی بر لبستر ناکامی دراز گشته بود که گلوله دیگر مبتلایه دو دانه بکیسان از زیر میالار رسیده دریا و در چینه دیک طعام خاصه بشکست عرض از پیای پریدن چند گلوله قطار بند خان محصور از طرف بیگ صاحب نامه فرستاد ضمنش اینکه مزاج صاحب نعمت ماکسلمند است تو بچین را حکم باید داد تا دست از تو پ اندازی کوتاه دارند اگر مکرر خا طر بقیع قلعه و ضعیف ملک ماست مبارک و منما باشد بگه پیدار اجز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب قلعه مع توابع بضیط خود آورده فوج داری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعیین کرده خان محصور را مع زنانه بجزو آورد نواب بهادر بعد چندی بیدر قه فدا بیان خان ندکور را مع زنانه روانه سر بزنگ پین فرمود و پس برش را که عبد الصمد خان نام و دایه جنگ خطاب دارد بهر ماهه سید صدر و پید و دار و علی سلحدار کچری سفر فرموده بود و صاحبزاده جوان نخت و جوان سال در عرصه یک ماهی مندل گدیه و کیلاس گدیه که متصل قلعه برای ویلور سیمی بحسین آباد است مفتوح ساخته بالشکر فراوان و ساز جنگ عنان توجه بجانب ساکنه که یکی از مغضات قلاع کرنا تک پائین گماشت مانند هفت چرخ برعت و حصانت امتیاز و شکوه تمام داد معطوف داشت علی محمد خان قلعه دار آن حصن حصین و سینه مخدوم رسالدار و محمد مولاک به دو هزار مردم بار بحر است آن حصنها می تنین نامر و مامور شده بودند اگر چه ذخایر حرب و باروت و غیره اسباب فتلعداری مهتدا شتند اما مقتضای مصلح بر مخزن سلاح جنگ چه سود که کوتاهی کردند هرگاه بهیک صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه نیل سواره کوسن کرنا و طنبور زرم نواخته دو سینه

ساعت بمیدان استاد و صفت های جوان بار و پیاده و جلو داران خود گرد و شهما
 داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت مولت جهانگیری در دل
 قلعه گیان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شخصی حساب
 استعداد بد به سواری و نشان تزویر و صفوف افواج یا این درست درختین
 بر قوما و علمهای زر نشان معاینه کرده به تکلف این رباعی بر زبان آورده رباعی

فلک تو سفت رات با است گویا	نشانهای تخش تر یا است گویا
علمهای فتح تو در روز میجا	الف های اتا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آماج تو چنانه و کثرت سوار
 پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده بهمت مردانگی در باختند هر کاهیکه
 تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده
 منظر کرده امان خوشتند و همچنان زنها را خوان بان بامن سلک ملازمان جیدری خرید
 و جمعی ظاهر باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعه و سپاه دکان احتشام
 شجاع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فرغ از ان مهم متوجه تسخیر آنبورگه که از آنجا
 سده فرسنگ جزیبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد
 تا ملازمان کار گذار حسب الامر حلیل لقدر بر کوه چو شمالی آنکوه که بهیم چسپیده شده است
 مورچال حادث نموده بضر توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعه را بجایان زده روز داد
 قلعه را داد بعد شکست رخیت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت با چند رفیق
 خود اسیر آمدوزین العابدین خان دادنی نایب را که داماد اسدخان مکرری فوج سردار
 کشن گیری بود بکلم حضوره ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوی

در یافته بنوازش و عواطف بیکان سرفراز گشت در میر موصوف و محمد علی شجاع بکفایت مهم
 متلعاری ویلور که استحقاق دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان باغزم می زد
 و دور پر کوه محکم دست جرات همت را زد و تر کوه های ساخت مشار الیه و معتد علیه
 گردیدند و شجاع مذکور با مردم بار و توپخانه برقی کردار تسخیر قلعه کوه ساجره موکل و متکفل
 گشت تا کار آز میان عرصه ناور دهنگامه نور درگرم ساخته بجز جمله شکله کوه ساجره خالی
 و جمیع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بهمدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذ
 برج نهادند اما گوله توپهای و مدینه طرف حصار هر گاه از هدف میجاوز می شد خود را بزرگ
 شهاب ثاقب بر سر قلعه گیان پائین میرسانند و اکثر سنگتای شهر از صدمات کولری
 خرابی میسیدند تا شب اهل قلعه بیابا کانه از زمینگاه مشتافته بهرقتل بل مورچه دست
 سعی کشاند و بسیاری را کشتند پس از آنکه صاحبزاده و الا قدر بکشایش آن حصا
 مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هر چند که شاطران زور آورده بچو پیلان
 شکست زنجیر و شتران گسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم
 آوردند و شمسواران بساط عرصه مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه
 محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه اوختند لیکن چایک دستان قلعه
 که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز همان افزون آمده میداشتند به برق
 اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن ننگان مسدود کردند و غرض
 عجب مهره بار بے مری برهم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم ز شکست
 یافته از ان معرکه طرح دادند و چند انکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات
 دیده پس پامی افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لالنگ مرد شجاع

که حارس آنجا بود هول هراس آورد دل خود جاندا صاخزاده بیدار بخت چون آن مهم شو
انجام را به سهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد درایت
این خبر که کرنل رای و بلور قومی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکر بیان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل که بهها ضایع ساختن دور از صلاح است
سرداران را مع فوج بحضور طلبید شست مگر برخی عینی هزار پیاده و سی صد سوار طلا دیار
بچند جهات جهت سد باب قلعیان کجیح ابواب بر گماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیمان کار از تعیین فرموده به تفتیح و تسلیق بلاد جنوبی از کاظم و آ
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی هزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم با تسبیح قللع
کوستان خنچی پان خصت یافت و روشن خان سده دار باده هزار پیاده و یک رساله
جوان بار و هزار سوار و سده ضرب توپ قلعه شکن تفتیح حصار کوه پر توکل مامور گردیده
روی توجبه بدان جانب آورد سردار انگریز که کپین جوسف نامی با قلعه داری آنجا میرود
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته شتغ گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران کرده حصار کشیده پیغام قلعه را فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ با سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده بسره داری فوجی مثل
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا کوش برضایش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا دست در جاکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوه چپ که متصل
است بعد از آنکه بیک حمله بر آبادی تاخته آتش غارت سوزند تا پیر شدند و زیر دامن
کوه چپ جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده سخی
بچهار سیکری بود و تالابی آن بهیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

عبدالوهاب

نصب کرده شکست حصار کوهی مساعی شدند این قلعیان زیر نشده بار با بر چوچال
افتاده و قیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر بود محاصران چند بار بر کوه کوشش
کرده بهر نیت خورزند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشتان کشتان بر لشکر خود بر دو چوب
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که در دست لعه بودند خبری حال گفته پند
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیچ وجه التفات بحرام نمی نمودند
و رستم خان که با جمعیت گران بطرف خنچی شتافته بود بهی یک بهفته همه کوهها یعنی کشته
و چند گده و راج گده که سر آمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و سخت
قلب واقع شده و باندر بنده و دهبونی بنده که متصل یکدیگر اند و کالاکوت یعنی پائین قلعه
منفوع و محافظان آنجا را یک سردار فرنگی و سید محمد الدین نامی قلعه دار و الا جا هی اسیر کرده
بجای فظان دو لخته او حواله نموده بطرف تر نامل و سلف گده و غیره شتافت صاحبزاده حمید الق
ظفر نصیب حسب الحاکم الا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تسبیح پو لور و فتح
کرنا نمک گده که ظاهر ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوه تا میگرد و مدنگاه طول امل
در نیم راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا هوای کمر گاهش راه نمی یافت و تیاک گده
و راوت نیلور و غیره عنان خش غریمت در تافت چون از راه دهبونی گده و علی آباد
و باگ مار پیته و پو لور به کرنا نمک گده رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرنا نمک پائین گماث بخصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان بکلی و کماندار محاذی راه
عبور کوه نشانند و چند کوه توپ از زیر سیال پرا نید اما به سبب بلندی کوه آسیب بخصا

فلک نمون نرسید چون دوستانه روز پنجمنان منقضه گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران
 ارکات را که همراه لشکر بودند بجهت آنکه از احوال مفتوح ارکات و تخریب لشکر آنکه زیاده
 امید که مکمل قتل عام مجبوران آنها تفصیلا بر بیان سازند فرستاد چون پیام گذران
 بر کوه صعود کرده به دروازه در پیوستند دره بزرگه کیفیت متحصن شدن نواب محرم علی خان
 و خرابی لشکر آنکه نیز و مفتوح ارکات اظهار ساخته ترسانند که زود تر قلع بجا زمان
 صاحبزاده فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
 قلعه گیان بجز دشیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله
 در حیرت قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعه دار و رسالدار التماس گذشت قلعه بشرط
 امان جان مال ناموس خود نمودند صاحبزاده که جوایز چینی وقت بود همون زمان
 توانا فرستاده بدینچه مدعا و مطلب آنها بود و رسیده همه بار لظلم پناه خود را آورد
 وقت قلع را به امینه کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کویچه و در اندک مدت بستند
 آن نواح پرداخته کوه را و ت نیلور که بر فعت سر فلک میسایر سیعی دور و مفتوح حساب
 کوس غریمت بنی تیک گده نواخت قلعه را آنجا که از قوم آنکه بود و دو صد مردم بنی
 همراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمید لظهور رسانید صاحبزاده لشکر را در
 تالابی که غریب کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حمله جهانگیری معموره گرفته
 بتیری بنا ساخته بکشتایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ نوازی
 و تخریب پزانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند تصار را
 آب حوض کوه چون دل مفلس خشک شده آثار گل هم نماند سردار قلعه اگر چه ذخیره و دیگر
 اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بے آبی که مدازندگی انسان و حیوان پلان

منوط و مربوط است علاج واقعه در آن دید که قلعه بجا زمان سلطانی و اسپا ریس است
 نمود که یک مشب دست از کوشش باز دارید صبحی فدا قلعه بکشتگان جناب والا
 حواله کرده شود صاحبزاده شیریل غزال سیرت بر احوالش نظر غور کرده بگوسفندان
 فرمان داد تا دست از ریشی حقه های آتشین برکشند اگر چه عرق ترحم بر حال سوزنگان
 قلعه بے آب بجزکت آمد اما محافظان مورچال را همو بجا قائم کرده بود اتفاقا همین شب
 باران بے موسم چنان نزول حمت کرد که حوض مذکور و دیگر که های کوه همچو چشمه اشق
 زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز بترق آفتاب بروج مشرق بر افراشت
 سردار قلعه کلاه گوشه نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک نا تخریب بر فرق عمد
 و پیمان خود بخته اتواب از قلعه بجناب مورچال سر کرد صاحبزاده لظهور این امر بسیار غضب
 آورد شده تا کید مزید در باب تفتیح آن حصا ز فرمود پس گولنداران از صدمات اتواب
 کوه افکن حصا که در چنان در زلزله انداختند که در عرض چند روز باز حوض آب چون
 روی بد عمدان بے آب گردید تا هر چند سردار قلعه بر کرده خود نادم گردید و بجز و احوال بیشتر
 باهل مورچه و مدخل پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه بخشش پیش رفت نشد پس همون شب
 بهادران حسب احکام یورش کرده بکلن اکثر کشتگان شربت خون فروریختند و بسیاری
 بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند کلام
 آنکه بعضی دو ماه قلع و قصبهات آن نواح یعنی در دجل و سلم و نیکناپید و بونکی و غیره
 که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده با اتفاق خوانین عمده ما متوجه درگاه العجا

ذکر سید جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراک کیفیت جنگ محمود سید

و کشیدن میر علی رضا خان را ندن نواب مظفر متعاقب شکر
جنرل صدر و توجہ ریاست کشور کشا بصوب تجا و رتہ نگر و بیان
فتوحاتی کہ دران زمان روی نموده واقعه سن بجزار و یک صد و نود
و پنج ہجری آنکہ

جنرل کوٹ نامی سپہ سالار لشکر انگریز کہ در جنگ آزمانی و دانانی یکتائی دہشت چنانکہ
بارہا از فرانسس پیلچی در کرناٹک جنگیدہ تبدایر شایستہ غالب کامیاب گشتہ بعد
چندی بولایت خود رفتہ باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگالہ کہ تو تسخیر شدہ بود از ولایت
متوجہ آفتاب شدہ بود باستماع فوج کشی نواب بہادر تہ تیغ بلاد کرناٹک پایان گماٹ
و منقوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و نسیق اکثر قلعات و تعلقات و غارت شدن فوجی
بسیب سخت و استکبار سرداران جوان سال بند و بست آن ضلع را ملتوی داشتہ
باشش ہفت صد کلاہ پوش و دہلڑن مردم بنگالہ بسواری جہازات برق شتاب
بر سپیل بلغار فایز مدراس گردیدہ از نواب محمد علی خان سراج الدولہ کہ تر ملکہی گذشتہ
در میتال پیہیہ سکونت داشت ملاقات کردہ پرسید کہ لشکر شما چہ شد سراج الدولہ جواب داد
کہ ما بر اعتماد لشکر شما از درجہ اعتبار برافتادیم چہ بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات
بجوینوز و ترغیب این معنی می نمودند کہ یک مرد ولایت ما از عمدہ جواب بیست مرد این ملک
یعنی ملازمان شامی تواند بر آید چنانچہ بارہا ہمین مشاہدہ افتاد چہین مردمان نادان
چراز رضایع می کنند نظر چہین سخنان چہرہ شہرین فریب خورہ فوج بر طرف کردہ
مبلغ خراج مابیانہ سیبندی بشما عاید می نماید و چشم بر بندایر شہین فریبی شتا میداریم

جنرل برین مذکور متہم کردہ گفت این سخن از روی مزاح کسی مر ذطریف گفتہ باشند لیکن
دولتمندان را بقدر ضرورت حسب المقدور سپاہ و چشم لازم است والا کاسہ گدائی
در پیش غرض سراج الدولہ سرتامل در گریبان نرود زودہ بر کردہ خود نادگشت و دستہ
تفنگچی و پنج صد سوار کہ مستحق آن دولت بودند تعیین جنرل موصوف ساختہ گاوان
پہل کش را از تمام شہریان و ہیو پاریمان بکرایہ گرفته برای توپ کشی داد و دو لکن ہون
نقد کہ در خزانہ موجود داشت ببار برداری لشکر پیش کش نمود پس از آن جنرل موصوف
تنبیہ بہادران وجہ ہمت ساختہ تبدیل و تبدایر ہمون لشکر ہول زدہ را تعلیم
شیری نمودہ در صحرائ فرنگی کویہ بیاراست و لکو کما از از خزانہ کمپنی صرف کردہ تا
ہر ت سہ ماہ در بند و بست لشکر و گنجداشت سپاہ و گرد آوری ساز و سامان
کہ از بنگالہ کشتی کشتی علم میر رسید و سایر ادوات رزم و پر خاش یعنی سرب و
باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپچانہ و خمیہ بردار و جزان از نواح
و نکل و نیلور و مچلی پٹن کہ آن خط از دست قہر و غضب فراقان و ستم ستوران غارت
سازان مصلون بود طلبیدہ شہیت اجتماعی درست پیشتر نہضت نمود چون شہما
خروج نواب حیدر دل از بلدہ ارکاٹ در شکر خود گرم دیدار مہابت جنود عظمت
مخافت جیوش حشمت عنان غریمت ارکاٹ معطوف ساختہ سربازہ جنگل پٹ
نہاد جو ایس حضور خیر رسانیدند کہ جنرل کوٹ سپہ سردار تازہ وارد بالشکر گران
مردم بار تابہ وند و اسی اقدام نمود درین اثنا طلایہ داران معروض داشتند کہ لشکر
انگریز در نہایت قلق و مضطرابادیہ پیمای پہلچی شدہ است نواب بہادر بدین فریاد
سراسر آمد از حضرت ظفر بخش میدوار تر گردید و علاوہ این بشارت اشارت رود

جهازات فرا بسیار مومک مساعت اقبال رجبند و مومید موافقت نخت بلندش
 شد پس از آنجا استین همت بر ساعد جزات سپید و دامن مبارزت بر بیان
 مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سرش که آنگزید در رسید
 بانندام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش ازین سدی بلال خان مفاخران
 و ایشار علی خان و نورالابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار
 قزاق بان سمت روانه فرموده بود و جنرال موصوف از آنها نهر سیده قلعه کرک پاره
 که همان نواب بود شب محاصره کرده پیش از دیدن سپیده صبح بجن و طناب و زربانها
 بران حصار بر آمده بضر تیر و تفنگ سنان جمعی را که در برجه مانع دخول بودند قتل
 آورد و بعد از آنکه تعداد جدیدی تا یک ساعت داد و شجاعت و شهامت داده
 جام شهادت نوش کرد و قیاب گشت و ذخایر آنجا بشکر بان خود تقسیم نموده پیشتر کوه
 و آن روز اچرواک را مضرب خیم و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
 بکشایش متلعه کوه پر موکل گده صرف همت می نمود و در ستم علی خان فاروقی نیز که پیش
 متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعیان را عاجز ساخته بود و دفعه مورچال
 باز گذشته فایز لشکر شدند و جنرال رفرد دیگر از آنجا کوه چیده از پناه جنگل که بهر باب
 پر موکل گده رسید و در ترغ مارتب سردار شجاع آنجا کوشیده به راه لشکر گرفت و سردار دیگر
 را بجا است آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلوی سر کرد اگر چه بهادران لشکر فوری
 گرد و پیش جماعت کوه اساس انگیز تیرگازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده
 می ر بودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرال معز الیه فایز پهلوی
 گشت از فرا سیل آنجا که سوار گری مستاجر شه بود غلوه آذوقه لشکر قیمت گرفت

از آنجا

از آنجا کوه چیده رونق بخش سواد گور لور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام نمود
 اندیشیده از مستقر دستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بجل سفاین جوار می
 از مدرس و جزان نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت در آنجا متمکن بود
 اوقات بسرمی برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتم می شمرد و در آن اشکر
 فیروزی بفاصله دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تیر بهیابنا ساخته آواب ماده کرده مستعد
 بجنگ بودند چونکه جنرال جایگشده نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سید
 بلال را با پنج هزار سوار و غازی خان بیدرامع سرداران دیگر بخاربه و مقابله داشته
 خود بدولت بتامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آن طرف گشت
 و صاحبزاده والا قدر را با هفت هزار سوار و چهارمردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
 تجاورد و تنه بکیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده طفر اشتباه پای جزات در ملک تجاورد
 پیش نهاد سپاهیان رستم نوالش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بنجوش آبادی
 و سر سبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاور می کورم در همون سر زمین
 بچلتوک زار ریخته شده بدریای شور نمیرسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمور باو بتجان
 که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود با زمین برابر ساختند و پیش
 در اکثر عملات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب ویران ساختند

نظم در آن بوم ویر آتش افروختند	ز در حلقه بر زد و در سوختند
ز گم ستوران اسلام گشت	بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت
و جوال جوال غلوه کله گله مواشی معر دیدار سبب که لایق نذر و الا بود روانه حضور نمود و بچ	
ترکات پلی و شاکو که را که ضمیر آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داد و فوجی بجا است آن نواح	

برگماشته بجانب تهرنگر خوش غمیت جهان دور معموره الیا نور و دیار پاله اعلان
 قلعه داران مستقل مانوس ساخته شباشب سمت سیزنگ و جهکبیسر که مابین جوی کاویری
 و کورم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد شرک هنوز است بل بتازگی و اعتبار
 به نظیر در ربع مسکون بیست و نه دیر با بانگ صنعت هم صنم بازمین زیب
 مهوشان ششوخ و شنگ و لعبتان لغریب در تاخت و قزاقان را بمعانی عارت
 فرمان داد تا دلیران به با کانه سپانرا در آب زده بسان تشنه که کوزه آب سرد بخوارش
 تمام میگیرد و عبور کرده دست یغاب رکشاند و جنگلی اجناس نفیسه زرد گوهر گرانمایه اینج
 مطلب بود همه دست نمودند و جوانان حسن پرست عیاشان و شیزگان شکلیه و کزیزگان
 ماه پاره از قوم برهمن لویان و غیره مع زردیو بر حسب خواهش و آرزو گرفته آغوش
 عشرت را گرم ساختند و بچکله اسباب غنائم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
 صاحبزاده تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹ که شرقی قلعه ترچنپالی شش و بیست
 رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پرشکوه تبصادم اطراف ترچنپالی که علت
 غایبه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود و صاحبزاده
 در اثنای راه شرف بساط بوس دریافتند و سمان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
 تو شکرمانه نموده سرخر و گشت چون قزاقان و سوار اول رشک طفر از صبحی کرد و قلعه
 شورشن فرا شدند حتی که معموره جوار قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالا اعتبار مختلف
 بود و بخارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند در آن حال سرداری مشرف
 نامی که روبروی دروازه قلعه در آراستگه نوملا زمان جهد تو اسدی نمود پیشش صد جوان
 شایسته و دو ضرب توپ اراده مدافعت خصم پیشوای بخت خود کرد و توپ زنان

تغایب

تغایب غارت سازان گرفت هزار نام درم شهر باقتضای جبهل مرکب بجایه صورت
 حمار به همراهش شدند چون سواران قابو جوت رم قدم راه چرکل پالکه شرقی قلعه بقاعه
 یک فرسنگ جریبی واقع شده پیش از آن نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
 رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دید پس ایشان گرفت
 و بانداز پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و باز قزاقان برگردیده شمشیر کشان
 و نیزه بازان بر انجماع سپان برانگیزند سردار مذکور نسبت خورده اتوای پیش و
 دشته شکر زنان باز استقبال نمودند و چون رسیدند در میدان پاک مذکور رسید از یک طرف
 احتشام خون آشام در رساله های تفنگچی حمله کرده تیر و تفنگ و خدنگ خار شنگاف
 جرات در آن راز بساط حیات برداشتنند و از دیگر جانب سواران خود بخوار سپان
 همانده در افتادند اگر چه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
 اما ز شور و غوغای نظار گیان بوالهوس کرد و صفهای افتادند فرصت شکر نیافته
 دست جزت بر زمین ناکامی زد و نوملازمین او هبیت ناک گشته بنا دلق بر زمین انداختند
 در گل و خلاب شمالی زار فرماندند و برنجی در خانهای رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
 باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیا دگان بنا چو گو پال و تفنگچیان بر سان یک یک
 دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
 قضا را سردار انجماع که از چنین سببنازی چرخ غافل بود بلا اندیشه راه فتلعه سر کرد
 در الوقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
 بر سرش زد اتفاقا هوا می شمشیر تا بموی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
 بالغرض چند لقیه الشیقان را اسیر کرده مع سباب زرم انجماع حاضر حضور ساختند

نواب ظفر کاب سرهای مقتول بچند سبب کلان بار کرده بنا بر عبرت به اندرون قلعه فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپازند بهتر است والا سرباے قلعگیان در اندک مدت بهمین دست و خواریم برید پس همون میدان پالانده کو نصرت گاه انگاشته مضرب خیام و مضروب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس این حال نقد احساس باخت با طرف بروج و حصا نقش یوار و دست بیکار بودند و در پا قلعه همچنان کشاده بوده و از مبادی حیوانی چنان بچند تدبیر و دراز کار داشتند که با وجود قریب جلادت پیشگان عرصه نرم نه یارای دفع و انتظام و نه رای منع اقدام بموت غشاوه غفلت بر چشمشان گذاشته شده بود نواب بهادر که خاف از وقایع چنین حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا به سعی دوستانه و در مصالحه مورچال و سباب یورش یعنی نزد بانها و پرتاره گیاه و پشته های شاخ اشجار صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کند که نزل لکسن بهادر و شاد می خان تحصیل را انجام و مستربال سبب عدم فوج که از پنج شش صد مردم زیاد بود نداد علاج شده همه شهریان را چه از هند و اسلام بقدر ماهیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران وزیران را بیوپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره هدایات مجموعی داشتند و ابواب مفتوحه قلعه امفضل ساختند و افواج قاهره در ملک تجاوره و اقصای شهر نگر که هجوم آورده بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت بر ایاب سیاست خصام شتغال و رزیدند چون تغییرات حوادث دوران دران سز زمین شایع و زالیع گردید جنرال کوٹ با جماع این همه خرابی آن دیار بی نظیر و و در و در جازرات بنگال با جمع کثیر و هم بجایه تصاویر طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گشته طناب خیام استقامت آن مقام

برخت

برخت اقامت بر بستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمه کوچید هر گاه که همه لوازمات یورش از راه چرکل پال متصل دروازه انبار با جمع گردید و از طرف و رو پالانده در درگاه نتهرولی سر مست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خدا داد در فکر یورش بودند که بیگ ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرض داشت دیگر سرداران بمسامع جا به جلال رسید که جنرال کوٹ بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت با سپاه کینه خواه توجه فرمایند به سهل ترین و وجوه بزودی دفع و دفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل بیغار در تاخت و صاحبزاده هم صالحی مورچال را آتش زده از عقب وان نشد چون جنرال موصوف از جای خود حرکت کرد و هر اول لشکرش که در صلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریه ناگور رسید سدی لبال بخششی بر آنجماعت اسپان انجمنه در آویخت و با استعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر بر آن آویزش سخت روداد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت متلف درآمد قضا را بخششی ندادند و تیر تفنگ زخم سنان بسیر چنان قدم کشاد و لال خان کایمانی همون روز از جاده سعادت منحرف شده بطریق حرام مملکی پیچود چه مع رساله سوار خود گرفته به لشکر جنرال پیوست پس جنرال از انبار است بچو بندر رفت آن روز مقام کرد و شب بر قلعه سلمه یورش کرد قلعه دار آنجا یوسف خان نامی که مرد شجاع بود با سینه قصد پیاده داد قلعه داری و جوانمردی داد و بر ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حاکمان پرداخت چنانچه دو سه صد مردم از لشکر انگریز جانمایی مطلب باختند بعد از ان جنرال بهادر بحسب اتفاق وقت بر نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر نکر نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیدن سر راه گرفت و از همین بسیار جمیع جماعت انگریز خود بخوار و در معبر آنها حصونه چند به آلات

حزب مستحکم بر بته سدره و مانع گذرگاه نشان گردانید و خود بدولت در میدان بی پناه
 ریگ توده بگریزی زنگار چون آفتاب عالمگیریک تنه جلوس کرده بنظاره حسن تردد
 و کوشش فریقین همت گماشت و میر علی رضاخان بفرمان ترک تازی بجاقب آن لشکر
 مامور گردید جنرال کوٹ چون بجز بلاگرد خویش جو نشان دید لیس داران جهازات فرمانی او
 تا بمجاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حواش جنگ اعانت نمایند پس از راه
 ساحل وان شد و تمامی بیرون بگاه را متصل بموج دریاداشت و بملاحظه عرض
 تحلل این موانع پایی سعی در میدان مبادرت نهاد و با بچه بجز مبارزت مخالفان او
 از پیش رانده بران حصار بادست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سدره اش
 گشته بار سالهای محمد علی شجاع و سید حمید شیخ عمر و غیره بشکست اعدا سعی موفوره
 بجاء آوردند تا فنگیمان و گونگن از ان را حمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتش بازی
 سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب احکام و الایک یک کس از پناه
 اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در پیربان با پرا نیده بجیارگان راه را سان و
 زیر و زبری ساختن عرض تا دو پیر آتش کارزار بشعله کشیده هر طرف از گشته با
 گشته مانود اگر گشتند جنرال بعد فراوان حمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
 بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گولور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقوا
 درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد بهر چند سوار و رساله های
 مردم بار که بفرش سعی کردند آخر تاب حملاتش نیاورده نام کام برگشتند و ضرب گلوله های
 انگیزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
 نمود منفعت خونریزی خلائق نامنظوظ جناب و الابد فرمان داد که اتواب عقب کشیده

میدان وسیع بگریزی پس سپاه ناموس پرست همچنان لعل آورند درین اثنا میر علی
 رضاخان از راه ساحل دریا با جمیع سوار سپه جهانیده خواست که هنگامه رستخیز
 بر سپاه خصم اهل بهیرش گرم سازد و داد ستیز در دهن گاه از جازمی گول توپ پریده
 بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر نشسته جیات مستعارش سنجیت
 و ساقی قضا شربت اجل در کامش بر خیت همرا بیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
 در پا لکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگر چه از معاینه حالش وقت عظیم دست او اتا
 بمقتضای وقت بصابریت و شکلیایی عمل کرده چین ابر و نشد و برقع پاکلی بدست
 برداشته دید که شاهباز روحش بیکت جنبش تبسم بسیر جان پرواز کرد و از گشته نشین
 در حشر گاه نواب بهادر در یک کونه نشی روی روداد پس همون زمان آتش بصند و
 سپرده روانه سرینک پین فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسب
 و فیلش بموجب فریاد داشت حواله صاحبزاده و الا قدر که حقیقه همیشه زاده اش میشد
 نمود و قمرالدین خان لپیش را که بر سن تمیز رسیده بود اگر چه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
 اما ایقت تمام و نشان سرداری داشت در حضور طلبدیه آیتن تسلیمی بر سرش دست
 بادولت گشته بحجالت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره فیل و عمارتی و عیسو
 اسباب جلوسن دولت لوازمات شوکت پدرم خوش بر او بحال داشت و بنا بر
 تربیت و کوشش بدست صاحبزاده و الا قدر سپرد چونکه تفرقه عظیم بحال منصوران راه
 یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیکتا پیشه در تافت و
 لاشه های فدا نیان خود را بمرد زمین سپرده مجروحان را در دولی و پلنگ برداشته
 روانه ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دسته خود و چند پیادگان

بہ بند و بست مواضع و قلعات متعلقہ تجاور و فترت نگار دستوری یافت چون
 جزل ازان زرنگاہ کامیاب برآمد باز بہ پلچری آمدہ از انجا از راه پرموکل گدہ چنگل
 داخل فرنگی کوہ کردید و ہرگز کسی جا توقف نہ نمود و قزاقان جلالت شعار اطراف آن
 لشکر شور زور باز پرس ریختہ تا سخہ استان رستم و سفندیار گشتند نواب ہم از
 فرودگاہ خود نہضت فرمودہ از راہ تر وادی و سیلو رسوا و معمورہ تندی و لہر امقر
 ریات نظر آیات ساختہ مقام فرمود اتفاقاً چند سوار صطبل برای گاہ وہیمہ در حد
 پرموکل گدہ شتافتند و در باغی کہ از کوہ یک فرسنگ فاصلہ داشت بکار خود اشتغال
 داشتند سرداران کوہ از بالای کوہ نگاہ کردہ چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری دہ
 تا او از پناہ بند تالاب آن قصبہ بیباغ مذکور رسیدہ بران جماعتہ شلک پرانگی ریخت
 چون آنہا بہ خیر بودند از صدای شلک بر ہم خوردند و بعضی اسپان گذاشتہ را رعایت
 سر کردند و بعضی بے نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور پان آن جماعتہ
 گرفتہ مراجعت بکوہ نمود ہمین کہ نقیبان لشکرین نیز ہر سال شریف ملازمان حضور سیانہ نہ
 درین نواح یک کوہ بضبط قلعداران سرکار نیامدہ قلعدار آنجا بحال اکثر عیایا و شکران
 تصدیع میرسایند چنانچہ اموز چند سپان پایگاہ بعد گشتہ شدن رکیبان غارت برد
 بہ استماع این خبر نایزہ غضب دیری ملتہب گشتہ سپاہ کینہ خواہ را بہ تسخیر آن کوہ نامر فرمود
 و خود بدولت ہم از انجا حرکت کردہ در میدان فرودگاہ کہ روشن خان خمیم و خرگاہ
 بیاراست چون سرداران شجاع از دو جانب ہجوم کردہ کوہ را مرکز وارد میان گرفتند
 و صاحبزادہ نظر اثر و موسی لالی از عقب کوہ سیدہا پیش راندہ گولندازان شگست
 حصار ما مور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولہا و تلفت جانہا از پناہ سنگہا

صعود

صعود کردہ در پائین حصار قایم شدند اگرچہ در قلعہ سید صمد جنگی مع سباب زرم و ذخیرہ
 بود اما قلعداران قلعہ شیفنہ حسن و جمال فاحشہ نام مسلمانہ بود ہر امدل شکنیش منظور
 نمیداشت چونکہ آن فاحشہ مستبد و مصر صلیح دیدر و زاول ازین معنی بہ ہستی
 ساختہ پامی میدان مردی فشر در روز دیگر آن فاحشہ از روی ناز بیجائی دست الحاح
 بدامن التفاتش زدہ گریہ کنان گفت اگر ارادہ جنگ دارید اول مرتل کنینہ بعضی مردم
 نیز درین مشورت باوی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود صلح کردن خواست دران
 حین صوبداریکہ شیخ عبدالقادر نام داشت عمدہ قلعداری بندہ خود گرفتہ شش روز
 جنگ کرد چونکہ او از زخم تیر و تفنگ اہل مورچال کشتہ شد روز ہفتم کہ دیوار قلعہ ریختہ
 شدہ تاب مردی از دل قلعیگان زرتہ بود سردار قلعہ دست ارادت بدامن اعطت
 نواب زدہ قلعہ بہ فدائیان دولتخواہ سپرد پس نواب آن کوہ را بحفاظت بندگان
 عقیدت سرشت گذاشت و بہرمت آنجا فوان دادہ سمت قلعہ و ندواری نہضت
 فرمود مخفی نمازد کہ جبرئیل موصوف خبر محاصرہ پرموکل گدہ شنیدہ دو رسالہ تفنگچی محاسبات
 رسد و سرب و باروت توک رواند کرد چنانچہ آن مردم تاحدود اپترواک رسیدہ بودند
 بر تسخیر شدن آن قلعہ واقف گشتہ از انجا شنگیز زدہ داخل قلعہ و ندواری گشتند و طبع
 را استحقاق دادہ آسودند چون نواب بدان جانب شتافت ستہ چہار روز مقام کردہ
 تدبیر باکشتایش متلعہ نظر آورد و دو حملات دہشت انداز بکار برد سودمی نیافت و
 بہ بند و بست بعضی امور دولت کہ اہم ترین مہمات بود متوجہ ارکاٹ گردید و موسی
 لالی و سید جمید و شیخ النصر با قتلح آن قلعہ مامور کرد پس فرسین دیگر سرداران از
 اطراف مورچال زدہ اتواب قایم کردہ بہ شکست و ریخت حصار قلعہ ہمت گماشتند

چنانچه در اندک مدت میواری هم شکسته شد و حملہ بای اعدا شکسته به عمل آمد این سوار
 قلعه زال زدست نه داده مردان دار میگویند و هر بار بدفع پورش کنان پرداخته کامیاب
 بر آمد در آن حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره با مندا کشید و کاری دست بسته
 بطور زیر سینه و سردار قلعه را می تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان
 مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکر این انگیزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شب شب
 بفاصله یک منزل بر راه کرک پاره و چنگل پٹ لفرستد و سردار فراسیس را که در زبان
 انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کرمک
 اندرون قلعه داخل شده قلعه تفتیح سازد پس همچنان کرد و سردار مقرر را تعلیم و بیبرین
 کرده بدستور مقرر وانه نمود و او خط انگریزی موصوفه قلعه را بدین مضمون ترمیم و تبلیغ خست
 که من بحجیت گران از مدراس مع سامان رسد بر گوشمالی معاندان نامزد شده ام شما
 خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غیر شکست
 میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هر کاره بسردار قلعه موصول گشت اگر چه مجبور موصول
 خط سردار قلعه را بهتاج روداد و بدریافت مضمون زبانی نام بران اثار ایشانست ظاهر گردید
 اما از اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل مقرر گشت زیرا که صاحب آن نام بنا بر فرامی رسد
 گوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد
 اندیشید دور و دراز لفرست که العقل نصفت الکرهات واقع است
 دریافت اغلبیکه موسی لالی فتنه بر پا کرده و شعبده تازه بران بجهت باشد پس در رد و قبول
 این معنی بود که روز دیگر آواز شک و صدای توپ بر راسته مرقومه الصددر برخواست سردار
 قلعه پستام آن از دور بین گاه تیر کشاد چرمی بیند که شک با در میان دو فوج با هم متصل

پ

می نزد و طرفین مجروحی و مقتولی بمشتم در بین مشاهد کرده نمی شود بلکه صرف صد باروت
 بے گلوله بر می خیزد و در بر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنه اش گشته باشد یقین وی نمود
 و یقین دانست که فوج است پس همه جمعیت ابر همین طرف نشاند و چند ضرب ز گولها
 انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعه مذکور مخفی سید سرداران جماعت زبانی هر کار با
 پیام فرستاد که الحمد لله ما بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه آکنید تا ما همو بجای آمده باشیم
 همه کلام و هر مطعام شویم قلعه را در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه
 یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا وارد آن دروازه که دیوار استحکم عقیش برشته
 شده است شکستن آن میوار افرسته می باید شما همو بجای آرام یابید القصه چون آنجا رفته
 بجای مذکور بسیار سوار قلعه بر جی آمده حرکات و سکنات لب ایچوا آنها بغیر
 مشاهده کرده حکم داد تا تو بچیان و بند و تمچیان شک با از بالای حصار ریخته دار خیرگی
 و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم
 روداد تا آنکه بر بدشتن بنا دین و دیگر سباب فرصت نیافته فقط از جان فایر لشکر
 خود شدند عرض لفرست تمام سردار قلعه از اعدای فریب نخورده مظفر بر آمد چون نشاند
 خبر بے تدبیری قلعه کشائی و نهزیمیت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرسید را
 با دیگر سرداران مع فوج بمضبوط طلبد شت و محاصره سوار اطراف آن قلعه بود که

کیفیت رسیدن فوج از صوبه جنگاله بهدراس و کوچیدن جنرل کوٹ
 بقصد بردن رسد به قلعه رای ویل و اعتراضات نواب بهادر واقع
 شدن جنگ با و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بهدراس

و آخر رسانیدن رسد کرت اولی و فتح کردن انگلستان قلعه چپور را و
 وقایع جنگ فوج سولنگ و تریا سو و برگشتن نه میند ار کالستری بمراج
 از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگلستان در سواد پنا نیلوا
 متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات روداد سن یکم از یکصد و شوش سهری انگل
 هر گاه که جنرال کوث بعد جنگ محمود بندر مراجعت به مدراس نمود از بنگال جمعیت شناسیده
 یعنی پنج هزار جوان بار و دو رساله فرنگیان با ساز و سامان اعدادش و گاو ان توپکش
 و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرال موصوف عجب عجبی بکثرت فوج
 بهم رسانده لشکر بسیار است از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی راهبره خود گرفته
 بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای دیلور از راه تر و الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو
 پیش از جنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرال نواب بهادر که رونق بخش بلاد و سیور و
 وال پندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر توپخانه از راه کندهاپور عرفت کاوریری پاک
 بد انجا نبضت فرمود و جنرال شیرازا نگه مقابله با عساکر نصرت مائترو دهر از تر والو
 شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار سیده مقام کرد و دیگر چونکه شیر
 فلک رویه کوالب ایک حله فرور برده بادان و پنج خون آلود از صحرای مشرق برآمد جنرال
 از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همچون زمان فدایان لشکر نواب
 با سمنان باد پیا انگیزه کرده دل از مستی خویش بیگانه بر سر تپه گرد پیش مستعد شده بهنگامه
 آرد گردیدند و درین مصاف که از صبح طلوع شمس تا دو پاس نوا بدشمن سوزی علی الاصل
 گرم التهاب بوده چه صواعق متحرکه کز زبان زمانه بندوق در اظهار حجت سوزن درازنداشت

و چه بوارق خاطر که بر سیران ندازی توپ نخر من مهستی خسان بیچار خنده نرود صلح خورده
 از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چند اول فرنگ خست
 و هزار بارم دوزن رات تیغ و تیر کرده بیک حمله متفرق و گرنیزان ساخت بعضی از سرگرد ها
 فرنگ نیز بای مردی بکار برده بی مجایه جرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سرو پا
 تاخته بجهت بازی سوزاندند و به دو انگیزی هلاک از پیش رانند القصه سرداران فرنگ
 بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع ساقل در عرض گاه عام خوشحال شان در مقام
 آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر
 فیوزی گردید و بهم رسانیدن آن ضرور بود معادوت به مدراس نمودند و بگرداوری زاد
 و سواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخری بهم برین منط پای مردانگی برده قصه
 اول نماده راهی شدند در میدان تریا سو و مجادله و مقابله با دلیران حمیدری واقع شد

تسلیش به هدیت مجموعی این است نظم

دولشکر مقابل بر آراستند	کمر بستہ بر کین بهم خاستند
ازین سویان غضنفر ترادند	دران سوی گردان رستم نهادند
دولایت بهیجا بر افراشتند	بخون دینیری یکد گز تاختند
چنان مجمع گشته با هم سپاه	ممیز نشد از دوشکر نگاه بکند
به تیغ و رستمان بسکه آه نختند	دو سیلاب رنگین خون نختند
چو شمشیر بر منقر انداختند	نلسه سر کشان را سر انداختند
ز میغ عروسک برو جت برق	تپ و لرزه زان شعله گرفت شرق
ز بس گول گردید آتش نشان	که در شش حبت اده آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از بدست	شدی هستی کینه خوانان تلفت
سپاهی ز سیاهای اعداد مید	سپیدی ز نجبت بد نشان رسید

ازین طرف مستان سخنان تهنوتی کیفیت و کم تکلیف نشانی سر سازی از شعور بیگانه و از ان موشیران بشیبه شجاعت بے بشین کم با پیشه پیشستی آشنا گاهی از نیچان بزم منم از گوله خارج آهنگ گلوله ساز پرده سخت جانی سوختگان میشد و گاهی از ان صوب بر هم شکنه نستان سنان و سنبستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار زخمه زن تانفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردد چون آن نوبت نیز از هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشد و کارزار خصم از هر قسم فنون جنگ آوری علی التوایبمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تنزل عظیم در لشکر انگریز و داد چنانکه گلوله توپ از ان طرف رسیده پای ترد در نال سٹوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر در تشویش انداخت علاوه بر بحال آنکه از صد گلوله دیگر اسپ خاص سیف الملک از پا در آمد و دل ز لاوریش و پاره گردید حاصل در آن حال شب بر سر دست آمده جهان را تیره و تاریک و جنگ دروشیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان شب بصد فکر و کاوش بروز آورده صبحی بآئین درست از ان مقام کوچیده خود را باز بسرد تر و الورسایند و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصد گلوله هول زده گرفتار تب و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد از آنکه لشکر انگریز فایز تر و الو شد نواب از انجا کوچیده رونق بخش شهر اکاٹ و بحسب دخواه مامور نظم و نسق آنجا گردید و بهرین اوقات جوکسین حضور خبر آهه جازات فرانس یعنی عبور موسی بهوسی سپه سالار فرانسین ساخته لشکر انگریز که از ترجیا پالی و تجا و جمع شده لغت تیج قلعه ناگ پٹن تمسیم

ولندیز

ولندیز آنجا است تا فته بود یک یک معروف شد ششند مخفی نماند چون پیشتر نواب بھادر با سپاه و حشم متوجه نواح تجا و بود و ولندیز ناگ پٹن نمی الفورکس بخصوص فیض گنج فرستاد راه مصداقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمسید قواعد عموم در مقام خاطر دارش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازم آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جزان بقیمت لایق از دست و دونهار پیاده احتشام بکومک اور وانه فرمود هر گاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب هم در قلعه ترکاٹ پالی و شاکوٹ و کاٹ مینار گوری فوجی توپ و کشتی بتعاقب لشکر جنرل معز الیه متوجه این نواح گردید سرداران ترجیا پالی و تجا و حسب کم گورنر بند مدراس بعد اثبات تقصیر لیدر چونکه او بحضور سامان جنگی گذرانیده بود و لیاقتی بیخ شش هزار سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته تلچر پٹن مذکور را محاصره کرده بی بیشتر بکشایش آن حصار لعل می آوردند و هر چند در صد و منع زرم و سپردن قلعه صلح بنصالح پیش آن نند پیام شان منفی نیتا تا کار بدان انجامید که حارس متلعذال از هستی خویش بر ششتم با سپاه خود و پیادگان مدد حق مردانگی و دلاوری ادا میکرد در ان اثنا جنرل منوکر از ایام معطوف کردن عثمان عزیمت از سواد گنچی بعد بر هم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذحیل کار کمپنی زده خانه نشین بود و حالیا بر حسب صلح و صواب بدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جهاز متوجه انصوب گردید و بجز صد روز بعد تلفت هزار با مر دظرفین متلعذ مذکور فتح کرده مع اسیران آنجا باز از راه دریا مراجعت به مدراس نموده بود سینه صاحب سپه سالار اگر چه بکومک ولندیز چند مبلغ نمود اما نتیجا بنگر دید پس از ان کرنل بر کف پچار هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و چند سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چون که آن میدان از وجود شیران

جہات گرد خالی دید بطرف کاری کل تملنگواری رسیدہ بود کہ صاحبزادہ اعدا لشکر یا
 بہادران شیراز فکن نظامت آن طرف دستوری یافتہ مانند تیس کہ از زہر جہت بر سر پند
 میرسد پرنزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جہازات فراسین اعانت
 نواب بہادر تجاور آمدہ بعزم حراست قلعہ گور لور مبادا کہ فراسین در آنجا عبور نماید
 پیشتر کوجید و در سواد پناہیلور کہ شرقی تعلقہ مکن بر کنار جوی کورم واقع شدہ در باغ
 نار جیلی فرود آمدہ بود کہ طلایہ داران مفصلین ساختہ مسامح صاحبزادہ رسانیدند تا
 آن شیر میدان شجاعت بر سر اعش دویدہ شباشب گرد باغ مذکور طلایہ حاضر داشتہ
 مستعد بود صحیح چونکہ سردار مسطوطینور کوچ نواخت صاحبزادہ از دو جانب بتوپ ناری
 فرمان داد پس گولندازان چنان شست اندازی نمودند کہ تا اجتماع آن مردم از
 صدمات شکست درختان نار جیل نصف بتیش پامال حوادث مرگ گردید باجمہ بعد
 صفوف آرائی نرم مع اتواب در میدان آمدہ یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور
 از اطراف آن محل صدیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از آنجا بفرستگما
 شتافت از کردار خود پیشمان گشتہ دیری کہ نہرا کہ در آنجا بود دستظر خود ساختہ آسود و دستر
 نامسن نامی سردار سوار از یک طرف بر فشون نصرت شخون زدہ بردانگی راہ بتجاور کرد و لیلان
 پایگاہ تعاقبش تا ختہ چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کردہ آوردند و سید غفار صوبدار
 ہم ہمون روز دستگیر شدہ قصہ سپاہ نصرت شعار نصیب اتواب یوار دیر شکستہ پناہ
 گرفتگان را بے پناہ کردہ وقت تیغ بیدریغ ساختند واحدی را زندہ از جان نگذاشتند تا صاحبزادہ
 ظفر آمدہ جمع اتانہ و سامان آنہا برداشتہ از راہ لعل پٹھیہ پکور لور رسیدہ عربی تعلقہ لعل
 یک فرسنگ فرود آمدہ بود کہ جہازات فراسین دستقر لنگر فایز شدہ استاد سپہ سالار

فراسیر

فراسین بقبلہ دار انگریز پیغام سپرد قلعہ فرستاد حارس قلعہ جنگ مناسب وقت ندیدہ
 فریاد داشت اسباب و آلات احزاب جزو کل تفصیل ذرہ بہ ذرہ نزد سپہ سالار موصول
 فرستادہ رسیدش گرفت و خود حسب الحکمتش سیواری کشتی باراہی شدہ بر قلعہ صدنگ
 پٹن کہ در تجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقا سرداری باد و صد مردم بار و دو ضرب توپ
 و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعہ از قلعہ چنگل پٹ رسیدہ بود ہر دو اتفاق
 کردہ فرتکی آنجا کہ ارادہ جنگ نہاشت بصلح با خود گرفتہ و قلعہ را شکستہ باز چنگل پٹ
 مراجعت کردند چون سپہ سالار مذکور مع جمعیت خود کہ چہار ہزار سپاہ اہل لایت بودند
 در حصار گور لور فرود آمد صاحبزادہ بعد دو روز از سپہ سالار مسطور ملاقات کردہ توجہ
 اتحاد دنیوی بہ استحکام ساختہ فرمود میباید کہ زود با سپاہ خونخوار و حشم عدو گذار متوجہ
 گشتہ عمد و معاون با باشند تا سہل تر بتسلح و قمع اہل نفاق و خلاف پرداختہ ہر یک
 ببلاد قلمر و خویش مراجعت نمایند سپہ سالار مزبور کسل راہ دریا و بنی تیاری سائر ادوات
 نرم و پرخاش را وسیلہ ساختہ چندی مہلت خواست و نواب ہم از رسیدن خبر اس
 بہ گور لور بموجب قرار داد و ملاقات صاحبزادہ و الا نژاد بان و ترغیب تحریص و دفع
 اہل فساد و عناد آگہی یافتہ سمت بیلپور براہ گور لور رونق افزا شدہ بود کہ صاحبزادہ فاکہ
 حضور شدہ مہلت خواستن اسیر و دیگر کیفیت مشہور و خامعوض داشت آنجناب بالا
 چند راس گاؤ توپ کش مع دیگر سامان ضروریش و اندہ داشتہ مراجعت بطرف لارکا
 فرمود و بمبوکلان نواحی دیلور مجدد فرمان از دیادتگ عیشی ساکنان معمرہ خراب نمائش
 صد دریافت تا محاصران آنجا علی الذوام بر سر رودخانہ یعنی خندق و مسافات قریب
 کہ از مضافات قلعہ بود بقبرنیہ طلایہ استحصار داشتند چنانکہ موضع ضعیف بیرون دانند عمل

بستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمه خود بعلت بیم جان از بالا سائے
 بر قند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان تحوط در ان خرابه روی
 داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر بمجموع شهر آشوب مطابق افتاد
 و قحط اجناس غله و غصه عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
 بقالان شهر بسودای تهمی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان نیند و تنبویان
 از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بیتره چون بیتره پان
 پر در شتند و پبلخ به سینه نانی نان در شکم تنور نیافتن خیر آتش جوع در تنور شکم نمانده و زرگر از
 بی زری با ضبط نفس ساخته بچوش گذارش زرد بوبته هر دم جان خود را گداحته حد از سرد
 مهری روزگار آهن مراد در کوره آرزوی سرودیده شیوه دست به سینه زدن چون سندان
 بر تپک برگزیده و مسکرتبنای برنج سفلر قناده تره فروش از نایابی آبروی سبب بختی دست
 از ترهات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی میغز شکسته و قصاب به بی پایگی دشمنه بر گلو
 آورده دوکان خود فروشی مسلخه واکرده و صقیله کردار فتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقله
 صیر زنگ کلفت دل زردده و حجام حاصل مو تراشی یک سر مورد بساط محقه خود ندیده بسان سپکی
 آینه سراسر چشم حیران گردیده و صبتاغ از شرم به رنگی و شور بختی زنگ سرشک از خوانی از پرده
 دیده پیچیده آب چهره معصوم چون زرد آب فرور بخت و عصار چون کاوش همه روز بکاوشش
 جگر و کاهش دل بکارگاه گرد شمشیر میگردید کجی داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
 نمی نمود و آبرچی به طمع خام هوس بخت طعام زنگ از ته دیگر می تراشید و بغقان ناداری
 دماغ قناعت می خورشید الم اکثری ناستیطعان به استقامت چون کشتی طوفانی در وسط
 هلاک افتادند ازین علت جوق جوق از دایره آن مملکه بیرون بر بستند و بهر ناحیه که توهم سلاست

در همنون نشان کشته راه خود با پیش گرفتند و برخی بسرخوشی باده به خمار ان صعه العنیم تسیر آ
 نشسته بخت رسایافته عاقبت همان مضیق را توشه عاقبت پنداشتند و بدیل کرم کریم
 مطلق که قاضی الحجاجات و کانی المقات است تشیت نمودند و در حیثیکه هلال سلخ
 شهر شوال بر مطلع شام غره ذی قعدة نمایان شد فرستاده کر نل ویلور که مام حکومت
 آنجا بوسی مستحکم بود انگشت نمای خاص عام ابل مدراس گردید و از احوال زار و نزار
 منجیان قلعه ویلور اشارت براه کرد که از چند ماه درین سال غره زاید انوار طلعت روشن
 جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روغن خسفان
 تیره تحت سیاه تر از شبهای دیگر گشته جنبل کوٹ از معاینه اینحال تنگ عیش گردیده
 چاره کار در ماند و آن فرستاده دل از دست داده را با بدرقه بشتاشت قدم و م شکر
 باز بر اند و خود پس از اتفاق راه ویلور سرگردان رفته رفته از پناه جنگل ناکلا پور و سولنگر
 و کوهستان چتور قلعچه چتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاخیر جنبل موصوفت باست
 شنیده پیش از ورود لشکرش متلعخالی کرده پناه بکوهستان برده بود و مفتوح کرده بود
 نواب بهادر بقللا وز می بهمت و توفیق باتمامه جنود بیباک و سفاک برگردان گوه پر شکوه
 بر آمد بعنوانی که کوی بحر محیطه با تلام امواج بطوفان کاری لنگرزدگان کشتی باشکوه متصادم
 گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جبال با گوه پر تکمین و هوش یعنی توهم تور خوش بر سر سپهر
 و از غریب لبر توپ و خندیدن برق بندوق و تندسی باد مخالف بان سینه نامی ابل
 زمین می لرزید و دلهامی و خوش و بیاع در اغوش طاقت می طپید بلکه از دندنه این صدون
 باک و فرکوش ابل آسمان کرمی کشت و فغان شورش فواج بقدر تلام امواج و امواج ازین
 کاخ لاجوردی می گذشت تا جنبل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغان و خیزان بدستاری استقامت و مددگاری همت بویلو رسید نظام پر اشهرت
 به اصل مراجعت لشکر انگریز به سمت ارکاٹ بغرم تسخیر قلعه اسباب پرمانی پشیمان لشکر ناکام
 مدعیان برخلاف داعیه شان گردیده بودند نواب بهادر مجرم و احتیاط توزیع افواج بر طرف
 ارکاٹ ارتباط بخشید عینی سید حمید شیخ انور موسی لالی را با جمعیت آنها بجز است ارکاٹ
 رخصت فرمود و میر صادق را نیز بجز حفظ و حرست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب چهار هزار
 سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنا بر اینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
 نامزد نمود بعد چندی چون جنرل کوٹ عمان غرمت بسوی مدراس که معاد و بود از راهی
 که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز بفرقه ششم شده باراده مقابله
 باز بر فقامی آنها تاخت و همچو بازی بصید میخ بال پرواز کشود چند آنکه دانست در
 هوای امکان بچکل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپاه انگریز بمنع اقدام مخالف ملاذی
 منبج و بلجای رفیع از کوستان سواد سو لنگر بدست مجال استقامت بد چندی دران
 محل قامت و زید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سه بازی و سه باران معرکه یک تازی عینی
 سپاه فیروزی بانهار ترددات شایسته و ابراز مجاہدت بایسته مزودی یافتند توپچیان حیدر بر سر راه لشکر
 سعادتان توپچان نصب کرده آتش کارزار و شعله پیکار را فروختند و مردان تفنگچه و پیادهای اشام خون
 آشام نایره پرخاش مرمز را به تفنگک بان شتمل ساخته جمع کثیر را دست بدست دروختند باین دران روز
 اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب طرف انتساب
 کیستند و آبروی مرافقت و وفار ریخته بد ریافت وقت فرصت از عرصه معرکه بپلوتی
 کرده به لشکر انگریز ملحق و متوصل و بر سایندهن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و هیچ
 پروری نظام سمستان خود با نکرند سپاه موصوف دران حال رای زد که دست را

درین

درین زمین خالی از ارتکاب الوت مصاعب و صنوف متاع غنیمت پس پاره از بر خود
 با جمعی قلیل زمینداران مذکور در پناه جبال بشامخه و اشجار متراکه نواح بمراج پاک کرده خود
 با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر شخص شمرخ راه خفی و احوال کوٹ
 دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بهیاخته مهم ایشان با بنام رسانید و چند از
 اسپ فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جزآن و توپهای گران سنگ بسیاری از بندوق و تفنگ
 غنیمت کرد و همدین روز با بتاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هر چه که از
 غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جو میش پروری و غیر آن مویشی
 بیشتر بدشت افتاد جنس دی آن بسا کین شهر و لشکر تصدق کرد و جید آن بازارها
 در آورد و همدین ایام بصلابتی که دوام دست بسته خدمتش بوده است قلعه چتو
 بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز بود و جوق جوق توپ فرنگ از اسیران
 عرصات جنگ نوبت نبوت به بالا گماٹ راندند

ذکر باز رسیدن جنرل کوٹ به قلعه رامی ویلو و واقع شدن
 جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین نواح آرنی و
 معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس فساد انگریزی انگریزان بند
 بمبئی بطرف کورک کلیکوٹ باتفاق نامیاران مفور و وساخت

انتقال جنرل موصوف روداد سن الیه آنکه
 بسکویت جلالت نواب بهادر بمساح مجامع هندوستان رسیده بود در هر طرف
 بر محضی از وقایع تفتیح کراک پان گماٹ دستا نهاد بر زبانها میرفت و روس

مدعیان دولت خدادادیکسر سنجیوب حرمان و غمول می کشیدند و مجال مقاومت از
 اقران و امانت منتهی می گشت انگریزان مدراس شش ماه از جبر اصل غارت بهر لشکر و تاراجی
 ملک زمینداران صدر و جوق گران تر نواح تجاوار از شروی و سواس تمام گرفتند
 و مشاورت آنها از بنا بر خصت خروج از دیر نشان نمی داد و بوسوسه عدم رسد غلظت
 اندیشه مقتادک به مجابا و مجادله به تماشا در خواط آنها ممکن گشته از آهنگ مبارزت
 ممنوع و معتذر میداشت که درین هنگام نوشته از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور
 بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سردشان خنک تر از باد
 شبگیر و کزند تر از کوه زمهریر گردیده از نایابی توت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
 سیر و مردمان قتل و سب و تلاش برنج و از زن قاصد همت و نارسا تر از زن شده اند جنرال
 کوٹ بتصدیق واقعه استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعده مضبوط
 ربط لشکر داد و وقیم لقطع مسافت پر مخافت که محل گونه احتمالات آفت بود بر راه نهادن
 چون متصل به ویلور بمصافت پیشین و عریبه کانه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
 در پیش آمد و همچنان برق کاذب از شعله بلا بالا بر افروخت و خرمین هوس زندگانی گنجته از
 بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بچولان خنک و درنگ انقلاب بیدنگ دران
 مصافت کردی از زمین بر آنگیخت به تیغ بازی بید رنگ بران سز زمین خون بسیاری از
 قتیله و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
 دران از مگاه محشر نشان بهدافت خصم کمر همت چست بر لبست چون نژاد و هر درین
 بازی سربازی مژه پیش دست فرنگیان از بندر ششدر بیچارگی برون آوردن
 جد و جهد شان بر مرد شست و به تحمل خیدین برج و مرج بر قلعه ویلور در پیوستند و اویغا

اقوات عزیز الوجود که از بدلیح اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
 کوفت و کسل راه بهو بخا بر آسودند چون خیر خروج لشکر انگریز بطرف دهو بی گده و آرنی
 در لشکر نواب انتشار یافته بود صا جنزاده ظف منند بانواج نصرت پیوند حسب حکم غری آرنی
 نیمه و خرگاه آرسنه خود بدولت سواد دهو بی گده را محل نزول رایات ساخته بود مخفی
 نمائند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شیخ را به تهمت اغراض و لپشت موانع هنگام حوت
 دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه مغزول کرده بیک سپ سوار می همراه رکاب
 ظفر انتساب داشته بود و همدین روز با بنجارهای لشکر فیوزی بر چهار پنج هزار اس
 گا و غله برداشته از راه آرنی بار کاٹ می رفتند سپیده سالار لشکر انگریز با اطلاع این معنی
 فوجی را از گماٹ گنم و اژدی عبور کتا نیده بر سر سرانغ بنجار با فرستاد چنانچه سرداران فوج
 شبگیر زده آنها را بیک شکل پریشان ساخته همه راس پر غله را رامینده می برد صا جنزاده
 خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دوسه هزار اس ازان گروه مستخلص گردانید
 و از سپاد های تفنگچی و کماندار راه گماٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بر بسته حسب حکم حضور
 بطرف چنبار گده مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گده و لشکر انگریز سوار
 نموده به شکست دولت اعدا تدبیر نامی نمود و روزی از طرف و انبازی و انور گده غلات
 رسد به لشکر صا جنزاده از راه پلی گنده و بلنجیومی آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
 بر عزم برگردانیدن رسد دوسه فرسنگ راه در تاخت طلا لیر داران آگهی یافته بصاحب داده
 خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سر خنجر دلاوری عبرت مشیه و بران
 جامعه انداخته همه ازنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و پیمنی بریده گداشت بعد یک ماه
 سپاه را موصوف لشکر آراستار از راه چنبار گده بطرف دهو بی گده برآمد نواب بهاد و زمینیه و سیر

و قلب بغدادیان ناموس پرست سپرد و میر و نگاه راه از خود جدا کرده با چند دلیل آن رستم توان

و آتشخانه عدو بران مستعد بجنگ گردید نظم

چو غریب کوس رحیل سپاه	روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سومی و ادبی خصم شد قطره زن	بباریدن ترال را با آفتن باد
بطوفان دشمن کشی در مصاف	برای گنجت چون سیل خارا شگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر	سنان چون شر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ و بندوق بهنگامه زرم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظه آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان مغزول هم به پناه تنه درختی استاده بود اتفاقاً قضیه جنگ منعکس گردید چنانچه فیروز بی بر پرچم را بایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملاتش شیرازه مجموعه پیش آهنگان حیدری از هم گسخت و اورا ست طرف باغ مذکور مانند گرد با طوفان صولت رخبت بوقوع این واقع نواب سرداران و بخشیان خود را فرمان داد تا کار کد اران امور محاربه تو چنانچه از پناه باغ بر کشیده بر عقب لشکر انگریز آماده ساختند و تفنگچیان و کمندان از بیمه و همیشه بیست اندازی اشتغال ورزیدند و خود بدولت هم پاره پاره سواری خاص و بر و طلبید کمندان کور از پای دخت صدای برداشت و گفت که وقت مرد آزمانی همین است نواب نظر کیمیا اثر با نظرت دوخته ملاحظه فرمود و بستم کرده سواری موقوف نمود و سواران خاص کوتل و دلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد و فیلمان تو مندر را بسلاح گوناگون ارستند پیش رو سدی کشید تا غازیان شیر سر بریت دست تهور به تیغ و کمان فیزه برده ابنوه کثیر را براه عدم فرستادند باین سپاه انگریز و سواران خود را در راه داده به تفنگ سنان و بکله

آتش

آتش نشان ابواب آفت بلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه ما بخون فدایان گزار ساختند در آن حال صاحبزاده و دیگر سرداران بهر چند عرض می نمودند که اقامت حضرت در اینجا هرگز مناسبت نیست که غنیمت بجز است تمام نزدیک سیده است اگر چه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد مبلغ نموده اکثر با معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشندگان طرفین زمین زرم سپیر گشته امید که ناره غضب حیدری را بزلال ترحم انظفان بخشند چنانکه نواب هرگز از جای خود حرکت ننمود و سدی دیگر از تفنگچیان و کمندان و جنرال برداران بر رو کشیده آسود و دولتخواهان را علاج شده مکنند ان شیخ را باند زو چشم نهانی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او مرد جان باز دست بسته بر پای مبارک افتاد و عرض کرد که حضرت سوار شوید و این باغ ویران را بموم و زناغ باز گذارید یک امر و در ساحت آرنی ما بچه را بیت ظفر آیت باوج مهر و ماه رسانید انشاء الله تعالی فردا غنیمت را چنان نهر میت داده شود که تا قیامت نشان بر تیش دیگر کس باز نگوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحقی ناز برداری و خاطر داری مر و شیخ بر صاحب دولتان ذمی شوکت همچنان لازم و واجب است فی انجا کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوت غنیمت خرید و باوصف ریزش هزار تیر و تفنگ طنبور نوازی و علم برداری را به تیغ خار تنگت از هم گذرانیده باکم تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی و نوک از سنان بر بازوی صلابت تراز و خورده بود علم انگریزی گرفت حاضر حضور گردید و علم را بنذر ملازمان والا گذاشته بزبان بی ریا عرض کرد که کاری جراتان جبین است پس در جایز آن نهر را ان آفتن و تحسین یافته از پدک گران بهما خلعت فاخره با کمزای مرصع و مالامر و اید و دوشاله کتبه سرفراز گردید و به بجالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت بدفع غنیمت برگشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه لار موصوف برد هوبی گدّه آن روز فرود
آمد روز دیگر از آنجا کوچید و بر تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
کوشش استمانه بعمل می آوردند و از قزلبان و بان پرانی پامی قرار و ثبات اهل نفاق از
جامی برودند یعنی آباد رسید چونکه جنرال سواد علی آباد را مضرب خیمام نمود نواب دست علیک
اراده اش طرف گماث چنگم و بار محمل باشد یا از پناه کوه و جنگل عزیمت چنانچه پل دارد پیش
خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ مار پتیه رایت نصرت برافراخت و قزلبان
و بانداران را بمعانی غارت اشاره ساخت تا آنها بشا به سحاب بر سر معاندان نخریتند
و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده نشور طغیان طوفان برانگیختند و اکثر مرد
وزن بنگال و سامریان کرناٹک را مع گاوان و شتران پر بار ببنده گی و اسیر می آوردند
چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته پناه ساحل جوی آرنی منگم گرفت و تا شام هوموخی آرمید
و شبانهگاه پیشتر لاهی شده بر پیش منقله حیدری که بجانب آرنی احتیاطا چند ساله تفنگچی با
چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند و شب پرده غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
فرود گشته بود یکا یک شیخون زده دو ضرب توپ گرفت و از آنجمل از جماعت حیدر علی بیگ
رسالار که در آنوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم در آویخت و در آنوقت در آنوقت در آنوقت
و مجروح گشتند و دیگران از آن جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه سالار انگریز عازم
پیشتر گردید و قلعه آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیش پامی ثبات در نهاد چونکه رسالهای
انگریزی کوشش جمیل و تردد موفوره بطور ساینده شلک نان تادر و از قلع رسیدند
قلعه را آنجا که سدی امام نام داشت سعی استمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریش توپ
بندوق و جنرال و حقه آتشبار و سنگهای سر کوب حمله کنان را بر گردانید بلکه خود با چند

مهر

شتمین زمان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که دستا نهامی جرات هم
و اسفندیار در پیش آن نسوح گردید و جوی خون از آن معرکه گاه روان گشت لقصه سپه سالار
موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری و جانبازی نشان آفرینها خوانده بغتتاً
برگشت و بلا توقف راه قلعه فرود و اسی سر کرد اگر چه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
وقت اعدا شکنی نیافت بنا برین در میدان ترو اتور مقام نمود سپه سالار موصوف بعد
دو روز از نو و اسی کوچیده به مدراس راهی گردید و نواب از آنجا بصوب ترمی نصفت کرده
چهارونی فرمود و هدران سال فوجداران ترچناپی و تجا و رجوق جوق سپاهی را بمواضعات
و قریات کومیتور و پال گماث و دندکل و غیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
و بریایمی آن اضلاع خراب و هلاک می شدند بعضی از عبدا و ثمان و اصنام آن مقام در مساجد
و مسکن اهل اسلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بسدر
سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کلیکوٹ و تلچیری رسانیدند و اتفاق قوم
نایمانان رشیه فساد و عناد تا تعلقه کوزک که کی از فسحت آباد قلم و نواب بهادر بود و ایندند
دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه بر اندازی خانه کتوش
پر داختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایماری و پادله های پاکها هم جاده انحراف
پیچیده سرخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریز را از بهر اطلبیدند در انار و خونریزی خلق
الله میکوشیدند نواب بهادر دریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینه
بر سپه سالاری صاحبزاده و الابا تهور نشان بجهت تهتیمال تدبیر نشان برگماشت و منتظام
انتساق آن حدود بر حسب مصلحت میدوی باز گذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لاله جیلدارام
مع رسال سلطان سنگ سله در تباخت و تاراج بلاد نیلور و گردآوری رسد غلات و مواشی خصمت

فرمود و همایم را خان بخشی و نورالابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حد و کالستری و دنگ کرمی
 بمرج و غیر آن زمینداران منحرف مانور شدند و همدران آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
 که بایالت حد و دجنوبی پٹن یعنی دارالسلطنت خوش عنایت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
 عزاصدار یافت که بجمع بهایون ما رسید که نایاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری بچپیده
 از خرابی آن نواح خود را معاف میدارند باید که بدانچه تقدیر باشد کوشش نموده نگذارند که
 من بعد آسب از بد بختان گمراه بر عایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
 بصاحب موصوف رسید انواج را جمع کرده با حوالداران و مینواران بدانصوب توجه نمود و با خبر
 ظفر مناقب چونکه از حضور پدید رخص گردید بر سبیل استیصال ز راه تیاک گده به او تواتور رسید
 جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچیا پٹی و تجاوز جمع شده عزم متخلص قلعچه ترکاٹ پٹی در شا کوٹ
 و کاٹ مینا گودی دارد اگر چه صاحب ترسب استعداد و قدرت و رحمت خود برفع آن فوج می جمل
 بنظرمیرساند با پست فطرتی سپاه ناخبر بفتحیاب نمی شود بلکه بعضی ناخبر به کاری از دست کلران
 و تونندان و مور و ترب سواران تجاوزت فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
 قلعجات نگور مفتوح اعدا شده باشد بجز دستلایع این خبر بشدیز غریت بدان صوب همانه چون
 قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح ششی از ترچیا پٹی گردی بجز ترسب ترکاٹ
 پٹی و جوتی بهمون قصد از تجاوز فرار سیده بلا اطلاع یک دیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور هجوم
 کردند و از طرفین نزدیکانما راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان تسلیم
 چون قوت و قدرت مخالفت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریاچه بیرون آمده متصل تسلیم
 در جای آسودن غرض گردی از یک طرف بر حصار قلعچه شک سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
 که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد زرم گشته پیش آهنگ اندیکبار بهر شکلی بیزان بیشتر شدند

چنانکه

چنانکه تا نیمه گمری بی تمیز یکدیگر یکدیگر جنگیدند و او بهادری فیما بین خود دادند تا چهار پنج صد
 سپاه فین تلف شدند در آن اثنا سردار یک طرفه آواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
 گفت که پیش روید و سپاه خصم را متهور سازید چون مردان فتنه ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
 بر زد که بان دست بردارید ما انگریزان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده بنا بر تجربه کاری خود فتنه گشته
 آنچه از ذخیره و جز آن در آنجا به دست شد بر داشته لطوف شا کوٹ شتا فتنه صبحی باز پیادگان
 شتابان در قلعچه آمده سکونت داشته بود و چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب زیات ماند
 صبح بی اختیار خنید در همانه برداشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریزان آنجا برگشته چند کلر
 تونندان را با خود متفق ساخته قلعچه کوٹ پور شش کرد و همانه دار آنجا که شبح حمید نامی
 صوبدار بدو صبح جوان بود برج و باره را قائم کرده و او در آنجا داد و بده تهور تمام از اعدای
 فریب و هول خورده چنان شکلها مع انواع آتش بازی از بالای حصار قلعچه خیزت کرد و شش
 کنان تاب تحمل آن نیاورده بهر میت خورده پریشان گشتند و سرداران منظم روز دیگر باز
 بار استگی سپاه خود در داخله در فکر پور شش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
 بسمع آنها رسید معلوم کردند که گام می آید پس به پناه کوه و جنگل لطوف شیبو گنگاشتا فتنه صاحبزاده
 در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدیوتی
 و دلاری بعهده رسالاری و زرجوڑهای حلقه دست مطلق یک در دانه و جواهر از ساخته
 همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا کوٹ می نا کوٹ می خبر رسید که دیشب فوج انگریز قصد تفتیح این قلعچه
 در حالیکه پاسانان آنجا بگداوری مویشی در سطح آن در مواضع شش و گنگاشتا چون بنات
 انفس متفرق شده بودند و نایک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعچه ستاره
 شماری میکرد و بان گردش روزگار در تاختن چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن نواح

نظور کرده در واده مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و بهم زمان آنجا جمع شده سرگین
 گاو و راب غیسانینه ظروف بردیدگان گرم می ساختند تا آنکه بوی خوش کنان نزد بانها زده بر
 حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای میب برداشت نظوف گرم بزرگ شهاب ثاقب
 بر سر آنها ریختند و سنگ پاره کلان که بردیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
 پاسبانان در صد و دفع و دفع آنها آمده می مردان حمل آوردند و در سینههای اکثر حمله آوران را بیز و
 تفنگ و دوخته باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادین بطنه قلعچه
 شنیده با لیلزار رسیدند و بواسطه تنگ و ناموس حمیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
 الغرض بوی خوش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
 نیز بحضور طلبید و همگیس را در جلدوی تزد و دشایان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
 یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف تزد و پاره نصفت فرمود و در اثنای راه خبر رسید
 که پالیکار تزد و با اهمیت خود معود و صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیل کرده از چنپالی
 بهار المقر خود شتافته از آنجا سامان رسد و موثقی بسیار عید و فریاد هم ساخته به ترحم چنپالی
 مراجعت نموده است صاحبزاده بران جانب در ناخست چون که مران آن جماعت بجزم عبور چون که
 آب بطغیان بود سامان رسد کشتی باوسه با بار میکروند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
 حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تکرک
 قزوی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجا جماعت بصدمت کشتیها رانده بر ساحل
 بنجات پیوستند که سپاهیان بشناجیب خود را در آب انداخته دست و پای تزد و میزنند
 در آن حال بعضی شناور بر شجاعت چون ایل اعلی بصفت رده زلفه زنان آب در پیوسته
 بعضی از ابدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را بزرگت هیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس سامان رسد غلات و غیره بر سر آنها برداشت متعاضد حضور ساخته القصد صاحبزاده نظفر در
 قلعچه تزد و پاره حصار معقول بقاع در می محی الدین خان جمن نامی را گذاشت به لقطع مسافت دراز
 در ایامی معدود بر سر مفصلان حیره دست و خیره سران نواح کلیکوٹ فراسیده بسی مجاہدات
 با کار و کارزار آن جماعت بقاوت شعار بقصد تقاضای شمامت و مردانگی ندای مجاہد از عالم بختاری
 و فرزانی می شنیدند و سردار یک با فوج انگریزی بعزم تخریب آن بالکونست و حصار پور رسیده بود و مجبور
 دریافت خلیقا صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شبناشب و غسل
 گرم کردید و از آنجا شبی باهنگ شب خون بر جماعت طلایه داران و مارا پور خوش حرات تاخته
 بود وقتا در اثنای راه آتشیکه ششقه حقه میکشیدند و با پریده میک صندوق باروت که بر پشت
 گاو بودند گرفت یکبار متب گشته هر صندوقها از دوخته شد و قریب هزار مرتبه جنگی از صد مرتبه
 چون زانغ و زغن بر بالای هوا پریده سوخته و از صد و صد و شش طلایه داران منصفه خبر دار
 گشته از اطراف آنیکه با گردند و اکثر مردان آن جماعت را هلاک ساختند و بعضی از سردار سپاهی
 بهر از خواری و تباہی خود را از آن مملکت بیرون زده به ترحم چنپالی رسانیدند و مخیوم صاحب چون
 با جمیعت گران بعزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود بهر جا که نزول
 و ارتحال واقع میشد بجارت و بخرابی مال و ناموس بنیان شقی مبادت میکرد و دائری از انبیس و
 غمات آنها نمیکذاشت و گروه گروه سپاه را بقلعه و قمع فتنه آنگیزان اشاره ساخته اطراف
 تعلقات اهل رشک و عناد منتشر کرد و خود و مجرودی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
 جمعی از ارباب غلامال فتنه آل با فوج انگریز که از مدتها رسیده بود اتفاق کرده در ناخست و قلعچه
 محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب و صوف که ایام حیانتش اسیر کرده بود با و صد
 جانبا ز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیمت حجب قرار داد خود را و در میان گرفته خواستند که

و سنگیر نمایند آن جهان پهلوان که غیرت اسلام دنگیر جانش گشت بر هیچ وجه تو می از آن گروه
 انبوه بخاطر راه نژاده مانند شاهبازی که در حلقه کبوتر می افتد با همین جابنازان حمله آورگشته
 و راندک زبان بر تیغ و نیزه از خون مخالفان فزانی روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن
 سال نواب ظفر کاب میر صادق جهت اخراج خاص و عام برای او رعایا و بلده اراکات و راندن
 شان ببالا گماشت فرمان داد تا سر بنگان غلیظ القلب در هر کوچی و بازار نادای شدند - کولاً
 کتب علیهم السلام فی الدنیا لعیبهم - و محله محلخانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری ایشان موجب
 نفس شماری محضران و طریان شتاب بر اینان شد که بر اختیار شتاب این سفر شد این سفر مقدم
 می شد و ندگویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا برپا شد و نمودن یوم النشور از شور و غوغای
 این اقوام نشور هویدا آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه بخند اندازی لقب
 و پر کردن باروت شهر پناه معنی اذ التما و شقت بصورت می آورد و در خوشش این همی از تقدات
 ان کانت الایمنه و فاحده عبارت میگرد و دوران روزنامه فحارت و دست بردی که نصیب هیچ
 بیدین بساد و هیچ شوخی شوران روز بسینا و دامنگان بیدرگاه بطلان شوم خود ندیدند
 و کلام ظلم و ستمی که بر جان خود ما از دست جابران زد کشیدند بریت

نه کسی را مجال فریادی نکسی داد خواه را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکده اراکات بساط عیش و نشاط در نور دیدند در آن خط گلشن نشان
 کی خراستانی در دیده عبرت کشیده روزگار غلیدن گرفتند عنایب از داغهای مطبوعه ویرانی
 این چین با کسوت آواره و دشت کربت غربت گردید و تهری در بند این طلال طوق حسرت در
 گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابی برداخته با مشرب قلندری در ساخته شاخسار و خندان
 این مرز و بوم آشیانگاه چنند و بوم و سخن چراگاه حیوانات اهل آرا مگاه و حیسان شوم و چندان

و محضرت

دشت دین مرزین روی نمود که جغیندین پر کاهی کوه هول جانفروسی و دوشهت هوش ربا می
 بر سینه بقیه آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افکند و برخی از
 اهل بلده که دین صدمات روزگار با حوادث دور از کار میکشیدند بعضی بوسیله عجز و الحاح و بعضی
 بر پیشش لغزه و طلا شایگان از سر بنگان و گنجبانان دروازه رمای یافته بدم راهی شدند
 و بعد از زمان به صدق آید که یکم گلشی مالک لاجه جنرل کوٹ بر مرضی از در افتادند زندگی برست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخدا برین شرح اخلاق گزین و

و عادات و کار دانی و دستور و عملش مع دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ فواج آر نی بزرگ دید در منصوبه گرد آوری سامان جنگ و اشغال مهمت لود
 مدراس سینه مقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضی مخوفان جاده تسلیم برت المعز و لبر آورده
 ازین سو به آن سوی یعنی چندی در میدان تهری و چندی در فواج رانی پیست و چندی اطراف ماهی
 منڈل گده انتقالات میکرد و انتظار و روز در فرایسان و عود و گولور میکشید که ناگاه سلطان
 بحر محیط اهل لشکر کشتی حیات آن عوالم بحر شهادت و تهور حباب آسار بر بر ابرکتف سر
 بر آورد و روز و زبر و زرخ و الم بشیر مستولی می شد چنده انکا اطبای حاذق و جراحان فایق خرد خویش
 از فساد و جارات معده و امعادان تیر بنجات و مسلمات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن
 مترتب نشد غرض شدت و حش صلابت طبعی او سینه کاساخت و از منسنگن بر لبه ترا طاقت
 انداخت و قوت جوش شکست و کام و دانه اش از قوت لایموت برست تا از آن جایگاه مخوس
 منضت کرده و رزاجیه بولونا که شمالی اراکات دو کرد و بی است خیمه خرگاه بر راست چون دست

تدبیر و معالجه اطباء و فضا و هنر و دکن ازان دلش که تو بجز برایت باطن داشت بسته شده بود جراح
 قوم فرامیس بر وفق رای خداقت سگالش آن مایه وادوبال جان بیگناقت و چون نشان
 عمل چنین هزار روز ناسور بگرتراش و شترکاری نیش ز بنور در سینه خراش در باطنش
 پیدا یافت و مرهم کافور نهادن بر آن پیش مر اپایش بسوخت و از برین موی رشته شمی در تن
 او بر افروخت القصه چون حضور یان از زندگی آن سرمایه حیات عالم نامید شد نه طلبید اشتن
 صاحبزاده کراهه و مرآة عرض کرد جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نماند که از طلبید نش
 کار سازگاری نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بروقت خواهد رسید بهر آن آوان و حواس
 معروض داشتند که جنرل کوکس پسر سالار لشکر انگریز از جهان فانی جهان جاودانی انگلیز و نواب
 باصفای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از
 سپاه نضت اشتباهه از فریب نخورد پس نشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان طاع موسوسه
 صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه حسن بند دولت آن ملک نموده مراجعت
 باید کرد و نظر غور بآل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور
 باشد بهر خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیب و تنظیم کل مهام دولت ما شمارا مختار کردیم زانی بل
 آنی در کار سازگاری و تغافل رواندازند پس روز دیگر خود بدولت درخزانه واکرده تمامی سپاه
 در چشم را تفصیل بر کجری موجب یک ماه انعام تقیم فرمود چون روز سلخ شهر فریج رسید از
 حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه و بیخ و شب بلال شهر محرم است
 پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگر چطیب دین امر تنویری نداد و او را برون خمسه
 رانده غسل کرد و لباس پاک و خاصه پوشید بر تقدوا گشت چیزی خوانده دست بر چسب
 مبارک مالید و همچون زمان دو هزار سوار را باز بناخت و تاراج لاک پالیکاران شمالی ارکات

در پنجاه

در پنجاه سوار بنا بر عجب افزای لطفت در اسرا ناز و بعضی مر وارا را بحضور طلبیده در بند دولت
 کار خانات تاکید آید ساخت آخر الامر بقضیه کان امر الله مفعولا طلوع هلال مشرب غزه محرم الحرام
 اول سال کبیر و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه
 جانگناه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عرشش بر دو سیستی پر کرده و مادام نفس شماری
 کج میداشت و بر خاک مرده ولی وافرده خاطر میامده بخین میگذاشت تا در آخر شب که چند
 جرعه او غذا شور با فرو برده بر لبتر خواب دراز شده بود شدت سکر سکر ات و هجوم خمار یاس
 انجیات بود اع این خمخانگی کیف داشته بدستی سر امر حریف چشم ابانی و مالش بر لبست و مینای
 باوه عشرت جو شش اینگ حسرت بشکست آری لمواضف لفظ

اگر باشد گدای شاه فیروز	بیاید رفت زین کاخ دل افروز
تن کنز ناز دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر انداز جز یار و احباب	زن و فرزندلی جرات دین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولت مند باصوالت نترسد
چو انفاس کشته کیمیل یابد	بتاخر دمی قدرت ندارد
چنان گردش ز چرخ چنین رفت	بیکدم جیدر و هم جیدری رفت

القصه خوانین عمره ارکان دولت مثل محمد علی رسالار و غازیخان و هما میرزاخان و بدرالزمان
 خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران تو شک خانه و غیره که آثار حلال علی دوست
 خواهی از ناصیه حال و قال نشان دران حال پیدا بود اشاعت این حادثه و اعلان آن واقعه
 خلان مصلحت نظم ملک اندیشیده ضوا بطام اسم حیات بعد مات نیز بصورت اصلیب
 بحال داشتند و سر رشته روابط نظام تو زک از دست فرو نگذاشته و ضد تنگدازان واقف

امرار را بهر اخفای این ساخته بر همزن ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا مجموع ساخته
 و در پنجم شب که بر چشم ستارگان ذناب کی سیوم پاسبان شب بیدار زنده به تجریم سفر آخرتش پروا نهند
 چون گنج مخفی در کج صندوق جنازه که بخطر و عمیر و گمگون و پنهان آوده داشتند مودع ساخته
 و شب با نگاه بآب در قه معتمدی چند و در و در خوانان هوشمند به کولافز ستاده بتولیع برتے
 معین بنجاک سپردند و در کیم صاحب پسر کیم نواب مرحوم را بر بند و یو الوالی حضور نشانده مهمات دولت
 اصلاح جهان بانی بحال داشتند تا بعد از اتمام عشره محرم محترم از آن محیط میب رطل اقامت
 بر بست متصل آرنی فرود آوردند و با قصبه غایت در حفظ ارباب حراست و مرعات مرسم
 کیاست بکلی کوشیدند و بباد و در هشر مشاهره خیل سپاه پیروز و صواب دید صاحب دیوان
 سر کیه بخزین و کرده بالعکس قانون قدیم با ادا رسوم جدید جوشیدند و مبلغ بطریق صدقات
 کفاره لذتوب الموقی بفقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار لطیف ریلور و دوی هزار سوار
 بهر طایفه لطیف لشکر آگری روانه کردند و همایز خان را به نهایت صداقت و اخلاص دولت
 خواهی معرالفص حقیقت این واقعه روانه حضور جبه و جلال آن نتیجه دولت و اقبال شکر شجره
 شوکت و نشان شکر گیتی نشان جناب ثیو سلطان که متوجه محکم کلیکوت بود کرده در باب تقسیم
 عزیمت بصوب لشکر تعجیل تر شکر الطیما لغبالغ و انواع روحیت و الخال بظهور رسانیدند
 اگر چه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم و الاصفات از حیث قلم و زبان بجزین
 و افزون است لکن بحسب ضرورت هزاران کی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت راستی
 و وفور و نش و ندر ایگویی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر و دران سلف بوده و بلعوشان و
 کثرت اسباب جاه و شمت و افزونی مواو و ثروت و کثرت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
 و مستبح بر و احسان بود و مجلس شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسرزد آنچه میخواست خود

به دولت می فرمود و دیگران را جز نعم خواهی نبود زیاد گوئی خوشش نداشت بیشتر اوقات
 ذکر مجلس و تغیر تقسیم ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ جوهر و نعل و اسب خوشترنگ
 بود و فراسی غریب تر و پندار سرداری و بلند پر و از بساط فرود داشت و در هر شهر و قصبات و
 مواضع قلعه و خود سواهی اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علینده نامزد ساخت
 اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمح بیکار می ماند و در بند و بست کارخانجات خود مقید و ماسور
 بی پروا و زعمده داران و حوالداران کار خادما هر کس که خستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبید
 سزایش در کنا عتابش می نهاد و می فرمود که کار سر کار بیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
 کردی و قتیکه بر سفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود و اما بر کلین و ترشی زیاده
 رغبت داشت و بردال خوش که ختم طعام می نمود و بر شیرینی راغب بود و در سفر اکثر اوقات
 بر بخورد و بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشکاش سرخ کردین ملک را می نامند قناعت
 می ورزید و لباس سرخ نازمان و چوبیت بریان پوری به حال دوست میداشت و هر وقت می پوشید
 و دستار سرخ و نازمان بشمار صد و سی بر سر مبارک می بست چون بپند می نشست بخیر بران موضع
 قبضه در پیشش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهمات ملک پیش خود مفصل میداد حتی اگر چرم و ششو
 جوال و صفوف رشت به چشم خود مشاهده کرده در تو شاک خان می گذاشت و سوداگران و میوپایان
 و سایر کاران را بنواز نشاتش نامه خوشش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام قیمت
 گردان خرید میفرمود و اسب فروشان را سواهی قیمت را سان نشان زر الغام با اطلاع عطا میکرد
 چنانکه احیاً نادار ثنائی راه مالک محروسه اگر از قضا اسی سقط شد بعد رسیدن دم و میال مع
 کواغذ سنا و عمالان و حوالداران آن نخله نصف قیمتش میدادند و زر ساعده اش بزرگ
 ریگ در اطراف جهان منتشر شده و قدر و عزت مرد و لیر و جری و تجر به کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود کسی که کار نمایان و نژاد و نشان یان بطور رسانید بدل نظر پرورش بر او مبذول
 داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید و شخص کاروان جهان دیده را به عالی و فوجداری و ایمنی نامزد
 می فرمود و دشمن آرام طلبان و آسوده مزاجان و نفس پرستان می بود و پشت و پهلوئی ملازمان
 تغافل منش و رعیت کش بارها از ضرب تجمی بازم میکنانید و شخصی را که از یک خدمت بعد از ثبات
 قصور و فتور در کار سرکار و ظلم و ستم بر خلق اندک و تغلب و تصرف او بشوهد کارکنان منسزل
 میساخت باز او را بران خدمت امور نمی فرمود و با بل و بیانت و کفایت و اشتراک کارهای عمده
 تفویض می نمود و در هر کار خانگی و مالی در حضور و غیبت اجبار نویس و هر کار را و خضیة نویس بعین
 اطلاع یکدیگر بر گماشته تا بهایت نیک و بد بر امر در یافت می نمود و گاه در پرده شب یکم سیاه
 پوشیده تنها بنا بر دریافت احوال اهل لشکر و غراب و مسافران در شهر و کوچ میگردید و در لشکر
 هم همون معمول داشت و اکثر سال و ماه در هم صرف مینمود بلکه نتیجه زندگی خود را نظام امور دولت
 منحصر در سفر می داشت اگر چه نواب مرحوم در ظاهر امری بوده هیچ از نوشت و خواند بهره نداشت
 لکن از دانت رای و دقت پسند خدا و او برداشتن و شور و سپندان و هر در ترجیح می داشت
 و در تعلیم و تدیس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود و کم گویا خوش گو بود و مردم با تمیز با تالیقی
 صاحبزادگان متعین و خدمتگذاران حضور بهر خدمت شان مقرر میشدند و صبح و شام دره بزره
 از گفتار و رفتار و کردار و جواب و سوال آن روز و عرض حضور میشد چون که صاحبزاده و الا قدر را
 برفع اعادی و کشایش قلاع بهر ناجیه که دستوری میداد و او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان
 ارشاد می فرمود که شمارا بجمع امور لایق و داناییده بر این کار امور میسازیم و اینقدر لشکر سوار پیاده
 و توپ خانه و خزان و اثباتی سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده بهر خوشیاری تمام هر خرد باید آید
 و در غیبتش هر در و سپاه عهدش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

اورا نگذارید که اثرش ناجا شده جرات بی تدبیر نماید و خرداری و کجگمانش بر آن وزان بر فرم
 فدویت خود قرار داده باشند و فتنه صاحبزاده از بند و بست کار و جوی فراغت یافته نظفر
 و مسعود حضور رسد باز بهین دستور که سابق ذکر یافت میفید می نماید الحاق مودبان و میزبان
 و الا فتنه نمی پسندند که اولاد خود هم بازی از ازل بی تمیز و او باش پرستیزگر دیده از نصاب

و مراتب جاه و اعتبار معاشر شوند آری **سرد**

است از ازل است بپیرتان کردن خوش است **صحبت** انگوزه صنایع مشک و فرفریکنند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب شمت و شوکت بسبب مطلق العنانی و ناز بزراری
 پدران صحبت اهل چنان از پای شرافت و عزت بر افتادند که هرگز مرا اعتبار باز نبردند
 الحال بعد چهار روز شبی صاحبزادگان را اجازت استراحت بحمل زنانه میداد و اکثر اوقات
 در مجلس رشونجی و گستاخی مردم شمع میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکره جنگ
 چه کولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکر یان ماطریق حرام
 حکمی پیچیده از روی بروی ماگر نختند واحدی دست بشمشیر برده فرمای و از نکوشیدانین رو به نه
 جانمانی خود موقت بر دیسایهی در باختند از حاضران آن کسین خان و منجی که روی کردان معرکه
 گاه جاده حلال نکلی پیچیده تمام بدن چشم خود را وقت شمشیر و نیزه ساخته بود و جواب داد حضرت
 راست فرمائید که با هم گر خیمگان را دیدیم اگر چه این همه از فخرات است باختیا کسی نیست لکن
 بفرمائید که این چشم از چه آفت و از بهر کدام در ناحق شناس تاب بصارت که نتایج زندگی محمول
 لطف نظاره حسن و قبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که با بر شش
 ایراد نمی گویم و روزی محمد علی کندان را بجهت تمی فرمانداد و بسرا انجام آن هم فرخاد و درخواست
 نمود خود بر او خشنماک شده فرمود که همراه زربجیاب مثل مهراد خود از سر کار بگیرد و صرف

بنامی ناخوب میدانیم بر وقت کار باز میخواست ای نمیدانی زیر که تا این مدت نواب کرده از روی حساب
 درم درم باز یافت خواهی نمود و ترا مغلل و مسلخ نخل جگر مرا میان واجب القتل خواهم فرود او شوخ
 نش روزان طرقت گردانیده بتصدیان توشک خانه می گفت که نمیدگی سرکار معلوم شد فقط
 بر عقل و رای بیرون نازیدی است مرا بتقدیم این امر نریاید والا کار سرکار را بر تو خواهد شد هر چند که
 عرض گستاخانه اوسبع شریف میرسد اما نشان سرداری و صفت ناز برداری برگستاخی دولت
 نخواهیش نظر نمی نمود و بتصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدید هر چه کرد او او باش منش
 می خواهد و امثال این از کار باران بطور آمد و در فهم قیافه و نظر بازی سر آمد وقت و یکتای زمانه
 بود چنانکه از یک نظر و الا غفلت چندین کار باکرا مثل مشاهده نوملازم و ملاحظه اسپان نوجزید و نظیر
 قیمت آن و معاینه اجناس غنیمه اقسام و شناسخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع
 مضامین عریض ملکی و مالی و افزاد اخبار نقلی و سوال و جوابی و صد و جواب با صواب بر محل بر خلافت
 تقریر بیکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و پیکار بی بیخ و نرود و درست بساخت و حافظ
 حقیقی با وصف تحصیل علوم سلاطین عزاد و ولتمندان قدر را چنین نوبن و کا حاطا فرمود بر قوت
 حافظ و در رکاش هزاران بل لکوک تخمین توان خواند آری میباید

هر کس را هر کار ساخته میل او را در دلش انداختند

روزی بنامین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعتی مباحثه دینی رو داد و کار از سخن و زبان گذشتند
 بدست و خنجر سیده بود که با سوسان مفضل اینجین معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده
 پرسید که چه بحث و دراز کاری کنید و چرا مثل سگان خونفای بی معنی می نمانید حتی عرض کرد که قیام عالم
 این مرد بیکین درج خلفا اجناب ختمیت آب صلی الله علیه و آله و آیه و سلم که نجوم فلک هدایت
 اندر است پروردار است بلکه زبان ملین می کشاید که بنده را شنیدن آن خار و در کوبش کند پس از شیعه هم

استفسار

استفسار فرمود تا او بطور زبهب خود عرض نمود که ابو بکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه از مرتضی
 علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفه ثانی رضی الله عنه در جناب ائم السادات فاطمیه الزهیره
 رضی الله عنها چنین کرد و بار را بخانید پس با مشاط آنها بر سادات بی حسین صیبت خود بدولت
 عدم دل شکنی هر دو محض منظور نظر داشته بزبان حق میان از شیعه پرسید که تو در حق کسانی که
 حرف میزنی زنده هستی و عرض کنونی تا بتاب حیدری خطاب کرد و در آنست که عیب هنر
 کسی رو برایش ظاهر کند که بر قضا بر زگان گفته اند که غنیمت حرام است شاید تو لول حرام هستی
 که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین صحبت سینی الادب اوقات صنایع سازد و مغل کار سرکار
 شود و شلیطه و میج کوب برای خود آورده بداند و روزیکه محفل حضور ائمه بود و فرقه حاضر بودند یکی از
 اهل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسب سوار شده راه میرفت قضا در آستانای راه خلایبی
 بود ناگاه پای اسبش در آن گل فرو رفت را کب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت
 که با استقامت صدق جناب صدیق اکبر بیرون آئی نیامد باز گفت با استقامت عدل حضرت فاروق
 اعظم پیشتر خرامی حرکتی نکرد باز گفت از قوت فرست حضرت عثمان بیرون نشائی از اجزاء جنبید پس گفت
 بزور بازی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم آیین قوم پیشینگی زاری همون زمان اسب آنجا بسته بیرون
 آید سوار شمشیر کشیده گفت ای اسب تو را فتنی شده نرود من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع
 کرد نواب بجز و شنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جابل سخت ندانست
 هر که زور من بود اسب را از گل بر کشید و نیندانی که ازین نقل صیج سر اسر عجز و انحصاری صاحبان
 پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار مغل شد و بعضی اوقات مزاح و طراقت عاقلانه از مصاحبین
 خصوصاً علی زبان خان می نمود و چون که صوبه سرافخ شد روزی سوار گشته بتماشای شتر از یک
 راسته خرانان گردید و در بعضی کوههای آن شتر اکثر قبور پیش فغانها واقع شده اند از حاضران

پرسید که این فتور چه سبب در آبادی انداخته است عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
 ویرانه بود و الحال نظر بر ورزش خلق الله و رعیت نوازی حکام سپین مردم از بهر دیار بریده شش
 آباد شده است فرمود عبادت آرای موقوف ثمانمیدانید که این مردوزن برای خانهای خود را
 جنگیده مرده اند اما لفظ لوندی کا یعنی کینزک زاده که زبان زد اکثر و کنیان است بر زبان مبارک
 جاری بود و بر سیکه شترناک می شد و او را باین لفظ میخواند بلکه عین الطاف و نوازش و ابستاین
 لفظ بود علی زان خان روزی بر مرز و کنایه عرض کرد که این لفظ را یک شایان صاحب شوکت
 و می پوشش نیست تمسک کرده فرمود ای صاحب ماوشما هر دو کینزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
 یعنی حسین علی بن ابی طالب و الزهراء بی بی زاده اند پس بر حضار این سخن را عظیم شنیدند و قبول کردند
 زیرا که القاب مقدسه جناب والده ماجده آنحضرات خاتون و دو جهان است و هر جا که برای
 سر انجام همی لشکر مستقیم می ساخت از آن لشکر هرگز بی فکر نمی بود و با انواع لوازمات چه از زر و
 چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تأمین آن جماعت منظور نظر و امید داشت و هر قلعه را
 که نتوانستند بمسک و بمسرت آن قلعه و بنای حصارهای تازه که او کما ز مرصت می نمود چنانچه اکثر فتوح
 زمین و دوزی و کوهی پایان گھاٹ و بالاگھاٹ شاخسار این معنی است و نام قطع الطریق
 و آنچه گره برود و دوز و حرامی از صوفی شهر و قضبات و قریات قلعه و خود حک ساخته احیاناً کسی جا
 قطع الطریق و دوزی بعمل آمد و کاولی گریه نخبان آن مرز و بوم را بلا تامل بداری کشید
 و شخص خدا ترس و نرم دل را در آنجای گماشت و لشکر پان را بباد و دیش و رعایا را بدار قول
 بی کاهش و کادش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
 کیطرت آن جنس شرح و طسرتانیش نفوقا منسوب است و فلوس و کاس سنی میل سبب و جوش
 اینکه چون گنج نام نسل سواری خاص کرد شکل و شمایل از بهر میل گزیده و راست رفتار و جلوه و منظور نظر

همه کیمیا

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود و ناگاه سقط شد و ازین معنی بجنون رسد تمام دست داد
 تا ششش بهر یادگار بر فلوس منسوب گشت و دیگر مسکوک ز فرمود و بهر دران روز مار و زیکه بر عرسه
 داران و حواله داران کارخانه دولت به تحریب موعضوب آلود بود و قضا را در او غنچه و الفس
 بجنون عرض کرد که بر فلوس نو که امضوب ارشاد شود و در حالت شتم فرمود شکل که بر ضرب کن پس او
 همچنان چهار پنج بار فلوس دران روز منسوب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
 از آن بعضی و انایان بجنون عرض کرده همه آن فلوس را جمع کنانیده که اخته و شب یکشنبه
 در سفر و حضر قض ز بهر جنیان قمر طلعت میدید و در ایام دهمه که عید بل مرصط است اگر چه رسم
 کفار است و بدل از آن متفرمی بود لکن بعضی پاس خاطر تالیف قلوب میوریا که عبارت از اولاد
 چمک کش راج و ذریه و کار پر و از آن آنجا است بنا بر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود حکم آنکه تقلید
 کفر فزنا شده یوم جشن میفرمود و فرزندانش را جشن راج و نند راج را بعمل عالی بار داده و دو سه
 ساعت اوقات هایون بنظاره آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزادی جوایم و محلات
 نیلان کوه شکوه با یکدیگر و پنجه بازی مصادرت بیان تن و مندر که در کن جلی نامند صرف میفرمود
 خزان را بجای آب شرب خمر سهری تمام نوشانیده و تپش صحیحی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
 میگذاشت و حلا شیر و لک زنی و خوشغای خزان مشاهده کرده تبسمی فرمود و جوشیان خفتان کلیم
 پوشانیده با کنگه ای صندلی از خر و سان می چکانید و بعضی ملازمان قوی را جرسب از روی
 آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در در همین عریال روان میفرمود و نواب در شست اندازی
 بند و قعدیل و فیض خود نمداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی لصب کنانیده
 شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت باش و در آن روز اگر آن مرد لا و در شیر غالب آمده از
 جان بخت او را با تمام زر و خلع و اخصا و از آن نیاز و نیاز مستغنی ساخت چون که شیر غالب گشت

مردان بر زمین آورده و تفنگ برداشته چنان میسوخت که تیرش از سرش میگذشت و هر دو سلامت
 برنجاست و در اوایل و آخر عمر سلطنت خود بنا بر عیب افزای لفظ گوشت و مینی و دست و پامی
 ایران مرهت و دیگران فرمان میداد و در عمر کاتب تجویز و اعوای بعضی خواجگرایان مردم آزار
 و عاقبت خراب اکثر و دشمنان شکلیه به قوم را خواه برضامندی و ایلان آنها خواه بجز طلب و
 آغوش عشرت با آنها گرم نمود و کینه کان مپاره نابالغ را نیز بدستوریکه مذکور شد بهم رسانده و دل
 ناک سال محل زمانه میفرمود و در پیش و بروت و موسی ابرو و در میان می تراشید یعنی اسود الفام
 گفته اند و قوی جسته و میانه قدر بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود و میست

به تخریب جهان شد فتح حیدر آسختار
 لافقا الاعلی الا سیف الا ذوالفقار
 نقش خیمه بی نیام فتح حیدر بود و در جنت شادیک حرف جاه و اثر گو نه بنا بر دستخط که لازم آید باب
 ریاست است مشق کرده بود و این شکل سخن غرض از ابتدا خروج دولت تا وفات در پویشی
 و خرم و احتیاط و تجربه کاری و دانائی تمام بسپرده شخصی تاریخ صلحش درین فقره یافته آه مرده
 حیدری دل زنت و دیگر این فقره که جان بالا کھاش برفت + + + + +

ذکر جلوس خدیو و ایشان پسر سلطان و ترویج و تبیین تمام
 سلطنت او و در میان ایشان کشتی جنرال لاک جنرال استوط سمیت و ندوئی و مرا
 شان به در آن رود و آن کنه را و یک صد و نود و هفت هجرت آنکه
 هرگاه که خان فدویت نشان بینی همایه زانان فایز حضور سلطان گیتی شان گشته احوال پراختلال

استقال

استقال نواب مرحوم و ضبط و ربط لشکر خلوت و فصل معروض داشت و باقسام تقسیم طمانیت کلی از دران
 لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خود که جلوسش بمسند دیوانی خاطر و الارا مکرده بود و حال
 گردید و بشتر اقبال با گوش هوشش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانیدر با سع

مشنوار استیسی دولت را بنده اندر رکاب
 شاه با زان صعو نه بهر اسد مینایش از عدو
 کی غضنفر یا بد از ر و باه شل هر گز جنب در
 بحسب معروض دولت خوانان صمیمی که بدرجه اجابت مقرون شده بود دلی آنکه از مهم مشغول فارغ شود
 خود را با سپاه در قفای معتمد علیهم بکش رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بجهت اثر را بدولت
 خوانان قلبی رسانیده زبان روزگار باین ابیات مترجم گردید **نقطه**

بیا که رایست منظور باد شاه رسید	نویز سخ و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد و ادخواه رسید
فلک نویزه همین داد اهل دوران را	زان بجام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر دوران و عمده داران فدویت شمار مع کریم صاحب استقبالی شتافته بر زمین بومی جناب
 عالیان آسب سعادت اندر گذشتند و بتالیف قلوب تقییم الحی و متان وراثت دولت را کرسی نشین
 ساخته بساعت بیع در روز شنبه بیستم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و نود و هفت هجرت صدر
 آرای جاه و جلال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون او رنگ حسنت و ملکات از زمین قدم آن
 نورشید این سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپهر برین برتر آمده و ملک و دولت
 روح خسروانی و رونق جوانی یافت بجهت نیکو خدمتی و هواخواهی هم فرودیت کیشان را بنوار شات
 شامان زینواخت و بد مناصب بهیسه سرافراز فرموده بزم شادی اجلاس همایون را بترتیب مجلسین

و سور فرمان داد **مرد**

بیاراست بزوی همایون که او را نهاد
بهشت و بهار است مولی و چاکر

دوران مجلس شرای فصیح زبان و ندای طبع میان از ابر طبع در کار نظم و نثر تکرار کرده انخوان احسان
سلطان کشورستان بهره مند شدند بعد از آنکه بساط مجلس سوس و سرور در نور دیده مشد قدم با
میمنت برسد انتظام امور جهان بینی نهاد و فرمین ضبط و بطایر جمع قلعہ داران و حواله داران و
تحصیل داران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب
کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و هم کنان بر حفظ فرمان و الا نشان گذارشته بتقدیم خدمت
کمرسی بستند همچنانکه حلقه بوش طاعت نواب محرم بودند غاشیه القیاد ضیو و الا نشان او بر
دوش گذارشته الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کونندیش حریق نامحرم و مخالفت پر دو با و در
انگریز که بجوار بلاد نگر با اتفاق قوم نایا ریشه رفساد و شرور روانیده بود موافقت کرده در تسخیر
قلعه بندر کوئیال ترغیب نمود پس از آنکه سردار انگریز قلعہ مذکور بدست آورد و نمک حرام مسطور
باقتضای نقاض ذلی و بیوفای قلعہ نکر لوبی سپرد و هم دران زمان سپه سردار فرامیس و دو سر هزار
فرنگی سرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بجنور لامع النور روانه کرده و بجای خود
بدولت یعنی سلطان و الا نشان که از سردار و سپاه پیش و عسکر خاطر جمعی دست داد و لشکر لفرقه پیکر
کوچیده ساعت کاویری پاک را از فرزندول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپه لوب قلمون
ساخته بود که جنرال اسلوٹ و جنرال لانگ از راه پنجل پٹ بعزم مقابله سلطان که بی نشان تا وند و آس
لشکر کشیدند ضد لوب ظفر استماع این خبر بسیار غضنفر با تاملی عساکر ظفر اثر از راه دوشی المور بدفع
اعدان هفت فرمود و بغافل اسرگرو بی وند و آس محلی نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر
فرمان محاربه داد تا سپاه داران همیز و میره و قلب با همین دست آراسته تو چنانه پیش رو
گذارشته مع فرامیسان صف آرای جدال و قتال گردید و سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

آن من جبار ز رسیدن دمی که الحاق جمعیت فرامیسان بجنو و زرم آرای سلطان جنگ آرا یقین
والت تنه پاره جانند نتوانسته آن روز صلاح و جنگ ندیدند و دستعطاف عثمان اقبال صلاح
حال در رعایت دل شمرند و همون شب از گور ز مدراس فرمان مرحمت رسید بنابر این جمعی فردای آن
روز قلعہ وند و آس شکسته با تاملی شست خویش به مدراس جاودت نمودند سلطان نیز از آن جانب
کوچ کرده بر سواد ترو انور مقام فرمود و جاسوسان معروض داشتند که بلاد نگر و کوئیال بندر تصرف
انگریزان بندر بمبئی رفته بهر تفریه و قصه آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جویان
نیز که منتظر فرصت بودند نماز هر گوشه سرسخت برداشته در مقام عناد و فساد پافشارده اند چنانکه
ایچی شامیان نار داسر و فرزند اخبار نویسان که در دار السلطنه است با قلعہ دار آنجا کید و یک زبان
شده در فکر خرابی خانه جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان سلطان نواح را طلب داشته
است و سید محمد خان داماد عبدالمجلیم خان افغان کرطه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده
و سوار جمع ساخت و عمد و موافقت و شرایط موافقت با انگریزان چلی بند باراده تسخیر و کوئیال
بایمان موکر ساخته رعب افزای آن سمت است

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصواب عادی و استخلاص بلاد نگر و کوئیال
بندر و غیره و غارت شدن جوئی از لشکر انگریزان بنمای بدست غازیان
و سزای معقول یافتن داماد مجلیم خان از دست قمرالدین خان و تقرر صلح
بین امین سلطان انگریزان و انتقال محمد علی شیخ لظهور جمالت نام مطبوع و

رود اویمین سال آن که

چون علی التواتر اخبار تبیان فداست تقدیر انگریزان و تسلط انگریزان در آن ملک بسج شریف رسید عزم قلع
 و قمع میان ایاز نا عاقبت محمود و دیگر شترت کیشان آنقدر و دست کرده بدر الزان خان بخشی را
 با هفت هزار نفر و مسلاستان بخشی را با شش هزار سوار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاپی و هشتاد و سه
 سالار کبیرین الیزین عرف سید جهان در بیان گماشت گماشت و خود بدولت با تمامی سپاه خود خوار و فراسیسان
 تور شغابا استیصال ریشه رخص و خا روای نگماشت گماشت و مسالار و پیاپی و شش عمل آن بجز گشت
 که لاخیری عبیدی صفت کاشقرا بود بعد از آن هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانست
 بطریق ایغار و دید و در کترین مدت مسافت در از تا بگلبر برید و همدان حیل اشارت بر آوردن
 صندوق جنازه نواب مرحوم از نفش کرده بودند نزولش بر مقام معلوم و رو و صدوق نیز
 معا اتفاق نمود تا معتمدان بارگاه حسب حکم با خرج صدقات و کفارات جنازه را بر سر بزرگ پتن
 بردند و در لال باغ که جنوبی شهر کجرام بر ساحل این طرفت جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکر کشی
 بتیغز با ایگماط بتعمیر مسجد و منیع منوره فرمان داده قلعه را آنجا بآیین بهین احداث کرده بودند
 اندرون منیع مذکوره بجاک سپردند و محمد علی شجاع را مع جمعیتش ببند و بست دارالاماره و عزل
 بهر خوانان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کویچانید و قمر الدین خان را با لشکر میر صاحب مرحوم
 برفع فتنه سید محمد خان مختار کل کرده است که بر خصمت فرمود و خود اعونه بهت های بلند و از سر
 خصمت های با حربه بان نوکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون
 بل و نگر گری و صوب بمر احد و حقیل درگ را مضرب خیام حضرت اعلام ساخت و ولتخان فوجدار
 آنجا از راه دولت خواهی مع توابع حاضر حضورت و شرف زمین بوی حاصل ساخته مورد الطاف
 و نوازشات سلطانی گشت و از سر فخلت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

بیادیه

بیادیه نوروی راه دور و دراز با زمنه مقصود اعلام استقلال و استیلا و فتح تنبیه آید از برافروخت
 و چون شیعقضا بر قفای آن خروگوش غفلت کوش بتاخت دورین راه که تا سه موطه غیر از
 اشجار و تراکم هر شاخ سرب آسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب در آن ظلمات کم کسی دیده هر
 قدمیکه فراموش می نهاد بنیان سبقت جسارت به خوانان اعی جماعه ایاز مرد و در باد هزیمت میداد
 تا بدین عنوان دو باب حکم کمل سدره بهستاری نغز مفتوح و احوال منفران مقبوح ساخته بر نوق
 نزول ریایات زیر گماط سیورم انداخت و پیش ازین بشهره قدم لشکر نامعد و آید از مرد و دبا
 سرایه مبلغ خطی بدست آید بهانه رسد رسانی ازان دائره کوستان ضعیق الحال بر آمده قلعه
 کو طریال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور خصمت دار السلطنه گرفت برینل ایغار از راه بگلبر
 شتافتند و در آن کوچه گری کسطه بر کنار جو فرود آمد و بر مضمون این بیت

ازان که تو ترسد بجز من ای حکیم	و گر با چو او صد برای بجنگ
--------------------------------	----------------------------

م نظر داشته بمقتضای دورانیشی از راه گرگ آشتی جاوه یکا گشت و مصادقت با قلعه دار
 یعنی آنجا پیو و بعد استحکام بانی محبت و واد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
 تنها بجای خود می آیم و بلاقات مردان خانه و دیدار فرزندان مسرور الوقت شده جمعی حسب
 فرمان والا شان ببند و بست خطه نگر از راه کوکب میشتابم قلعه را مذکور بسنجان خوش آمد
 و ابله فریبش جمیع مزبور از جبار فتنه گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
 و گذار شتندش و او چون او کار حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
 کرده عبور جو نمود و مقبل دیوار قلعه مردان را در کمین داشته تا یکد ساخت هرگاه بیکمین دران زمان
 قلعه تری حملات خواهد نمود نخواست شما بلا توقف اندرون بیایید و بر فضیل و برج و باره بزرگ بندی
 نماید پس خود بیدر توپخانه مرد کار گذار و دلاور اندرون دروازه رسیده تری نواخت

و بلا تا نیز محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده هم را مان خود را بر دروازه قائم نمودند و بعد از آن
 صدای تری کین داران چاچی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف یزک بندی نمودند
 خود شبیخ دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعه را و نایابانش و آنچه شامیاد و شریکانش رفته تا او کردن
 چشم بنگاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده بمسوخ ساخت صبحی تجویز و الدره
 مابعد سلطان بعضی حرم خواران را از توپ پرایند و شکار شامیاد بر کشیده او را با طوق و زنجیر
 مستحکم و قفس آهنی که برای بد کردن ایشان همین بود بند کرده قلعه داری دار السلطنت بسید محمد خان
 ممدوی کریم سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بزمه اسد خان رسالدار کرده و شبیخ
 و مدبر دولت خواه قدیم بود گذشته با فوج خود از آنجا راهی شده و کوچای دراز مخطوط
 والده سلطان و کیفیت نامرتب و سبب دار السلطنت همدان مقام شرف اندوز اقدام بوس
 جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخ رویت خود و بطنایت پدک
 و خلعت سمرقاز گردید و دیگر سلطان و الا نشان فدائیان را فرمان عبور گهاط و اوقاسپاه
 ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کسل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ
 سر راه گرفته بود گذشته از جانب دیگر صعود کردند و عقب محافظان آن طرف فرار سیده
 شلکه را بختند و جماعت فرامیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدر و از آنجا گهاط
 هجوم آورده طرح مجادله توپ و بندوق با هم جنان افکندند و خود بدولت بدر یافت سران
 راهی مخفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان محاب بر اطراف جبال برآمد و بغتت بر سر آن اجسل
 گرفتگان چون مرگ ناگهان برآمد و چون داکو دست یافت جویوب بهت مضمان بشمشیر تیران شنگاف
 چون جماعت انگریزان و جوانان لغی تکبوت نشان از عرصه معارک واقع دروازه پهلوتی کرده
 بیست مجبوری در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادوت نشان و غایبان کشتوزان

بم

از هر جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر برای مستعد قتل و حشرت شدند و تو بچیان مورچال قایم کرده
 بشکست و بیخت حصار قلعه مهت مردانگی صرف کردند هر چند که به داب منوران پای استقامت و مردانگی
 کرده باشکوه انگریزان و جماعه مخرفان از جازفت اناز و خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهرشان
 در غایت نامیدی و نهایت زلبونی آواره وادی غم فاندوه اسیری می داشت و انگشت تحیر بلب و

و بان تشرکها میگذاشت و حال بدین حال انجامید بیت

نیارای میدر نهانه رای آرمیدینا مرشک شپهر حیرانم نمیدانم چکیدینا

علاوه این حصار نایابی جرمه آب که چاهای بارزندی قلعه کیان بدان وابسته در پائین دیوار برومی
 واقع شده بود و بعد از سنگی که از مورچال بمشایه شهاب ثاقب بر زمین دیوار واقع چاه نزول نمود
 حصار از این خود جدا شده در آن چاه افتاد ابروی خود ریخته بود در آن مرتستان بی آب آبدیده
 جرات ایشان ریخته و قطعه نیم سیر آردان گرد و کوه نزلت برفرق مترودان سیرانجان بختی جز کباب
 جگر سوخته سیمی برشته نمی یافتند و کار با استخوان رسیدن همان گوشته پزی می دانستند
 و برای یکدانه برنج باریک و کنده و حسرت و طلال می افتادند و هر دم می خونند به نخمای غم نادیدینا
 می آشنامیدند با این شبی قریب هزارم در تنگگی باد و سوز زور و دیگر سکنا می آبخا با نهمای
 می و گلی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بودند
 طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواب بنا دین و جزال بنده تالاب گرفتند چنانکه قلعه
 گیان را با آب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند چیزی با می آید آب چون ابرگر زنده قطره زن
 ساخت تر و گشتند اما دست طوفان کاری برفت رازان و عدولت یعنی خرق بحر خون شدند
 و بعضی دست جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود را بنگ فراسکستند به پناه قلعه ورشند
 چون عاقبت الامر سردار قلعه و نائیش بر گرفتاری پیچیده و غضب خود را را بخیرند مضطربانند

ذیل عافیت و دیدن اعیان بوسلیت محمد علی شیع شرف قلعه تسلیم گماشتگان درگاه و اگر در نوجون بیاید
 طالع روز افزون جناب والا بجمده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدید گرفت که حیدر نگر گرفته
 سلطان تحت جنان مکافات اعمال سخر فان بدشنام قبیح و لفر نهیای و قبیح رسانیده بهمکتان را
 در مسائل اساره سلسله پراوسل گروانید و جماعت انگریزان را علی علیه در اماکن محروسه محبوس
 فرمود و یاز کار سرحد خصال محمود و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
 غرق شدن فرعونیان بی سلمان گمداشته خود مع عیسویان غریب الدیار در نیل ناسازی نیل
 مقصود متنبه گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار ضار داد با خود داشت بسوازی جهاز
 از بندر کوئیال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بنیای بگرخت و با فرنگیان آن حدود
 بسازش و نوازش و با بذل مبلغ خطیر در آمیخت و در آن حال جا سوسان هیشا و فرخ برسانیدند
 که جوقی بسختی کرل کمیل نام کوکب قلعه مع رسد گران می آید بسک نایره غضب سلطانی شتعل گشته
 چون برق خاطفه در تاخت و سواران پاگاه را به عافی اموال غنایم آن جوق پیش آهنگ ساخت
 و قزاقان و سلمی ران را صدر و پید دیت اسپ مسقوطه قمر کرده براند و به میدانیکه دو تالاب پر
 آب بفاصله نیم فرسنگ بود و حسب حکم و الا رساله های تفنگچه پیا دگان شیر تو امان و با نزاران برق
 نشان توپ خانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش فروزی شده نگردد گرفته فرمان رزم در داد
 و سوا چو دو کاکر اگر چه این قوم داخل گروه پنداره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می برودند و در
 فنون مردم آزاری و غزاکشی مشهور و هر اند چنانچه با خدنگ بی نیشکر مفت جان شیرین خود میاژ
 و دیگر اهلک میسازند بر پیشانی بهیر و بچگاه غنیم سلسله جنیان گشته کرل مذکور چون بجزا کت
 و غارت گرد خواست متلاطم دید پرای آب نکرده بدلاوری و آب و تاب تنور یاد مرابستان
 رزم قایم داشت آخر بسبب کمی نرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

و بادوم

و بادوم هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
 علیخان بیگن بی والاک در شروع این جنگ و وضرب توپ بمخالفان سپرده بجناب آفر مردان
 کاری از معرکه گاه پس پاشده بود چون مزاج و لاج و الارا بر اینضخه ناخوش و بر هم دید باز پاس
 ناموس شرافت و حمیت باهفتضه مرد جری کوشش نمایان در ایضای آن لشکر بطور رسانیده
 بانی قتل و غارت آن جماعت شد و آخرین زده زخم سنان تیر و تفنگ برداشت مجروح و نظفر گردیده
 بود بسک شعله قمر غضب سلطانی بجیش تند باد فتنه تک بجرامی آن مرد و بالا گرفته بود زبان خصم
 سوزی ملتعب فرمود و جنود قاهره و جویوش ما بهره چون صاعقه شتر بار ناگهان بر سر قلعه
 کوئیال بندر در آمد و لبان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و بر پراپیدن خس
 و غارت غنیمت دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال توهم پیشکال که مقدمه الجیش
 حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ آگیر گردید و با تیغ بازی برق و کوس
 نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز بسردتر
 جوشید که در آن خطه زمره آسانالینش مرد دردت دراز کشی چشم تصور نمی دید و در آن ساخت ملسر
 سطح آب چه خنیا م لشکر کم از باد بانهای سفاین بحر معاینه نمی آمد بلکه بروی آب ثبات اینهمه قباب
 با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنگر و دغانها بریز و جریات آنها غلیظه طلاطم آگیر شد و کثرت
 عفو نوات مردگان لشکر با آن هم جریان میلاب علی الیالی و الایام مجال انتقالات محل جدید تنگ
 آورد و حضرات ملایکه اعی میکانیل و عزرائیل علیه السلام هر یکی بنفس نفیس بر قدر قصر از آن مقص
 ارض متوجیه شدند و معجزان لشکر از هر دفع معاندان با تنور جبهه بلع تریزل کردند و مردم حله
 و مورچال با نهدام حصار بروج قلعه بحفایت رسانیدند و چون منزل کشی که همت نموده با لات
 حسب و ضرب آراسته بودند راه دریا آمد رسد و کوهک مسدود ساخته و قلعه کلبان نمیدزد

تخل شد ای مجاد و صعوبات محاربه مشهور بودند بجز و باره هجوم کرده و ادب و روی بهادری
 و کوشش شهای مردانی داده چند ماه جنگیدند تا وقت الامر از مراد ایام محاصره و کمی آذوقه
 دست بدامن عجز و استکانت در زده هملت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
 آراستند تا بعد از تقضای دست میعاد علم اعتلا پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زرو و حصار انصاف
 یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت برافت که حضور چاهل آینه را چه از اهل
 فرنگ و بشیاریه پناه و امن دولت آن جناب نوازش انتساب و تزیینند و هر یک فراخو حال خود
 منصب و تکریمی عمره یافته ناصیه را درت را بنقوشند و دریت متجلی گردانند چون سپاه ستم نهاد قلمه گلگور
 و مهناور و غیره بسملتر وجود و تخلص منتظم نمودند ریایات تفریبات سلطانی بجاه و جلال شاه دانی
 سمت بلاد کورک و نواح بل برافراخته شدند از تقضای محمد علی شیخ بمقتضای جهالت و جزو پسندی
 و بیگیت و لغزش نا بخودی از جان خود در گذشت تفصیل این با بر اسبندل اجمال آنکه تا قاسم علی
 نام نوکر نواب مغفور بجز است قلعه نگار مامور بود در آن حال که ایاز نام محمود و الحضال از جاده حلال کنلی
 برگردید با او موافقت کرده قریب به میدان بناوت و شقاوت فشر چون سپاه انگریز از نیابی
 آن سمت رسیدند قلعه بی جنگ با آنها سپرد و خود نایب قلعه را انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
 چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود رسد و دید پناه شیخ مذکور در آمده بامیداران جان
 و مال و خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعه را مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
 مبارک ارشاد فرمود قلعه نگار با وجود پیری و خائرو آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
 کار خانات بدست مخالفان چرا سپردی اگر چه غلامی که ظرف راه بغاوت و کفران نعمت پیوسته و لکن
 تو که اشراف و بجا است چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و مفت ناموس قلعه
 داری بر باد دادی او در جواب عرض نمود اگر چه در قلعه آلات حرب و مزرع و اسباب جنگ ذخایر

بیشمار بود لکن نیکو کاران و وزیران احشام با اشاره ایاز فتنه باز خانات مرضی فدوی ساختند
 و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لکن اصلاحی دست داد
 چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالیان آب ستند گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
 شد که بعد از این حرمی چرا از نایک و از این چنان بیخبر بودی پیش از آن هیچ از چنین سواخ
 با اطلاع حضور پذیرد اختی و در بصورت مریح حرام خود هستی الحال حرب مشاوره و تخواهان مزیای حرام
 تکلیفش بر ار کشیدن تقرر و فدوی آن روز زین العابدین خان بخشی باز کچری بن اسد خان همکری
 فوجدار کشنگی ببقیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز این کار مامور شدند
 چون همه با عجب همود در جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که در یک کندان شیخ بود
 طلبه داشتند در جابل آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفته بین است او را
 باید بخشود و بعد مقدور این امر اول را بدکرتی بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه مروض
 حضور داشتند بر آن ارشاد شد که امر و نیاس غلطش مجرم را ز در امانت دارند و به بیکد ران حضور
 بسپارند ایشان هم چنان بل آوردند پس سلطان و الا نشان محمد علی را در خلوت طلبیده در پیش
 امر ارشاد فرمود و چنین امر مایل شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد معات دولت رضنه
 عظیمه و قصور خیمه در ساختن است اما از روی شرح شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
 و قلعه داران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نکی نکنند قطع نظر ازین زمیندانی که ریاست شایان ریاست
 است و برای انضباط و ارتباط ممالک و لشکر تیغ را بقیار کردن و بیگانات هر عمل پرده ختم لازم بل
 واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصیحت و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم بر دخت او از روی
 جهالت قیدی که جلیبش بود با این وقت از پیش رسیده دست ابل کوس حلیش بر قفای میکوفت
 بر ارشادات حضور متذکر نشد و بی نصحت برخاسته داخل خیمه خود گشت آرس

نصیحت را کج طبعان اثر بر گز نیب باشد
 که ممکن نیست باران بر سازد شاخ آهورا
 اگر چه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کار نایبش اغراض برگشتنیش فرموده
 خاموش ماند و نزدیک تاریخ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر آورده به بخشیان همون حکم لفظی
 یافت چون مجرم را قتل گاه بردند جاهل مذکور بخص ناوانی و جهالت بیجا ندانست که سبیت
 خلاف رای سلطان رای جستن
 بخون خویش باید دست شستن
 فیصل سوار در رسید و مجرم را از آن هملکه بر آورده فیصل خود نشان داد و با یک بر زد و یکسکه شریک وقت و
 معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفتنگه از رساله متینش با او سخن شدند تا با اتفاق
 راه میریزگ پکن گرفتند بحد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمد شکست قدر و منزلتش
 بهانه می جستند اینض را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف
 یکی بند راهی شده است یقین کران بخا بصوب بنای خواهد رفت درین صورت او را زنده گذارتن
 تمامی ملک ز دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بر سر اعش روانه داشت خود بدولت
 هم مضطرب سوار شده متوجه گرفت و کیش گردید و رسیدیم پهدار کانی را که شخص قومی بکل وزو
 آور و بدید بود مع غارتخان با حضارش فرمان داده پیش را ندیس برزد و با اتفاق با سپاه کثیر
 و تراخته بر تکی که چهار گروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوسته بیست و سخنان چرب و شیرین و کلمات
 رعب افرا فریفته بر راه راست آوردند چون که جاهل مغرور از فعل خود نادگشته بهینکه از فیصل فرود آمد
 سپهدار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شکر کایدانش و قتل حاضر حضور ساخت
 سلطان بلا توقف آنی وزمانی مجرم را بدار کشید و کندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراسته در
 پالکی برقع پوش نشانده روانه سرزنگ پکن ساخت و خود بدولت مراحتت بخیمه خاص فرمود و بعضی
 شریکان او را با اثبات جرم اخراج بقتل رسانید و بعضی را دست و پینی بریده اخراج نمود چون مردمان

انترالکش

انترالکش بخرابی رسیده بودند تا در منزل لغات قب کرده بر این بطریق و مقید با کما بر زدند که رای
 خانه بر انداز بسازش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و پینی با خیمه هر گاه که این شور و غوغا
 بگوشش رسیدگ غیرتش بکرت آمد و تا شب خون جگر خورده شبانگاه هلمارت کرده چون چسب رخ
 صمیم زبان خود کشیده جان داد و بعضی گفتند که در بخشش حلقه طلائی الماس سپیده بود بر آورده
 الماس بربیک سنگ کوفته فرود بر در و در شخصی تاریخ بدیر چنان گفت که کن دولت به افتاد چون
 بدرت صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل
 اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بظفر کیمیا اثر گذارند شده از آن صند و قیقه قفل کردن
 چند خطوط مروران اگر نیز که در جم پیا کماهاک بنا بر الحاق موافقت با خود و تقریر جاگیر عمده تقسیم
 و ترسیل داشته بودند در کاغذی سپیده داشت بر آمد اگر چه آن دولت خواه با گراه اینض جو ابیکه
 شایان حلال نکی بود و ایشان بر نگذاشت اما بساده لوجی خطوط را پاک ننموده بود تا گاه قرطاس
 آفت اساس نظر قیمنظر در افتاد بحد و استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان
 بغاوت و نتمت فتوای بعد از انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر
 انداختند و پس لاش را داخل بندگان ساختند و خادویر یعنی نکلوش را بر وجهیت کی بنده پاکدل
 و نیک خصال بخشیدند و نیک مرد با تیز تازنگیش از نام ما در سخنان و خدمتش چون فرزندان ستاد
 من بجای آورد و والد سلطان باستماع این خبر انوسه ما خور و بر زد و برخی آن حضرت
 نفر منیا کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود مجرم سر اطلب داشت اگر چه کندان مجرم
 مرد سفاک و بیباک بود اما بخاوت و فقر انوازی می شهو گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه
 درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی صرف قهرامیدار چنانکه نواب مجرم
 اکثر اوقات بخشیده او را از فقر ابقیتت گرفتند باز بروت کار باو عنایت میفرمود و بصیت داد و بخش

بجای رسید که اگر گاهی بر دیوژی خاص نواب بهادر و ایشان جمع شده آواز میگرداندند تا حکم میشد که ایشان را بگویند که نزد آن اوباش منش بر وید و او از سینه بسا خوشدل شده از نقد و جنس و ظروف و پارچه هر چه که موجود میشد با آنها میپرد و بعد فوتش چون جسته در دست و چتر خاصش با وصف موصول هزار روپیه با پیمان از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر غیر از چند پارچه متصل و یک کلاه و دولق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس فیلی چیری میافشند القصه بعد از آنکه قلع آن نواح بحر است و در آنجا ناموس پست سپرده شد و بر الزمان خان که از لشکر سیه صاحب یعنی جنگ بزرگ گور گور حسب الحکم حاضر گشته بود بفرموداری و ایالت الکه نگرا مزگر و دید سلطان گیتی ستان از آنجا الویه عالی خود را بصوب قلمر و کوراک که انایاطان و کوراکیا منتظر در آنجا و در سریشی منگب جرات بودند و بعلت فساد انگیزی تمامی سواد آن عموره خراب نمودند و متوجه فرمود چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد جنگل بر حبل و شقیان نواح کوراک که در ضلال حبال شامه مخفی و متولدی بودند تا سخت آورد و چند آن که دران دشت و کوستان و سنگاه رسائی یافت برای مخرفان و قفاحت و تار چون ماریه فی نیره و نوک سنان بگرفت خوش و خاشاک خلل و فتنه آن ملک پاک برفت و قلعه بل را بنظر آ باد و موسوم ساخته حواله قلعه را در لیر نمود و بایالت در دست بلاد کوراک زین العارین خان همدوی را که دولت خواه قدیم بود شخص کرد و بنا بر تئیه و نادیب و غزل و نصب شزارت کیشان و بعین آن نواح موکه و مکان صوب نشین را که مرکه نام داشت بظرف آ باد مسی ساخته مامور فرمود و خود بدولت بجاه و حلال بامو کب ظفر کوب بدار السلطنت سر رنگ پلن رسید تا اکابر و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافتند بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فیروز دیده بانواع عنایات و تشریفات مرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

باز

پوش جلوس آن مهر سپهر شورشای سمت اخذات پذیرفت بعضی مفسدان که بانی مبانی فساد بودند بعد از قدم از راه سیاست که ضابطه شیوه کیاست و قاعده کلیه ریاست است بهر کشید و بتوب پر آیند و در بقعه بسیار از انایاطان و کوراک که متدین برین ترسا بودند در بقعه اسلام در آورد و در شرف ایمان مشرف گردانید و در آن وقت اناس بدی خاوان فی دین الله افواجاً برافراشت هر گاه که کوب دولت و شمش در عروج به معراج رفیع فرشتوکت و ترقی بهدراج علیه فتح و نصرت بودند نقش نظام و چارسوی مملکتش بر مراد شست و پرتو هر جهان افروز اعظم عظیم شان و خرم و تیش شجاعتش بر چار صد اطراف ممالک قریب و بعید در افناد و ظلمات شبستان فساد اناموس و حساد و تحریب عدم در کشید چکسی را از اقران وی بحال مقاومت و امکان منازعت با وی نماند و لطییران ششها ز طنظنه شهرتش در هوای مبارزت هر ذی بالی چون در لاج بال و پر طاقت او عامی مساوات نیشانداند اجرم انگیزان مدراس بمقتضای ناساعت ایام از هر چه دست قدرت بر و بهر جهت هر چه زورش گشته میباشند قطع نظر ازین و رو جمعیت کران فراسیسان بند مروس با استعانت آن خدیو داورس خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود و عا بالکلیه در آشتی انگاشتنه سرداری را از اعیان حکومت آنجا با میتر شلیز و کرنل و السن لطریق الپچی با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان و الا نشان فرستادند و ابواب امان و دعانیت بخراب سلسله مصالحت بر روی خلافت کشادند تا کویل صلاحیت سیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید بعد آفت شوارع غیر مطروق بمروایام فایز حضور شدند و سنوزی باریابی و پیام گذاری محفل سلطنت شاکل یافته و دایع بدایع پیش نظر صفای نظر نگرا آیند و بسجنان سنجیده و گزیده از خاطر اشراف عناکین و فرات شت و شوداده اتخلاص اساره انگیزی و اتباع شان و واکذشت تعلق طرفین که عبارت از امان و قلع ضبوط باشد تا غامد و چون التماس سعادت انفس الپچی بجز اجابت رسید میر معین الدین

مخبر لشکر پایانهات تبرک تعلق از ضبط فرمان داد و کسان انگریزان نیز از قلع متصرفه بالاگهاط
 رخت اقامت بر بستند و گروهی از اساره پایان گهاط مع عبد الوهاب خان و نوابانش از بند
 رانی یافته و بسیاری از صناعت پیشکان آن جرکه مغبون مغضوب گشتند بعد محمد قواعده صالح
 و شرط و پیمان بر بنهونی فکر سا باصداث اختراعات کار بست و وسایط اعمال با احکام قطعی مدعی تصنیفا
 هر سر کرده و مفضل نظام و متعهد مهمام امور متعلقه دیوان ملک فرود کرد و دنیا نکر در ایام سابق در حیات
 نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بازار اصطلاح و آیین فرسایش بود و در عهد خود قلم ایراد
 بران رسوم بر کشیدند و تجویز میرزین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابو القاسم خان
 حیدر آبادی مخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره با اصطلاح فارسی و ترکی بدل
 نموده کتابی سسه اشیخ البهادین ارقام فرمودند و بجهت سپه از خطاب دادند و فی قشون چهار ساله
 پیاده و یک رساله سوار مقر فرمودند و جماعه تصدق فرما جو میگفتند پس سردار رساله رساله دار
 و سردار جو قو قد زانیده شدند و در یک جو قو و در مخیل و ده جمعه در و ده و خدا مقرر گشتند
 بدستور چند سوار را بر قاعده اباب فرنگ آراسته عسکرش نام نهادند و بشمار سی صد مردم از آن جدا
 کرده پیپ و نو سوار را بخواه را بیوز مسه ساختند تا مکرده پیپ و نو و پیپ دار و بیوز دار تقییب
 آنجا که در اصطلاح فرسایش و انگریز مسطر و آیین گویند برخلاف تقییب قشون و رساله که بر پایه ای نامیده
 شدند لشتر باشن موسوم و حاکم چهار پیپ بر موبک دار لقب شدند و همچنان جمیع کار خا بنجات
 با اختراع و تقییب تازه فریبت پذیر گشتند که آینه در محل الاحق خود مذکور خواهد شد و شستری مذکور
 سپه ازشون محمد علی کندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته چپ گردید که زبان زد عالم گشته بود
 بهمدان آوان بار کچری همیشه کچری و سوار کچری و عسکر کچری و بنده کچری با سده اللهی کچری
 نامزد گردید و بهمدان سال طرف و شوارع منتهای صد و قلم خود که بر بنج با بل و صد فعال بوده از همرا

جمعت

جمعت با نکلی از عبور بگذران جانین مسدود فرمودند

ذکر توجیهات نظر آیات سلطانی که در
 پایانهات بود و کیفیت جنگها که نمایان سپه سالار موصوف و انگریز و فرانس
 پیش از تفریح ر و او سن کنیز او یکصد و نود و هفت سحری حضور طاشیدن
 سپه سالار صد مع لشکر و ارفع قلع پایانهات در سال کنیز او یکصد و

نود و هشت سحری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه تخلص ملک نگر گردید سپه صاحب فوج خود بر جوی وال بنیل تمام کرده
 بود و جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لاناگ مع لشکر از طرف تر چنایلی لیغا کرده بقتیح قلع کرده و فرزند کل
 و غیره همت گماشته است بجهت اطلاع اینصغ فرزند ران خان را با تمامی رساله های تفنگی و تواب
 بدفع شورش خصم پیشتر بر اند خود هم عقبتش با جمیع سپاه کوس نصفت نواخت چون خان مذکور را بخا کرده
 فایز تر و پرا شده بود خبر رسید که عثمان خان ترین قلع دار کرد و با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر
 واستقداد و جنگ دل از دست داده بصلح قلع را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد روشن خان دست
 را و دسته داران که بجهت تمینیه با اماران شرات کیش فواج پاگهاط نامزد شده بودند رفته است
 کرنل مذکور ثمانه دران قلع گذاشته پیشتر کوجپ و قلعچو را و اگرچ را محاصره کرده بخشایش آن سعی
 می نماید خان مسطوران را بخا شنگیر زده بر سرش رسیده این طصت جوی را و اگرچی محل نزول عسکر خود بود

کرئل مذکور از رسیدن سپاه منصور خیزد ارگشته بزرگ مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذکور
 آن روز نظام کرد چون روز دیگر نظر دوین جمعیت سلطانی را اندک دیده خینال جنگ از جانب
 برداشته بی اندیشه بتسبیخ قلعه مهت گماشت و بتیری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
 خان سطور از سالداران تجویز کرده قمرالدین نامی جو قدری را مع جوش آبالت حرب و پیکار
 و انتخاب و مستعد جمعیت قلعه را روسی در دفع اعادی تاکید کرده ببدتر قمرالدین مهت خان کجتری
 که بشیره زاده پاینده خان می شد و سال بر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو سالدار
 خدمت یافتند هر دو انگلی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب پیش منقلای انگریز زده جو قدر را
 مع جوق قلعه رسانیدند و قلعه را از اجارا بر رسیدن افواج تا هر که یک قلعه خیزد و نموده و
 ترغیب جنگ شتر کرده برگردیدند هر گاه کرئل مذکور از رسیدن کوک و قلعه خیزد ارگشت بفضنب
 تمام سپاه خود را فرزند تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز صبح تا دو سپر روز دیو اقله چون یک
 جانب بجاک برابر ساخته حکم کردند محصوران هر چند برفع یورش کسان پیش آمده تا دو سه ساعت
 واد جلاوت در دادند اما چون دست اجل بر قفاسی شان کوس میدویتی و هر نیت میکوفت خجتاب
 نگشته به هم از جان در گذشتند و سپاه انگریز ظفر یاب شد بفتح قلعه بطرف فوج خان مذکور و او فرزند
 در آن حال جو قدر مذکور زخم از راه بدر رو آب قلعه خود را بر زده و خونچکان فایز شکر گوید
 و صورت حال قلعه و قلمگیمان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و تقابل با سپاه انگریز در هر میزان
 خود مشاهده کرده شبانگاه سمت دهارا پور خود شتافت و روشن خان و راه مذکور مستعد لجرم
 قزاقی و قزاقی گرد لشکر خصم بودند پس سالار موصوف بنی چا و خور زبان سمت رسیده عثمان خان
 ترین قلعه را در راه ثبات تقصیر با جنگ و حرام کلی بر کشید و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
 بیاراست در آن اثنا خط از موسی بهوسی سپه وافر رسید که تمامی لشکر انگریز بجز جنگ بگور لور

بیر

میرسد شام جمعیت خود زود معاودت نمایند و بعد دفع سپاه غنیمت کیش او شما با اتفاق متوجه بندر بست
 نظر و نسق آن نواح و بتبیر فتنه بازان بی صلح ششوی کم پس سپه سالار بمجدد وصول نام برد و دست
 دار را بدان صوب بازگذاشته تا کید نمود تا بدینچه مقدور و مجال باشد که ششش نموده گذارند
 که بعد از آن آسیبی از سپاه خصم بر عیایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تا تکا چچی به تو علم مسلی رسید
 یک روز نظام کرد و در آنجا سوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز و قلعه
 که تلم آمده است و مددی چند از یزد که در آن نگهبان آنجا است بافقار سالهارا با بنوق رسان
 همراه خود گرفته به محاصره آن قلعه پرداخت چون قلعه مذکور در میان نهرهای جوی که لمب روان بود
 واقع شده و چلتوک زار باغش بسیار پیرامون آنحصار سرگشته پای ترزد و حلاوران را بکل عجز
 فروری برد که شششان مفید یافتند و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاد نبودند بر حملات مردم نوبه
 اسباب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بطور رسانیدند سپه سالار هر روز کوشش
 کرده شب بفرودگاه خود مراجعت نمود و چند قزاق را بجهت اینکه فرادی آن روز مع التواب و نوبانها
 باز رسیده حصار را تسخیر نماید و بعضی پیمان داران اروا کچی انگریز از راه تیغ کشد گشته بود و محصوران
 چون عاقبت خود فریاد نیکو نیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقلیا را
 آتش زده راه ترخیا پلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا که چیده از راه
 و در اهل فایز گور لور شدند و بدین الزان خان را بار سالهای تفنگی و التواب بکوک موسی بهوسی
 بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده لطف سلطنت استانت القصد لشکر انگریز بر جنبی جنرل اسلوٹ
 یلغار کرده از راه پلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گور لور بر جوی موضع گورث فرود آمدن فراسیس
 پنج صد جوان خود را بر دوازده توپ پایین لشکر انگریز و قلعه منتقل داشته بود و سالهای حیدری
 حکم خان سطور بر دست راست منتقل گاه فراسیس بتیر بهی احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوه چکه پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب
 توپها قایم نموده مستعد آتش افزوی داشت تا صبحی در اول ساعت چهاری از طرف مدرس
 رسیده که کوه را جانب قلعه بر این راهل بتیریها بتاشای جهاز متوجه شده بود و ندکه ناگاه از آن کوه
 انواب و آدم سرشند و در جنبش نامی انگریزی بر جماعت فرانسوی پلین نامبر رساله های حیدری
 شاک زنان در یافتند بوقوع ایحال جمعیت فرانسوی توپها گذاشته بطف قلعه برگردید و رساله های
 مذکور دست بر کشیدن توپها نیافتند صحتی انتظار حکم سردار بارکشیده طفره و بار بگریز نهادند
 و بهادر خان نامی رساله را در بر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته
 پس پاشند و بخند قلع رسیده آسودند و انگریزیان بتیریها گرفته مظفر بر آمدند در آن حال سپه
 سالار فرانسوی هزار و پانصد نفر گلیان خود را بی توپ بسواری موسی گون تپلیع موسی لر مبعو
 کرنل بمجا بلبل انگریز نامزد ساخت چون فرانسویان نخست یافتند باین دست مصفوف آراسته
 و بنا بدین راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً نصد چهار هزار بودند
 صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را بجز تلف در آوردند باین سردار و سپاه
 فرانسوی هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا رسیده شلکله های صف شکن سردان پس
 کارزاری سترگ روداد که تا دو ساعت با ناپیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهاد کوشیان و جانبازان
 طرفین از تفنگ گدشت دست و گریبان لبسان و خنجر کشند و معاذ الله از هر دو جانب چنان جقی پیش
 سخت گردید که از معاینه آن نهره توان فلک بمیر آب شد و از صد و بیست و دو رسته آن آن فلولاد تنان
 زمین بسته آمده زمان با وجود جفا کاری تپ کرد در حال کشتن آن محرکه نزرار گریست و بهرام خود کشتا
 از بیم خونریزی دلبران و خنجر صهار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غنار دود باروت و صدای شلک
 چشم و گوش نظار کریان خبر صد و سیع سمیع و مرئی نینتا و مردان انگریز تپاب تیا و ده پستاید

دران

دران حال پلین نامی کرناگی از زمیند و مسیره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته مردان
 و راپازی بر فند تا فراسیسان که چهار پنجه مردم باقی مانده بودند برگزیده فایز قلعه شدند و هزار جنگی
 که در سخت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند دیگر راستی رزم بعزم و رافع خصم از قلعه بر آمدند و آن نشان
 سپاه انگریز عادت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فرودگاه گذاشته و جمعیت فرانسوی بقلعه
 پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر موچال و فراسیسان در عزم دفع
 آنها تیر و شلیان عمل می آوردند صلح نامه کر فیما بین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شد و فرمان
 بادشاه فرانسوی که شش بر عزم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوی بولایت خود بود رسید
 پس هر دو سپه لاران قوم یک شدند و پر خاش از میان بر فاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
 و نیز با گل طعام و شراب پرداختند و قصه بدر الزمان خان و سپه سالار ملحق شده متوجه تعلقه تروادی
 گشتند و بعد سه چهار روز سپه لار معز الیه با جازت سپه سردار فرانسوی شش کوه چیده حدود دبل پور
 را مضرب جنایم سکر خود ساخت بعد یکماه با ناز آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و در آنجا روزی ناگاه با دو باران بی موسم طوفان بلا را لشکر حیدری سخت
 و آب جواز یک طفت طغیان کرده تملق مال و متاع غراب و بویاریان پر و خنده خاک یاس چشم
 حرم و لفق آنها بخت بلکه چند مردوزان را بمید ریغ آب کشیده به دریا رسانید و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشه گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت
 و بهری سنگ نامی رساله را در سلحرا و جوا از دست رفقای خود بسبب تاخیر در شاهره شان بقبل رسید
 و در الزمان خال حضور طلب شد و بهر آن روز ما محمد را دعای رای و یلوشنست همتا و سوار و دو
 صد پیاده و جمیع ساختن در اطراف شش سفعت کرد و همی بتاخت و دست تخریب و غارت بر کشاده بارها
 آتش میداد و در آن کن و مسکن رعایا و فقرای انداخت و عمارت و زراعت و تعلقات محروم

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و موافقی غنیمت می آورد و روزی از راه کوهستان
گوزیای تم بجزم تیغ سیات گدازه لیفا کرده شبانگاه بیک حاکم استنار و روزه قلعو رسیده بود و در قضا را
در آن وقت زن پیاده برای بخین طعام برنج شسته بر فیصل دروازه ایستاده آتش انحصار
فرمود بخینت ناگاه صف حلا آوریده صدای آمدند بر داشت و همچون ظفر برنج بر سر آنها
شکست پس خصمگان از خواب غفلت باز بسته بتیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بفتح
حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی میل مقصود راه فرار طی کرده جمعموره بلنج پور رسیده
و بر ویران هموره که چند طلبیه داشت نام را و رسال را حارس آن فواج بود و در حمله کرده از آنجا
هم محروم بر آمدند مگر هموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست نمود و هموره بر جوی بلنج پور چندی
توقف و زبیده بود و در یک ناگاه رسال در مذکور کلف است آنجا گدازه سکونت می داشت
به او و ارتشک با سواران خود دستور شده بر سر آغ آنها در تاخت و بر کنار جوگر گرفته بیک حمله
جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خضم در انداخت و اکثر ایشان را تیغ کشید و همیرسان فرام ساخته
آنها بتصرف خود در آورید پس محمد را در نام او با پانزده بیت سوار خود داخل قلعه ساخت هم در آن
اشنا مشهور لامع النور متضمن و اگر داشت ملک پایا نگماط به انگریزان و کیفیت تفر صلح و عاودت
کردن او بدار السلطنت خواص در بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان هر قلعی از آن و هزار بیان
و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضی قلاع کوهی و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه
و چشم گماط جنگجو کرده بر تپا تورا رسیده و از آنجا از گماط هولی درگ و جنگل فایر حضور
طانان سلطان گردید و هم در آن سال میرصادق بسبب خبر سری و کفایت شغاری کرد ایام کولتالی
ارکات و لشکر نظور رسانیده منظور نظر کمپیا اثر کشید بویک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید هر آن
اوقات مخلوط کار پرداز پوزنه و ناظم حیدر را با متضمن مبارک با جلوس و ابلاغ داشتن زلفش بهای

۵۴ دو سال

و وسائل و خلع و جوهرگران به اصحابت و کلاهی و انا فایر حضور شدند و ایلیان مختل کیفیت بزانی
معروض داشته مبلغ چوخته در خواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و کلا را مخاطب ساخته
ارشا فرمودند تا ندانند که حضرت مرحوم با خوا و اشاره شاماتامی خزان سابق مع تحصیل سال
حاکم محروسه در هم پایا نگماط صرف کردند و در جهان کشای سی جمله نظور رسانیده آخر الامر از سر بی
سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شتاب موجب قرار داد خود هیچ امر اعانت آنحضرت منظور داشتند
المریته و المذنبات اما ایندست منت کش برکن نشدیم او ظفر بخش حقیقه در هر مکرک مظفر و تصور داشت و بعد
وفات اعلی حضرت مرحوم ایازک پرورده قدیم سبب عنایات شالان و نوازشات خسروان اقتدار
تمام یافته آری طریق نام محمود و پیود و تقضای بدینتی و حرام کلی انهدام اساس دولت محرم خود خواسته
و از بسبب سیاری مال و متاع و زر و جوهر و زعفران استعدا و جاه و جثمت بخار پندار و نخوت بدنامش
راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر زنگر با انگریزان سپرده بود و او خود بدولت و بجهت
ایزدی با نگر سخی آن بلاد امر اسرا با دوازده تیغ خود را آوردیم و سپاه غنیمت را غارت و قهور ساختیم
چنانکه بر هم کنان اینصفتی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپهر
میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندیدیم تا با دای زلفش بهای شامه و ازیم آنند که اگر خدا خواهد
بعد آدای و بند ولست ممالک محروسه البتة با رسال زرشما بخانزان گنج خداداد حکم داده خواهد شد
بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خاندان گدازان
قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتیز بود و در علم مجلس و آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع حیرتی
نقد و حسن و تجالیف و نوادرات ولایت آنگریز که بکر نامک غنیمت یافته بود و بعضی استحکام بنیان خلعت
و دوا و عبرت نامی همراه ایلیچه بر پوزنه خصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی که در ایام بر آن است

۵۴ دو سال

لازمیانی شهبه چرکولی بود و برادر استیغ حضرت پیش بصیبه بد الزمان
 خان فوجدار بلاذگر و روانه کردن او را بشیخ کوه زکوننده و بیان شرارت
 پالیکار تکینور متعین شدن قشونات بتنبیه استیصالش و مرمت یافتن حصا
 رحمان گنده و رود ادراس که بکیزار و یکصد و نود و هشت سحری آنکه

بعد رسیدن پادشاه به سلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کتختانی بران الدین رای عالم آرای
 زده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سراج عصمت و اجلال صبیبه الزمان
 خان نایط صوبه بار ملک نگر که دولت خواهش منظور از ان والا افتاده بود پس ندیده مقرر فرمود
 و خان مسطور را از سمت نگار طلب داشت چون او قایم لبا با حضور گردید بر تشریفات شاهانه نواخته
 و خلوت مکرور خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت
 و کسر شان خود تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود با اقبال آن
 مستعد گشت تا منتظران کاخ را بطوری و تکلفان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب
 داده در اندک مدتی بتقدیم حرم عصمت و تنبیت ممنون شکر گردید در آن اثنا جمعی از مسواغ خانان
 ساحل جوی تنک بهمد را و غیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیونده
 منحصر اخذ ملک و مال و مستحق فتنه انگیز اندوخت تطاول و بیاد از استین کفر و عناد بر آورده
 کافه و عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جلی خیل
 حرام خوری و دل هار و چنانچه کاپا دیساین یعنی سرگروه بلاد زکوننده ابواب مکرور و تخریب

بر روی غرور عیالک شده و دو آه و فغان اهل آن سرزمین را با آسمان رسانید و روز بروز پائے
 اقتدار از حد کلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار تکینور باغواهی شیطان آتش شرف و فساد در آن
 نواح برافروخته زرشکی پیش سال نیز غایبندگان درگاه والا نمود و بر قلعه سدم که داخل سرکار
 گرم کننده است بنی مهاباد تراخته دیهات توابعش را غارت و تالاج کرده چند بار بر قلعه مذکور
 حملات ساخته اکثر عمارت داران حضور را حاشا شدادت نوشانیده است و پالیکار مدنی نیز با او
 یکدل و یکبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس با استماع این اخبار شاعر و غرض سلطان
 ملتنب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برادر و همهت قضا نعمت خود فرار داد و همون
 زمان سید غفار سپه دار رابع قشونش بدریافت ماهیت کاپا دیساین آنست رخصت فرمود
 چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل در آن حدود رسید و کمای احوالش
 دریافت پس نیکو نظر کردید که آن شرارت کیش بخت بتامید و اغواهی پر سر ضمیر ناظم صوبه
 مروج که دخترش را به پسر خود نافر و کنانیده است خیره شده مراقتدرا لفلک میساید و هوای سردای
 و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشتنا و تنک بهمد را در سردار و دو جز نزول فوج خلفه
 موج شنیده از غایت بداملی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی لجزم جنگ برخاست و لشکر آلات
 حسب و پیکار بیا راست سپه دار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عزیمت
 داشت رود و حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان بران الدین سپه دار با پنج هزار سوار
 شوخوار و رفته قشون شجاعت شحون که سپه داران قشونهای جمید و شیخ الفرواحم بیک بودند بشیخ
 کوه زکوننده و سایر کردن حاکم شریانجا را دستوری یافتند که سپه دار رابع قشون
 و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه کس با استیصال پالیکار تکینور مدنی را نافرود
 فرمود چون شیخ مذکور از راه بجلو رود دیون ملی راهی شده در کوهستان کپور که شرقی تندی در کت

محل نزول فوج خلف مومنان بود بزبان بعضی اعمال و زمین داران و مینواران سرکار شنبه که درین کوهستان
 کوهیت رفیع که بر بالای ش میدانی است و سیخ چشمه آبی دارد که نقش از رس خرد غیر معلوم بران
 کوه پاییز دیوار سنگی چشمه قیاس یافته میشود و قیاسیکه بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر پایه مضوره گردد و هر آینه بند و لبست این
 نواح بواسطی صورت بند و تاسپه دار مذکور مع چند خواص و امتنان بر بالای آن کوه رفت و گشیم
 خود ملاحظه کرده جارا پسندید و مفصل حقیقت آن کوه و التماس فدیویان خیر خواه آن نواح مع جز
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و بسجده بنگینور رسیده هر چند بریند و لصابج اورا همیونی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرفقیاد از خط فرانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیشین بود و از ده
 هزار پیاده سرافش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز در سوادرام سدرم که سرحد او بود
 بین الفریقین آویزش سخت رود و تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لایع بر زمین
 جمعیت کفار زده با قطرات تیر و ضغاک سیل شمشیر آبدار کشان را غرق جوی خون عدم نمودند
 بالاخرت سپه دار شجاعت آثار یک حله سردار آنجماعه مقهور الفریقین از پای از پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده شکر کین
 از جای رفت و رو بولادی فرار نمودند و کوهی که کشته را که پیرامونش بیابان عظیم و سخت قلب
 است مستطیر خود ساخته آسودند و اگر منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک حله رام
 سدرم مفتوح کرده بطنه سهروی کشته روی توجه آوردند پس بسی خجرو از آنجا راهم انصوان
 گرفته سرخوردند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوه چیدند پاییکار آنجا را که سنگ بریل
 نام داشت بجز دستاغ شکست سپاه خود هراسان شده قلعه بنگینور را بدولت خوانان دلیان خود
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چهار کوهی و المقر در کل میبست واقع شده پناه گرفت و سه چهار

باز

هزار پیاده جرافرا هم ساخته مستعد رزم بود چون سپه دار بران گروه شقاوت پزوه فتح یافت
 لغتاقب آنها کرده به محاصره قلعه بنگینور پرداخت و در آنک مدت چغفر صلابت کوه چو واحدات
 مورچه اشتغال داشته بفریب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
 بدلیان کارگذار سپرده مانده شیش شش تا که روی میدان مبارزت نهاد یعنی پیشتر کوه مسطور سمیت
 بر گماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هوناک و کثرت تراکم اشجار بترتبه که هر جان دار را عبود
 از آن طایفه صدیم و نظری نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
 بایر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دوخت و سنگ صدای بند و ق کاری بینجامت
 سپه دار مذکور تا یک ماهی موفوره و توفور کثیره بظهور رسانید سبب حجیت تلیل شا بهر اد
 رخ زنده و ناموزنا بعضی عرصه داشت کرده کوه کوه در خواست پس را ام خان نامی سپه دار
 مع قشون خود کوه کوش نامزد کرد و بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپه دار مشورت کرده
 بر خوبی سکنا می آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
 شور قیامت ریختند چون تفرقه در پریشانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
 گرفتند و کوشش بسیار تحمل مصوبت پیشمار و عرصه بهفتاد و دو کوه را مفتوح ساختند و پاییکار
 آنجا با صدوی چند و خیلان پیشین از نظف شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده در قلعه
 پاییکار علاقه چیتور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطانین و راست چونکه بعضی سه ماه
 هر دو قلعه مستحکم پاییکار مفروضه قلعه بنگینور و اول درگسغ قصبیات توابعش انبساط در آمدند
 کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپه دار شرف بساط بوسی مباحی اندوختند و سایر غنایم
 و خیل و شتر و نظرها این در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کبیر
 از روی عزمی سپه دار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای و الا به ملاحظه آن کوه

افتخار نمود و نوزاد سواری خاص مع چند خواص جلو دار رونق افزای بشکوه شد و بعد یک هفته
 از آنجا بر تو نزل بر آن کوه انداخته بنظر هالیون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
 بیلاران سنگ تراشان عماران چیره دست را تعیین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
 بر جان گداه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفرز نزل قدم مهینت لزوم نندی کد گاه
 را رشک افزای سپهرین فرموده کوه گردون شکوه نمایدند و روی توجیه جانب قلعه دیون
 ملی آوردند هر گاه که مکان مذکور جای مولود نمود و بدولت بود و بقول شخصی که سمیت

حب الوطن از سخت سیاهان خوشتر | خار وطن از سنبل بیجان خوشتر
 آن مکان را از همه بلاد بزرگ زیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه را در دولت خواه را بحر استش
 بازگذاشته در مرمت آن حصار از سنگ گچ و تعمیر عمارات مودک ساخته بزیل تفریح در عصر
 یک ماهه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی همانند چون پالیکار ننگو بسبب شومی
 طالع مطابق این مضمون سمیت

باولی نعمت ابرون آئی | کر سپهر تو سرنگون آئی
 بدست سپاه منصور برای معقول یافته آواره دشت اوبار گردید و پالیکار بدین طریقی عاقبت خود
 نیکو ندیده همون زمان طریق فرار پیو پس تعلقات او هم ضمیر ممالک محروسه شد + + + +

ذکر افتخار کوه نرگنده بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور
 طلب شد نش مع دیگر کیفیات رود و همون سال آن که
 چون بران الدین سپهسالار سلطانی از حضور خص گردید از راه پتیل درگ و ساو نور لاهی شده
 در صدد و داروار بسید غفار سپهسالار ملحق شده همینه و مسیره بغداد میان باجرات سپرده در صدد و

کوه

کوه نرگنده مضرب خیام و اعلام قطره انجام خود نمود و سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
 آن مجال بلا توقف متبذ ساخت و بزبانی با سوسان پیغام فرستاد اگر بوسل امنیت ملک مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه را سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عقیدت را بسجرات بندی نور آگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو از زانی داشته خواهد شد و الا را ایگان جان خود را با ملک یزدان
 پر سپری چون از آن جانب جواب تند قولخ استماع نموده شعله قهر سپه سردار ایش بهشتعال
 آمده پیشتر کوچید بیزیر که غزنی و جنوبی کوه بفاصله دو فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپهمداران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بدلاوری قند ایراعدا
 شکنه سبقت حوسپی بکار برده کورا نقطه دار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و بر تو پ و بند و ق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و لوگرا نش
 بار بار بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند
 پیادگان باجرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عسکر سپه لار که زیر دامن کوه بودند
 شجون زده صلابت خان نجشی را با دود سوار شربت مرگ چشاندند سپهمداران
 شجاعت تو امان هر چند بجشایش کوه تدبیر نا اچختند اما سعی شان پیش رفت گشت و چند بار
 حملات هم بعمل آورده روی ظفر شاه به نه نمودند چنانکه آن ایام تابستان بود فقط آب به مرتبه
 اتم چنانکه سقما بر گا و و اشتر از نمر فرود گاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بیب بدسافت
 وقت کار مدوین از لشکر ابل مورچه نیز سپید با این سپهمداران کار آزار و سرداران احشام
 تردد شایان عمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده
 بناظم صوبه مورچ و کار پرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجاه سوار روانه داشت چون سواران مسطور برهنه آبکی در طغیان می بود و مقام کرده انتظار ده هزار
سوار کزانه پونه بلوک همین کوه نخست یافته بودند میکشیدند سپاه را با استیاع این خبر از غنیمت
نور آورده اندیشه کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و دکلاهی ساطانی که در
پونه سکونت داشت نیز ازین معنی بفرز حضور پرده انخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین حسان
منشورالاصح النور مشهور و اندیشه نشی مع جمعیت خود بجهت سالار و تنبیه فوج غنیمت دکشایش کوه شرف
نفاذ یافته محضی نماز چونکه سید محمد پیرزاده داد و عبدالحلیم خان حاکم کرمان در وقت فرصت یافته
برهنه زورگران بهما مبلغ نظیر گرفته بفرایمی چهار چنبد سوار و دو هزار پیاده پرداخت و برانگیزان
چو ملی بند روافتت کرده یک پلین و دو ضرب توپ از گور لور همراه خود گرفت و بفرز استخلاص
بلاد کرمان و دستگیر قلعات آن نواح همت درگماشت و در قلعه کرم همان گداز شسته دست قتل و
غارت برکشاد هرگاه یک به بدیل سید زکریا کدرا ن سرکار رضا داد و در قلعه بدیل بودند بانام
زخوشندل ساخته برصوابید ایشان جوقی را از طوافان خود در آن قلعه فرستاد و پیش بطلان کرمان
سایه شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
گروهی بدیل در سواد کچیل امرا بین الفریقین آویزش نمایان و بزودت رود او از صبح تا
دو پهر روز با زاپیکا گرمی تمام داشت و بهادران هر دو طرف رسمی مروان نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادان اعدا همت گماشته یک یک با سپاه خود از پیش غنیمت برگردید و در جنگی که بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوه چکر در وسط او واقع شده بهمان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید زکریا کدرا ن فتح نمازان شده بهو بخا خیام و اعلامش که خود مضروب کنانید و سرور
انگیزی هم خاطر خود از و سوسنه تردد غنیمت خالی کرده بخیاال اینک غنیمت ناب مقابله در خونین یافته
رو بگریز نهاد و عقب آن جماعت آمیده بود بعد و در ساعت سواران سیر مسطور بر پشت اسپان

بنی زین سوار شده بی صلح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتغال
داشتند که یک ناگاه قزاقان خان دلا در فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان اینجند در آن وقت
و بر تیر و شمشیر و نیزه سیندهای اعدا را چاک زدند پس آنها بطلان لشکر خود گرفتند و صدای آمد
آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و در تاخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
چنانچه اصدی از آن محرکه گاه جز سید زور و سردار انگریزی که بهر ز محنت از آن همگله بر آمدند
جان خود بسلامت نبرد و خان ظفر من قلعچه بدیل و کرم باز بفضیلا خود آورد و در بند و بست واقعی
آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود و مجرور سیدن منشور سبایون
با جمعیت لغزت مشغول اینبار در تاخت و با چهار هزار سوار خور عبور جوی کشتا نموده بیک
ششون لشکر مرطرا که بهر عبور جوی بود در غزق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده ظفر
و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر بران الدین کوه ضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپه دار
خود را بلوک سیدان دولت خواه فرستاد چون کمره کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار
گرامی و شکست مرتبه خبر داد گردید که همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات آتش غم و بهراس
بسخت آخر الام چون که اکثر مردان کاری کفایت کرده شسته شده بودند و کوه قوت محاربه و مفتاح
باشکر اسلام داشت دل از ناک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
و او بران الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو با اتفاق یکدیگر فرمای آن روز
کرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپه دار و مرزا حمید علی بیگ رسال در فرستاده
از کوه فرود آورند پس همچون زنان مع عیال و اطفا لش محبوب ساخته بعد رفته قشون احمد بیگ
و مرزای مسطور حضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در سن و جمال سرآمد وقت
بود و بی عطای تشریف دین اسلام دادای رسم عقد و نکاحت داخل هم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضمط در آمد قلعه و قلعه بمولای امینی دولت خواهد شد سپاه لار مذکور در ظاهر اگر چه بانان دلاور و موافقت و مخالفت داشت اما بسبب که از دست سنی لشکر ایشان با وجود افواج کثیر سردار مرطبه شکست یافت و فتوح قلعه هم بعبرت تهورش نطقور آمد خود درین امر با وجود سی شش و هفت ماه بی نظیر برآمدن قاضی ملی پیدا کرده خواست که در شکست جاوه و شمش حیدر را بکشد و او را با مخرف از حضور مسم ساختن دولت خواهی خود ظاهر سازد و بحضور عرض نوشت که عزم قتل علیخان نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه منت راک عیسی خان عرف عیسی میان سردوی که دیوان و شیرکار و بار است بنا ظم حیدر آباد و شیر الملک سرب جنگ راه مرسلات مفتوح دارد سوای این علانیه در چند رکماک حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنامینا پیدا شد که عنقریب از حضور مخفی خواهد شد سلطان و ایشان بیدریافت معاملات دست و دشمن بمجرود وصول عرضی سپاه لارخان مذکور راجع دیوان و لشکرش بحضور طلب داشت او نادان دیوان خود را در حضور آوردن مناسب ندید زیرا که نامبر در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاره و غیر باکشی بمرتبه اتم نطقور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و تمش نالان گشته بیدار دیگر روی آورده بودند و اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای آقا صاحب خاطر خواه خود بفریصل میرسانید و از بیخه سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آیسبب بتدارک اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بجانش راه یابد لکن روپرا و رالغلام داده بلا اطلاع احدی شبان شب رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان برادران خود بیدر آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس

و لشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر

ذکر مخالفت و طغیان اهل کور ترک توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتبذیر شترت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد و زن مع دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و هشت هجری واقع شده آنکه

چون که زمین العابدین خان مهدوی فوجدار بلاد کور ترک از مصاحبت و اعتبار قدمت حضوری مختار کل شد جمیع آن ملک را بر فتنه ساخت و مهمات ملک داری را به نغای هوای خود منتقلام میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طینت دست شتوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجز آنات تشکیل را هم بسبب خود می ساخت و لفظ و چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کور ترک قدم بمیدان مخالفت و مخالفت نهاده مخفی و مستعد جنگ شدند و موقتی نایز و رنجانایز کا پر دازان پالیکار اینجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن ساراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چونکه ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نگردیده بودند پس هر اسان شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود ایشیان شده قلعوبند گردیده بود جاسوسی را بتبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال و شترت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون جاسوس عرضی مذکور حضور گذرانیده فصلا کیفیت فوج را با یوس معروض داشت سلطان گیتنی ستان سزای اهل کور ترک را که بارها از مزه کا مخفی شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شترت مسدود میساختند و سپاه حضور را بار بار تصدیق میدادند بر جهت قضا نتمت خود قرار داده فرمان دادند تا میرمنزل خاصه اعلام ببری و خمیر ز بخارگون بسان فلک بوظنون بد انصوب بر سواد سلطان

پنجه که بقاصد یک و نیم فرسنگ غری دارالاماره احد است میفرمود بر آراست و زین العابدین
 خان شستری سپه دار رابع قشونش بنا بر عبرت بوفور سالان رسد و دوهزار پیاده احتشام
 لفره انجام بدان ناچیز پیش رانده ارشاد فرمود که شما بلا توقف و تامل بالمغار داخل قلعه نظر آباد
 شده شترت کیشان را چنان تمهید نماید که تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
 بدان صوب واقع شود و فوجدار نا تجرب به کار آنجا را از فرود توچه مابعد دولت طمانیت ظاهر باطن
 بخش سپه دار نکو حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راه گیر کرده اگر چه تا دروازه که ما
 رسیده بود اماند مانعی بر اینصفت اطلاع یافته از اطراف هجوم کردند و بتهر و تفنگ حواس
 مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجا که او گاهی جنگ مردان نیاز موده و تمامی عمر به ملا گیری
 صرف کرده بود نقد همت و ریاضت زیر کتل سدا پور جای بند کردید هر چند رسالداران و سپاهیان
 همراهِ ایشان که ترمیت یافته محمدر علی شیع موعوم بودند ترغیب پیش رفتن مینمودند سپه دار
 مسطور هول زده عارضه تب و لرزه و پیش را وسیله ساخت یک قدم پیشتر نکذاشت آری
 کار سپاهگری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطور میرسد چون این سانحه عرض حضور گردید
 بر بنی حوصه کیش فرموده بعد و بخت خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم مایه از فارغ
 گشته با جمیت میت هزار مردم بار دو دوازده هزار پیاده و دوهزار سوار جزار میت و در ضرب
 توپ به پانزدهم شهر ذیحجه سنه الیکون انتماض نواختند چون متصل خار بنده صد کورک نزول را
 فتح آیات گردید بهر سوار را بطرف پرایین و سدا پور و نظر آباد گذاشته فقط پایادگان و
 قشونها و سامان جنگ عبور کرده چون شیرخان و هزار برتریان قدم صولت شیم در آن دشت

دشت ناک نساوند بیت

چو گویم ترا حوال دشت عجیب

که لرزدت سلم از هجوم نیب

نک

تلاطم نیشان چون زلف مسلسل ز کلبان و راه با پهن نشان پریشان کمکشان بیوکان و نشیب و
 فرازان سرزین چون بهمت ارباب سخا و خیل ضد بهر گیر و دست و بلند اطراف جوانب همچو
 اوج و حسیض عروج و نزول نا بهنجا تر در نشیب آن همه مرز و بلوم شمالی زار تا کر بالیده چپ تا کر
 فیصل خیال و اندیش دور بینان به کل و لایش تا سینه چیت فرورفته و شاخهای اشجار
 اقسام دران انواع مثل ساکوان و صندل و لال سفید و عود و خام و غیره سرراشید ریخت خنجر
 طوبی رسانیده و چپا لهای مریح سیاه دام نیب بر بالای هر درخت و شاخ کشته و زراعت
 قاقا یعنی ایچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سر سبز کشته و درخت و پارسی چون طام
 افلاک سایه اطرافت بر بناتات زمین افکنده و نثرات باغستانی مثل فاله و موز و سدرو عین
 الناس برتر و خاک و جام بوقلمون و سفرجل و کئل و بهرل و جامون و غیره در ذاق لکن آن چنان
 شد همه و شکر ریخته و انهار دران سرزمین چون چشمه و چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار
 حوضها و آگه با در اثناهای راه به شاخه اشک همچو ان لیل و نهار ساری و عروس بی طرزین
 غرق عرق حیا کشته حجاب و امن اشجار بر روی آفتاب فرو بسته و تخمه و تخمه بوئاسی کل
 مندی و مخملی و صد برگ همیشه بهار و نسیم و سوسن و چنار هر مثل شوخ چشمان نقاب حیا
 از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بزرگ جو امیس کل کل جمع شده و چپ
 فیصل چون رنگی نژادان و یوسه بیت بدشت پیامی مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوسه
 بازی ر بوده و همورجات آن دیار و بلاد زیر کوه و بو اندرون اشجار پنهان و پیرامونش
 حصار متواتر و مضیل و بر و ج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره مالک اکثر اوقات
 و شب تا فیلان در ساخته مواضع را تخریب میگردانند آن حفره کرده شده تا ذکر
 و انات مع اسباب زندگی دران خانهها سکونت در زیده همه ذکر کنند کم کون و بعضی سیاه نام

عمیق حفر کرده بر ریوس دیوار کشیده بتیر و فلنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
 و در آن روز اهل شرک بدلاوری و جان پساری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
 سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند
 سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد وسیل دشوار می نمود بعزت بتری و مصر
 بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از مشرکان بدالباوار فرستادند و از یک طرف
 فرزندان موسی لالی و رساله های اسد اللی یعنی بنرگان که پرورش یافته نواب مرحوم قزلباش
 کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال را طعمه نهنک فلنگ و سنان ساختند و از یک طرف
 پیادگان جلوه اشجاعت تمام یک خصم ابر بر سر نیزه بر دست هر سنگون بقهر جنیم در انداختند و اکثر
 کفار را زور و دانی با سیری آوردند با این کفار شبات قدم و زبیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
 بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا اشجعان خاص کوه تل بعضی سپه داران چون
 جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فراریان ناموس پرست بجمالت متواتر گشتن و سوختن
 اعدا را ثواب دانسته فدای دار بر هم ریختند پس بطرفه العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
 چنان شد که پای قرار و شبات از جای فرشته قدم در بادیه انزاه نهادند فوراً سپاه نصرت شتاب
 تعاقب بجماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره روزان را بتبع میدیدند که گرانیدند چون سلطان
 گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوه چیده بر سواد بهلگلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان
 از سپاه غنیم خالی دیدند بار در رفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساختند
 آتش زدند جمیع کثیر اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از اینجا
 حسب الحکم حضور چهار ساله مردم بار با و فوراً سامان رسد و ذخیره و سباب جنگ بر دست
 ظفر آبا و قند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام سواد مسطور آسوده

بر پانزدهم شهر صدر که سن یکبار و یکصد و نود و نهم هجری شروع بود از راهیکه امر او خوانین جمعی
 فرمان قضا جریان بان پیشه در رفته تیره و تیره هر روز فریب و کوسن او جنگل را بریده از آتش
 سوخته باندک روز چهار پنج کاو زمین را میدان ساخته کار بر اهل پیشه تنگ نموده بودند اهل
 ضلال یعنی پیادهای کفار حاربه و مقاتله کرده دو سله هزار نفر تلف گشته بودند نصرت رسیده
 بعضی منازل شرقی دارالمقرب خیمه خراگاه بسیار شدند چون کار پردازان مذکور عینی عمومی تا
 و در کنار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود متشابه کردند و قوت محاربه و مجادله بالمشکر
 اسلامند شتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالمشکر با ای گران لقبه گو شمال آسود بلاد
 نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الپچی بنا بر تنبیه شرارت کیشان رخصت
 و قشون شستری را با دیگر قشون بسزاری می حسین علی خان بخشی بطرف عقرب باز
 و غیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاو و بری و خوشحال پور مخص کردند
 حضرت خود بدولت دو سته ماه همو بجای مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
 رخش غنیمت دو ایند بکس تر و دوسعی نمایان بر بغیان آن صوبه بنگار داشته در عرصه
 قلیل تباخت و تاراج چند مواضعات بهشت هزار مردوزن رابع اطفال سیر آورد
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون روه کوسپند و گاواز خوشی سیرتان
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نصرت رسیده جنوبی
 کوه تهل کاو و بری که منبع جوی کاو و بری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوره
 را بتنبیه بغیان و اسیر کردن کار پردازان مذکور پیشتر مخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را با لکویه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان حقوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هرگاه در
 عرصه هفت ماه و چند روز شتابان هزار مردم بازن و بچها سیکشند و هر دو کار پرداز از مسطوط
 بدست سعی موسی لالی برکوه الیچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقه
 فدویت درآمد سلطان و الا نشان بعدند و بست آنجا و تا سیس و تعمیر چند قلعه
 چون که لکر کوه گویند بفرامغت خاطر از راه سد او نظر و منصور معاودت بدار السلطنه
 فرمودند نمونی نایز کار پرداز اسیر در عرصه قریب رخت حیات بر بست و زنگ نایز بر بست
 حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و محتون و شیخ احمد نامزد گردید و به عهده
 رسالدری سر فرز شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم و نوح
 کینا نور که از قوم ما پدید است بر سواد تهل کادیری شرف ملازمت در یافتند ز پیشکش
 دو ساله مع اقبال و اسپان و دیگر تجالیف نذر گذرانیده سرخر و با خلع و تشریف
 شانانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند منجمله اسیران اهل کورک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و با حمدیان ملقب شدند و هشت رساله مقرر ساخته به ترتیب
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان تیر تیر
 و تربیت آنجماع حشوی سیرت پرداخته بر این جنگ آراستند بهر آن اوقات سلطان
 جهانگیر پیکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران جمعی عسکرو اسد اللہ علی قدر
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچه بهری که با خراع تازه بافانیده
 بودند و زانینده بخشیدند و اسامی دوازده ماه و شصت سال برخلاف آنهمای اهل عرب
 بتعداد حروف تهجی بر خوانند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
 چند قلعه نیز در آن سال با صطلح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتل در کفر حجاب حصا

لله
 ذکر طغیان مره و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بغیر تمسیر ممالک
 محروسه سرکار خدا داد و مفتوح کردن آنها چند قلعات آن نواح
 و متوجه شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راه صوبه آدهونی
 و افتتاح آن صوبه که در سن یک هزار و یک صد و نود و نهم هجری
 روداده مع دیگر کیفیات آنکه

اسم گیتی فیض حصار بلاری شمر پٹن پنوکنده فخر آباد پاوگده خمتی صوبه
 رستم آباد اگر چه نام قدیم است اما همچون نام پسندیده مجال داشتند ندی گده
 گردون شگوه دیون اہلی یوسف آباد بنگور دار السور ماکزی درگ ساون گده
 قلعه بل منظر آباد کورک نظر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کویتور سلام آباد
 دندگل خالق آباد سنگلی درگ منظر آباد کشمیری فلک الاعظم
 میسور دار السور نظر بار و امثال آن مقرر فرمودند و همدران سال از سایر
 ملازمان شش هفت هزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کرده بر آبادی الکر کورک
 روانه نمودند و از نزد مردم به سبب اختلاف آب و هوای آنجا بعضی گرفتار تیپ لزه گشته
 بار بار بحضور عرصه داشت کرده بجای خود باز رسیدند و بعضی بمو بجاکه آب و هوا
 با ایشان موافقت کرد بسر بردند

ذکر طغیان مره و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بغیر تمسیر ممالک
 محروسه سرکار خدا داد و مفتوح کردن آنها چند قلعات آن نواح
 و متوجه شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راه صوبه آدهونی
 و افتتاح آن صوبه که در سن یک هزار و یک صد و نود و نهم هجری
 روداده مع دیگر کیفیات آنکه

چون وکلای سلطانی که پیش ازین با سامان تجالیف مده لک و پیه نقد به پوزنه فرست
 بودند بلافاصله سر کرده آنجا و انا پیر نیس کار پرداز رسیده اسباب و غیره
 گذرانیدند و او شان با قبائل آن نبرد اخته یک یک مسترد ساختند و جوانان ندان شکن

سلطان که چند توپ و بنا دین از میراث پدر موجود دارم چون خار در دل نشان خلیفه با
 نظام علی خان دین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفرای اماری خود تاکیدات روانه داشت
 چون در اندک دست جمع اماری پونه با سپاه و سباب جنگ جمع شدند و نوا نظام علی خان
 هم بجهت برار داد با مشیر الملک و سیف جنگ تیغ جنگ و غیره اماری دولت خود و سایر لشکر که
 چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
 بادامی که قلعه سرد سلطان بود رسید و در هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
 ضرب توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده زرم شده خوش همت را همینه نهضت رسیدن
 و کلاهی سلطانی از انجالی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولت مند بملاقات و
 مشاوره یکدیگر پرداخته تسخیر قلاع سلطانی همت بر گماشتند و قلعه بادامی را که محاصره مدتی
 کرده بفتحش فرمان دادند تا امر از هر دو سلطنت سعی جمید یکتایش آن بظهور آورده و چنان
 مرحد احداث کردند و بشکست ریخت حصار شتعال و زنده بیورشهای چند بعد تلف
 هزاران هزار شجاعت مند آخر با نقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند
 چون بادام توام خود بمو بنجا سکونت وز زنده اماری خود را بفتح قلعات و ضبط قصبات
 بر جانب و ناحیه کوچا نیند چنانکه اماری مذکور بالشکر کشید در تاخته قلع و بار و در جالی بیل را
 بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعه اران حیدری بقبضه خود آورده و شخصی بنام
 حارس آن هر دو قلعه و تصبیه حیدر بخش نامی را رضی که پیش ازین چندی خان سامان امیر الامرا
 بن نواب محمد علیخان سراج الذکر بود و اعتبار تمام هم رسانیده آخر الامر تصرفات بجا در کار خانات
 سرکار کرده و مبلغ خطیر بعبین تمام و خیانت تمام همدست خود نمود و باندیشه گرفتاری تلف جان
 کرختی به پناه و امن دولت ملازمان سلطان خزیده با یالت انصوب نامزد شده بود او

طریق

طریق حرام حوری چموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بخالقیق سپرده خود معاعمال انتقال به پونه فرست غرض
 بهمون دستور کجندر گده و لوکلنده و غیره بلکه تمامی تسلط آن طرف جوی تنگ به پونه
 که قلعه اران حرام خور و ناموس شکن با مید نوکری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شند
 بقبضه غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهشی واله و دقل واله و کنگلی واله و راجه
 آئی کندی با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان تسلط و خداداد و فضل این ماجرا معروض
 حضور ساختند و امر او خوانین و تنخواه بدافعه خصام نافر جام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
 با جماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده بیست شمشیر شجاعان المعظم سنده الیه
 بالشکر چار عتی شش ششون مردم بار و سده موبک عسکر و ده هزار پیاده و سنی هزار سوار شجاعت
 آمار و بیست دو ضرب توپ قلعه شکن و نوق افزای نیکو گشته با حضار پالیکاران فرمان داد
 تا منتشیان چا بکده است و الا فطرت حکم اجابت مضمحل حاضر شدند ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر معافی پیش کش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی رای درگ واله و هر بن بلی واله و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
 خود را بهمانه مرض بجای خود ماند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم مایهانه تمامی
 لشکر بایان فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند و پور و پاؤ گده بر جوی بگری رسیدند آنجا دور
 مقام فرموده همه بمر و باب لشکر و جز آن و غیره بجا است بر نیاسرشته دار تو شگفتان گذاشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر بر گداز بلیغ پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد بنور مقام فرموده روز دیگر از انجا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که دو کوهی شرقی بلاری است از خیم و اعلام نصرت جام
 آراسته از انجا در تاختند چون ناگاه بدیدند صبح چهارم در ظاهر کوههای آد جونی بر اول لشکر
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسا جنگ

حاکم ادھونی که از دختر نواب نظام علی خان که خدا شده بود مع زنانه بجاگومت آنجا نامزد بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت درین وقت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوها رسا نید چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مستور عرض منسخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما
بهرگز لبثا نقاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب مایه موجب سبیل خصومت
و کین باز داران متفق گشته در مقام امتیصالین دولت نیز وال شده عجب است از
موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و مستعمدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذشته بخصم قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسا نید که عمده عباد اوثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شرم و شعور و دست و پا فرافراشتند صلح آنست که ما و شما
سر رشته یگانگی را مستحکم ساخته مجلسی بگیتی آراستہ بی میا بخی غیر می بر کمونات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اندر تعهد شویم در نیاب تا هم نخواهیم گفت که شما بالمشکر
بمراه باشید مگر فوج ثالیسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت کنون بجهت تقویت دین متین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت خلق الله مکر غزا و
جهاد در میان همت عدو سوز چیست بستایم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند
نگرید و بشرف ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنا بر عرت نهامی و انظار عرب صبح
فردای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجزوه تصرف خود در آورده
بجا ر و غارت رفتن با این حاکم آنجا راه مصداقت و مخالطت نه چوید پس ز بهر دو جانب
آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصوره را و غده آتشناز روی تو جبهه بسخیر آن حصار کرد

آثار آوردند و از دو جانب مرکز و در میان گرفته مورچال حدات کردند و صلابت کوچها پیش
برده از طرف باغ مقبره بسالت جنگ از تالاب دروازه شمل هجوم کرده تبویب اندازند و
گزیل پرانی اشتغال در زید ما هرگز را داده تسخیر آن حصار مکنون ضمیر محنت تجزیه سلطان
گیتی ستان نبود محض استنباط نظام حیدرآباد بجا صوره آنحضرا سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه
شاید که بدین وسیله و پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه صاحبش محصور گشته است راه
آشتی پیدا و از غر با کشتی باز آید اگر درین کار عزم جزمید شد همچون روز اول بی تردد و تامل
محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را بطرفه العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمود زیرا که چون
صبحی سپاه منصوره حمله کرده داخل شهر شدند و تادروازه قلعه شکست زنان رسیدند بیدار دروازه
بر روی حلق الله کشاده و شهر این که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زلغ و فرغ
صدای فغان و مای هومی برداشته بر هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه بربح و باره
نبوده و ترس محارب غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهده آن حال بعضی
بهو و خائنان و امرای دولت بجز عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را ناوقت
بیدار شدن از خواب غفلت بایسدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه لضبط خود ملی
و مها بیت جنگ را جبر او قهر حاضر حضور میسازیم درستم جنگ یعنی موسی لالی فراسیس هم
در این معنی مکر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند
انشاء الله تعالی کارام و فرودا و کار فرودا بهفته و کار بهفته بجز یک ماه دست بسته خواهد بود
شکستن که کوه قاف چند آن نیست
بمور هر که ملاک اندر سلیمان نیست

چنانچه لاقم مستور هم در آن معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور بر بند و بست صلحه
فرمان داد تا ملازماش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عمده وقت لغداری بزرگ

خود گرفتند و لعل خان اسد الله خان سرخیل کایم خانی چهار صد جانباز همراه خود دست اندر دوازده را
 قائم کرده بدفع حملات سپاه منصو مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش عدا فوجی بطور متبصر
 ناظم حیدرآباد بر این معنی وقوف یافته خواب و خور بخود ناگوار داشت و از لیغاران
 شیه بدیشجاعت دلاوری و محاصره آدهونی هوش و حواس خود دراخته کار پرداز پونه را از
 انیمعی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هر گاه یک قلعه
 سرحد یعنی بادامی که چند ان است حکام داشت بسیعی نماند که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
 و ریش گولما که از دو توپ و بندوق و داغ چرخ خشک شید تا هم صلح مفتوح گردید و در مدت
 یک سال بیج بند و بست اتعی خود صورت نسبت آینه چه خواهد شد چونکه سلطان ایتان در
 غیبت پادشاه خود در امر مجاریه و مجادله قصور میکرد در حضورش چه سعی جمیله بطور نحو اهند
 رسانید نسبت آنست که چند امر را با فوج شایسته به تهنید آن ملک نامزد فرموده هر دو
 دو ولتمند والا شان بدار الزیاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امر پسند ایشان گشت
 بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد شیر الملک سیف جنگ غیبه را با لشکر آن
 بکو مک اد هونی نامزد ساخته و کار پرداز پونه بسبوت را و هو لکر با پارس رام بجای ناظم
 صوبه مرچ و بری پنت پر کیا در ایتمه مرشد بادیک امر او تمامی سوار و پیاده و توپخانه بجا و نیت
 امرای حیدرآبادی و تاراج قلم و سلطانی دستوری داده هر دو ولتمند به بانه مسلح مزاج
 بدار الزیاست های خود با معاودت کردند سلطان با استماع این خبر خاطر جمع شده عزتمت قلع
 اد هونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر شاداد حضور نمانده بودند بنده خود قرار داده آگید
 فرمودند تا عمده داران از یک ماه و بیست روز اگر چه شکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
 نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهاده مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه را قسطور مفصل

انوار

احوالش در کتاب تذکره البلاد و الحکام در روزنگ سیوم بیان ساخته است از اینجا مبرهن
 خواهد شد بنوعی واقع شده که از صد مد توپ قیامت آشوب گردی بدامن تکلیش بیست
 و فیصلش به چو جهد مخفی و ارا به شکسته نمی دید تا شاهد مراد رخ نمود بعد از آنکه بعضی جا قدری
 حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگ نهاد حسب حکم حضرت سلطان شیران
 بیشتر شجاعت از اطراف جنگ انداخته حکم کردند چنانکه از طرف مقبره بسالت جنگ نواب سید
 صاحب قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازه عمل موسی لالی امام خان
 سپه دار و از بالای کوه نهر از زین حسین خان بوزی و محمد حلیه در بانها راست کرده آهنگ
 تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شدا بد و صعوبت اعدا شکنه موصوف بودند بعد نعت
 دخول خصم هجوم آورده بنیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نزد بانها
 که تجویز و اشاره هر کار و با تیار ساخته بودند از بلند می حصار کی کرده سپاه منصوره در بانها
 گذاشته لظنا ب عروج کردند اما آخر خصیض نهر میت افتادند آن روز اهل حصار بضر
 تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبور شان گرفتند تا آنکه توپ و نیز سپاه رستم شتابه را از
 هر سه جانب بمعرض تلفت آورده نظم یافتند ازین معنی غبار کردت بر خاطر اشرف ملازنان
 حضور شسته چند هر کاره را تر تیغ انتقام مغالطه کشیدند غرض چندی دیگر سپاه منصور را
 جزا فرودختن و افراختن آتش بیچار و رایت کا نزار کاری نبود و از صبح تا شام از جهل
 التهاب داشت هر گاه که نزد بانهای بلند و مستحکم بهر ساند باطناب کند مستعد یورش
 گشتند مشیر الملک سیف جنگ مع لشکر مرشد بکو مک قلعه رسیدند بدریافت این معنی
 سلطان والا فطرت جنگ و طرف مناسب ندیده ترک و رجال فرمودند و نیز از اینجا
 حرکت نموده کوهستان سیاه دژ و نگر بر پشت لشکر داده خیمه بارگاه بیار بستند و اطراف

و جوانب لشکر پیش منقلبا و طلائی قوی داشته مستعد زرم بودند اتفاقاً روز دومی نمایندگان سلطان
 سلطانی غنیمت آفرینش سخت و داده حیدر حسین بخشی سلیح السبب نا تجربه کاری و خود پسندی و دونهار
 و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بید و رستم خان و غیره بی تجربه آنرا بر انبوه کثیر دلیر در تاخته بود
 آخر تاب محاربه نیارده پس پاکر دند ضرورتا غازی خان بهمون جمعیت که حاضر داشت میدان
 قایم کرده بزرگان شهر کس تا دو ساعت دادم دانگی و شجاعت در داد و کوشش ستانته بی یار و مدد
 بجای آورده و مجروح گردید لا علاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیمت تعاقبش کرده چند روز قالیش را از جان بود
 و دو سه صد اسب مع سوارا بر سر کرده مراجعت نمودند قریحان بن غازی خان با دو صد
 جان باز بعد فایز شدن بخشی مفور و بعضی طفره سیکر را اهل خصم در تاخته رفتند و سوار از برادری خود
 پنجاه سوار غنیمت برگردانیده مخصوص سید و جهران زد و خورد و لیم قزاق و منا چودهری چپو ترقاتی
 کرده و در پنجین هشت مهارت و پنجاه یا بواز لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تاهای
 سپاه کوس جنگ نواخته پاشنه کوب در تاخته و آواب پرانیدند که طلائی داران خصام بشکر خود
 در خزیند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر وز بر کشته پناه بشهر قلعه در گرفتند
 با زرومی جرات میدان معرکه نهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم کشیدند
 چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر شخون را بطور پیش منقلبه بروی اعادی
 گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و بجای فرود آمدن روز شیر الملک غیبه با هم مشوره کرده حاکم آنجا را
 بعد و بدیل بسیار رضی ساخته مع زمانه و سامان ضروری بقبله رله پور بردند چون جاسوسان
 این خبر مخصوص رسانیدند بهمون زمان میر صادق را با جمعیت حضور ضبط قلعه و اثاثه دولت اصفیه
 رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهمدراگه رخت فرسنگ فاصل داشت پیش سرلخ
 آنها یلغار نمودند و چندانکه ماندهگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه

قلعه آدهونی محل نزول آیات جاه و جلال ساخته میز کور قلعه حویلی خاصش را ضبط کرد
 همه اثاثه و لوازم چشمه شروت که گذاشته حاکم مفور بود مع چند صند و تمامی مفضل برشته ان و
 فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون تصدیق آن تو شکخانه نمودند و قبا و اگر دند جز کشته با پوشش
 چرم پوشیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم نمینمونه
 یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باور سیده یا بهر فرودخت با بلاغ حیدر آباد جمع
 کرده است عرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتب بر نادانی و دریافت میز کور
 بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو کل بچشم خود دیده از اموان اثاثه آنچیکه
 لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس فرود
 بزره اسباب تو شکخانه و سلخ خانه و فرا شخانه بسالت جنگ اخل تو شکخانه حضور گردید و
 بعد فراغ این کا حصار پائین متعلقه و کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زانی را با آیات

آن صوبه مقبره ساختند

ذکر تو جه را یات نصرت آیات بصوب گوشمال مرهه که آن طرف جوی
 شورش فرما بود و میان تسخیر کنین گده و کپلی و عبور جو کردن سپاه
 منصور و محاربات با غنیمت مقهور روداد همون سال آنکه

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بغیر تمهید مرهه از راه کونین گده
 نصرت فرمودند و چند سوار را بنا بر اسیر کردن زن سر کرده اینجا که شوهرش پالیکار قبیل
 ازین در گذشته بود و او تنگ نام داشت بکجاست انجامی پرداخت و دران آوان
 یا از دایره اطاعت و القیاد آنحضرت دین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقه نمود با مید ترقی ملک مال از سر لشکر غنیم معرفت هر ی نبت پر کید درست کرده بود
 پیشتر آن بنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا و قوت یافت شب شب خود را مع چند
 پرستار و ملازم از آب تنگ بهمد ابد زده جان بسلاست برد و پیشتر که دوازده سال سن
 مدرک کوره نام داشت در تلچر سر کبه که در المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام بخون
 کشته بجلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش را تم سطور کتبات مذکوره البلاد
 و احکام در اونگ هم علمیه ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نصفت سلطانی لفظ
 سوند و نواخته شده که آنجا گویند روانی برادر زاده مرار را و که بعد اسیر شدن را و مذکور
 نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه و انموده التماس نامه سفارش موسوم ملازمان
 حضور نواب مرحوم صلح ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور تیر حمزاتی و نظیر و در شس
 پاس خاطر ناظم پونه منظور شد بعد گرفتن چکلکه که از سر کای بیچ امخرف نگردد تعلقه سوند و بر او
 بحال داشت در آن زمان از جاده صواب انحراف رزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر بلخ
 سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت پیشتر آگاه شده هوش و حواس در باخت مع
 نوکر و علاقه داران خود دست لشکر مرهط رو بگریز نهاد پس تعلقه مع توابع بی نزل بعضی حال
 سلطانی در آمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک نعت با سپاه انجمن شرمست کپل نصفت
 فرمودند قلعه را آنجا که از خویشان پالی کار بگی کننگیری بود قلعه را مضبوط کرده بجنگ تعد
 گشت هر چند امری سلطانی بر بند و نصاب او را هم نمونی نمودند لکن اولیغ و ریمیعنه از
 طریق فدویت انحراف و زریه تا حسب کم حضور سپه داران تهو نشان و موسی لالی و این
 اردو جانب حمله کرده جبر او قلعو آسیر کردند بنا بر عبرت دیگر شقیان بعبارت معموره و
 تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پر داختند و نقد خونیشمار از خانهای بیواریان و سایر کاران

وصلا

و حلا جان اهل اسلام که مؤمن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باندیشه تاراجی عصمت
 خود را در آب جوی تنگ بهمد که طغیانی تمام داشت زده از جان در گذشتند و قلعه را
 نیز کشته شد و آنحضرت خیر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را برای معقول دادند و
 آینه از نیکار منع فرمودند و از انجا پیشتر کویچیده بر سواد نرس پیچیده متعلقه پالی کار برین بلی
 چهار روز مقام منسرموند چون شهر مبارک رمضان شریف در چون مقامات تمام
 شد بعد ادای دو گانه عید الفطر و هم سوره و سرور از انجا طبل نصفت کوفته بر ساحل جوی
 تنگ بهمد در برابر گماط کر نیات مضرب نیام عسکر نصفت پیکر نمودند چون موسم
 بارش و هر گام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رود در آن فرصت غنیمت مسمی
 ملک آنطرف جو را بخوزه تصرف خود آورده بغیر مقابله در رسید بر ساحل آنطرف جو
 نزول آیات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گداز اسلام تبویب و تفنگ گرفت
 و سرداری را با جمیع گران بر افتاح کوه کویل بهمد رنبد نه نامزد ساخت چون سردار سطلو
 در تاخته بمحاصر هر دو کوه پر داخته بسعی دو ماه بهمد رنبد را که چند ان استحکام نداشت
 مفتوح نمود و قلعه را کویل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه واری جنگید و بارها عبور و جال زده
 اهل شرک پریشان می نمود اتفاقا در آن سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبب بران
 یعنی ملا حین جو را عبور میسختی شدند اما محل عبور سبت سپاه اسلام نیامد پس از طرف
 تعلقه بری هر دو روز و غیره ستمی منزل شتی و چهار صد عدد سبک کلان فراهم کرده تا دو ماه
 انتظار پایاب جوتشید نتا هم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
 فرمان دادند که بیست و یک مضرب توپ گران بر کناره آب داشته ده خر طیه بازوست
 از یک یک مضرب پرا نید چون گولند از ان حسب فرمان عمل کردند از همون زمان

آب جو روچی نهاد چنانکه بجز صد دوسه روز با تقدیر کشتی و سبب عبور توان کرد رسید و طرفه
 آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کوهکند توپ
 فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند
 پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از آنجا کوچید روده دوازده سوار را بر
 ساحل جوگداشته بطرف شام نورشتافت چون آب جوگم شد سلطان گیتی ستان عیسوی
 آن فرمان دادند اول دو قشون پیش دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که با بر مراد بود
 مع توپخانه عبور کرده چون زمان رسواریان غنیم که غافل بودند درافتاده به تیغ و تفنگ مار از
 روزگار آنها بر آوردند و هفت صد راس اسب مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
 و بقیه السیفان غنیم سپان خود و اموال و ادوات محارب گداشته بطرف لشکر خود گریختند
 و از عبور سلطانان بسردار خود واقف گردانیدند پس فرود دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
 رستم شتقا عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تیرسیا
 بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سده غله و توپخانه و سامان جزو کل
 لشکر و تمامی اهل بهر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بقایم مع لشکر و توپخانه رسیدند بفاصله
 چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون با آه باب
 نرم و توپها بر امتحان زور مندی اعدا از مضرب خیام بفاصله دو فرسنگ پیش آهنگ
 گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گدازات
 بر روی تهور تافت از غرور شمت و جوانی که لایزال جنگ ناپدید نی بود با سپاه مسلح در تاخت
 و سپاه داران موکب سلطان بشا بده در و در عساکر خصم سبب کم و الا تفنگچیان را در
 زمین نشاند توپها از گولهای انگوری پرتگانه مستعد داشتند و سواری خاص با شان

مجلس

و تحمل سواران پایگاه و جلوداران شجاعت دستگا و بر فراز زمین استاده بود پس سخیان
 بیدار یعنی غازی خان دولی محمد و ابراهیم خان و غیره حسب الفزان و الاصفوف آراسته جنگ عراقی آن
 کارناکردگان را بر بنال خود چسباند روی لطیف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش رو آتشبازان
 رسانید و خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کسین دران بر فاسته اقدام کردند و بر پیش
 توپ و تفنگ ندهای جرات بل خصم را ترس کن رسانند سواران از عقب آنها مرغینه سرد سینه
 مخالفان را با سرگرمی و ای آنها علف تیغ بیدار تیغ و نیزه جان ستان نموده از پشت زمین
 بر روی زمین غلطانده اسب بپراق همه حق استی تاخت خود غنیمت بردند و عین گرمی بیکار
 بانداران آتشبار بیوای تمور با آنها فروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پراشیدان خستند
 و توپچیان از یک طرف جمع کثیر را بضر توپ با چون اوراق اشجار بسا دربارت
 پرانیدند سرداران لشکر نیز میت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیه حال سپاه
 خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه اینو
 از آن تیره در و زمان را اسیر و تسبیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه نظر منصور پیشتر
 کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع را بیت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام بر افراختند
 و نقشه معسکر ظفر بیکار آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپ در قلعه گاه
 خیمه خاص بارگاه در زمینه موکبهای عسکر و دسته با و در مسیر سوار و قزاق و پیادگان بر ایمن
 سرپرده و بارگاه قشونهای اسد الهی احمدی و در چند اول پیادهای کن در اچار و بمیدان داران
 و لشکر بالیکاران و غیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصله یک فرسنگ با مرتیای می خفتند
 غنیم نیز با سپاه خود مستعد نرم گردید و بر نمر کرک که پشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمد و بنوی
 که سلطان جهانستان بعد چهار پنج روز شبی بهر شخون قشونها را استر شخ امام شیخ و امام خان

سپهبداران را با سامان جنگ توپها و باندا و غازی خان را باد و هزار سوار بسرداری حسین علی خان بخشی و همام را خان بر لشکر غنیم رسانند و خود بدولت هم مع سوار پاگاه و سکر در وسط دو لشکر آرمیده بودند چون سپهبداران و بخشیان از راهیکه هر کاره نمودند چاه بجا شده بوقت سده پرتاب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده بر طلایه داران غنیم که جابجا آتش فروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهبدار که پیشتر وصفوفت بود همچون لشکر غنیم انکاشته بی اطلاع دیگر سردان توپ سر کرد و بانها پراپند پس از صدای توپ و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر مسک کتان در تاخندن بانی حال بخشیمان دانا فوراً گردیده از پنجاه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز حضور شدند و متصل این ماجرا معروض آشتند پس نایب معضوب سلطان ملیتهت پیشتر مذکور را معزول ساختند و مشوش بقال خان نامی رسال را مقرر فرمودند و دیگر از اجنا پیشتر کوه چیده جوی بالا پور را کامیاب نزول چاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر طفره یک فاصله ترسنگ جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یکارام خان و فاضل خان و میر محمود سپهبداران را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قراق و هزار باندا بسرداری ق در خان بن غازی خان بتاخت تاراج لشکر غنیم خصت فرمودند تا سپهبداران با هوش سپاه بهر بی خود را کماست پوشانیده چون مار سیاه بیچ با خورده بعد تحمل فرادان پنج شب تاریک بر طلی مسافت بعید از عقب فوج غنیم در رسیدند چون طلایه اراغ خصم خبردار شده سدر راه آشتند ایشان بزبان مرطی گو یکیمان لشکر مغول آمدن خود از رایچوردانموده اندرون لشکرش خزینند و نه گامه نبرد گرم ساختند از تیر و تفنگ و بان و شمشیر نشان شیرانه جمعیت آنها از راهم میخندند و بریزش شکلها کار بران نغذولان چنان تنگ ساختند که سردار سپاه بر حج القمه

بر پشت

بر پشت اسپان بی زمین نرسوار شده بطرف توپخانه خود که از اجنا فاصله داشت گریختند و توپها کشیده از اجنا هم پای جلادت بودی گریز نهادند سپهبداران دانا بر همین فتح کتفا کرده نقد جنین سایر ادوات جنگ افراس وزن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش العامت پدک و جومال و حلقه دست سر فراز کشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلع و چادرهای عصمت پوش در پاکلی با نشانده سیدرتق بانداران بر لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر نایل بهفت آن اسپ مبارقار با نقد نمایان بر سیل اخفاب نام همی بنت و رسته و ماد هویانی معرفت زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان و شرمنده احسان ساختند القصه

غنیم از اجنا لوامی معاودت بطرف سر بری شست

ذکر عطف عنان سلطان کشور گیر بنا بر صلحت متعاقب کردن میم با جرات رسیدن بر بان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعاع و رسید آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نکر و بصیط آوردن شان و وفرا رسیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام

واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شجون باز وقت شب عنان ریات جهان کشای بصوب حج می تنگ بهدره معطوف داشتند و بهر روز در جنگل مضرب خیام طفره انجام فرموده شب دیگر کوی کوچ کرده بر سواد یک جوی بالا پور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده مانند که کوچیدن شبانین مرمود که از عقونت فضلات اسپ گاه و سقط شده و چپیش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیق میدادند بلکه کیه سزا و سپاه وقت شب هم از بختین
 و خوردن بازمانده اند آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده
 باندازند پس همه با حسب کم بجاء آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخت
 پیشتر نصفت فرمودند و بریان الدین سپه سالار از طرف انوشیروان مع لشکر خود فایز حضور گردید
 و بد از زمان خان نیز با و فورس سامان رسد و غلّه از نواح مکر رسیده شرف آستان بوسی
 دریافت چون خبر کوچهای متواتر و سلطانی بوقت شب بغیر رسید دانست که هجوم سپاه ما
 بر آسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به بیغار
 تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر
 بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر برداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرد و توشوینها
 را به بهانه آراستگی در میدان کشید و دشما میدادند و شکرها سمری کتابینند از صبح تا
 یک پر روز و از سته پرتاب یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موفق
 معمول بپیر و بنگاه و سباب لشکر همو بجای گذاشته امرای اعدا لشکر را با افواج از دو جانب
 دستور می شنیدند و از دینا پنجه نواب میر معین الدین باد و قشون همو مشحون و پنج ضرب
 توپ رساله فراسین لطیف میمنت خصم شتافت و بریان الدین سپه سالار با سته قشون
 نصرت مقرون و شش ضرب توپ سپه غنیمت کام سرعت برگرفت خود بدولت باد و قشون ظفر
 شیون و سواران پاگاه و پیدای احتشام خون آشام همت قضا همت ابشکست سلب
 معاندان برگماشتند چون شب بجز یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بر تبه ام باری هزار
 محنت شتاق میدان طی کردند وقت صبح کاذب بریان الدین از همه سبقت کرده بر فوج هرست
 و رسیده ابواب بلبرکتشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بروقت رسیدند

مجال بود عقب گذاشته باد و ضرب ره کله فراسین بیغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ
 که میزند آری آن لشکر نیر میت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامه رستخیز بر پا ساخت
 خود بدولت بعزت هر چه تمامتر روی توجه لقبی شمن آوردند چون میدان از اطراف
 بر غنیمت تنگ گردیدند در آن مرهه که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را
 از آن معرکه بدر زدند دیگر سرگرومان غنیمت بر سپان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ
 داشتند بودند و بگریز نهادند و لشکر مغول با تمامه تاراج و مال و اقبال پایمال نیم ستوران
 مجاهدان گردید پس کیه نقد جنس مال و اسباب رسد و غلّه آورد و باز غنیمت با خیام و اعلام داشتند
 و افراس مع رسن و میجا همدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان
 بر جای سکونت محصام آرمیدند اما بعد دو پیر سپاه غنیمت روی با جماع آورده جزایات پرداز
 گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قائم کرده چنان گوارانمادی
 نمودند که مجال اکثر سپاه منصور ضربه کلنی رسید و دست و پای ترد و بیار مردانیکان شکست
 یافت نایر غضب سلطانی بر جزایات آنها مشتعل گشته بنهیدشان فرمان داد بدینستید حمید
 و شیخ انصرواحمد بیگ بر سر سپه سالار فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانه سیم
 آوردند و از راه شیب زمین را بهی شدند قضا را در اثنای راه با سپاه انبوه غنیمت که تخمینا ستم هزار
 سوار و خنوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان
 ظفر توانان فرصت وقت می جتند مقابله و داد بغتته سپه سالاران دلیر فراسین بنادق
 راست کرده چونکه جزا فوجن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شکرها بختند که اهل
 خصم بسبب جپقلش فوراً بر گشتن نتوانسته ایجا رسیده های خود را بدست تیر و تفنگ سنان
 ساخته چون سحره سراپا مشبک گشتند و دوسر دافیل نشین بطوره عدم شتافتند با بقی

بهر آنکه در دست از سلاح و اسب بشیر و فقط جانهای خود از آن مسلک بیرون برودند غرض در
 طرفه العین فتنه مستی شش معیت هزار سوار غنیمت فروشست چون خصم زیون آثار رسم
 عجز و نامردی بریا صیریه حال اتباع خویش مشاهده کردند شتر الحواس و از آن محرکه بر تافت و توپ
 کشیده با نفس سوخته پیشتر بد و منزل شتافت پس سلطان ظفر من مع اثاثه غنایم شادایان
 طرف لاخته داخل خیمه خاص گردیدند و فرمای آن روز پیشتر بطرف ساون و کوه چیدند
 مخفی ماند نواب عبدالعظیم خان حاکم ساون و بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان و دست
 بیوجوب تقاضای سید کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
 جاه و حشم دانا و خود یعنی که صاحب بچی مستعد می بود تا آنکه بعد جلوسیت تانوس
 آنحضرت عراض شکریه و نذر مبارکباد جلوس خلع که تشریط رسوخیت و دولتخواهی بدان
 منوط و مروط بود و فرستاد و چنتونیدت ایچی او محض بخوشنودی خاطر بایون از طرف
 خود بنام خان نکر و نکر گذرانیده بود اگر از این معنی بخاطر شرف که درونی بهم رساند
 بسبب تحکام سر رشته خویشی آنجناب فلک کاب که دست نواز و دشمن گذار بودند هیچ
 فرامحت از خود بجانش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایسته او اغماض صریح
 می فرمودند با وصف این سلوک او گون طالع از آنحضرت خاطر جمع بود در آن زمان بامر
 در ساخته طرح موافقت و مخالفت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
 متوجه دید و کرده خود در نظر و خیال داشت از بدبیه سلطانی چون برید بر خود بلزیده مع چند
 خواص توابعان خانه یعنی زنان و بچیزی خزان که موجود داشت شبها شب که بخیمه بر بشکر
 غنیمت در پیوست و عبدالعظیم خان عرف خیر میمان را بشکر گذاشته بود چنانچه شخصی باین
 فقره عمارت بندی تاریخش دریافت که حکیم خان میان سیکو چو طرکه آب بجگا گا

۸۶

هر گاه آنحضرت بر قرارش و موافقت با غنیمت واقف گردیدند تعجب شده وقت شب سید حمید و
 سید عفا سپهسالاران را بلطیف شهر خصمت فرمود بجهت خود بدولت هم کوچ کرده در مجازی معموره
 ساون و فرود آمدند و میصادق را با احمدی خان نجیبی فرستاده تاکید فرمودند که هرگاه اثاثه
 دولت و ثروت که خوانین پیشین بصرف لگو که از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدی نگی
 خود مفت بر باد داده یک یک بجزو سیریل از پلس فرستادگان حسب الحکم می مراحت است
 و مخالفت کسی آنچه که از نقد جنین و فرش و ظروف و غیره کرد و لشکریانش پنجاه عدد
 دستار زرگارنگ از قم چینیط بریان پوری بچیده برینجای دیوار اسپید و طلعت های
 فاخره همزنگ و همزید دستار نادر غنیمی ترتیب داده بود و سوار این ایشانی ایفیس
 و فاخره هر بلاد بسته بسته توده و دسته دسته فراهم شده بود و بموجب و ریاضت
 علیحده فایز حضرت ساخته پس یکت لم منظور نظر بایون گشته داخل تو شکیان گردید و توپها
 بتو پخانه پیوست و یک ضرب چرخس که بطولانی دوازده گز شری بود شکسته بر مسکون فلوس
 بدارالضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقه های نادرا سلو ب
 که از لقه و طلا و بدری بهم رسانیده بود چنانچه شتر و یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
 یک یک نیسل بود بلطیف در آمد پس خیر میمان بر یک اسپ سوار شده بدو سینه خدمتکار و
 سعادت ملازمت دریافتند سرخرو می حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که در شمارا چه چیز است
 که خود بخود آواره گشت با هیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه بنسبت خویشی فراموش
 بریغایات بجالش منظور شده بودیم احوال هر گاه او با وصف عدم رحمت و بد عمدی
 بغنیمت این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما بخت آئینده هرگز رومی بساط آرام و بی
 روزی نخواهد دید و در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخیردی بکار بردند

۸۶

و ان قسمت و ولت خود را با قتاب محاصمت یاس بر هم شکستند پس سیدستی طالع ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا و قوفی نهشت القصة اورانز ذخیره صلح فرود آورده دو وقت طعام خاصه می فرستادند باین بجز محیاطا بر برقر الدین خان در نظر بندید داشتند

ذکر شجون دن حضرت سلطنت پناه بر لشکر کبک شتابه و محاربه دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانجات که در سن یکم و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعه ساو نور در شهر همانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گشته را مخیم سردقات عرفا و جلال بیساختند تا انقضای سیزده روز محرم احرام همچو نماز و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنج هزار پیاده و چهار هزار سوار سلی را و پانزده ضرب توپ مسترار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدیده بریان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج سوم به همانرا خان میر بخشی سپه زدند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد ساخته پیشتر که چنانند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصله دو کرده مضرب خیام و اعلام سازد پس سپه سالاران حسب حکم میدان گرفته تیر تیر متبقات تراغ و تیریه اسباب جلال و قتال اشتغال و زربیدند خود بدولت باد و قشون مجلس

وسته قشون اسدالهی و احمدی و سته موکب عسکر و هشت دسته پاگاه و چهار هزار قزاق و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و در آن زمان شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقه حیدرآباد مقرر گشته و ثانی تسخیر ملک پونه دستور یافته ثالث بتنظیم و تنسیق او لکه را بچو و گوئور و غیره نامزد شده رابع بطرف دارالسلطنت پهن بهر حر است ایالت قلعها و قلعها پایگاه و غیره در حصص یافته خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم بر گماشتند سر کرده لشکر غنیم از استماع این اخبار سیما و در بقیه ارگشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین تبرغیب سید حمید سید غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندر که در ک که در آنجا ثمانه غنیم بود در تاخته بیک حمله مردانه جیرا و قهر گوه را مفتوح ساخت مردمان غنیم را یکسره تیغ کشیدند ممبره را بجاروب یغمار و فته بو فور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد بدستور بران الدین بطرف بیکاپور و مصری کوئره که در ضبط غنیم بود و بنوعیکه هیچ کس را بر رسیدن خود و قوفی نباشد علم جرات بر افراخته تزلزل میشن از قیاس بر اهل فساد رسانید و آتش قتل و غارت در آن سرزمین بر افروخت القصة بعد چندی سلطان کشورستان راست بطرف لشکر کبک اثر متوجه گردید اتفاقا در آن روز غنیم بر چند اول لشکر فریاد جرات پرداز گشته حیره دست بر آمد و طوفان بلا بر اهل نیگاه برانگینت و ده هزار جوان پیر غله از بیچاره غارت ساخته بر دپسین گ حمیت و غیرت جهانگشای آنحضرت ب حرکت آمد بسز کرده گروه شقاوت پروه خصم پیغام فرستادند که بیو جبب بیگناه بار با خلق الله و عایا را رنجانیدن مناسب شایان ارباب همت و شمامت نیست اگر دم مردانگی باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد اراده فدایان نصرت تو امان

آنست که در یک روز ظفر نامده مجاور و محاربه که آغازش بپسم الله تیغ و شمشیر است از اقلام
 تیر و نیزه و شخوف خون حتم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را
 بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصاحبت از آن تملک بجای خود تصور نمی کرد از این معنی
 پهلوت می کردن صواب انگاشت مگر بجز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند
 بچنگ شمشیر رمانند و مستعد گشت پس سلطان باشوکت نشان بر سواد نهر که در هر جای
 فوج را جمع ساخته بآیین حرب صغوف با بیار استند و قشونات را بر چپ و راست بر
 گماشتند و خود بدولت میل سواره با جلو داران استاده اول شجیعان پاگاه را حکم
 محاربه در دادند تا دسته سپان انجمنه میدان را قایم کرده بودند غنیمت نیز مسلح و
 مکمل بجزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقریباته بود که یک یک دسته و رساله
 نیم گز می داد شجاعت داده پس پاشوکه نام را اسم جان سپاری و مراتب لیری جانان را
 تمام سپاه و سر در تقدیم رسد پس بر هر شجیع در وقت معهود فدائی و ابر کوشیده
 ناسخ کار نامه رسم و اسفند یا گشتند همچنان تا دوپهر بازار شپاشپ تیغ و چقاچق تیر
 و کپا کپ نیزه گرمی تمام داشت تهور کیشان لقبوت ترک تازی خود از شمشیر گوپال
 گذشته دست و گریبان بجز و جده بر گشتند پس طرفین از گشته با پشته نامودار شدند و
 سلی داران خونخوار بر محرابی خود بازوی مردانگی کشاده چهره میدان را از خون اعدا چون
 افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه بهر دار غنیمت تابش شمشیر ناموس سپستان
 سلطانی نیاورده بغزوری کثرت سپاه خود خواستند که جلایکبار حمله کرده سلطانیا را
 زیر کف چنانکه بهین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم بیجا با از جای خود حرکت کردند چون
 سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از اقرار خود برگشته دید سپه داران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی او شان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بر نیزش توپ و بندوق
 برگشته بجهت ران شربت هنریت چشاییده آواره وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان
 لشکر فیزی تا دو فرسنگ اه تعاقب گرفته به شمارسته هزار اسپه سامان بیگاه و شمشیر
 سپهر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیمت تا سه منزل باز نیاسودند و خود را با بکانهای
 صعب المساک کشیدند و بهری نایک پالیکا رنگک کیری که پیش ازین بغنیم سازش کرده بود
 دران حال بنید و بست کارش ملاحظه کرد در همین فرصت قشقه ندامت رازیب ناصیت
 عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا برآمد مستعد جناب عالمیان مآب شده
 حلقه بگوش و سر حر و گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف
 بنیکا پور نهضت فرموده هجده گروهی شمالی ساد نور خمیره و ده بارگاه ساخته بودند و چند
 قزاق از لشکر ظفر سپیکر جدا شده به اراده تاراجی و غارت مواضعات آن صنلع
 در تاخته بودند قضا را طلبایه داران غنیمت یعنی آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله
 قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جهان ربودند سلطان گیتی ستان با استماع این معنی
 غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر با احدی بیرون احاطه پیش منقله های لشکر خصمت
 نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت با بلای نقد و زر و سبیل خلایع
 و بخش شهنشاه تحالیف انواع بر سبیل مروت و مدارا چند سواران مر بر طر را مطمع و
 پرستار خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کار بند می شدند تا آنکه در
 بر حسب اشاره طیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شهنشاه مستعد ساخته روانه فرمودند
 چند هزاران لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتک های رنگین شمشیر و هر فوج
 کرده بود طلبایه داران غنیمت که ملازمان بهری نیت پیر کیه بودند حسب اشاره سردار خود

از ان امر اغراض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر پشت
افواج قاهره واقف گشته به هو لکر خیر رسانید که سلطانان بفتور و قصور طلبیداران
در لشکر رسیده اند و بجز دستم این خبر و حشمت اثر پیاپی از خیمه بیرون شتافت بود
چونکه آتش افروزی بان و شک بنادین نزدیک دید جز سلامت جان خیمه سال این
آن نکرده سر و پای برهنه بر باد پای برهنه پشت سوار شده فرار او سیله راه نجات خود ست
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هر گاه یکس لشکر غنیمت بیار و بایغار رفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج درآمد و چندم دوزن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیمام و فیل و شتر و خزان و چپا
ضرب توپ مراعجت نمودند اگر چه غنیمت باجماع بقید السیفان خود پر داخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بطور رسانید اما نظریاب نشده تا کام برگشت سپه سالاران مع این
بشرف محفل هایون مشرف گشته با بیغیمت بنده نظر کردند رانیدند سلطان فیض
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جان سپاری تقدیم رسانیده بودند واجب و ماه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرخوار فرمودند و چندم دوزن اسیر بر سر اسامی
دور و پویه و یک چادر داده روانه لشکر غنیمت نمودند اگر چه از سر کرد های لشکر مخالف از دست
جرات سلطانان که هر بار کار نامرستم و افراسیاب را نشوخ می ساختند سبیلی با خورده
پای ترد خود بر کاب هر اسن گریزمی سپه دند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه بیچار خواه خواه
گرم داشتند اما بر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجیه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان از ان معرکه گاه بر می گشتند چون سلطان کشور گیر فرصت و طاقت

مخاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترم و پرورش بر خلق الله مرعی داشت
بر حسب اشارات سر کرد های جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بد از زمان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامحانت خلعت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحالیف نادر العصر و طلاع با جواهر گرانها که از آنجا یک عدد گلگون مرصع به قیمت پنج کک
رو پویه بود روانه پونه فرمودند و هو لکر و غیره سرداران آن لشکر که بار از دست سپاه منصور
گوشمال خورده مال ناموس و ملت خود بغارت داده دست از جنگ برشته بودند فصل حقیقت
جرات و شجاعت ملاذ ان آنحضرت بر نگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کار پردازانجا با اعیان خود درین باب کنکاش کردند آنها عرض نمودند صلح دوست
هائست که از اینجا هم رسولان را با تحت و هدایا فرستاده بخار که ورت و نفاق خاطر
انشرت را باب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک دولت را بر شوی اتحاد
و موافقت سر سبز باید داشت همانا صورت اتفاق آن باد شاه ذمی الا حد شام اسلام
موجب انتظام سلطنت باعث مقصود المام خلق الله خواهد شد الحق پید است هر گاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی بیج و تردد سهل تر بر ملک مال ما دست سبیل
خواهد یافت و مملکت موردی از قبضه تصرف خاندان مرهش بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بردل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود و جهازات فرستاد با عنایت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درین باب از غنیمات شمرده با قبایل سوار سلطان
پر داخته بخار کرد و رتیکه از اینجا نب بخاطر خود داشت باب و دست و از طرف خود نیز
رسول با سامان و تحت بسیار و طلاع فاخره و وزر و جواهر و افراس بری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه تر کونده

و نوکنده و جالی بل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنا بر صلیحت کافه
 انام بضمون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه گوش و التماسش را
 بدرجه اجابت مقرون ساخته سنده بسته لعلقه فرستادند پوشیده مانند چون سردار پونه
 بر ایلچی حضور لعلقه کسلا پور جاگیده داده آنحضرت جهان همت بجوش سده لعلقه با و بازگذاشت
 ایستلجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خوانان لبطیضه سپاه خصم بود
 باز بسیر کار خدا داد نقل گردید بعد از آن زمان بهری پنت بحضور فیض کنجور التماس با کرده عضو
 جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبه ساونور باز بر او محال کنائید چون خاطر اشرف از
 مهر مصاحت جمع گردید مظفر منصور بسا و نور رسیدند و بهری پنت پر کیه را که حلقه اطاعت
 در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود لعلقه کچند گنده مع توابع آن و چند قریات کچن گده
 بخرچ پان خوری جاگیده داده پیشتر نهضت نموده از راه کویل و بهادر بنده عبورجوی تنگ
 بهدره کرده سواد تالاب محال در جوی را که دو کوهی شرقی آنی کندهی است هرگز تزلزل علام
 و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر مرتش همونجا سکونت داشت در آنوقت پالیکار
 رای درگ هرین ایل بچینه خواص بی طلب اخل لشکر فیوزی گشته میدوار مجرب بودند ایشان
 بروقت طلب به بهانه بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسیر کرد های لشکر غنیم راه رسل برسایل
 و اشیر باد و مسکا رفیق دشتند پس نمال به خواهی شان رشته کینه در دل آنحضرت دو اندید
 بود نظر بتنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتار می شان صادر
 شد تا وقت شب و سپهتار در تاخته هر دو سپاه بختان راجع جماعتهای شان اسیر کرده آوردند
 مغول و مجوس بر بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک مال و اتانته دولت ایشان لبطیضه و
 و تعلقات و سلججات آنها با جلالان با هوش و تسلطداران پر دل حواله گردید مگر برادر بیاد

سختی ازین نظر در میان است و سختی در کتب کتب ۱۱۰

پالیکار هرین ایل که در میی اقامت داشت چون نیل بلا وسیل غضب سلطانی گزشتن
 محیط دید مع توابعان وزن و فرزند خود شب با شب گریخت و در حد و در دل توابعان را
 گذاشته خود مع ایسره صوبه مرج شتافت تا از جان و مال مان یافت بعد از آن آنحضرت فلک
 شوکت با سپاه انجم شاه از آنجا کوچیده داخل در السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط و السلطنت تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صفا
 دیوان و بنای مسجدا علی و معاودت کردن و کلاهم رسول آنحضرت
 از حضور سلطان روم که در سن کیمزار و یکصد و نود و هشتاد و یک
 روانه شده بودند و فرستادن و کیل سعادت کفیل حمید آباد
 با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دویصد و دوی هجری روداده آنکه

چون از نوطعت آن خدیو دادگر در السلطنت پتن همت اصنارت پذیرفت راستی
 جهانتشای با نظام ملک لشکر اقتضا فرمود و بهرین اوقات تغلب تصرف صاحب دیوان
 ملک یعنی میر صادق که در صوبه ادیهونی و ساونور حسب خواه مردم آزاری و ظلم بعمل آورده
 مبلغ خطیر هدست کرده بود و معروض حضور گشته از پایه خدمت در افتاد یعنی مغزول شد
 چون اتانته خانه او حسب حکم لبطیضه در آمد و لکت و پیمه نقد رایج ادیهونی که چلاونی گویند
 و لک هون محمد شاهی بر آید پس همون زمان مغول مجوس گشت و ممدی خان بایطه
 صاحب جاگیر اول کنده بخیر مت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد علی که در سن یک هزار
 و یکصد و نود و هشتاد و یک هجری در طبعه در السلطنته بنا گذاشته بودند تا کتب فرمودند
 ذکرش بر سیل جمال آنکه مخفی نماند در حینی که کندهی را نومرد و مخدول بجز تمهیل

پالیکار

دولت خداوند نعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده بن بنگالور شتافت و آن
 ششده محل زمانه نواب رابع سلطان که ششده هفت سال بود در وقت متصل دروازه دیواری
 پیغمبر که بزمان حال بدروازه انجام مشهورست در خانه مجوس است و پیش آن خانه دیری و
 صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان در ایشان بمقتضای صغرس که آن هنگام
 بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهده بازی طفلان کشن را و
 ز نادر که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکرد میفرمودند اتفاقاً روزی
 در ولایت صاحب دل ازان راه وارد شده مردی جان بخش رسانید که اطفال دولت مند تو
 بزمان آینه بادشاه این ملک شوی سختم یاد دار که این دیر را شکسته بیدار ساز
 تا بداند هر یار که کار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هر گاه همین معرده شما
 من بادشاه خواهم شد مسی اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک
 مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوریا ل بند بر بستندگان آن
 دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند و بجز طوطی که ششده
 نمایان آن همه ارضانند ساخته جای نگر و کوریا ل بر همان صحن خود را بر داشته
 به دیواری پیغمبر بردند و در شکسته طرح مسی لانداخته بودند و نقشه اش را در السلطنت بجای
 که بنا نهاد علی عادل شاه بود و طلبیده دستند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
 کیشان مثل اهل کورک و مره و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی در کابل
 توقف رو داده در آن زمان که میان افضال کار ساز حقیقه از جنگ غنیمت و بندوبست
 پالیکار فراغت دست ادا تمام کار مسی لمانند تادار و نعم عمارت مطابق نقشه
 صدر بصرف سده لک و پیم در دو سال با تمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یکمزار

یک هزار و دویست و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب مسی اعلی فرمودند و تمامی
 ممالک قلم خود سده طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبه یم و شهر و مواضع جنگستان
 و کوهستان را بصوبه تون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبه غمبار و عمال پرگنا
 را به لقب صفت ملقب فرمودند و بهرین روز با پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
 بفاصله یک فرسنگ خار بنده ششگوشه چهار دروازه مقرر نمودند که در آن سنگین دل
 بیرحم در آنجا بر گماشتند و فرمان دادند که احدی را سوا می نشو و حضور نشان قلعه را
 آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف منع
 گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل سلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
 را بر خلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بلاد و دژش توکری عمده
 و خجست شهرهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته برون
 اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود فرستند
 و هزار ناموکلان دیوسیرت و پیادگان سنگ صفت و دهنتمهای حد و دملک خود که پیش
 ازین خار بنده کشیده شده بود بر گماشتند مجدد ابعدم و اگر داشت بنی نفع بیشتر تا کید
 اکید فرمودند و بهرین سال در تمامی قلم و خود راج و پیم که امامی نامند پیش ازین
 یک طرف آن این مصرع ع دین احمد جهان روشن خجست دست بود دیگر
 طرف فقره هو السلطان الوحید العادل است پس محمدی که از هجری سیزده
 سال زیاد می شود و ازان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب است
 مرتبت صلی الله علیه و آله و صحابه سلم تسلیم بر شمرده مسکوک ساخته خراطی خراطی پر شدند
 و رواج در دادند و بهرین سال غلام علی خان و نهو میان و غیره که آنهارا در

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری با سامان شایسته ملازمان شاهنشاهی و
 تحایف بایسته بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنا دینق نو تیار ساخته خود ده لک
 روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زرب و جواهرگران بهما و غیره از تمامی کارخانجات خود
 منتخب کرده بنده سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب
 با شمشیر سپهر مرصع و اتحادناجات مبارکباد و وزرای پامی تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور
 شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در
 ادوات حرب بآنها که در آن ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنتین پادگشت پس
 سلطان بحسب ایامی و وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه سبب سلطنت آماده
 ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهرگران بهبایه شکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر
 مبارک بود فرمودند و کارگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگلیز و فرانسویس جمع کرده
 در تیار ای توپ پنجرسی و بنا دینق و مقراض و چاقو با وساعت نما و گنجهای جیبی و غیره
 تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شدند
 و کارخانه اش را تا مانند ل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی
 در دار السلطنت پین و دیگر در بنگلور سیلوم و پیتیل درگ چهارم در بلده مگر بهگی
 اوقاها بود در فراهمی مردمان حبیش و عسکر صرف می نمودند یکسرام او خوانین و تیرها که
 نواب مرحوم بصرف لکو که از زرب دیار و بلاد جمع کرده بود از پای اعتبار و اقتدار
 در انداختند و جو انان او باش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان
 یعنی سوداگران اسپه مشرب سبب کساد بازار می پیشیه خود گذشتند و مردمان بندوق زن
 بعد از سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر تیر را بر بندوق جمع میدادند

ام از

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ بندوق منظور نظر انور شده اعتبار اقیاناز یافت
 فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدار گشتند بعضی سردار سوار را جبر الفراهمی
 مردمان حبیش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریفت نادان بودند نامزد و فرستادند
 ازین سبب در بنیاد بنده و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل باروداد و بهر روز
 روز با محم غیاث را بام و کالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن استحکام بنیان
 اتحاد و مودت و محمد و معاون بودن بایکدی در متهات ملکی و مالی و الضباط و ارباب شمشیر
 یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی بعضی پاسل سلام و امنیت کافه انام با خلایع فاخره
 و تحایف نادره روانه حیدرآباد فرمودند چون ایلچی بشیرت ملازمت نواب نظام علی
 خان اسد جنگ معزز گردید خلایع و بهدایا گذرانیده و محفل خاص از روی اخلاص عرض
 نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر بندگان
 باهر است که تمام ملک دکن و ملنگانه در قبضه اقدار یک سعادت همین نژاد بود و پیوسته
 از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار لغرض کفار مصفا گشت بود
 حالا باوشاه اسلام موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلائی
 ایشان را بر زیاده اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانههای رعیت و فقرا و مساکین را
 به آتش سیدادار باب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلائق غیر محسین
 بلکه این معمول و تهاون در درگاه الهی موجب باز پرسش شرمساری خواهد بود همان تیر
 که بخار نفاق و انتقام بزال مصاحبت فرود نشانیده برای دولت چندوزه که چندان
 امتدادی ندارد سپاه و رعیت را کند و متر و دگر دانی و بلوا سطنه ملک و ملت بساط
 مخالفت در نور دیده بنای محبت و مخالفت را بقواعد خویشی و قرابتی مشتبه سازند

تا با اتفاق دل زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بطور ساینم که جمیع مسلمانان
 و غیر با و رعایا و مساکین در جهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شایان اسلام
 روزگار خود گذرانند اگر چه تقیر دل پذیر رسول دانا و را چون گل شگفته و خندان خست
 اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صبر و خوشی مندرج بود و دلش را بزم دره تر نمود و کلیت
 بهدایت سمات را بدل حسد منزل خود جان داد و نظیر لقب نایکوازی باقیال مضامین
 مدعای دلکش سلطانی که سرشان خود انگاشت تجویز برای ناقص بعضی بر بهر زبان کار و بار
 و انانیت حرم سراردی خود از طریق استی بر کشیده ایلچی را به مقصود روانه نمود مخفی نماید این رسم
 باطلش بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتت ان دکن نیست بر قوم
 نمی دانست و بر شمت و شوکت خود می نازید در اینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک
 را بجای می دکن سراردی شوکت و شجاعت را میگویند هم اطلاق شدت قطع نظر از این
 نایکوازی قوم علیحه از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم از زال میتوان
 شمره ادحتی سلطان ذمی شان با اعتبار سب خود از دیگران کم نبود و از لطین درن از زال
 قوم تولد نشد و در حسب آرزوی اقتدار سباب دنیا داری و جاه و مکتبید طولی
 و در شجاعت و تهور کیتانی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نمودند
 صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر بر حق عظیم است هر کسی
 که او میخواهد سعادت مند دارن میکند و بجای و چشم دنیا سر فراز میدارد و انگلیک ایشان از
 احوال بعضی سلاطین چند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العالم اند و بعض
 نیستند که در صل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کاکو که دیباچه نسل نامیه
 میشود و بحسن شاه همینی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برقی آتش بار کرد و قش طواف نمود

گذشت

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکتب دنیا از زال قوم
 دم صحیح نسبی میزنند و کم قطراتان و کم نظر فان بنحوت پوچ دعوی سیادت مشحوت میکنند
 و بر ابر خود کسی را شرافت نمیدانند

در شتی ظرف و اصالت هست در دو تنان عیب پوش قبحه به شکل بزین چادر دست
 ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلیکوٹ و کیفیت تا حقن بر کوچی بتدریج
 تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم سیدین بر سپاه منصور از مغالطه
 هر کار با و باز مفتوح شدن بندر مذکور و روداد سن یک هزار
 و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهان ستان خاطر شرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان
 مایل نکرده از بعضی بنده و سبت امور خود فراغت یافتند جا سوسان خبر رسانیدند که
 نایماران کلیکوٹ پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در
 دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگر چه بفهمایش آنها می پردازد و بالغام و ستار
 و شیل با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بجز
 استماع این ساختن با حضار فوجدار آفتاب مع چند سرکرده نایمار فرمان دادند چون او
 حسب کم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبید شست آنها با اندیشه سزای حرکات خود طریق
 تساهل پیورده و عدای امرو فردا میگردند درین اثنا جا سوسی غرض گو که از فوجدار مذکور
 عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار اینجا با نایمار و راجه ملیوار یک دل و
 یک زبان شده است تا کار سر کار را ابر کرده خود حسب نخواه کامرانی میکنند چون

توقت فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را مکمل ساخته بود مضمون جاسوس بر سرین
 بی ناموس مطابق فساد سوارمی خاص مع چند خواص امرای با اخلاص با چنگار
 قشون و سرب و کب عسکر و توپخانه متوجه آفتاب گردیده قلع و معرجه شجره بدخوانان و شرارت
 کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
 و آبروی خود خوردند بکوه جنگل آواره گشتند و فوجدار با استقبال شتافتن سعادت ملازمت
 دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این نواح نافرمان شده بودید
 چرا رعایا را آواره و ملک اویران کردید سواى این حکم شده بود که سر کرده ملیوار ابر حیل
 و فریب مطیع و منقاد ساخته از پیشکش گرفته ایلغ حضور سازید این معنی هم نظر بر سر
 او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و بست نایاران این ضلع فراخت دست نداد
 تا بد گیر کار سرگرم گرد قطع نظر از این ابا جگند از صوبه کرناٹک است هرگز فریب از ما نخواهد
 خود اگر حکم شود مع فوج شتافتن او را زیر کرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
 پس معلوم شد که بنده و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از آن محمول
 و محتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت یار السلطنت مراجعت فرموده
 بدریاد دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار مغزول کلکلیوٹ که در کیه قادرولی
 پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چند می همو بخا و دیعت حیات بجالت جان بخش خود
 سپرد و در لعل باغ حسب حکم حضور مدفون گشت القصد محتاب خان بخشی هر چند
 رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بصنیای دلدهی قولنامه
 ترقیم و ترسیل نموده طلید اشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قوش نکرده به اغوامی
 اهل کوچی بند سرقتند و فساد چون غبار تیره از هر گوشه بر داشته در فکر استعداد

جدال قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
 بالشکر خونخوار از راه سستی کال و کوڑه کال بکلکلیوٹ نصت کرده سپاه را بخرابی آنگت
 اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف بر افروختند

نظم دران سر زمین چون گذر ساختند	بساطح بے رحمی انداختند
چنگان آتش غارت افروختند	همه بجز و بر یک دست سوختند
ز سیم ستوران همه کوه و دشت	بیکبارگی خاک در خاک گشتند
زهر سنگ و شجر و کلخ و گیاه	بر آمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجا رب غارت رفته شد و جمیع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
 بیاد بسته رفتند یقینت السیفان عاجز گشته حلقه بندی و فرمان برداری بگوش جان
 انداخته دست بسته مطیع شدند بهمدان زمان چند فراق بجد و ملیوار و ترچنا پل
 تاخته اکثر مواضع را خراب و پایمال ساختند تحصیل ترچنا پل بجز سلطان ایشان
 عرضی گذرانید که فیما بین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و صداقت
 مستقیم است در نیوا چند فزاقان نادان مواضعات متعلقه انصوب را غارت ساخته
 میخواستند که بیخ اتحاد از زمین ضمیر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروضند
 سلطان در جواب این نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نمایند غلبه
 پالیکاران سرحد شما از مدت جوای چنین وقت بودند جرات پرداز گردیده باشند با بدولت
 به بند و بست تسلیم خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و بستن
 مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب و جو سیس کیفیت کوچی بند در یافته با تمامی
 سپاه چشم در تاخت اهل کوچی بجز م سلطان شیره فکن واقعت گشته سه چهار تیر می

بر سر رودخانه بنا ساختند پیرامون تیرها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کثیر
 سر راه تیر و افنگ کمان بسته بودند فوراً فداییان ناموس پرست حسب کم پیش همیشه
 جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تیرها مفتوح ساختند و زرد دیگر جنود
 فیروزی پیشتر خورش انتماض جهانده ساحل رودخانه را مرکز نزول ساخت چون
 پیش روی لشکر دور و در خانه یک بعد یک بانگ فاصله واقع شده است اهل خصم
 بر ساحل محل عبور از طرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه
 سیل ساحل در یک آب از آنجا بروی رودخانه می رسیدند ساختند اندر رودخانه بنا ایستاده
 بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شدند چون گردیده سپاه را فرمان
 تیار می در دادند اگر چه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که پیشتر راه ناصاف در رودخانه
 عمیق اند غرض شجون مناسب نیست مبادا کاعدا کامیاب و غازیان منهرم شوند در آن
 حین رای فرویان نامنظور گردید و عرض کسی در حین قبول نیفتاد و خود بدولت
 ایشیاعت تمام پالکی سوار شده باد و در ساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار اهی گشتند
 تا فدیومیت کیشان حضور یک حمله اعدا شکن تبغ و افنگ اعادی را از پیش انده بطرف
 و کندان حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند از پیش مجاهدان
 بطرف قلعه گزینند و آنحضرت همونجا قیام و ز زید هر کاره مارا با حصار قشونها و
 توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر سیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و
 مستعد با جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که یک ناگاه سپاه فخر اول
 از روی دعا وقت میدان صبح بندد بان در یک پیش ازین مسدود کرده بودند در
 شکستند سیراب دریا جاری و رودخانه پر شد و راه کوبک بر سپاه منصور مسدود

و مفتوح

و مفتوح گردید همگی اعادی و فعت بر اطراف لشکر منصوره با تیر و بنادق محیط شده تزلزل
 بیش از قیاس بحال عساکر ظفر آثار سایبند اگر چه سلطان بهم هر چند بدفع اهل ضلال
 همت گماشتند اما ابواب مقصود و مفتح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نه ساخت
 گرفتار انواع آفت بلا گردیدند باین ستر چهار صد سوار جانباز که اشرف قوم بودند
 داد مردم را نگه داده و بروی خسرو عالی بمقدار مجروح و جان شاکر گشته شد سلطان جهان پهلوان
 بنفس نفیس از پالکی بحسب تنوع جهانگشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان دنیا بازمی کشید
 قمر الدین خان که در آن معرکه هم کرباب سعادت و شجاعت نصاب بود با قسام تم بر پای
 آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر
 معظوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فایز حضور نگردد پالکی
 خاص با فشرخ و خیره و یک قبضه کتار به دست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص
 در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک در آن حالت بر سر کرامت پیکر بود و
 دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادی گشت ایسوله بر سر سبته پیش پالکی ایستاده بود
 قضا را او از تیر افنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان کربان
 دستار خاص تصور کرده در پالکی برزند بالفرض آنحضرت باشوکت قمر الدین خان ازان
 ورطه مرکب مراد بیرون رانند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی و غیره
 معدوم الاثر شدند پس شعله قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوس انتماض ویورسن نواخت
 و معجزه باز چوب جنگ تیار ساخته رودخانه عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت شتر
 صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپهداران و موکب داران حسب احکام از اطراف دو گاوراه
 روی محن افغان گرفته بمرت تیغ تیز اقدام کردند و هر جا که مردی و طفلی را از ارباب

شکر یافتند و پیش از بار سبک ساختند چون تاب مقاومت مدافعت در کفا
 نماند از کثرت حشمت و غایت جبر و تش خالیف گشته دست از ملک و مال شسته بط
 ملیوار گنجینه پس سلطان کشور گیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره
 مع توپها و غیره بضبط خود در آورند و در تحت جوی بوار که در آن حصار بود نماز پنج برکنده
 و گیاه شالی بر چینه آتش پیچیده بچفاظت تمام روائه دار السلطنت فرمودند تا در لال
 باغ بنشانند اما سر سینه نشده خشک گردید

ذکر فتح کشیدن جنبل میثدس بحامیت راجه ملیوار و واقع شدن
 جنگها فیما بین انگلیز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سیله
 در نواح سیستی منگل و توجه ریات ظفر آیات بصوب پایان گهاط
 و بیان فتوحات که در آن آوان روی نمود در سن الیه آنکه

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پایکار ملیوار پیشکش دست
 فرمودند و چند قزاقان اعاد فریب به تحریک تسخیر آن جنگ نامزد کردند پایکار مذکور به سیم
 شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بیدر خود زیده به گور زبند مدراستغانی گردید
 تا جنبل میثدس بحامیت راجه ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابله
 سلطانین نامزد و ماور گشته به تهر نگر رسیده به ترتیب فواج جنگی پرداخته با سامان اعدا
 لشکر بجزم زرم طنبور انضت نواخت سلطان هم به عزم جنبل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت
 را پیش راندند اتفاقا در سواد ما بین سستی منگل و طبرستان فواج به اول فروری و سپاه انگیزی
 آویش نمایان رود و لشکرش کوس و کرنا و طنبور و صدک لشکر توپ بندوق و بان شور و قیامت

ملاحظه

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر بر پاخته و بر برابر
 ماندند مگر قزاقان لشکر فروری اهل بنگاه انگیزی را گرفت طوفان آفت و بلا رحمت
 بقوت ترک تازی خود بعد غارت و یغما اکثر مردوزن سپاه پیشه ابا بنادیق و سر سینه
 اسیر آوردند از آنجا چند عورت مسلمان بدکاره را که حیفا ناموس ملت و مذمب خود گذار
 مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر پاس سلام حسب حکم بدار کشیدند و آنروز جنبل
 مغز الیه دامن کوهی و جنگل را فرا گرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره
 سخت کرده بجمع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسید و گاه و بهیمی شدند و فرزند دیگر جنبل
 به مادر پیشتر کوه چیده قلعه بسته منگل را که پیش ازین قلعه را آنجا حسب کلمه خالی کرده
 یا فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده در ولایت سبزیاری میجر چا بر سر در آنجا گذاشته
 چندری آسود پس بطرف کومیتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت
 سلطان جهانستان با استماع این خبر بر بیابالی جنبل پرتو برهم بر آمده با تمامی سپاه
 و چشم حرکت فرموده بر سرش رسید و صفونها به ترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود
 و آن روز جنبل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد در آن اشنا منبیا آنجا
 معروف حضور شتند که فوجی انگیزی بسز درگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف
 از بنگاله به پنج پلین و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پایکار کالستری و ونیکت گیری
 و غیره پیشتر کوه چیده و از راه رای و یلور و آنور گده برسیدیل یلغار روی بدیا قلم و خدا داد
 نهاد و در و اتم بازمی و تر با تو چند محافظان گذاشته بطرف گهاط پیور می آید آنحضرت
 بر این معنی اطلاع یافته سینه صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده
 خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف بالشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان غزیمت ازان صوب بر تافت فوراً
 بطرف لکن گده رسید سید غفار باقر اقان از لشکر سپهسالار پیش آهنگ گشته بطرف
 مسطور با فوج هراول نگر نزد آویخت و معرکه قتل آراسته بجملات ستان زیر ساخت
 صد و پنجاه سوار تریپ و دو صد کفنگی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر در آن روز در جنگ
 و کوهستان بسزنده بطرف کادیری پین راهی شد چون سپاه منصور را گرد بخش
 مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گماط پیور گرفت با سپاه نصرت
 اشتباه جنگیده عبور گماط نمود و جنرل میندس هم بکوک فوج خود بسبیل بیغار رسید
 اگر چه بر سواد کادیری پورم هر دو سردار طحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سر کرده و فرنگ
 فدایان سلطانی قشونها را در میان آورده داد و در آنکی دادند و دستبرد می شایان عبیل
 آوردند و سرداران انگریز نیز بام درمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
 آنحضرت خود بدولت باقشونهای آتشه الهی و توپخانه بیعت سر لیه بعقب آن لشکر
 زده بنوعی کار برم دم خصم تنگ ساختند که بچو بر طریق نجات ازان مملکت پیدا نبود با
 این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه مایرج باز
 بطرف سته منگل معاودت کردنی انجام چون عرصه دو سه ماه در تردد مجار بشکست و نجات
 یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقه لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت روداد امید دیگر در
 رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جانماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
 بصوب ترجنا پل عنان غزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان سته منگل
 سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
 انصاف دوست فزنگ بر جرات او نشان عیش کردند و از حدت تیغ و تیر لیر ان مجال

بی

بسیار در مان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صد مه تاراجی و بیجا بان لشکر را بید
 دران اثنا شب در میان آمده پرده تاریکی بروی شمشیر زمان فر و هشت تا هر دو لشکر
 دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف پیشتر قطع راه بردم بارانکاسته شب همو بخا
 آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرابی
 جنرل بحسب تقاضای وقت کران اسباب لشکر خود را همو بخا گذاشته تشرقی و پیشتر
 نهضت نمود باز سواران تفرق و قشونها را و هجوم کرده شروع جنگ شریفنگ نموده
 فدای واریکوشیدند اتفاقاً بر مان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود جملاً
 میدان رزم و دریافت نشیب فراز زمین برای انجمن سپان خود سپ سوار با چرخ
 بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران
 نزدیک خود دیده شلک زدند قضا را تیری از تفنگ نیزگ ناصیه شجا عیش امشبکاست
 چون رنگ گل گذشت و همو وقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان را شهادت
 خرامید و همرا هیانش از جنگ کناره کشیده لاشش شمشیر را در پالی برداشته فایز حضور
 ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جان برقتل آن قوت
 بازوی اقبال افسوسها خورده رفت عظیم هم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
 معاف داشتند هر چند سپه داران و سرداران سوار در تاختن و انجمن سپان و
 ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافتد دست حسرت
 بایکدیگر مایلند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله است قدم زید بلا
 طی منازل کرده داخل قلعه ترجنا پل گردید پس آنحضرت فوج بر مان الدین مرحوم را
 بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعه سته منگل خصص فرمودند و خود بدولت روی فوج

رایات نصره آیات بی پائین گماشت آورد بر سواد ترور پال اقامت ورزیدند سواران
 رابتناخت و تاراج مواضع ترحینا پیل و تخریب قصبات و قریات تجا و فاضل و فرمودند
 پس جنرال امین جا چند بسیر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدس شد سلطان
 اعدا لشکر تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موخچی و پر موکل گده رسیده قیام ورزیدند قمر الدین
 خان چون از حضور خست گردید بجا صره قلیچ بستنی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
 شکست و ریخت حصار اگر چه حمل آور گشت اما پیش از آنکه سپاه منصوره قیاب
 شوند سردار آنجا که به کمی رسد و غله آذوقه و عدم سباب جنگ آب هر اسان شده بود
 کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعجه به گماشته اش سپرد
 خان مذکور تلچچ را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و بفرمان
 لازم الاذنان سرداران قوم فرنگ را بهدار السلطنت فرستاد و سپاهیان را داخل
 قشونها نمود چون جنرال بهادر زرش عزیمت بدراس جهاند علیحضرت جوق جوق سوار
 و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گماشت خصصت کردند چنانچه تحت سبب الدین خان
 به تسخیر کوه پر موکل اگر چه حصارش زمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از نو
 حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چند در قید نواب مرحوم بود و با دو
 سپاه بجا است آنحصار را مقرر کرده بود حسب کم با فوج خود در تاخت و بغارت و لیغای
 هزار ماغرا و در عایاکه باعتبار ثمانه انگریزان کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیر که
 بجز دور و دمساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس یام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
 اشتباه بیم خورده بهمانه در در حجه خریدیه همام قلعه ای بر صوابه بدیدم بداران و غیره
 باز گذاشت و آنها نظر به بی بند و بست کار خا نجات جنگ نرم مناسب ندیده مطابق

مرفی

مرفی سردار خود صلح کرده قلعه بجان موصوف سپردند او همه پناه گرفتگان آنجا را محبوس کرد
 از کوه فرود آورد در ان تاشکشن را و متصدی او شکنجانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
 از غر با بجور گرفت از حبس گدشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
 اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلدات و ترک تازی غنائم بسیار
 که عقل از حسابش دمیدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرال گورنر لارڈ ارل کارن و الحس صنا بھکادر
 سپه سالار لشکر انگریزان بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان
 و مرهطه با او و تاختن هر سه دولت مند ان بقصد استیصال دولت خدا داد
 از اطراف و تسخیر تلح و قصبات بالا گماط و بیان محارباتیکه
 قیما بین سلطانینان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که
 در سن یک هزار و دو صد و شش هجری و داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناٹک پائین گماط محیط شده تمامی خطه جنوبی
 جوی کاویری بجاروب غارت رفتند و جنرال مینڈس هر چند بدفع سپاه سلطانی
 چند تردد کرد اما بعد غلات و سبب محاربات لا علاج شده بکدر اس مراجعت نمود
 منہیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گماط سمع جنرال
 لارڈ ارل کارن و اس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکتہ بود رسانیده معروضه شدند
 که اگر در ترمودا قعه سلطانینان نبرد از بدیقین کلی است بگلی آن مملکت که فتنه حادث شده است

از قبضه تصرف بدخواه بدرفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان ششمی مخاطب بی عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین تجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب یوان نواب
موصوف فایز کلکتہ شدہ بہ سپہ سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خدا داد و توجہ
تسخیر آن بلاد می نمود کار بروی مراد خود یافته جہد و شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپہ سالار موصوف مکتوب بناظم حمید آباد و کار پرداز لپونہ متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگماٹ ترقیم ساخت و تاکید تہیہ اسباب جنگ و ذخائر فوجی
سپاہ بنام سرداران مدراس ترسیل شدہ در بند و بست خود بود ناظم حمید آباد و مرتب
کہ بہر اخذ ملک و مال غیر وسیلہ دم میدان آورد می جستند بموجب نوشته سپہ سالار موصوف
ہر دو یک دل و یک زبان شدہ بہ ترتیب لشکر و آلات حرب و پر خاش مستعد گردیدند
سرداران انگریزی باجماع آلات و اسباب زرم و پیکار یک یک نامزد شدہ سچی فراوان
از عمدہ آن بر آمدند از آنجمله کرنل ریڈ سردار و غنہ اخبار نولیسان کہ بحراست انبور گدہ ناظر
گشتہ بود بہ تدابیر صائبہ و فکر لایقہ بزراپاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیکاران
بالاگماٹ را کہ از دست قہر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذمی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شدہ در مواضعات کرناٹک پایان گماٹ پناہ گرفته بودند مثل پالیکا کنگنہ علی
ولیسران ہمیری کورہ پالیکار چاک بالاپور و پناہ پالیکار و نیگٹ گیری کوٹکہ در چار گل بود و
شنک رایل حکم پنکونور سولے اینہا پالیکار کٹ و کیز و مدن پلی و آئی کل و آنکس گیری و
چیلن ایک بیوطن وغیرہ قولنامہ ہائے طر فرائی رسید و غلات ہم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقہ لشکر فرستادہ اجازت تسخیر خود و تعلقات آنہا در داد و باوجود چنان
تقتید کہ احدی دقلم و خدا داد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا فتن نمی توانست

بصرف

بصرف مبلغ خیرہ جا سوسان ماہر و دانا و نشانیمان بالغ عیار داران ملک بلیکس
ارباب تجارت روانہ کردہ معرفت ایشان چند سردار و عمدہ داران سرکار خدا داد را
بطرف خود کشیدہ بود چنانچہ سید امام نامی خفیہ نگار کرنل ریڈکہ باہر بر ہم زنی را کہین
حضور سلطان شتافتہ بعدہ لوکری حضور سر قرار شدہ بود اجبار واقعی کما حقہ دریافتہ
بر سبیل اخفامواتر می فرستاد و با چند حرام خواران طرح موافقت انداختہ با خود یکدل
یک زبان کردہ بود ناگاہ پشت رسوایش از زیر کلیم بر آمد چشاش سبب تادیب و سر
زانش طفل بر پروردہ اش بر روی افواہ افتاد آخر الام بعضہ دولتخواہان سلطان
نامبردہ راع طفلش گرفتہ حاضر حضور ساختند مفصل کیفیت معروفند داشتند تا
آن و خیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
کہ تا مقین دانستیم کہ تو با وسیلہ لوکری حضور جا سوس فرنگیان مدسہن سستی الازمعا
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او تا تجربہ کار است و دروغ عبات است
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینہا طرز موافقت و مصافحت
باین درست کردہ نرد و غما باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزدہ
کس مثل لال خان بخشی پنکونور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار و غیرہ بدست جلا دان سپردہ شدند و باز از ان خفیہ نگار پرسیدہ شد کہ تو
نمک ما خوردہ چنین حرام کلی کردہ سزای تو چیست او سرنگون گشتہ ہیچ جواب نداد تا حکم شد
کہ این بزرگ زادہ را ہم بر راہ شمر کالیش روانہ سازید پس جلا دان او را ہم قتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نولیس کہ ہمین کار ما مور شدہ زوتہ بود لبسازش اصفاغان کولار و و
نندی گدہ ہمو نظر ت اقامت داشت بدیافت آن خبر مرجع القہقری از آنجسا

شیکیزده بکر نیات متعلقه ساکنه رسید باین انگشام راز و قتل علاقه دار خود کرنل
 ریگ دست از ان کار باز نکشیده بود چون خیر استعدادتش و سامان ذخیره و غیره بسیار
 موصوف رسایند همون زمان او با پنجاه سپاه بگاله و در هزارم دم فنگ سوار جهاز
 شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بندر بست تمام با بیست و چهار هزارم دم باروش
 هزار فرنگی و ستم سوار ترب بقصد تسخیر بالاگماث نصفت کرده برای ویلور رسید سلطان
 حینی که سواد تروادی را محل تروول رایات جاه و جلال منوروده از فراسیسین بهلج پی ال
 و جواب کومک میکردند جو سیس خبر کوچیدن سپهر سالار موصوف بمسامع جاه و جلال
 رسانیدند تا محمد خان کشی جانبا ز بد ریافت این کیفیت با گران جمعیت از حضور نصفت
 یافته از گماث چنگل تیرا تور رسید و قلعه تیرا تور را که یک صد سپاه آنگزیم مع سردار صید
 پیاده پایکار و نیگ گیری بدیاری انگل نایز بجز است آن قلعه نامز شده بود نگر گرفته
 از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه نایز نگر و شب ستاره شماری
 کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه انبور گنده گفتند سواران جزا از عقب نشان
 در تاخته در دامن کوه چوادی پالربیک حمله آنجا عدا تاراج نمودند و نایز و سردار مسطور را
 اسیر کرده برزند و نواب نظام علی خان با چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده مع امرای
 یا اعتبار و عالیجاه و سکن در جاه پس ان خود از جید آباد کوچیده به پاگل طرح اقامت
 انداخت امرای با فوج کثیر تسخیر بلاد و خداداد پیشتره کوچانید چون سپهسالار آنگزیم را گماث
 موکل و نیگ گیری که صاف و درست کرده بودند عبور کرده در موژوا گل کولار و بسکول
 نهان مانده داشته راست به شتر سراج پور که ستم کرده بی بگلو است رسیده بود که سلطان
 باستماع این معنی برسبیل بلغار در تاختن مخفی نماند چونکه فراسیس خبر غریمت لشکر آنگزیم

و احوال برهم خوردگی مواضعات بالاگماث شنید به نهایت محبت اخلاص که بخدمت آنحضرت
 داشت نمیجو است که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق نشود لاجرم اراده نمود که هزارم دم
 خود را بهر آنکه در جمیع امثال و امر و نواهی آنحضرت میمنوده باشند روان نماید بعضی لوکان
 حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال ایشان داشتند از وی بدخواهی ظاه
 کردند که اورنگ سروری و افسر منتری آن آفتاب برج شاهی و سر فزاری در علوت در
 بیوسیله غیر می از سپهر برین برتر خواهد آمد خسر و گیتی ستان را بهیچ وجه احتیاجی بمرد
 فراسیسان نیست پید است که این قوم با که وفار کرد و کام دولت با عانت ایشان قیام
 و رواج گرفت غرض بدلیل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان نجات راضی بمرد و فراسیس
 نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی باز و در تاختند و همون شب قزاقان
 و بانداران را حوالی لشکر آنگزیم به آتش افروزی دستوری داده خود بدولت نیکو نشناختند
 قزاقان آن همه شب با بترکتنازی و بان پرانی و قراولی بر فرزند صبحی سالار موصوف
 بلاندیشه پیشتره کوچیده از محل صیدیم و خطر گذارشته آن روز در میدان مسور خت جیل
 انداخت و فردای آن روز یک فرسنگ مخیم حیا م عسکر خود نمود تا آن حضرت سید جمید
 سپهبدار را مع قشون بجز است دویم قلعه مقرر کردند و محمد خان کشی نگر و بهادرت
 نامی را که سابق فوج را کشتگی بود با مقلعداری نامزد ساخته شیخ انور سپهبدار بجز است
 قلعه باز گذارشته خود بدولت عازم پیشتره گردیدند و سواد تسکی را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
 مقرر ساخته حکم منصوب اعلام و خیام نصرت انجام فرمودند اتفاقا پیش از آنکه خبر ایتاؤ
 نشده و بار از پشت چهار پایا فرود نیامده جمیع سوار برای همیوه کاه اطراف متشکستند
 سه چهار قشون جیش و اسد الهی و دو سه هزار سوار اصطلیل خاص پیر امین سواری

حلقه زده بودند در آن حین کرنل فلائیڈ مع تمام سوار ترب اقدام کرد و بفرودگاه سلطانینان
 در تاخته یکجا یک بر روی تو چنان رسید تا تو پیمان و سرداران قشون فوراً سترده شده
 از توپ و تفنگ و مانع جرات آنها را تیره ساخته بهر میت دادند قضا را کرنل مذکور تیر
 تفنگ در بند کلاه خور و دیارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رسالتاب
 جنگ نیار و در روی از معرکه گاه بر تافتند سواران نظم تو امان سبقت بجای برده شمشیر
 و تیر پے آنها گرفته و از شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگلیز را مع سپان
 اسیر کرده بر بند بقیه السیفان افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس
 جنرل میدنکس با سپاه کثیر بر شهر نیگلور یورش کرده بعد تلف هزار مام و مردم طبرستان شمشیر
 کردند و چندان اسباب دنیا داری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
 بسرمایه نمایان افلاس را اهل لشکر انگلیز بر طرف گردید و کرنل مسطور بهر دران یورش
 از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیز نگ بازی فلک بدر دارد دیدنی دارد که
 در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پیر گاه سلکنای انجام دست فرامحت
 رساند اکنون اموال و متاع آنها بیخود آمد سپس سپاه انگلیز سامان مورچال از
 خاربندگرد شهر جمع کرده بمیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
 قمرالدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لبون کوژی اقامت داشته بعد قلعگیان
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والا شان بجالی کردن قلعه
 فرمان دادند تا کشتن را و بقلعه رفته تمامی اسباب دولت تو چنانه و خزان و اجناس
 و سامان دیگر کار خانات از آنجا بر آورده روانه دارالسلطنت نمود فقط یک قشون
 و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ با تمام قلعه گذاشت در آن زمان تجوز

بعض

بعضه دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگی بجراست موسی لالی فرایس گذارد
 و نواب قمرالدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابله و مجادله سپاه انگلیزی
 نامزد سازد و خود بدولت بمقابله مغول و هر بنه شتاب تا آنکه فرایس هم بجراست
 قلعه خصت شده تا مالاب کاریز رسیده بود کشتن را و بعضی نکوچار بر این معنی اطلاع
 یافته از روی بغاوت هر کارهای انگلیز را که بلباس نوکران خود فرود خود داشته بودند
 اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش تسخیر قلعه همین است خود
 بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرایس در خورد و دستش گرفته چند
 همچو بخا نشانده بیخنان بیپوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
 همچون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دو پیر شب از راه بنی سبکتکل
 دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپه دار قلعه دران بحسب اشاره همچو خانه بر انداز
 رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پزگذاشته جز
 نیز کرداران معدود فرود خود داشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
 زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس فوراً مردم فرنگ شراب دلیری نوشیدند در تاختند
 تا فراموش شدن سپاه منصور حمله کنان بهرج و باره سوار شدند و نواب سید حمید
 بجمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شد و بهر دو قلعه در پیش دروازه قلعه
 پای مردانگی بعرضه زرم فشرده با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدین رسالت
 بعد تردد شایان مقتول شیخ نصر سپه دار و نایب ایان قلعه سیر شدند تا قلعه مفتوح
 گردید و محصوران مع زرن و بچه و اموال و اجناس نقد و بدهت سپاه انگلیز نشند
 ناموس را را بتاراج دادند اگر چه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شدند و مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هر چند خان
مزبور و سید صاحب بهتر با ختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خود بدولت فرمودند
کار آینه است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه راه گزیرا گنده نه کنیید
صبحی پیشتر کویچیه جنگل ماکزی را بر پشت داده خیمه و خرگاه بسیار بستند القصد لعبت
چهار روز سپه سالار موصوف دوستم هزار مردم باروشش صد فرنگی را بجا است آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته با خرد سده مواشی که با یکباران شمالی
یعنی چک بالا پور واله و پنکونواله و گمت کمینواله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه را سلطانی بعضی جنگ
و بعضی صلح بضبط و اختیار خود آورده اند نشیه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یونکه آن سمت نهضت کرد و آن روز که
قمرالدین خان با فوج خود سده را شده کوششش عدالت گنجه بطور بسیار بود و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پرنشیمان ساخته مال و متاع کثیر بیغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیمت از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمودند
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز بهین جا مقام کرد و فردای آن روز
پیشتر کویچیه سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیمام عسکر خود ساختند برای
را با چند سپاه روانه کرده قلعه را بخار الصلح بر آورد و تمامی ذخایر و غله هر قسم برداشتم
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دور و درازا بخا پیشتر کویچیه متصل قلعه بالا پور خرد و فرود آمد
چون قلعه را بخا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب حکم و الاقله خالی کرده
با تمام سپاه و گان و نایکواریان و ادوات جنگ بکوه سندی شتافتند بود هر اولیان

شکر

لشکر انگریز بی زحمت تنازع داخل متلع شده بضبط خود در آورند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود به دست خود نمودند سپه سالار موصوف بر حال رام سامی کوره و از
راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لگ رویه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف ایتا
درگ نهضت کرد هر گاه همیکه بعد مدت امتد طالع کوزه مذکور یاوری نمود و از اتر است
به دست گردید نامزد بساعت سعید داخل متلع گشته بعد ادای رسومات تمنیت
شکون نذر و نیازش شصت سپاه جزا سبزی یکی از دولتی امان خود هان گذارشته
قلعه اندخا را اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نکامی گنده که جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشور کشا آنکپ نایر را با سوارا انگریزی که در دست چیر تر پاپو
اسیر آمد بودند بدست قاتلان داده و جوگه پندت همیشه زاده اچنان پندت یا بصورت
ارکا کث را که در عهد فرمان رومی آنحضرت پیاپی بلند رسیده مخاطب به راج رام چند
گشته بسرتته داری در وبست تعلقات بنگلونا فرود شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل نموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیوید پالیکار هرین هلی و
رامی درگ که مجبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سرشتغال
داشت بقتل رسانید و کشتن را و را به بند و بست دار السلطنت و فرستادن خزانه
برای خرج سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
لشکر انگریز شبدر انتماض رانند و به بالا پور خرد رسیدند چون طلوع اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصا از غایت جهل به برج و باره کوس و گرامی جنگی نواخته چون
سگان صدای عو عو بر داشتند تا آن حضرت از وی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشتر دلاوری باطناب کمن جبر او قهر اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

و سیصد پیاده را که یکدل یک زبان شده دل از دست خویش بردم و داد و لا و دادند
 و دو هزار جانبا از سلطانی را شربت شهادت چشاندند آخر الام عاجز شده زنده اسپر
 آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عریضت از تبر و ساق و دست و پا شکسته
 گذاشتند عرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان نمودار گردید پس آنحضرت
 و الام نزلت از آنجا کوچیده بر سواد سلکته مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف
 اینجای درک را از دست محمد خان پور کافت بعد گرفته حصارش شکسته دو سه روز
 مقام کرد در آن اثنا پالیکاران مرقومه القدر غلات و مواشی و غیره به شکرا نگر نیز
 رسانیده سرخر و گردید پس از آنجا پیشتر کوچیده بجد و دمورک ملا فرود آمده بود که
 اسد علی خان و بهرام ایوان مشیر الملک بانج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز
 دیگر از آنجا کوچ کرده از راه چیتا منی و موژ و کل به نیکت گیمی کوٹ رسید سلطان ای الام
 با سپاه نصرت شعار کوس نرم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه
 از دار السلطنت پلین معشقه والده ماجده آنحضرت فایز حضور شده بجلوت عرض رسانید
 که کشن را و عاقبت خراب بالبعضه حرام خواران رو سیاه اتفاق کرده نوعی ساخته
 است اغلبیکه تا حال در دار السلطنت فت که تدارکش سهیل بر میسر کرد و حادثه
 باشد یا عنقریب بشه و خواب کشید و طریق کمندی را و مردم و مردم پیوده از بمبئی لشکر
 کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی از این معنی دل از دست خویش برداشته اند بجز و تمام
 این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بندوبست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بندوبست دار السلطنت و بیادش خود سیدین را و دیگر در

و فایز شدن آنحضرت به دار السلطنت و کیفیت رفتن فرامی مغول و
 مرهطه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و روداد همون سال آنکه

هر گاه هیکه نواب نید صاحب خص گردید از راه جنگل ماکری و اتزی درک فوراً بد پس
 شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرود آورد و خود بچین خواص
 و چهار پنج صد سوار پیش دروازه قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح
 باب بنام در بانان صدای بر زدا سخنان رسالدار در و تلخواه که بجا است آن باب
 نامزد گشته بود از رسیدن نواب موصوف خوشدل شده در بچه های ابواب و اگر د
 پس نواب داخل تلکو گشته سواران خود را بر بعضی کارخانه تگما شسته خود آداب
 زمین بوس بی والده ماجده سلطان بجای آورده بچهری جلوس کرد قلعه دار السلطنت
 که داخل مشاوره ز نار دار بود چون راز خود بر ملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته
 سخنان دو تلخواهی خود و عمل بجای ز نار دار بزبان رانده در گرفتار نشی اصرار بشی نمود
 نواب موصوف چه بداری را با حضارش فرمان داد و بد کردار عاقبت خود نیکو ندید
 در جواب گفته فرستاد که صاحب بر اینجانب حکم کردن چه مناسب است من باشما
 هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بجا حاضران تاکید فرمود تا آنجا در خانه اش
 خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر و دخت
 شش را در فرزند با زار انداختند و خانه را عارت ساخته داخل تو شکنجانه خاص
 نمودند و وقت اخیر آن مرد و چندی گفت آتش که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه
 انطفانخواهد پذیرفت آری همچنان شد و فرزندش که جمیل و از زیور حیا و وفایر است بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکه زمان خود را رسانیده بوساطت آن مخدومه تهنیت عرض
 و عزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زنار دار
 و خیم العاقبت با آن سلوک و عنایات نوازشات از رطل گران بغاوت مستیست
 گردیده در وقت تجویز نایه خرابی افتاده بود زن پاک با طشش بر این معنی اطلاع یافت
 بر عمل شنیع و حرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبان دایه بختاور و والده آنحضرت را
 از حرکات نامعقول شوهر خود آگاهانید بود آنچه بعضی میگویند که سلطان بعد قتل
 زنار دار حرام خور بر زانش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نموده بهتان صریح و تمسبیح
 کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر بر این معنی رهنی نمی بود خود را از آنجا آواره می خست
 بلکه بهر حیل جان خود را رایگان می باخت قطع نظر ازین بزگام طلبید شستن بهم بهر سبیل تن
 برضایش ندادن خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت همده هزار سوا
 بس کردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و نگاه آنکه زینامه در فرموده عثمان توجه به بندوبست
 دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بخارده
 و لمانه و راس گاوان کوکر را بانور گنده روانه کرده ذخایر و غله و نان و جز آن اسباب
 ضروری و سرب و باروت طلبیده آهسته از راه بید منکل و مالور به بگاوشتاف سپه سالار
 سلطانی متوجه پشت مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان ملیاس لشکر بایان مغول
 بر چند اول لشکر آنکه زیکه سواران مغول و دور ساله ترپ سوار آنکه زینامه بودند چون شیران
 آشفته در میان کوران خفته در خرد در افتاد دقیقه از دقائق خرابی فرود داشت نمودند
 پنجه را راس گاوان پر غلات باد و صد سوار مغول غنیمت بردند عرض هر روز سلی را ران
 و قزاق و افاغنه و دکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قزاق آن بهر دو لشکر زده

خلفه کثیر را طبعه شیر شمشیر و اثر در تفنگ سنان می ساختند و راه آمدن مردم در سد غله نوعی
 مسدود نمودند که احدی پایی از دایره گاه لشکر در روز و شب تار بیرون نمی نهاد و در
 مقدمه نزاع و جدال بعون ایزدی از غایت شجاعت و دلاوری بهادران منصوره
 رعب و هراس بمقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غوری که از عدم مقابلت حضرت
 سلطان بخود وارد داده بودند بخوف و بیم مبتدل گشته مشوش و متوهم تر گردیده بودند
 مردم بر سر اخبار نواب نظام علی خان و مرئوسه نام حیدرآباد خود را بکل منزل و مقام
 زنده امر را به تسخیر مالک محروسه خداداد خست کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یا جنگ
 با فوج خود در تاخته قلعه گنجی کوئله و تارتیری و تارمری و غیره بسی چند ماه بضمط خود را در
 و چند آبادی بلاد اسلام یعنی ملک خداداد را با خاک برآوردند جلوه خانه و وزخ خست
 و حافظ فرید الدین خان المناطیب بمویدالدوله باشکر گران بطرف گئی در تاخت قطب الدین
 خان دولت نرای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلت ایشان پرداخت اتفاقاً آن روز
 روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آرا گشته ترود شایان
 بظهور رسید و تلاش یغیانی فوج خصم از حد گذرانید در آن اثنا حضور طلبیده مع قونج
 خود متوجه دار السلطنت پیش گشت محافظه که چون تاب و طاقت افتتاح کوئله فیض حصا
 عرف گئی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رفته جمعیت
 بکلی نمود و بسی اندک روز شهر کوئله و قلعه سد بهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
 قلعیگان با خطر رسانیده بود بضمط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده
 و ده ضرب توپ و تلخه شکن بمجاوه گرم گنده پرداخت و اوقات شبها روزی
 یکشالیش قلعه مصروف داشت اگر چه بار محامات بعمل آورد و خطوط فریب و از دست

اما قلعه داران حصار کوه و پائین نیا بر جمعیت اسلام اصلا و سوسه و دغدغه را بنا بر خاطر خود
 جان داده در دادن قلعه بر دمان غنیمت سر باز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و
 تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردد و ایندند و سرداران مرهه از سر کرده
 پونه زحمت یافته بپسین قلعه جات متصل سر خود همت بر گماشتند و جوق جوق سپاه را
 به راجه و به سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و موطن منتشر ساختند چنانکه پسر پهلوان
 ناظم صوبه مرچ بعضی قلعه و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نسای
 تسخیر کرد و زمینیه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دمار و آوار را
 بزخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هر چند اهل غنیمت از اطراف
 قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار بیارش چوب و تیر و تفنگ و
 خشت و سنگ آفند تیر و دبله برسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته
 خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه دادت لعلاری و بهادری داد چونکه سر
 و باروت و ذخایر خنجر در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بجایان سپرده باد و هزار مرد
 جنگی اسیر غنیمت گردیده مع جمعیت خود کجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت
 جبلی بکار پردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق در بنجر کرده به پونه باید فرست چون
 این خبر بسمع خان صدر رسید بر قرار مدار آن بخت برگشتگان لاجمل خوانده دل از رستی
 خود برداشت و دلیرانه با هم را بیان خود سمت نگر راهی گشت مخالفان چون مورخ
 بران گروه هجوم کرده تیر و تیغ و خنجر در آویختند هر چند سلطانینان جهد بلیغ نموده اما مقهور
 بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلای اسلامیان سبک گردید جان
 شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغول محبوس بر کوه نمونده ماند و عیاش

پایمال

پایمال هم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع منسخر بند
 اصنام گردید و بجای تختی سلام رام رام رواج یافت مبری نیت پر کینه از راه ساونو
 بعد بضبط اطراف و جوانب به هرین پلی رسیده شوم شکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار
 بهما هوش بود بر سرند و راشت نشانند و بیشتر کوه چیده بضبط صوبه سر کامیاب شد و
 پسر ام ناظم مرچ از بند ولایت دمار و آنگوله و مرجان و ساونور و غیره فرخت
 یافته به چیتیل درک رسید و قولنامه بنا بر سرین قلعه نمود و سوسه و ولتخان فرستاده
 مستعد گردید اگر با من طرح مرافقت انداخته قلعه سپاری جای که چهار لک و پیه مقرر کرد
 شود و هیچ وجه مزاحمت بمال متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی
 بود ظاهرا با قبایلین معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات
 کشته روبرو حسب نخواست سوال و جواب خواهم ساخت غنیمت بر این معنی خوش و خرم
 کشته منظر وقت بود چون شب شش خان دولتخواه باد و رساله اسد اللهی و هزار پیاده چهار
 از حصار بیرون آمد باین اراده که بنجرش پیوسته بازوی سعی بکشاید راست متوجه
 لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند فتنگی که شراب خورد بود در حالت
 نشسته بنروق سرگرد اگر چه آن دولتخواه از روی غضب هجومجا او را قتل کنانید اما تمامی
 لشکر غنیمت از صدای بنروق براسیده مستعد جنگ شدند پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه
 حمله کرده دست شجاعت برکشاد و بضر صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات
 دلیران هند و نژاد را چاک زد و فتنه بهتی جمعی کثیر را فرو نشانده با تشکله آخرت فرستاد
 تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پراشان شده با سرداران خود راه صوبه سر اگر فتنه آن دولتخواه
 که برور بازوی دلاوری اعدا را منهدم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد وزین آلات حرب و پر خاش مظهر دارالمقرم اجعت نمود تا ظم مروج از سر راه گراسه کوه
 مدگیری شد و مادهور او نام همیشه زاده خود را به تیر آن کوه نام زد که خود با آن رسد غلات و موا
 بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست روز
 به بندوبست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بر دی و چون پلین عازم دار السلطنت
 پلین گشت میآید می سپه سالار سلطانی یعنی قمرالدین خان که بجنگل ماکری کمرین بودند
 در شبهای تاریک و بامی رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شخصت نفر از قوم
 بنجاره مع راس گا و پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش پیونی
 می برید کسی که پیونی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گا و
 پر جوال می آورد پنج و پیه و کسی که سب از آن لشکر کشیده آورد و هون از قمرالدین خان
 انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم
 تصدیع کمال می رسانیدند و بار بار اهل بیبر را بر نشان می ساختند اکثر راس گا و ان
 پر رسد و ذخائر را مایند می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فایز نواح کرکیت گردید جز
 چیزی رسد و غلات ذخیره در آن لشکر نماند اتفاقا آن ایام بارش بود و آب جوی
 کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانین حسب فرمان والا
 چهار پنج تیر می پیشین و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از رسیدن
 صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته زور بازوی دلیری و تهور و دوتیری تسخیر
 کرد و خزل میندس با انبوه کثیر بر کوه چو کری کت حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهدار
 آنجا که سید حمید بود از بالای کوه چو شکلیک های توپ بندوق چنان ریخت که از صدای
 پراگندگی تمام جمعیت حمله آورد و در هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تکت هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند در آن اشد و رساله فرنگی روی نرم
 بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوه چو کوه و قلعه بود در تاختند آن مرد
 دلاور از دور توپ اندازی نموده چون نزدیک رسیدند توپها گداشته بر روی مخالفان صف
 کشید پای ثبات بزرین قار فشرده درام میارید و مدافعه غایت سعی بطور ساینده مخط

زهر و طرف مردم تیز جنگ	بجوز تیر تیر تیر کردند جنگ
بجوان بسکه جانفت بیرون ترن	زمین را در آور دجان در بدن
زهر و طرف ما جبراشد دراز	منی شد گر همای اندیشم باز

غرض به تفنگ سنان و شمشیر آتش نشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر
 مخالفان گشت و همراهانش بحیثیت سلام و دینداری حرب عظیم نمودند و یکسره جابه های
 شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القضا تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز
 قطره زن وادی تردد گشت و فکر تدبیر قلعه کشانی بشیر از قیاس نمود هرگز صرفه در ستیز
 و آوینند علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع اجوع از هر سو بر تاخت قطع نظر
 از گاه و همی یک آتار بر رخ را چهار رو سپه نیز خمر بود لاک کسی از چشم نمیدید و بلب و پیه یک آتار
 آرد شمشاش سرخ یعنی راگی و یک آتار و غن گا و بیشت و پیه و یک جوزه مرغ بر یک
 هون پوله می آرزید بعضی وقت آنهم بهمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده
 حسب التاکید سرداران خود گاوان توپ کش را گشته از اکل گوشت آن حواس نشی می
 درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آتار خرابی به لشکر بان خود ظاهر دید و خبر
 تاراجی غلات رسد گر آن که از طرف ملیوار بیدر قه شالیست می آمد در ولست اورد
 قزاقان غازی خان بید و سلی در آن توپ سینه صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسلف شده همه غلات و سامان آنجا در داخل موکب ظرف کوکب گردیده بود نیز مجموع فیه
 به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خود داری برآمد چه تو بهار در جای زیر زمین
 پنهان ساخته تمامی چوبینه آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طباطبچه بازده از راه
 کری کوچه رجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایه راه فرج عاقلانه پیروز می
 پنج شش با نکی میوه خشک تر میدرقه باندران حضور از طرف منشی حضور موسوی منشی
 سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افش پی برده میوه اورا
 را انعام داده و سپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
 بالغرض تبصیر تمام راهی گردید و تو بهای جلو که ضرور بود سپاه بیان از دست خود کشید
 و بهر روز صبح تا سه پیر فریک فرسنگ راه طی می کردند بشا بده این حال اگر بعضی نفر
 و خوانین دولتخواه بجزو سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
 با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازی
 شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما رای عالم آرای عقلمند و درین
 صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
 سپه سالار موصوف باندیشه خرامان خرامان و سی غمیت با تری درک آورد قلعه را
 آن کوه از مشا بده انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
 کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار در آن مکان
 همدست گشته و در تسکین سپاه شد باری بقیمت یک روپیه سته راس گوسفند و
 یک هون سته راس گاو از بازار بهر دست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
 گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضه پیش در گذشتند با این غلات هر قسم

یکدان

یک آن هم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دور و زد مقام کرده چند راسان گاو بهر سانه
 بتوپ کشی داد و از آنجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف اورد درک رسیده بود
 که بر سر امه با و هر هشت مع سامان رسد و ذخایر آمده ملحق شد و اعانت فواد ان امور
 آن هم لعل آورد خصوصاً بخارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جو الهامی غلات و
 کنایه چنانکه در یک روز فیرو سپید و آتار پنج و چهار پنج آثار جوار و غیره بهر کس
 بهر سید تا لشکر بیان انگریز از دستبر جوع چندی خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که به وفور
 سامان آذوقه و ذخیره و رسد کرنل فایز بنگا و شکر بود جوال جوال غلات هر قسم
 و بهل بهل شراب نان سبب سید مالکیا نما و قاز و بطور مرده گو سپید و گلگه کله راس
 گاو به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلد وی این نیکو
 خدمتی و بهو خواهی تحصیلاری بگلور و هسکوٹ و کولار و موڑوا گل و هسکوٹ
 مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت سپس سپه سالار موصوف چند
 سرداران را مع فوجهای شالیسته به تسخیر ماکری درگ و نندی گده دستوری داده
 پیشتر که چنانکه کرنل کوڑی بسته پلین یک رساله فرنگی نندی گده را محاصره کرده از اطراف
 جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شصت سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرد
 بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
 ران خود بجهت روز دیوار قلعه شکست بعد از آن شبی جنرل میندس در موصوف آمده اقا
 داشت و اهل فرنگ ابعانی غنائم و زنان محصور که به سبب نا تجرب کاری لطف علی بیگ
 بخشی آنجا بیا زرن و مرد قلعه بند شده بودند حکم پوریش داد چون آنها در تاختند
 بیک حمله بکوه برآمده بیباکانه متصرف اموال و اجناس زنان محصور گشتند و راهی

عصمت هزاران عورات کردند بعضی از آنها پاسبان ناموس ننگ دینداری از کوه زیر افتاده جان خود را فدا عصمت ساختند بخشی نزد کورسلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماکری درک هم بجنگ سه روز آخر صلح مسخت گردید

ذکر رسیدن سکندرجاه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان بامشیر الملک سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل حیت و تاراج کردن فتح حیدر شهنزاده فوج محاصره کوه مدگیری و کشته شدن حافظ فرید الدین خان مؤید الدوله بر سواد کورم کنده و تاختن سپه سالار موصوف کت ثانی البزرگ پین و رسیدن مرهبطه بالشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپه سالار موصوف بر حسب صواب دید هر دو شریک مع دیگر کیفیات و داد سن یک هزار و دوصد و هفت هجری آنکه

بعمرعاً و ت سپه سالار موصوف نبل مقصود از سر بزرگ پین سلطان دلشان بصلاح عقل دوبرین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهنزاده کلان را بالشکر از آن مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنده کرده اند ادا شکنی او شان منظور از آن حضو شده بود مخصف فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضو فیض بخور دستوری یافت از راه تری گیر بطرف صوبه سراروی توجیه آورد و لشکر خود بر پناه جنگل ماکل واری بوکاپین فرود آورده خود جمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد سهیل بیچار

بطرف گرم کنده شتافت حافظه کورازین معنی خبر دار شده به هیئت اسباب محاربه برداخت بقابل بر آمد که بیک ناگاه شاهزاده جوان بخت مع جاننازان اسپان انگخت دست در بازوی شجاعت بر کشاده جراتی نمود که فریدی بران در عالم شجاعت تصور نباشد و بانگ سعه سر حافظه از بی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گرداند و بتاعش همچو اوراق یکسر متفرق گشته بطرف کرپراه گریز کرد و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشتمتردد وادی انزلی گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر و منصور بآب و جمیع اثاثه مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصاحبه مورچال را آتش زده نقد موجب ماهیانه حواله قلعه کرد و ترغیب زرم و پر خاش بیشتر ساخته قبض الوصول نفت مذکور گرفته سالم و غنا بطرف مدگیری شتافت و سکندرجاه و مشیر الملک که با بیست و پنج هزار سوار و ستمی هزار پیاده بر سواد مؤمن پل و یلپیلاری که بفره کرده ای گرم کنده است فرود آمده بودند با ستیغ این خبر بر اسان شده بچکل و کوهستان شکل پله پناه گرفتند شاهزاده شیر سیرت از آنجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه مدگیری که فوج مرهبطه بود هنگامه روز تیر تیر بر پا ساخت و سر سرداران فوج را چون گوی چرم ووز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت چو بی کثیر را آتش کنده عدم فرستاده مظفر فایز حضو گشت و قمر الدین خان همدان روز باگرد آوری رسد غلات و مواشی و غیره سامان ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول بالشکر خود از راه بنگلو جاده پیماشده بر سواد خانخان هلی با سپه سالار انگریز ملحق گردید و همدان فرصت جزل میندس بعد تسخیر کوه مندی گنده با جمعیت گران بطرف بار محل شتافت قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بمجموعه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا دروازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبر در شده بموافقه پیش آمدند و با وصف
 قلت ساکنان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و حزم با استحکام برج و باره پرداختند
 و بریزش توپ و تفنگ و جنرال حقه های آتشین و سنگ ابل جرات را نه میست دادند و
 بشجاعت تمام بر عقب منظرمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشپانیدند پس
 جنرال را با جماعت او دست کرده فایز لشکر شد و کزل کوری پیشتر مع فوج خود بعد فتح بندی گد
 از راه نیگلو و هسور بطرف رای کور رسیده دلهای قلعه داران آنجا بکنند سخنان فریب
 و خاطر داری و نردبان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پراشیدن چند گلوله توپ بنا بصلمت کوه
 مذکور را مفتوح نمود و همان گدشته برگردید القصد چون ایام برشکال منقصه گردید سپاه
 موصوف باشکر ناظم حیدر آباد بجزم تسخیر السلطنت سریریک پین طنبور انتماض خوان
 و منترهای دراز روز دید و از راه چین پین واتری درگ برسواد کری کوزه رسیده یک
 روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعه کری کوزه چند نیکداران محافظ داشته
 از میان کوه های هر ژ بد و پر شب پیش آهنگ شد و بر تیریهما که بسبب فتوح اعیان
 و ارکان آن دولت بی سیاست بی ممت بود و سپاه هم چندان نداشت حمل کرده
 بضبط خود آورد و شک زمان روی خود به آردوی خاص نهاد آنحضرت که باشکر خود
 این طرف جوئی خیمه سر آورده آراسته بود و جاسوسان و منبیان اخبار را کین
 بغاوت دتار از رسیدن یک تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
 یکبار فریب خوردند چون فرصت زرم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
 تفنگچی و کماندار متوجه قلعه دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
 با فدائیان معدود روی توجه بزم خصام آورد اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکلب اسلام

با استقلال

با استقلال تمام مشغول جلال و قتال شدند تیر خولیش و بیگانه نکرده با یکدیگر جنگیدند در آن
 حالت امام خان سپه دار میر محمود سپه دار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و در آنجا
 و مردانگی در دادند و تا بمقدور در مار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیاری بر آورده آخر
 بسیر جناب قدم کشاوند درین فرصت جنرال میندین دلاوری و چابکی تمام در تاخته
 یک حمله حصار شهر گنجام و لعل بلوغ که اگر چه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
 بقصو ممدی خان صاحب یوان در اساس سلطنت رخنه عظیم پیدا آمد چنانچه در آن
 تمامی محافظان حصار مذکور ابا حکم حضور بهانه تقسیم با هیانه طلبیده پیش دروازه قلعه
 جمع کرده برج و باره با حالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسابع جا
 و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و در رساله اسد اللهی را بسیر
 تیری که بشانگاه انگریزان گرفته استظهار خود ساخته بودند مذکور کردند چون روز روشن
 شدند هر چند رساله داران مذکور باز از نبرد و ق بازی گرم ساختند و بران تیری حمل کرده
 تا پای حصار رسیدند اما بسبب بودن سپه سالار موصوف در آنجا همراه ایشان را تهور
 زیاده شد پای شبات فشرده حمله آوران را بر گردانیدند چون بحکات کرات و مرآت
 شاه فیروزی شرح نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانینان معاودت بظلم
 نمود پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعه دار السلطنت را بتوبی خنوق و نبدوق
 و جنرال انواع آتش بازی آراستند و تحفظان تهور توامان در هر جانب گذاشته از تیر
 حمیت اسلام و شهادت فرمودند تا کار گذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
 اطلس خطاسی در زلفت رومی بر سر هر جری از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
 استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلا و نتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینه قرض طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
 و تمامی سوار لطافت میسور روانه شده بودند بعد دور فر پر سر امه با و بهری نیت بالشکر
 خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با قوچ خود بروی تالاب
 مقام گزیدند سپاه انگل از حسب کم سپه سالار موصوف مرحلا از طرف کینام جنوبی قلعہ
 احداث ساخته مورچه شترقی قلعہ این طرف جو بنا کرده استعد کارزار بودند چونکه جرات و شجاعت
 ذاتی آنحضرت را همگنان با واجبی می دانستند بلکه از نظر من الشمس بود هر سه دولت مندند در آرا با هم
 مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره با مستدا و خوا بد کشید و ختم مناقشه و پیکار سپه سالار
 و جوه صورت نخواهد بست و خلقه بشمار بعضی تلف خواهند کرد سید همان برتر که کاید بجا
 و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم محاصرت و مخالفت ستد دولت مند
 را موافق رای وقت پسند خودند بزند و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش کلا را
 نزد سپه سالار موصوف و همیشه با تحف و هدایا فرستادند تا و کلا در تحریک سلسله اتحاد و
 اتفاق شریک پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و بخبار نفاق را زلال سخنان
 ملایم و اخلاص از صفحہ دلها شستن سپه سالار مغری الیه موافقت حضرت سلطانی را
 فوز عظیم استمده دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنل میندس بر این معنی گوش صانها داد
 و بعد رد و بدل بسیار از سپه سالار حضرت گرفته بر تیری سوار سپی که بینی قلعہ توان گفت
 و سینه خفا سپه سالار جراتش نافذ شده بود در تاخت و آن مرد شجاع هم بر جبال و قتال
 استقبال کرده پای ثبات میدان دلیری فشرده و با استعداد بنده و قوت آتشبار و سنان
 و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آنجخت و کوشش و پایداری چنان تقدیم رسانید
 که مزیدی بران در عالم بهادری امتیختل نباشد آخر گوی خضر را چون شجاعت در بون

و اهل یورش تاب نیاورده پس پاشند بعد دو ساعت که سپاه منصور در نخت و پز و اکل
 شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم برداخته بودند دلیل انگر نیز قسمت
 یافته جمله یکبار حمل کردند سعی موفوره سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
 سینه حمید و فاضل خان هر دو سپه سالار سپه سالار منتهم اتفاق کرده رسیدند و یکبار
 رستمانه جبار و قهر احراریان را زده زده بر گردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
 هزار سپاهی انگل نیز بجاک هلاک قانند بقیة السیفان حیران و پریشان بالشکر خود معاودت
 نمودند اما همون روز جنل میندس نخیله خود آمده طبایع گولی پر کرده از دست خود بر خود
 سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طبایع دیگر برداشته بود که گول
 ملک جنل اجهنت بر صدای پشتول ندر لون خیمه شن و دیده دش گرفت و سپه سالار
 موصوف این خبر رسانید تا سپه سالار فوراً بخیرایش تشریف آورده دستش گرفت و خیریت
 و سلامتیش شکر الکی مودت ساخت و سخنان دلبری و کلمات تسلیش بر زبان راند گفت
 اکنون صورت صلح معنی صلاح حال مال دارد اگر چه قلعہ سنجی و سلطان را اسیر کردن آسان
 تر است گوی که قلعہ مع سلطان محصور بقبضه ما در آمد اما از شرکانه اندیشه باید کرد که در هر امر
 شریک اند در نیصورت چه فایده سر کار کینمی خواهد شد بنا بران ما آشتی را مناسبتین وقت
 میدانیم جنل هم بر این کلمات گوش صانها داد اصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک
 صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک محاصره کرده و سپه سالار همین قدر نقد سلطان
 نرم دل بر سه دولت مند ان اسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازه قلعہ دار السلطنت
 بدست سپاه انگل نیران گذارد و یا شهنزادگان را بر تسکین هر سه دولت مند نزد سپه سالار موصوف
 روانه سازد چون سلطان دورانیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

در آن صوبه نشانند در آن حال بعضی آصفان جا سوسان بسامع جاه و جلال رسانیدند
 که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر پیشانی نه انگیزان و قطع الطریقان چند و این
 را جمع ساخته سر نخوت و پندار برداشتند پای ترد و کسری بلاد پیش نهادند و سوسه
 بی موجب در اندامی خلق اندر عایای ممالک محروسه کمر بستند چنانکه شخصی از
 ارباب ضلال ننگی کوزه نامی کوه کوزی بنده را قایم کرده است بدستور آن تهر خود را از
 اولاد پالیکار مکیسی و انموده کوه مگیزی را قبضه خود آورده کامرانی میکند و دیگر ترن گیری
 را گرفت و مقام متعدد در حرب قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
 آصف چیتیل درگ دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی صبی خود
 یکی از متوسطان بسپانایک پالیکار هرین بلی مشهور ساخته و ارت باج آن صحت نموده
 چهار هزار پیاده از قوم سید فرایم ساخته بهوای سرداری می نازد و بهو چنگی درگ
 قلعه گوژمن مضاف صوبه هرین بلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی عایای باج گذار
 سرکار خدا داد می نازد که در جنگ و حساب حکم برین سید چنانچه رقم مسطور مفضل اینجا در کتابت کرده اند
 و احکام در روزنگ منقح نگاشته است عرض باستماع این اخبار است آتش و غضب
 سلطانی سر شعله کشیده نواب سید صاحب سید حمید سپهدار را با فوج سنگین بسزای
 ارباب ضلال بطرف کوزی بنده و دیگری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
 به تنبیه شقی هرین بلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور خست یافت بریل
 یلغار در تاخت و قلعه گوژمن را گرد گرفته توپ و تفنگ سنگ تفرقه جمعیت سپاه
 کینه و رانداخته جبراً قهر آجیل کرده مفتوح ساخت پس در قلعه مذکور نهاد گذاشته سمت
 بهو چنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را باد و هزار سید را با وصف قلت سامان سپاه

درب
۴۶

و حرب در کمال بهوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بنشیند
 کوشید اهل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی نمودند
 بطور رسانیدند و جنگ مردانه نمودند و زوی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفزار
 بهم برآمده سپاه خود را به تنگنایان حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصوره
 از کشت و اجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجیه بقصد انتقام شقی آوارزند و به لیری
 و شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوشی کزای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
 و ارچنان کوشیدند که خود خان مذکور ز چهار گردید آخر خند ولان تاب صمصام خون شام
 غایبان نصرت فرجام نیارده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخذول یعنی سردار آنها با چار صد
 کفار اسیر شد و شوم شکر برادرزاده نایک مقتول که آنجا بجایت مرهبطه بعضی تعلقات
 هرین بلی قبضه خود آورده در نار این کیزه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
 باز آن طرف جوش تافت پس خان مشا را ایستاد حکم منجم اسیران بعضی بارانبار عبرت
 دیگران دست و پا شکست بعضی بار آلت مردنی مع انشین بریده آزاد کرد و حصار کوه
 مزبور و قلعه هرین بلی و غیره که استظهار به بختان فتنه ز بود از پا در افکنده مراجعت نمود
 و بهر جنگ صوبدار آن نواح کرد و افراط و تفریط لشکر با در چیتیل درگ پناه گرفته بود بدفع
 مناقشه با فوج خود عازم آن حد و دشته آتی کندی و کنگلی را با قبضه تصرف نمود
 آورد و بهیری نایک پالیکار کنگلی را توانا و مستاده طلبید و سنجالی تعلقه قطع
 و یک نخیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبر باطمینان کلی بخدش
 رسیده خود را یکی از بنندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و مفاد گشت و
 نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرضه سده چهار ماه کوزی بنده و مگیزی

در تن گیری از قبضه زار بنده ان نگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت منجوت
استخلاص کرده حواله بجهت شماران نمودند و گوش یونی بعضی مخدولان بریده معاودت کردند
و سینه حمید سپهسالار که چو بحسن هوا خواجهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیصل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبه بکر نامزد گشته بود اما ترقی نگذوده در اندک مدت با عارضه
جسمانی متوجه دار بقا گردید و همدران سال بعد از آنکه زوجه ناموس موجب حضرت فلک مرتبت
بر زمان ورود عساکر سده و ولتمند از صد مات شکک آواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تزلزل نام بخاطر قدسیه ادا یافته باندرک مدت بسیر چنان خرمایان گشته بود در آنوقت
محمی الدین سلطان بیخ شش سال سن شریف داشت صبیبه عالی نواب سید صاحب بر
استر ضمای خاطر ملکه دورانیه معنی والده باجده حضرت سلطان مقبول منظور حضور شده
نامزد گردید و در همون سال قمر الدین خان که بامید کتختن شدن از اختراع سلطنت فرمان
روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان بار ما در مهم جانبازی مینمود هر گاه اینقدر لیاقت
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتختن آیش بصبیبه نایطه نمودند
بجمع وجوه نو مید شده در هر امر قصور میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصد بجز حد قلیل از دست سپاه
قاهره سر سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار بقین دانستند که زمین با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پامی شقاوت بدام بلای تن است تا از کربای خود چنان گشته
دست اعتذار در امان استغفار زرده مطیع و متقاد گردیدند و پالیکار پکنپور بوسیله سفارش
سپه سالار انگریز یعنی لارڈ اریل کارن واس سجاد بگذاشت لک و پید لعل با سالین
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و از همون سال سلطان ایشان

خاطر

خاطر شرف از سیاست وزرد و کوب و تغییر و تبدیل عیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچه ان بود که آصفان از تعلقات و پیرکناات
مع عمال اهل فخر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهنزوی لجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبه علیه السلامی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب تصرف در ارسال زر حاصل بظهور نخواهیم رسانید
و رواد از ظلم و بخش خاطر رعایا بر ایا نخواهیم شد و همیشه در نماز او راد و ختم در و دو ترک
مناهی اوقات خود بسیر خواهیم برد بعد این عهد هر کس اگر محاسبه دار هم باشد بعد آن
حساب خلع بجالی تعلقات پان خصت می یافت هر گاه آن بیباکان دین بعد سده
بکلام الله فایز پر کناات خود می شدند پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته مگر و با تیکار ایق
مذکور بنا شد بعل می آوردند و هر چه از نامعقولات دل نشان میخواست بهر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت خیین افعال شنیعه خصوصاً بعد عهد و پیمان بچه حوار
و بخت خواهد انجامید معاذ الله عن ذالک چون آنحضرت از نار داران و دیگر قوم غیر
نصرت تمام داشتند سوا اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گوراکه از نوشت خوانده بهره داشتند بجمع کرده میرزاس
کپرس نامیدند و بر همه فاطر بهر اتمام جمع فوج و بجالی در برتنی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی نظر افور کشته مزین بدستخط می شدند و در همه مالک محروسه
یک پرگنه رایک آصف و مواضعات حاصل ده هزار همون رایک عامل و یک سرشته دار حساب
و یکس این از اهل اسلام مامور فرمودند اگر چه طرح شکست قوم زار داران انداخته و بسکه و دیس با نند
و قانون گوراکه این همه بر حساب زمین و از دیاد زراعت از قوم بر زمین بودند و از زمان پیشین مامور

و مقرر بودند که تسلیم سیدخل ساختند اما این قوم نجوش آمدگوی و معامله دانی از عاملان و
 آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان در خیل کار و بار می شده بودند که آصفان
 عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را می گذاشته خود بلا وسواس بعیش و عشرت خدائی میکردند
 و شب روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زنا داران بے خلق و خوشامدگو
 تمام تعلقات را حسب بخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول باصف و عامل میرسانید
 و نصف در تصرف خود می آوردند اگر چه خارج این همه اخبار سمع شریف آنحضرت رسید
 اما نظر بعد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و بر گناه و حرام خوری ایشان گرفتگی نمیکرد
 و در هر موضع مسجد بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس مسلمانان
 میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و در دعوت خوانی صرف
 میداشتند شخصی در قصیده مرثیه آن شاه جمجا گفته است **س** ز تیغ ساخت مستخر
 جهان و اهل جهان **د** گرفت چرخ و ستاره **ی** سیمه گردانی **د** انا تارک الصلوة و زانی را برابر
 دشمن جانی می انگاشتند چون بعضی پاسدار می اسلام صلحت ملک گیری و ملک داری و
 باز پرسل اعمال عمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے درهست گردید
 و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایه اعتبار و اقتدار بر انداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را
 بر اتب مراجع علی رسانیدند و عهد های کار آزموده را که همیشه کجفایت کار های عمده و مهمات
 بهینه مامور می شنیدند ادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای و الا اقتضای آن فرموده که
 هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند میباشند که ادنی زادگان
 هم محروم و درجه اعلی نشوند ازین سبب خلل فساد در اساس دولت روز افزون بوقعی راه
 یافته کیسب اراکین و خوانین سوء الظن شده با اتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میرانگوه

باصفا

باصفا نواز نشات نشانانه ابواب مکر و خد بر سر و اکابر و ابالی و مالی می کشود تا آنکه
 زمام اختیار جمیع ممالک و مهمات دولت در قبضه اقتدار او در آمد کارش بر تبه بالا گرفت
 که غرور و دماغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکه و مالی را از پیش خویش بے رضا و
 اطلاع آنحضرت فیصل میرسانید و جمیع ممالک را بجز و لم خویش بر فتنه و شور ساخته پیش
 عمل غیر معمول بدعای هوای خود می نشانده همه را بعلیقات غریمت خوانی و دعوت
 تسخیرات که هر روز نیم من مچ سیاه دعوتیان غریمت خوانده می شنودند چنان مستخر
 ذات والا نمود که هر چند کلمات شقاوت آیات آن بد ذات از زبان امر ایسماع
 آن خسرو گیتی ستان میرسید لکن آنهمه در خاطر است جای داده آتش غضب
 سلطانی بزلال انعامش فرود می نشانند و در مقام بیضی او در نمی آمد بلکه در ترفع
 مراتبش میکوشیدند و ذیل رحمت عنایت بر افعال قبایح اومی پوشیدند بنا بر آن
 اوبه سبب عنایات روز افزون نشانانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار
 و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را داخل نمی داد و فرایین شتمل بر بعضی
 تحکیمات بے موقع بر پرگنات می فرستاد و اخبارات کار خانات و حالات جایا
 و واقعات ممالک محروسه بخدمت فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضی سردار
 دولتخواه و اراکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی دولت در کشیده بود
 الحاصل سلطان بتعمیرت بعد از السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصا
 قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار نخبه سنگین مع خندق عمیق و برج
 و باره کشیدند و جنوبی چهار برج حصار مستحکم بانندک اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه در باغ
 داخل چهارم قلعه گردید و غرنی قلعه اگر چه بنای چهار حصار انداختند اما در حصار قدیم تر نشاندند

ذکر معادوت رسولان باشکوت در سن کبیر از رود و صد و هشتاد و هشت
 هجری و تقرر کچیه با بحساب سماء الحسنی و مباہی اند و ختن اراکین
 بالقاب میر میران واحداث فرمودن تحت سلطنت فایز حضور
 شدن شتر اده ایران زمین بسبب مخالفت امر او اعیان آن
 نواح و ظهور مردم تنیت شادی که خدائی و روداد کوالیف آن حضرت
 و واقعاتیکه از ابتدای سن ۱۲ هجری لغایت ۱۲۰ هجری آنکه

چون یک سال چند ماه خسر زادگان والا نشان در بندر چنایین سکونت داشتند
 بین البانین شرایط موافقت و مخالفت درست ساختند و مبلغ قرار داد عاید نمودند
 معادوت نمودند شهربار نامدار در ساحت صحرائی وسیع و عریض یوسف آباد
 عرف دیون بلی که عنان خوش قصد سیر و لشکار بدان ناحیه در تافتند بودند مجرای
 رسولان جگر بند و االیقان بهوشمند گرفته لفتح و نصرت امیدوار گردید و علام علی
 خان و خطیب با اندیشه خیرگی در نظر بندی داشتند و اهل بدرقه جلندیان را با نعام
 و تشریفات شایانہ نواخته مخص ساختند و محفل جشن و سورتی باده آمانتیش
 و طرب مهیّا تر گردانیدند و هر امیر و سردار را بخواطفت خسرانه سرفراز و بناصب

ارجنبه مغز و ممتاز فرمودند	بیغز و دشان پایه عز و جاه که
ز انعام شگفت خرم سپاه	همه خوش دل و شاد و خرم شدند
ز بار عطا جملگه خرم شدند	و بهمدان زمان هر یک از اعیان نامدار

بالقاب میر میران مخاطب گردیدند و کچیه های کار خانجات خود را تیمنا بتعداد اسماعیلی
 که نمود و نه اسم اند نامزد فرموده مستقر سر سلطنت برگشتند و در هر کچیه که اللهی کچیه
 و رحمان کچیه و غفار کچیه و غفور کچیه و عزیز کچیه و امتثال موسوم بود سه چهار
 هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیش ازین لشکر سپاه پیاده را
 بنام ندکو میخواند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفیانه که کشید غفار
 حلال نمک میر میران اول شده و محمد رضایین ابراهیم صاحب خال بزرگوار لوایب حرم
 که جد پدری آن شهر یار می شد و این صاحب پسر کلان صاحب موصوف و محمد
 نواب مرحوم نجشئی سایر سوار سلی را شده اما بادی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست
 سید میران سپاهی در کچیه دار السلطنت بقتل رسیده بود نیز علم میرانی برافراشت
 و برینکی نواب مشهور گردید و وجه تسمیه اش نیکه پیش ازین خسر و نامدار را با فوجی نیمه
 تایاران یعنی نامزد فرموده بودند بدلیبری و هنوز تمام علامت در دست خیر بران بدینجا
 نمایان ساخته بجز و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگریشان گرفته در یک خانه جمع کرد
 و بهر عبت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کهنه می آتش را بکی میگوشند
 او باین اسم معروف گشت و خاننجهان خان و پرنیاز نارا دار سوا اینها بعضی از قوم
 نوابیط و مشایخ زادگان که از کسب پاگیری و فن سرداری معز بودند منظور و نظر پرورش عالم
 حضرت اسلام پرور گشته میر میران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و جمیع میر میران
 طره های طلا بر جواهر پیکامی مرصع عنایت و مرحمت گردید بعد از آن آلات
 حربیه باین مصلح لاج بندوق و آلفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد
 و تحت سلطنت و سر ریعدالت فرمانروائی که بصرف جواهر گران بهالصور شست میر

بالقاب

مرصع کرده اگر چه بر حسب آنکه در سعادت بهایون ترتیب یافته بود اما برای جلوس بیست مائون
انتظار میکرد حسب قاعده سلاطین بهی که از خاندان حسونت راجه او در پیور میگرفتند
وبانی این دستور سلطان جلال الدین اکر بود آنحضرت نیز والی نوح کج را بصرف
لکو که از رز و تحایف و تشریفات و عنایات شایان مطیع و منقاد ساخته بر فرستادند
دخترش را رضی کرده بودند می کشیدند با همی حال زمانه که در شکست ارباب بدایت
حامی خلق الله میکوشید مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهنشاه ایران
بسبب مخالفت و مستطافا با خواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنج گشته بود و حضرت عالم نواز از ملاقات کرده در جمعه گنج
بعزت خسته اند فرود آوردند و سلوک شایان و مراعات ملکان با او معرفی شد
سوائی خلایع و فروش و اسباب لازمه و اعتدیه و اشربه و خیر آن دو بنابر رویه نقد بصرف
شاه در پیشه اش ماهوار میرسایند چون بهی همت قضا نهدت با اتفاق و ترتیب اط
سلاطین اهل اسلام مصروف بودند بنابرین از روی اخلاص خلوص نیت ایلیچیان
با تحف بی پایان و فیضان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید و تقدیر
امداد و اعانت فراوان امور بخیرت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه در زمانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه و الاجاه مدعیات آنحضرت را در خیر قبول
خود آورده فرستادگان را با انواع خلایع فاخره و انعامات متکثره ممتاز فرمود
چون تواعد محبت مصادقت در میان آن دو بادشاه عالیجاه بعهدود و پیمان استقامت
رسولان باشان با تحایف و هدایای آن نواح و مکتوب در جواب تبصرتن انتظام یافتن
مهام مصادقت و استقامت بیانی مخالفت معاودت نموده بزرین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش عشرت منقضه گردید در آن ۲۱ مکنه از و دو
ده هجری خدیجه زمان نامرده را در سلک ازدواج خود در آورند و بزیم شادی تبریک
داده اسباب طوی و مجلس جشن سوریا راستند پس چند روز خوانین امر امیر
سامانی اسباب طوی نامزدگشته لوزامات مسج و طب بر میتا کرده تمامی سردار و پیا
را از خوان نوال احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردد ایند و طبع
واغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان و ضیغ و شریف را متلذذ و شیرین تر مینموند مطربان
و نغمه سیرایان و کلاوتان جادو نظر را بنوازشتات و انعامات شایان از آرزو نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت با محبت بعین اخلاص با جمیع امر و سپاه بر یک شیلان
شیرینج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ما همه برادران ذی استیم
لازم که پاس قومیت و دینداری طمحو نظر داشته کینه را زدل باید آورده یکدل باید شد
و شدنی الله که جهاد بعزم استحقاق شهادت بر میان همت چست باید بسبب بعد این
ارشادات خلعتهای شرح رنگین با مراد و داران از دست با وجود خود عنایت ست
فرمودند این خلایع شرح را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آیین بنیدار
و نوازشتات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخر الامر طریق سعادت و فخر و میت
نه پیوند پس رسان گیر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری رای والاچنان اقتضا
فرمود که محافل فرودس مشکل شادیهایی کتبی شایان دگان ذوی الاقدار بسیار باید
پس حکم جهان مطاع بسر انجام این امور شرف نفاذ یافت تا میرسانان معاندان
حسب فرمان و الا نشان محی الدین سلطان را با عبیدیه محمد علی عرف جو میان شرف
از دواج دادند و از مهر سپهر صمت اجلال یعنی بمشیره کلانش خلف میان موصوف شرف

مواصلت نجشیدند غرض بر همه از خاندان عمده پوره نشینان عفت و عصمت ابرسانند
 به آتین شاهی و مرسم خسروی پیوند معنوی نجشیده بخت مناکحت و معاشرت جلوه گر
 ساختند در سال یکم از دود و دوازده پیروی خاتون خاصه سادات حشمت و
 اجلال پسزاییده بعد چند ماه بعارضه مملکت متوجه در بقا گردید و آن پسرنیک اختر
 هم که بخداد و سلطان نامزد شده بود و عنقریب شیرجبات نعیم نوشید بهمدان سال شهزاده
 ایران بر حسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور محض کردید چون او بجزمت آن
 شهر بانهایت محبت و اخلاص داشت او را بانواع تشریفات و نقد و جنس بسیار و دواع
 کرده فرمودند میخواهیم که بعد بند و بست ملک دولت دار السلطنت ایران ما و شما بازان
 اتفاق کرده بتظیم و تنسیق بند و دکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود و بهمدان سال
 آن لطفه شیطان اعنی صاحب یوان המחاطب بمیر آصف شسرت و بیوفائی
 و بدخواهی قوم ممدوی که آنها را دایره و اله گویند اگر چه آنها حسب بر است بازو
 حلال نمک بودند اما صاحب یوان ندکور از آن قوم اندیشه تمام داشت و پیش ازین
 اکثر جنگها از ایشان بطور آموده بود معروض داشته مزاج و مانع را نوعی برشورانی که
 آنحضرت از آن قوم و سوسه بغاوت پیدا کرده جنگی را بازان و بچه از قلم خود خارج
 فرمودند سپس مقتضای عقل و در بین و فطرت وقت کرین از همه سپاه خود شیوخ
 سادات ساکنان سرزنگ پین و کولار و هسکوئه و دیون بلی و صوبه سراسر
 و بالا پورکلان و ابل تجاور ده هزار مرد منتخب بقوامی بلفظ این عبارت که در زمره
 غم نباشد باشد لشکر کشیش آنکه اشاره و مقصد از حرف عین مردم غیر ملک و از سیم
 مغل و مرهطه و از نون نایطه و از ب برهن و از الف افغان و از ششین

شیر

شیعه و از دال اهل دایره یعنی ممدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده با
 زمره خاص نامزد فرمود پس ابل زمره آفند منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
 سلطنت بر تمامی کار خانات دولت خداداد استیلا یافته ذلیل کار و بار و ترقی فتوح
 همام عمده گردیدند از آنجمله میردیم نامی نا تجربه کار بقلعه راری دار السلطنت اقیانوس
 اگر چه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گراه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع
 و منقاد ام آنحضرت بودند در باطن تابعدار رضی صاحب یوان گشتند تا آن بخت
 و مکر معقول در تاراجی دولت و سلطنت محروم خویش کرده اول در شکست لشکر
 و خوانین و امرای معتبر بسبب کمی مواجب مشابهه و کساد منزلت همت برگاشت
 سپس بلستانی و تلبیس و بایمان غلیظ و شدید که عیاذا بالله کلک از زبانش سوامی قسم
 کلام الله سر نمیزد خاطر شرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
 که عرض بیگی حضور و بعضی ندیم لثیم الطبع و لیسولان و چاوشان و خادمان جاسوسان
 جز صوابدید و استرضایش جزایات پرداز عرض حضور نمی شدند و عراض ملکی و مالی که
 از مالک محروسه میر سیدند بی اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
 و مضمون خاطر خواه خود در آن مندرج ساخته سپس بحضور منیرست بلکه خاک آن خطه
 جز هوای زبانش نمی پرید و باد جز صدای خواهش و شش نش نمی وزید سبحان الله میر صفت
 ثانی میران حسین او باش منش زانی که جز طریق پوچ نمی پیود تا آنکه در تعلقا حوائج
 پالکی سواری خود را برد و ش لویان دیوشمایل برداشته در صحن کجبری میگردد بعضی
 اوقات همه لویان تلنگه را بے جدار و قباچه جمع کرده خود هم در آن مجمع بیحیالی
 میخرا میدی پس پیدا است از کسی که چنین خیال فسق و مجور در دل خود داشته باشد

انتظام مہام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیرخان چولوری کہ لضرب المثل کاؤ
 جنت بود و غرض از دست نادانی و حماقت چنین بیجوصلہ کان کارخانجات ملک دست
 چنان ابرو بر ہم شدند کہ در مبلغ تحصیل ممالک محروسہ ہشتم حصہ انہم تمام و کمال نجرانہ
 عاقبتی رسید و حکم نامہ او فرامین حضور جزو السلطنت دیگر جائزہ نیکو دید و این خسرو
 رحمت آتہا بہت در پرورش دینداران گماشتہ بودند و وزیریکہ خیرج آہنا میر سید
 غنیمت شہزاد ہمدان سال دہونہ وحی و اکیہ مرد با توفیق را کہ راقم سطور مجمل
 کیفیتش بنیثیر اورنگ چہارم و دوازدم کتاب تذکرۃ البلاد و الحکام چیز می مندج
 ساختہ بود و بعد آن علیحدہ در اورنگ چہارم مفصل مذکور کردہ است آنحضرت
 یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستادہ ہارتقای جاہ امیدوار ساختہ طلب داشتند چون آن مرد
 فرمان طلب آنحضرت را ذریعہ دین و دنیا و ترقی جاہ و نعم خود انگاشتہ با جمعیت خاطر و
 چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب یوان شیطان سیرت خلیش پیدا
 کردہ در پی شکست و افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نمودہ
 مزاج و مانج را بر آن آورد کہ اورا بہمانہ ہجر ایاد فرمودہ بر دیو رہی گرفتار مغول و مجوس
 محتون و مشرف بشرت اسلام و زفقائش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
 پرورش آنحضرت بر آن سعادت مند بیشتر بودہ فہم سلطانی کہ سترہ رویہ پیشود یوسہ
 مقرر کردہ استادی را بہ تعلیم آیین بن اسلام مامور فرمودہ بودند اگرچہ بعد چندی کہری
 بنامش تقرر کردہ بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کردہ عرض
 نمود کہ قبلا عالمیان برابر او شوخ و بے باک و شجیع دیگری را تجویز کردہ ہم پلاش باید
 گذاشت تا اورا رانی بایک بخشیدن نیکو ہوید است چونکہ او بے تقدیر بود بطور قطع الطری

با چند

با چند او باش بے پایہ سرکوب سپاہ حیدرآباد و اہل یونا و فرائیان حضور الابدوسہ
 میر در نرسورت اورا سردار مطلق العنان ساختن از مصاحبہ مملکت بعیدست تحویل
 و یکین گرفتہ و حادثہ روی دید کہ بعد از ان سست تدارک بدامن تلافی آن نرسد بہ گاہ
 رای آن بے رای در حیرت قبول آمدہ آن فدوی دولتخواہ چچان مجوس ماند و اول
 شیخ احمد موسوم گشتہ سپس بر حسب آرزوی او ملک جہان خان خطاب یافتہ بود
 قحطہ کوتاہ دیوان بے ایمان چون دست تسلط خویش اتوی دید و دولتخواہان قییم
 از پای اعتبار برافتادند در ہر امر بہ ہوای مدعای خود عمل مینمود ہمدان آوان تازی
 خان را کہ رکن رکن دولت خدا داد تو ان گفت بے سابقہ جرم مہم بسازش مشیر الملک
 دیوان حیدرآباد کردہ حسب کم مجوس ساخت ہمدان سال کہ عہد اخیر سلطنت رسیدہ
 بود بصلاح آنحضرت باغوائی بدخواہان مغالطہ عظیم خوردہ چہ بعضی اہل نیش زکرا مجید
 حرفهای رسم الخط عثمانی رضی اللہ عنہ وارضاہ کہ در خواندن نمی آید و ہر یک از
 سلاطین عرب عجم دین امر جرات پردازند گشتہ کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
 این معنی نکرده بود و موضوع نمودند

ذکر لشکر کشی جنرل ہارس سپہ سالار انگریز حسب کم لارڈ مارکنگٹن
 صاحب بہادر تجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک یوان
 حیدرآباد بسیرہ ننگ پٹن و واقعہ شدن جنگہامی فیما بین سلطانین
 و جنرل مذکور و نزول دولت سلطنتش کہ در سال ۱۲۱۰ یک ہزار و دوصد
 و سینہ ہجری واقعہ شدہ آنکہ

چون سلطان و الاثان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هواخواه
 پسند خاطر اشرف بنی شد چنانچه در آن سال و کلار با تحایف و هدایای بیشمار با امر
 و کالت مأمور ساختن یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استیحا کام سرشته اتحاد و نمودت
 بخدوت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنا بر آوردن نیک بطرف راجه لواح
 کچ مخص ساختن و شخصی را با تحایف بے پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
 رخصت نمودند و بعد از این اوقات از مورس بندر چند فرانسس لیدری موسی سپهسالار
 نام فایز حضور شدند چون انگریز و فرانسس که مذکور شد عیسی علیه السلام دارند از چند گاه با هم
 انجیل عداوت تلاوت میکردند و با حیای موهنه فتنه و فساد با یکدیگر عجز مسیحانی بکار
 می بردند انگریزان بندر مارش از استماع رسیدن فرانسس بدار السلطنت پلین فرستادند
 آنحضرت و کلار با اطراف مذکور نعل در آتش گشته متوجه شدند بمباد که بجایت مرغریب
 فرانسس سپاه سلطانی بتخریب بلاد کرانک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود
 مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیا انجمنند و ورود فرانسسین را پسند
 تسلط خود کرده تجویز مشیه الملک میر عالم مفضل بن اجبار بلار و مارالکتن صاحب بهادر که
 در کلکته بودند نوشتند لار و موصوف که جوایای وقت چنین فتوحات بود و بر بے بند و بست
 کار خانات آن دولت متوفی تمام داشت بعزت سریع چهار هزار سپاهی سوار جهان
 گردیده به شهبان المعظم تنه بیکار و دو صد و سینه دهه هجری فایز مارش گشت لشکر را
 جمع کرده بخریبلی جنرال مارش بقصد تخریب بلاد سرزنگ پلین پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرانک
 و کرانک و الیزه چهار هزار سپاه بندری که مشیه الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون
 فرانسس قائم مقام موسی روفیق ناظم حیدرآباد طلبیده شده بود مع دو هزار مردم بنگال

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
 برخاسته بوسیله سوار آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن ای باش
 هزار جوان تربیت کرده موسی روفیق را از راه پانگل گماط بدو میل عبور کرده از نیک
 گیری گذشته در سواد گورایتم بشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
 روی با اجتماع آوردند لار و بهادر موصوف دو سته مکتوب متضمن سپردن فرانسسین
 نواد را بدست خود و در شستن و کلای خود را در السلطنت پلین و گذاشتن قلعه ساحل
 دریا یعنی کورای بندر و منظور و غیره بطور تجارت که محل عبور جهازات است
 بنده سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
 نیافتند فرمان داد پس جنرال مذکور حسب احکام لار و معزالیه با جنرال فلای اسپهسالار
 سوار و جنرال پرپیس سپهسالار اهل فرنگ و دوم شهر رمضان المبارک سنه هجری پیشتر
 نهضت کرد و بطی منازل مراحل از راه انبور گده و ترپاتور گذشته بنواح رای کور و رسید
 در آن زمان که بعضی اهل کار سلطانی عمارت آراسته بخصوس سلطان عرض کردند که
 فوجی انگریز با چند با کله و لقه های حیدرآباد بنا بر جان نثاری میرسند و زیاده از چهار
 پنج هزار استند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت با استماع این خبر برینیا
 میر میران را با فوج گران و بادیکر میر میران بگوشتال و دفع اهل جرات نامر و فرموده خود با حضا
 امر و سپاه زرم آرا فرمان دادند و میر میران مذکور از حضور رخصت شده و کوسوی لشکر انگریز آورد
 و سوارانش منتظر شده به و کردی غریبی رای کور به پناه جنگل در افتادند و رسالهای سوار انگریز
 نیز بغرم ستیزه آورید پیش آهنگ گشته صفت آرا گردیدند و سلطانینان گرد و پیش از نجات
 حلقه زده با مرفزاتی همت گماشتند و جنرال موصوف چهار روز سواد کل منکل را مخیر

عساکر خود ساخته تیار پنج دویم شهر شوال الملکم پیشتره کوچیده چون سوادانی کل امر کرنز بود
اعلام و خیام کرد و قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان اینجخته جوتی را
تسبیخ کشیدند و در عوض تحسین آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفرزینیا و دشنام
یا فتنه هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزیمت سرداران بزم نیست بعد از آن دست
دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اهل بدر قوه پس پیش لشکر عتیم راهی می شدند
چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف
گشت از مستقر سر سیسلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چمن بین که معاند
نکخواه آید سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند و خیمه و خرگاه با وجوه مهروماه رسانیدند
جنرال موصوف بر این معضه اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و در حسب ایمل
مطیعان خود بخانخان بلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوایز غرض آلود
شده بر سیل یلغار متوجه انظر گشت در میدان گلشن آباد عرف مرولی سراه
سروخرانان با عفتان تهور گرفتست بعد زرم و یکجا بودند که سپاه انگریزی پیشتر آهنگ
شده صفت آرای جدال و قتال گشتند لفظ

روار و بر آمدن راه نبرد	بهر آهنگ در آمدن مردان مرد
غبار زمین بر هواره بست	عنان سلامت برودن شد برود
یکتاب شد نغمه های بلند	گلگیر شد حلقه های کمن
چو از هر دو سولشکر آراستند	یلان سولسومرد می خواستند
سیاست در آمدن بر کردن زنی	ز چشم جهان دور شد روشن
ز بس خون که گرد آمدند مغاک	چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چوپور و ملخ تاخت مند	بزدی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناورد گاه	گل و مل بهم بر زدند کلاه
نسیم گدشتن وزیدن گرفت	شقایق ز سر باد میدان گرفت
لب زخم خندان بد راغ جگر	شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی تمام مناقشه و ختم مجادله پیدا بود که فدا سیان سلطان
جراتهای شجیعانه بعمل آورده آتش بازان خصم به دست و چهارم زنده شور قیامت
رخسختند بعضی سرداران را که شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان
آمده حمل کوه شکوه خصم را تاب آورده بضر تفنگ آتش رنگ تیغ سیدین جمع کثیر را بعدم
فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات انقش متفرق و پراشیدان ساختند
و بهادران انگریزی نیز بای ثبات فشرده فدائی وار سپاه اسلام زده چنان شکلهما
رخسختند که سینه های معاندان چون پنجه مشک گردیدند در آن حال قمر الدین خان
مفتخری چونکه حکم اینجتن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرد چه بیکبار اسپان
جهانده چون کوربه تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از آنجا که اقبال
ونیک اختر از سلطانیان رو تافته آنتار تباهی و بی دولتی هر روز در تزلزل بود
و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بطور می آمد چند سپاه منصور سیدین و مفت
جانها بغارت داده به تکتک پا از آن محرمه گاه بدر فرستند پس سپاه انگریزی قیاب
قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف بمبئی لشکر انگریزی بفرمان
رسد غلات بسر کردگی جنرال سٹوٹ از راه کوزک رست بصوب دارالسلطنت
می آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاه جبار بر رولشکر جنرال یارس گدشته خود

با تمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوژک گردیدند در یک روز
 و دو شب بر سرش رسیده فرمان مجار به در دادند سید عفار و ولتخواه که در شجاعت
 و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آن وقت و از دیگر
 جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا بر آنجا جمع ریخته آتش کارزار را
 سر بفلک آتیر رسانید و دیگر میران با درام گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوشش
 سترگ نموده بضر تفنگ شمشیر اهل خصم را چنان منہزم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت
 تاب حمله شیران خون خوار نیارده دست از بعضی اموال و اسباب خود برشته بچنگل خز
 و سر راه جنگل گرفته آسودند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع آنجا نمرود میگردند
 در آن اثنا محمد رضا میران از حضور انواع الحاح و مبالغه فرمان بیش آهنگی حاصل
 ساخته با سپاه خود چون بهتر بزیان متوجه ناور دگاه گشته دست و بازوی شجاعت
 بر کشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که چله سپاه خصم پایمال حوادث
 شدن نزدیک رسیده بود چون کمین داران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام کمر
 سعه بسته بودند از قضا تیر تفنگ از طرف خصمان بر سر میران موصوف رسیده جیب
 وجودش از فقر جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را برشته حاضر حضور رسانیدند
 سلطان جهان گیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بحبت دفع
 آن لشکر بمت مکاشفته بودند در آن اثنا جوایس خیر رسانیدند که لشکر آن طرف از مقابل
 روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت
 فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پٹی که نشسته غری قلع
 فرود آمد روز دیگر رساله های انگریزی حمله کرده چند جا با بی قلب را در نظار قلع سلطانین

قائم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلفت اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز
 حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که در شجاعت و در ولتخواه آنحضرت بود
 جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صفت سپاه خصم زده شربت شهادت چشید
 پس سپاه انگریز حسب تاکید سپهسالار خود سباب مورچال در باغات آن نواح
 بهم رسانیده مورچه غری فتلع بر کنار جود دیگری بر طرف بابی احداث کرده شکست
 و ریخت حصار سعی میکردند و توپ گنل بازار آتش افروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشتیان
 محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاه زادگان
 و تاراجی کارخانجات سرکار خدا داد و جلوس شخصه از اولاد دراجا
 میسور بر بند ریاست میسور مع دیگر کوالیف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سواد نگار حاکم تاراج گوار تفصیل کماهی احوال ملک رانی وسیله پروری
 نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل العلوم الفرائی یافته ضرورتا بر صفحه الحال
 شرح نزول دولت خدا داد با سینه چاک سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است
 هر گاه که سلطان والا شان اتبری کارخانجات دولت خود بدین منوال ذکر فریت
 مشاهده فرمود وقت سنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید چمنیت
 نشا باندا اقتضای آن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق
 مصالحت پماید بحیج امور اضنی بقضای ایندی بوده هیچ و باره حصار با بی دار السلطنت
 را احوال اهل زمره کرده منوج زرم گردیدند قمر الدین خان فرصت جورا با لشکر گران

بمدافع رسد آوران لشکر انگریز و فوج کوشش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتامی عسکر و سوار
 با پر نیاز ناردار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیت فرود آورند و بوند
 اگر چه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعاع میخرا میزند اما حکم مجار به از سرداران
 خود نیافت دست حسرت می یابند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادر پور را
 مخیم عسکر خود ساخت و بارها چند سپاه سلطانی که جزا و فتن آتش کارزار کاری شدند
 مسلح گشته بر محاصران قوی باز و خود را بسان پروانه که شمع می ریزد بدلسوزی می کشیدند
 و بجهت الطغفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل زتابند
 سلطانیان برداشته بود و وثیقت ایزدی کوس بنظری بر تقای شان می نوحت
 کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هر گاه همتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
 آفتاب نمایان آنجا بود بجهت حملات و تلف هزاران مردم بجا لافان نداده پای ثبات
 بسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویز کرده آن بهرام سپه در و تخرابی را
 از آنجا بر آورند و دیگری را از صل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
 بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سپه با پیش اندند تو گویی که همان شب چپراغ
 نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید دران حسین سلطان رحمت ترجمان موسی سپه
 فراسیس این حضور با فرموده ارشاد ساختند که حال چه صلحت می بینی او عرض نمود
 که صواب دید فروی آنست که آنحضرت خود بد دولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توکل
 و زنان از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل مخیم نامزد کرده متوجه جنوب
 سرا و چیتل درک شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان سپاریه تا پرتاب
 از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بیخصل کارکنان شاهای به فرودی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را با انگریزان ارشاد فرمودند
 اگر برای شما که غریب الذیاریه هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
 هر که شمارا بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او خصت شده بجای خود رفت آنحضرت
 در باب گذشتن قلعه بجا استش از دیوان خود مشورت نمودند و حسب خاطر خواهد خود
 چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرده حضرت
 یقین تصور سازید هر گاه قلعه حواله او گردد همون زمان سخن انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
 بیاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بد بخت بچنین کلمات تصور
 آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکست بزمناصیه حال حصار ظاهر
 گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب تو شکخانه و خزانه و زنان و با جمیع ائمه
 و دیگر کارخانجات روانه چیتل درک نمایند چون تکفلان این امور حسب حکم اسباب
 جزو کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهیل و پالکیها برداشتند و آنحضرت
 با امر در نیاب ککایش فرمودند تا بدر الزمان خان نایب بلاتامل بحضور عرض کرد که قبایع
 بجز و تشریف فرمای حضور و روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهنه اذکان و غیره
 فدائیان همت خواهند باخت و شیرازه جمعیت دارالسلطنه از هم گسیخته خواهند
 هرگز این عمل شایان همت و فضا نمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان گاه کرده
 آهی سرد بر کشیدند و فرمودند بر هر چه رضای اوست راضی هستیم الفسح عرف خود بردارند
 اما بارهای بسته همچنان در تو شکخانه گذاشتند و غاز بجان محبوس بهران روز بر تجویز
 بدخواهان دولت از دست یلان گشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست مر بخت
 گردید این خبر بهم سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذی قعدة یعنی بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و قوت بعضی حرام خواران دولت اوقت گشتند بجای فردای آن وزیر کاغذ
چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها را فرستادند و چون نواب میر حسین الدین
دادند و نرسیدند که این شب بر این نوشته عمل نمایند تا ضابط دولت شود نواب
غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر در بار کاغذ نگور و کرده مطالعه نمود و در اثنای
مطالعه فریادی که حاضر بود و از نوشتن و خواندن بهره داشت بر آن کاغذ گوشه چشم منوس
انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم در آن بود پس آن بد بخت بیچاره
این خبر باور سانسید و گفت این شب بر شما شب گو خواهد شد او مجرب استماع این معنی
بجای خود خیره دار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را
به بهانه تقسیم مایه میان طلبه شسته نزد مسجد علی جمع کرده منتظر فرصت بود خسر و سلیمان شولت
آنروز که بیست و هشتم شهرند که در تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده
کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فیصله برافراشته معاودت بهما یون محل فرمودند چون اهل تقویم آذرو
حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام تاملی از روز بد گرفته با اتفاق
عرض کردند که دوپهر هفت گزری امروز بر ذات حضرت گران تر است که در قلعه هم غبار
نخوست نشسته صواب است که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صد قدر
راه خدا بندند اگر چه قول میجان پسند رای و الا نیامد اما به تئیه سامان صدقه کرد بلا
اصنی و سهاوی میتواند شد فرمان داده بجام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده
یک زنجیر فیل ابل سیاه و چند در و کومر مع لقره و طلا در چهار گوشه جل بستند بر سر چینه
بخشیدند و چند موزن غراب و محتاج را جمع کرده روپیه با مع پارچه تقسیم کرده و شیطان

خاص

خاص طلبیدند اگر چه یک لقمه بعد بر چیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تمهت سوال
فرمودند و دیگر لقمه تا بدان مبارک رسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اوایل و عموما
شهریان بسبح شریف رسیدند لقمه که بر داشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند
که چیست عرض کردند که سینه غفار در و لخواه از گول توپ مورچال جان تار کردید و
و کمینداران مرحله یوش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم غمخیزیم
میریم فوراً بر سپاده سوار شده با چند پیادگان از راه در پیجویی که زبان کهنه
بلی ددی نام دارد بطرف علم تپیری غری متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرمان
قابو جو بجز و شهید شدن سپید بر حق از قلعه با شماره پراپیدن رو مالهای سفید سپاه
انگریز که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپهر و سه گزری طلبیدند
سپاه فرنگ و دیگر پلین ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصف و برج و بارهای
آن طرف حصار مجتمع شوند صعود کرده بانگ سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
دفع آنها بزودی درآمدند و تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب متشنه
بر خاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردد تا جمله سرانداخته ناموس مارا با
مال و مناک احوال و انتقال خود به سپاه خصم از رانی داشته خاک ندلت بر بچیائی
خود با میختند بمقارن این حال آن بد بخت مغتری هر گاه سواری خاص بطرف علم
تپیری رونق افراشت خود از عقب رسیده در پیچند کور ایند کرده راه سلامت بر سلطان
دین پرورد مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت
و تاسیوم در وازه کنج عام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در راند سازید
در آن حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن بر کشاد و گفت ای ملعون باد شاه دین سناه

دین پناه را بنحالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تومی نهم پس
 بیک ضرب شمشیر او را از اسپ بزدین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده او را
 بجاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول میزدند و نواب میر معین الدین نجفی
 و سید اشرف میر میران بکنار خندق آن طرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان
 میر آصف چنان کم کردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهد
 کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صبح حرام خوری کردند بر در آن
 دریاچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن در به در بانان امر فرمودند اما کسی نتوانست
 حال سلطان با جاوه و جلال نکشت علاوه بر اینکه میزدیم قتلعدار خود با چند پادگان
 بر سقف آن دریاچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پاد جاده گراهی سپهر در قوت تاه
 چون حمله آوردان شلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجا عم
 حمله نشیرانه کرده اگر چه جای تنگ بود با این از لنگ و شمشیر دو سه کس از جان ر بوده
 بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند انانید
 و انانیه را جسون پس خرابی حال سلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را نگفته
 به و فراسیس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوردان
 دو سه تنگ پراکنده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزلین و اموال و اثاثه شوکت
 و دولت خداداد که خارج از حیطه حد و شمار بود دستخوش تاراج آفرینان گردید و سپاهیان
 که از دستبردگی سامان آذوقه و گرانی غلکه که به دور و پیه یک آتار برنج آنهم در لشکر مغول
 بعضی وقت بهم می رسید و بکران گوشت کوفته شده رو پیه قیمت داشت و یک شت پاره
 پنج گاه به دور و پیه می آرزید جان بلب سیده بودند یکبار تو نگرددند شتران دگان جمع آتبار

و محل

و محل و زمانه و ذکر یک صاحب برادر خور و حضرت شهید که بناچار اسیر و دستگرفتند فتح حیدر
 سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلیخانه و پاگاه و اسباب سلطنت و جاوه بر سوادر می کشید
 نزول اعلام و اخیام ساخته بود با استماع این آفته جان گاه از آنجا کوچیده بطرف چین امی چین
 شتافت سرداران انگریز بعد دریافت تحسین بسیار نقش مبارک منظوم را برداشتند و
 در پالکی انداخته شب در توئیخانه دشتند صبح بسیت و نهم شهر ذیقعه سه صد یک هزار و دو صد
 و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و نداد دیدار آخرین نموده بعد شربت و تیقین
 که سلطان دین پرور همچون است اجازت بدتقون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع
 منوره نواب مرحوم یعنی بردست راست بهمد زمین آرمیدند از کشمش حرام خوان
 و راستند آه انقدر موادشان و تزک خیل و چشم بیک گردش چرخ حیل ساز کسه
 ندانست که چه شد آرمی دنیای ناپایدار کارگاه عروسیست بر متاع قلیش این شهرتین
 چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبه پیش نیست چندان فریفتن
 محض خطا که آغازش عبرت و انجاش حسرت بوده است قطعه

که صراحتش عاقبت زنج نکتد	که بند حادثه بردست پای او فلکند
چند بیات در سلک تاریخ این آفته از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظم	
خون خود در بخت فی سبیل الله	شده در روز شنبه حش عریان
خون ز دیوار و در روان گشته	بادشاهی نمود هفده سال
که دام دوخته اقبال سر بچرخ کشید	که ان نهاد فلک تلخ سر می بر سر
چند بیات در سلک تاریخ این آفته از طبع مرثیه خوان کشیده شد نیست نظم	
پیو سلطان شهیدش ز ناگاه	بود ذیقعه بهیست و هشتم آن
هفت ساعت ز صبح بگذشته	زلیست پنجاه سال با اقبال

دشت در دل همیشه عزم جهاد آه تاراجی ملکین و مکان شده خوشبید و مبرر بشریک چون غم او بجز بکل دیدم گفت با لطف ز نیم آه به لطف	گشت آخر شهید حسب مراد خون بگرید از زمین و زمان آسمان سرنگون زمین تاریک سال ما تم ز درد پر سیدم نور اسلام و دین زدنیارفت
تاریخ دیگران بیوه شکسته شد نسل حیدر شهید اگر بشد	نیز ماده تاریخ است شخصی ازین مع کرم بعیبه آه یعنی شش عدد تاریخ برآورده

بالغرض کار گذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بطور ساینده
سایر فیصل و شتر و فرس مجموع و استخر خزاین و تمامی اموال و غنائیم و جزو کل اینانته آن دولت
تبصره انگریزان در آورند پس تحت تبار شکست یافته مع زیور صبح و پد کهای جواهر
و مالهای موارید و غیره صند و فچه صند و فچه هرج و باقی تمام کار خانات تاریخ گردیدند
سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمرالدین خان که همچون روز از خدا بخواست
بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم
کنده باشد درست کرده نوبت زمان بان سمت شتافت و فتح حیدر سلطان بهم
چون آنا رسید ولتی و عرب هراس بیغایت با اتباع خویش مشاهده نمود و سخنان
تسکین و لاسا که مضمون نشانده نش بر سر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان
سپه سردار انگریز و غیره سرداران شنید عزم نرم و پیکار از دل محو ساخت دران
زمان اگر چه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بود بیست
سلطان مغفرت نشان از قید ربانی یافته بخدمت فتح حیدر رسید بود سید ناصر علی

میر میران و غیره و چند آصفت از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند
که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک سیر حاصل و
قلعه استحکام و بقای قلب بنور در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار باستان
حرب پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه
فدائی وار میگوئیم اما آن چند پیشش بالای شجاعت ذاتی باغواهی پر نیاز نار و در که
در صد و شکست آن دولت بود و تبرغیب یکدیگر خواهان حضور ی که هر یک از فرزندان
محبوس خود را یاد کرده پاس نک گذاشته بودند قریب خورد دل برضای او نشان
نهاد و التماس هو خواهان را یک مسلم نامنطور ساخت آخر الام دست از سلطنت
مهمام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل هارس گردید بعد ازین با استصواب و
استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفله پنج ساله از اولاد راجهای بیسوری بنا برین
بر مسند وراثت در میسور تمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و تجارت پر نیاز ناد
بر او بجال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانه سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند
مع کریم صاحب توابعش داخل متلعنه رای و یلو گشتند و مدد خرج معقول تعجد او با بیانه
بر هر یک شان براده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهنزادگان اندرون متلعنه مذکور
سکونت میدارند تفصیل آسامی شهنزادگان این است مخی الدین سلطان -
حیدر علی سلطان المخاطب بن فتح حیدر از همه برادر کلان تر است - و عبد الخالق
سلطان - و معز الدین سلطان - و شیخان صاحب سلطان و شکر الله سلطان
و غلام احمد سلطان - و غلام محمد سلطان و سرور الدین سلطان -
و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین سلطان

با توابع و متعلقان زمانه خود با بسیر بر دندلیس جنرل موصوف بجمع وجوه مطمئن خاطر
 شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کو بی و بقاع صحرائی لضبط خود آورد و در بعضی
 جایها تهاجمات گذاشته معاودت بمدراس نمود و با کر نل ریڈ و جنرل فلاسلی بهادر و غیره
 روانه ولایت خویش گردید و ملک گئی و رتن گیری و مرکبسی و هرین بلی وانی کندی
 و پنوکنده و مژک سرا و غیره چندی داخل ممالک حیدرآباد شده بود سپس در سنه
 یک هزار و دو صد و پانزده هجری در تنخواه باز به انگریزان منتقل گشت ملک جهان لخوا
 که بیک سپه سوارسی را ہی شده بود در اندک مدت بحسن سعی وقوت بازوی خود
 آرتی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورشل افزای جوی مابین کشان و ننگ
 گردیده بود و برب جنگ صوبدارانی کنندی و غیره نیز با و اتفاق گردید خان موصوف
 بطرف ماری حاکم کولابور بیک حمله بشیرانه سر کوه مکه مهنه و پر سرام ناظم مرج بریده بر سر
 نیزه گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتاده بعد از دو خور و فراوان و کوشش و شوش
 بی پایان که شب او علی الاقصال روز جنگ جبال واقع می شد و دفع مجادله محار
 به آسانی صورت بست اگر چه درین مدت فتوحات بسیار و عنایم بیشمار حاصل گردید
 لیکن چون قلعه و حصینے لضبط خود داشت که پناه سپاه تجملات خود باشد اندک
 مجادله انگریزان که طرفه کمربشکست او بست بود و در حالت کوچ و مقام توپ خانه
 آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیدار
 توپها سر میداند ازین جهت در لشکرش خسته که بسیار راه یافته عالمی ره نور و کوی
 شهادت و جراحت می شدند بد آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصو
 افغانه کز پ و کنول در سواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکر چپان در هم و بر هم

خورد

خورد که جز نامی سیادگار زمانه نگذاشت و قمرالدین خان چندی بهوس ریاست
 دست و پا زده آخر بخریضه مملک که ناگفته به آه و حسرت جان داد مگر چیتل در
 سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان الپچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران
 و سپه داران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
 کنده چار و غیره مواجب معقول یعنی زر مشابره حق سعی خود از کپنی انگریز می یابند
 هزار آفرین و تحسین بر بهمت و کاروانی ایشان باد و در شانیک هزار و دو صد و
 پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب زمره سلطانیان خراج کرده بطرف مهنه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسنیده و اختراع آن نیتش بر سر خاموشی آنکه

اگر چه محامل اخلاق آن برگزیده آفاق از بس شهرت محتاج بشرح و بیان نیست اما بجملاً
 بر حسب ضروری چیزی می نگاریم که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارانی مملو بود
 و آنحضرت از هر علم بهره وانی برداشته انشا پر داز و درست سلیقه و دانشور معاند نم
 بودند و شیت تمام برهنه نمونی غیر می محتاج نبودند خوش و ضاع پسنیده اطوار و جواهر
 شناس و تدروان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل سلام جبهه بلوغ میشدند
 و از دیگر قوم متنفر نبودند کسی تعظیمی دادند و نشست در بار از صبح تا دو پاس
 شب و بعد نماز صبح یقراوت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همرا و قات
 با وضو سحر در دست می ماندند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی امر او شاهزادگان
 بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لار دارل والس صاحب بهادر سپه سالار
 انگریز و خود بدولت صلح گردید لشکر چهار پائی و نهالین و توشک تر که کردند و بز زمین

چندتختان پاره چنگنه که کاهادی نامند گسره و شب چند ساعت بر آن آسودند و اکثر اوقات در اصطلاح فرس سخن میرانند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر ادیان و حدیث و سیرت بان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضی مدافعهای شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و نه لایات لایعنه و مقوات بی مغز را که از عاده آن کسزین و ابانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیدار مطلق نبود و از تبرقطن مزاج و باج که آئین دینداران ذوی الاعتدال است گاه گاه قصص ملاحظه می فرمودند باین در هر امر مسرت بهم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر داشتند و از لباس نگیین که نماز بدان جایز نباشد برخلاف ایام ماضی احترازی فرمودند و در سفر و سواری بعضی اوقات کوزه زردیاسخ بری زردوزی می پوشیدند و از بالای دستار زیرین رخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طره مضع بر سر می گذاشتند و عزت بخش اهل هنرمی بودند و در نماز و روزه و دیگر تعهات دینی جهد داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم شعر مزگان و ابر و پروت نگاه میداشتند و ریش مبارک کز نخمی بود و کیشان استخوانی تراشیدند و در جای سر آمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوسا شتالنگ و بنید دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در تمام قلم و خدا داد اکثر زنان هنر و که سر و سینه کشاده لبان حیوان میکردند و حکم فرمودند تا کسی از زنان بی قیاسه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیجانی از آنجا برخاست

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عید می که بنا بر ادای مراسم تهنیت محل سراسری پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم صلح ساعتی همونجا بستر آر میدند در آن اثناء و منظوره نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند و الله اعلم بالصواب اراده شان نیک بود و یاد از حجه های خود بر آمده پای مبارک می مالیدند بقارن انجیل آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هر دو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب آوردگشته بر خود ز زیند و فرمودند که شما مادران من انداین چه جرات دور از ادب بود که دید پس باین روسیاهی فردا پدر چه جواب گویم بعد از آن خواجیه سراسری را طلبیده هر دو را چنان بیسیاست رسانیدند که عبرت دیگران شد و در عیادت و دلیری از همه بد طولی داشتند و در سپ تازی و نیزه بازی عدیله نظیر شان در جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر است و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است چون بحساب دفاتر ضرورتا داده با اصطلاح فارسی تبعه ادا بجد هوز حط بر آورده رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی ماشی و اسمعی زربدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت خود نامه های مذکور ا طرح داده این نامه ایاد فرمودند احمدی بهاری تقی ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است که سال اول قصواط سال دوم علماط سال سیوم صراط سال چهارم غیاط سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعه ادا بجد چنین الفاظ سال اول احد

سال و م احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم
 سال هفتم ابد سال ششم جاد سال نهم جاده سال دهم امج و امثال نویسانند
 و چون در روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مزج ساخته بودند
 صدیقی همون ضرب سکه که بر روپیه قمیش شانزده روپیه و فاروقی هون یک
 طفرش نام مذکور طرف ثانی حروف ح و آمی روپیه و نقره بوزن قمیش دو
 روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاؤ روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند و سلم
 را راحتی و آنه رایه میگفتند و نامهای پیودن غلات این بود و آنرا که بیست و چهار
 فلوس وزن است و ک من را که چهل آنرا بیست و کند می را که بیست و دست اجیا میخوانند
 سوای این توپ های نادره شیردانی و تفنگ و در ضرب و سه ضرب و مقرض چاقو و
 ساعت نما و خنجر با بنام صفدره و سپر بافته که تیر و گولی بند و ق بر آن کار نمی شد طیار
 میکانند و نمونه اقسام بافت هر دیار مثل شمال و محمل و کجواب و سبکات و غیره
 می بافانیدند و لگو که از درین کار خانات می پیودند با این پاسن اری دین محمدی
 و آیین سنت و جماعت بر جمیع امور مقدم داشتند و از مکرویات و منایبات غیر مشروع
 خود هم محترمی بودند و بتامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند و حکما مبادر هر باب
 و هر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام تقیم ساخته بودند لکن هر کس را که از یک خدمت منزل
 می کردند بعد بنیبه و تادیب باز او را بهین خدمت مامور میفرمودند لکن در سلطنتش خلل
 عظیم واقع شده آخر الامر ملک و مال بر باد رفت و بر پیشانی فرامین و پروانجات توکید
 از دست مبارک خود تمام بسم الله بخوانم از می نوشتند و آخر آن دستخطش خاص میبود

خانه کتاب نشان سید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والمنع انجلیک جو اتم بخداستیم به هر گاه که جهان مطاع خورشید شعاع
 خاک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت با این ریزه چین خوان فضل
 اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت و فرمانروای جمیع احوال
 ملک گیری و کشور کشائی و دولت دران خطه بالا کماث را بخانه دست بیان و قید
 کتبات و حیزه تحریر که سلاست تمام داشته باشد در آرد هر چند بعضی علما این عوایق
 و قلت بصاعت این صناعت و کثرت مشاغل و بجهت مسافرت مانع این امر
 خطیر می شد و سنگ تفرقه بر شیشه جمعیت دل می اذاحت و خاطر نکته یاب رمز افزین
 نیز بیان عجز از تقریر کمالات علیه و محامد سینه می گفت که مورچه بی زبان را
 چه یار که کوه را بردارد و کس را کجا طاقت که بار کران بردوش کشد اما تابع امر
 و انقیاد و کم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت از آئی سز تقیم سطری چند از
 احوال ملک ستانی و قضایای حکمرانی و صفات جمیله و اخلاق حسنه و حکایات
 داد و دوش و وقایع کرامت و بخشش و حقانیت و دست نوازی و دشمن گدازی

